

تفسیر روشن

برای عموم طبقات

تحقیقی، قاطع، بی سابقه

مجلد پنجم

نوشته
محقق مفسر
علامه مصطفوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَوْلَانَا خَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ .

و بعدُ : سپاس شایسته و نامحدود پروردگار متعالی را باشد که توفیق عنایت فرمود که با توجه مخصوص او چهار مجلد از این تفسیر را بپایان رسانیده ، و شروع می‌کنیم به مجلد پنجم از آیه کریمه ۱۲۰ سوره آل عمران .

و از خداوند متعال مسألت می‌کنم که : لطف و توجه خود را ادامه داده ، و با توفیق او بتوانیم در ادامه وظیفه خود بنحویکه پسندیده پیشگاه او است ، انجام خدمت بدهیم - اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى .

و بطوریکه گفته شده است : در این تفسیر مطالبی که ذکر می‌شود از هر جهت (از جهت مفاهیم لغات ، اعراب ، ترجمه ، قراءت ، و تفسیر آیات ، و مطالب عرفانی ، معارف و حقایق) قاطع و یقینی بوده ، و از احتمالات و اقوال مختلف و مطالب ضعیف پرهیز شده است ، تا موجبات تحیر و شک خوانندگان عزیز نباشد .

و ما توفیقی إلا بالله - حسن مصطفوی

۶۹/۳/۱ - ه شمسی

إِنْ تَمَسَّسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوْهُمْ وَإِنْ تُصِْبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ . - ۱۲۰ وَاذْغَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تَبَوَّأُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . - ۱۲۱ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ . - ۱۲۲ .

لغات :

إِنْ تَمَسَّسْكُمْ حَسَنَةٌ : اگر - مس کند شما را - خوبی .
 تَسُوْهُمْ وَاذْغَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ : بد حال کند آنها را - و اگر - برسد شما را .
 سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا : چیز بدی - شاد می شوند - بآن .
 وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا : و اگر - صبر کنید - و خوددار باشید .
 لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ : ضرر نمی رساند شما را - مکر آنها .
 شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ : چیزی را - بتحقیق - خداوند - بآنچه .
 يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ : عمل می کنند - احاطه کننده است .
 وَاذْغَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ : و زمانیکه متحول شده و صبح کردی - از .
 أَهْلِكَ تَبَوَّأُ : افراد اختصاصی خود - پایین می آوری .
 الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ : مؤمنانرا - بمحللهای برقراری .
 لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ : برای کارزار - و خداوند - شنوا است .
 عَلِيمٌ إِذْ هَمَّتْ : و دانا است - زمانیکه - قصد کرد .
 طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ : دو گروه - از شما - اینکه .
 تَفْشَلَا وَاللَّهُ : سست بشوید در تصمیم - و خداوند .
 وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ : متولی امور آنها است - و بر خداوند .
 فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ : پس وکیل بگیرد - مؤمنان .

ترجمه :

اگر مسّ کند شما را چیز نیکویی بد حال می‌کند آنها را ، و اگر برسد بشما چیز بد و ناملائی شاد می‌شوند بسبب آن ، و اگر شما صبر و بردباری داشته و تقوی و خودداری پیدا کنید : ضرر نمی‌زند شما را مکر و حيله آنها بچیزی ، و خدا بآنچه عمل می‌کنند دانا و محیط است . - ۱۲۰ و زمانیکه برگشته و صبح کردی از اهل و خانواده خود که فرود آورده و جا بدهی مؤمنانرا در جاهای برقراری برای کارزار ، و خداوند شنوا و دانا است . - ۱۲۱ در این زمان بود که قصد کردند دو گروه از شما که در تصمیم و نیت خود سست شده و ضعف نشان بدهند ، و خداوند متولی امور آنها است ، و بر خداوند پس توکل کند آنانکه مؤمن هستند . ۱۲۲ .

تفسیر :

۱- اِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَاِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا :

مسّ : بمعنی مالیدن است ، و آن کمترین مرتبه بهمرسیدن دو چیز باشد ، که حدّ ضعیف برخورد است ، و تعبیر با این کلمه اشاره است بشدّت بغض و دشمنی و بدخواهی آنان که از کمترین برخورد خیر و امر نیکویی بآنان ناراحت و غمگین گردند ، و چون امر ناملائم و بدی بآنان برسد از قلب فرحناک و مسرور شوند .
و حَسَنَةٌ : صفت مشبّهه و مؤنّث از مادّه حُسن بوده ، که بمعنی نیکویی مطلق است در هر جهتی باشد ، مادّی باشد یا روحانی .

و تاء در این کلمه برای افراد و تأنیث است ، مانند حادثه و مواجهه و جاریه و أمثال اینها .

و آن مقابل سیّئه است که بوزن شریفه و صفت مشبّهه از مادّه سوء است ، و اصل آن سوئیّه باشد که بخاطر کسره واو قلب به یاء شده است ، و بچیز ناملائم و بد و نامطلوب اطلاق می‌شود .

و چون در مورد سَیِّئَة : انتظار و خواسته مخالفین رسیدن تمام و کامل بدی است ، تعبیر با اصابه شده است .

و اِصَابَه : بمعنی رسیدن چیز است که روی جریان صحیح باشد ، و از این لحاظ مخالفین بیشتر مسرور و خوشحال می‌گردند .

و اینمعنی بهترین نشانه مودّت و دشمنی است که در تعقیب جمله - لا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مِّنْ دُونِكُمْ - ذکر شده است .

۲- و اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً :

صَبْر : بردباری و تحمل نفس است در مقابل اضطراب و پریشانی و ناملائمات ، و پیدایش حالتطمأنینه و ثبات نفس است .

و مراد در اینجا حالت ثبات قلب و تحمل آنچه از گفتار یا کردار ناملائم از جانب مخالفین دیده شود ، خواهد بود .

زیرا ثبات قدم و طمأنینه قلب : نخستین شرط و اولین قدم در هر سیر و حرکت و عملی است ، چنانکه اولین مانع از موفقیت و پیشرفت در هر برنامه‌ای ، پیدایش حالت اضطراب و تزلزل است .

و قدم دوم عبارتست از تقوی ، یعنی عملاً وارد شدن در مرحله محافظت خود و نگهداری نفس از هرگونه ناملائمات و موانع و محرّمات عقلی و شرعی ، پس با صبر و طمأنینه پایه و اساس برنامه منظور تثبت شده ، و با تقوی در مرحله ابقاء و ادامه برنامه ، رفع موانع خواهد بود .

و کَیْد : عبارتست از مکر شدید ، یعنی تدبیر و فکر و سپس عمل و قدم برداشتن ، و در مورد اضرار بر دیگری ، پس در مکر و کید لازم است این سه قید منظور گردد .

و کید متعدّی استعمال می‌شود ، بخلاف مکر ، و این علامت شدت و قوت در فعل است که بی واسطه متعدّی بمفعول به می‌شود .

و توجّه شود که : بزرگترین وسیله دفاعی در مقابل کید دشمن همانا صبر و تقوی است ، زیرا صبر اقتضاء می‌کند که انسان روی برنامه معین خود ثابت قدم و پایدار و مطمئن بوده ، و با مراقبت دقیق در تقوی خود را از هرگونه آفات و ناملائمات ظاهری و روحانی محفوظ و مصون خواهد داشت .

آری با تحقق حقیقت صبر و پایداری در برنامه حق ، و با مراقبت در تقوی داشتن : انسان در مقابل تدبیر و نقشه‌های دشمن محفوظ و ایمن خواهد بود ، زیرا شخص متقی خود را بنقشه‌ها و تدبیر و تقدیر و حکم الهی منطبق ساخته ، و در ظلّ حکومت او زندگی خواهد کرد .

و بطور یقین تدبیر و تقدیر و اراده پروردگار متعال در جهان نافذ و حاکم بوده ، و خواسته‌های دیگر همه محکوم هستند .

و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً - ۲/۶۵ .

۳- اِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ :

احاطه : عبارتست از استیلاء پیدا کردن با توجّه داشتن و رعایت ، و چون خداوند متعال بآنچه تدبیر سوء و کید می‌کنند درباره مومنین محیط و متوجّه بوده و مراقبت دارد : قهراً مانع از اعمال سوء نیت و نقشه خلاف نظر خود خواهد بود . پس کسی که زمینه را برای توجّه و رعایت پروردگار متعال درباره وجود خود آماده می‌سازد : بطور مسلم مورد لطف و توجّه او قرار گرفته ، و از سوء تدبیر دیگران محفوظ خواهد بود .

و از این لحاظ با حرف تحقیق و با جمله اسمیه تعبیر شده است .

۴- و اِذْ غَدَوْتَ مِنْ اَهْلِكَ تَبَوُّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ :

غُدُوْ : عبارتست از پیدایش تحوّل در جریان امری ، چون تحوّل در آثار لیل

برای زمان فجر صبح و جریان داشتن زمان این تحوّل .

و همچنین تحوّل بروز دیگر در جریان مجموع روز و شب .

پس غدو مخصوص تحوّل زمان شب بصبح نیست ، چنانکه در این مورد تحوّل حرکت و امر رسول اکرم در جریان مقدمات جهاد بحالت برقرار ساختن سپاه اسلام در محلّ مخصوص بود .

أهل : بأفرادی اطلاق می‌شود که ملازم و مصاحب کسی یا چیزی بوده ، و اختصاصی در میان باشد ، مثل اهل کتاب و مکه .

تبوّة : برگردانیدن و پایین آوردن به محلّ پایین است ، مادّی باشد یا در جهت روحانی ، از مادّه بوء است که بمعنی انحطاط باشد .

و مفهوم پایین آوردن باعتبار متوقف شدن و سکون از حالت قیام و حرکت و پیشروی بوده ، و در حقیقت منزل کردن در وسط سیر است ، و از این لحاظ بکلمه مقاعد تعبیر شده است .

و مقاعد و منازل مانند شب برای استراحت و تهیّو است. و این کلمه جمع مقعد که اسم مکان از مادّه فُعود بوده، و آن در مقابل قیام است، و بمعنی جلوسی است که از حال قیام یا از موقعیت و زمینه قیام صورت بگیرد .

و قتال : مصدر از مفاعله و بمعنی مقاتله و کارزار کردن است .

و در اینمورد و همچنین در هر موردیکه مردم اختلاف و سستی در نیت و عمل پیدا کنند : خداوند متعال سخنان و گفتگوی آنانرا شنیده و از نیّات و افکار آنها آگاه است .

و در اینجاها است که میزان ایمان و وابستگی روشن شده ، و هر کسی خود نیز مرتبه اعتقاد خود را تشخیص می‌دهد .

۵- **إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ :**

همّ : عبارتست از عزم داشتن بر عملی با شروع کردن در مقدمات آن فعل ، و اهتمام اختیار کردن این عزم و شروع است .

طائفة: از ماده طواف و بمعنی طواف و حرکت کنندگان در حوالی شخصی یا چیزی باشد، خواه بنحو دور زدن باشد یا نه.

و در اینجا چون این دو طائفه از مسلمین هستند، و بمناسبت حرکت ظاهری و معنوی آنان بحوالی پیغمبر اسلام و آیین او باین کلمه تعبیر شده است، نه با کلمات دیگر مثل قوم و غیره.

و فِشَل: عبارتست از سستی در اراده و ضعف پیدا کردن در تصمیم، و از آثار آن اضطراب و تزلزل در برنامه عمل باشد.

و این سستی در اراده مانند وسوسه‌های شیطانی و خیالات نفسانی است که عارض هر مقامی می‌شود.

و در این مورد این ضعف و فِشَل از جانب خداوند متعال استبعاد شده، و می‌فرماید: این وسوسه در حالتی صورت می‌گیرد که خداوند متولی آنها و قیام کننده باداره امور آنها بوده، و پیوسته متوجه و مراقب آنها و مؤمنین است، و نباید در اینصورت از پیش آمدهای مخالف و ناملائمات وحشت و اضطرابی بخود راه داده، و در انجام وظائف الهی متزلزل گردند.

و بعد از آن باز می‌فرماید: کسیکه ایمان بخداوند قادر و سمیع و علیم دارد، می‌باید امور خود را باو واگذاشته و توکل باو کند.

و توکل: بمعنی اخذ و اختیار وکیل است، یعنی اختیار کردن کسیکه اعتماد باو داشته، و جریان امر خود را باو واگذارد.

و از اَسْمَاءِ اِلَهِی وکیل است، یعنی کسیکه بطور مطلق و از جمیع جهات مورد اعتماد بوده، و سزاوار واگذار کردن امور است باو.

آری او ذاتاً غنی و بی‌نیاز است، و حدّ و قیدی بر او نیست تا از جهتی محدودیت داشته باشد، و خالق و ایجاد و تربیت کننده همه موجودات او است، او عالم مطلق و قادر نامحدود و حاکم و سلطان مطلق است، او حیّ نامحدود و ازلی و

ابدی است ، او برای بندگان مؤمن و مرتبط خود مهربان و رحیم و هادی و کفایت کننده است ، آسمانها و زمین مادی و روحانی همه در تحت حکومت و مالکیت مطلق او است .

پس امر در اینمورد ارشادی است و هدایت بحق باشد .

روایت :

در کافی (باب التفویض و التوکل علیه) از امام ششم (ع) فرمود : وحی کرد خداوند متعال بحضرت داود که پناهنده نمی شود بمن بنده ای از بندگان من که توجهی بدیگری نداشته باشد ، و من خلوص نیت او را مشاهده کنم ، و سپس آسمانها و زمین و آنچه در آنها است همگی درباره او کید و تدبیر سوء کنند : من بنده خودم را از میان آنها نجات می دهم . و چون بنده ای از بندگان من پناهنده باشد بیکی از مخلوق من : هر آینه اسباب آسمانها و زمین را از آنها قطع کرده ، و او را بگرفتاری فرو برم .

توضیح :

وقتی که انسان روی معرفت بمقامات علم و قدرت و احاطه و نفوذ و مالکیت و عطوفت و رحمت خداوند متعال ، باو توکل کرده ، و امور خود را باو واگذار نمود : بطور مسلم بنحو احسن کفایت حاجت او را نموده ، و بآن نحویکه خیر و صلاح او است ، مطلوب او برآورده خواهد شد .

و این روایت شریف در حقیقت توضیح آیه کریمه (و اِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا) است ، زیرا صبر و تقوی در حقیقت توکل عملی است ، و جمله - لا یضرکم ، نتیجه توکل و اشاره بهمان نجات دادن باشد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- لا يَضُرُّكُمْ : جزاء برای این تَصَبَرُوا است ، و در مضاعف مجزوم که عین الفعل آن مضموم باشد ، مثل لا يَمُدُّ ، چهار وجه جایز است .
- ۲- شیئا : در معنی ضرراً بوده و مفعول مطلق است .
- ۳- و اذْ غَدَوْتَ : عطف است به آیه ۱۰۳ و اذْ كَرُوا ، و آغاز نعمت دیگری است که از اینجا شروع می شود .

و لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ . - ۱۲۳ اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ . - ۱۲۴ بَلَى إِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوَكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمِدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ . - ۱۲۵ وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنُّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ . - ۱۲۶ .

لغات :

- و لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ : و هر آینه بتحقیق - یاری کرد شما را - خداوند .
- بَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ : در سرزمین بدر - و شماها - ذلیلان بودید .
- فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ : پس خودداری کنید - از خدا - شاید شما .
- تَشْكُرُونَ إِذْ تَقُولُ : سپاسگزار باشید - زمانیکه - می گفتم .
- لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ : برای مؤمنین - آیا - هرگز نیست .
- يَكْفِيكُمْ أَنْ : کفایت کند شما را - اینکه .
- يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ : نیرو بدهد شما را - پروردگار شما - سه هزار .
- مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ : از - فرشتگان - نازل کرده شدگان .

بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا : آری - اگر - بردباری کنید .
و تَتَّقُوا و يَأْتُوكُمْ مِنْ : و خوددار باشید - و بپایند شما را - از .
فَوَرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ : هیجان آنها - این - نیرو می‌دهد شما را .
رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ : پروردگار شما - به پنجهزار .
مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ : از - فرشتگان - علامت گذارندگان .
و مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا : و قرار نداده آنرا - خداوند - مگر .
بُشْرَىٰ لَكُمْ و لِتَطْمَئِنُّ : مزده - برای شما - و تا مطمئن گردد .
قُلُوبِكُمْ بِهِ و مَا النَّصْرُ : دل‌های شما - بآن - و نیست - یاری .
إِلَّا مِنْ عِنْدِ : مگر - از - نزد .
اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ : خداوند - عزیز - حکیم .

ترجمه :

و هر آینه بتحقیق یاری کرد خداوند متعال شما را در سرزمین بدر ، در حالیکه شما در مقابل دشمن خوار و ضعیف بودید ، پس در مقابل خداوند از خلاف و عصیان او خودداری کنید تا شکرگذار نعمتهای او باشید . - ۱۲۳ زمانیکه می‌گفتی به مؤمنین که آیا کفایت نمی‌کند شما را که نیرو بدهد شما را پروردگار شما بسه هزار از فرشتگان که از نازل کرده شدگان باشند . - ۱۲۴ آری اگر بردباری کنید و خودداری نمایید از خلاف اوامر خداوند و رسول او ، و بپایند دشمنان بسوی شما بتندی و سرعت خود ، نیرو می‌دهد پروردگار شما به پنجهزار از فرشتگان شما را ، که آنها نشانه‌گذاران در میدان جنگ خواهند بود . - ۱۲۵ و قرار نداده است این امر را مگر برای بشارت و شادی شما ، و برای اینکه طمأنینه پیدا کند قلوب شما بآن ، و یاری نیست مگر از جانب خداوندیکه او عزّت و حکمت دارد . - ۱۲۶ .

تفسیر :

۱- و لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ و أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ :

بدر : محلی است در ۲۸ فرسخی مدینه بطرف مکه (در جنوب غربی مدینه) و در آنجا در سال دوم هجری جنگ بدر کبری واقع شده و موجب عزت و شوکت مسلمین گردید . و اما بدر صغری در سال چهارم واقع شده ، و صورت جنگی پیدا نکرد .

و نصر : بمعنی یاری کردن در مقابل دشمن است .

و ذلّت : در مقابل عزت ، و بمعنی خواری و کوچکی است در مقابل عزت که بمعنی تفوق و برتری باشد .

و در این جنگ بصورت ظاهر غلبه و قدرت و عزت با کفار قریش بود ، زیرا قریش از هر جهت حدود سه برابر مسلمین بودند ، و این جریان مانند محاربه یک فرد با سه کس باشد .

ولی مسلمین از جهت روحیه و خلوص نیت و تصمیم و ایمان و وابستگی بحق و ارتباط با خداوند متعال ، هر یک در مقابل هزار آدم بوده ، و از این جهت مثل مشهور (واحد کألف) صادق می شد .

و همین ارتباط معنوی و ایمان بخداوند بود که : آنها را یاری کرده ، و عزت و تفوق و عظمت را بدست آوردند .

و در اینمورد لازم بود که در نتیجه نصرت الهی سپاسگزاری کنند ، و البته سپاسگزاری هم باید از صمیم قلب و از راه عمل صورت بگیرد ، و از این لحاظ است که فرمود : تقوی داشته باشید تا شاید بتوانید از عهده شکر این نعمت یاری و نصرت الهی برآیید .

و معنی تقوی خودداری کردن از هر چیز است که برخلاف رضای الهی و برخلاف دستورهای او باشد .

تا باین وسیله خضوع و خشوع و فرمانبرداری و بندگی خود را در مقابل عظمت و رحمت و مهربانی و یاری خداوند متعال نشان بدهد .

و تعبیر به اُدَّله : اشاره است بفقدان زمینه و استعداد محاربه بنحو کامل در افراد مسلمین ، و تحقّق نصرت تمام و از همه جهات از جانب خداوند متعال .
۲- اِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ اَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ :

کفایت : بمعنی رفع حاجت بمقداریکه رفع احتیاج شود . و منظور اینکه آیا در نیرو دادن پروردگار متعال بوسیله فرستادن سه هزار فرد از ملائکه رفع حاجت نخواهد شد .

و **مَدَّ** : بمعنی بسط پیدا کردن و بسط دادن مطلق است ، از جهت مادی باشد یا معنوی ، و خواه بسط در یکجهت صورت بگیرد و یا در همه جهات از طول و عرض ، و این ماده لازم و متعدّی هر دو استعمال می شود .

و **در امداد :** نظر بجهت صدور از فاعل بوده ، و در صیغه تمديد نظر بجهت وقوع و تعلق بمفعول به است .

و **در ماده مدّ :** انبساط و گسترش از خارج است ، و در بسط از داخل و از خود موضوع .

و منظور از گسترش در اینجا انبساط از جهت قدرت و نیرو است ، نه کشیدن در طول و عرض جسم محسوس .

و **مَلَائِكَة :** جمع ملیک بوده ، و از لغت عبری گرفته شده ، و ماده ملک بمعنی تسلّط و اقتدار است .

و چون محدودیت در عالم ملکوت کم بوده ، و از عالم مادی برکنار می باشد : قهراً اقتدار و تسلّط و نفوذ و تحرّک در آنجا بیشتر خواهد شد ، زیرا قوّت و نیرو در عالم ملکوت خالصتر و بی مانعتر بوده ، و حدود و قیود در آنجا کمتر خواهد بود .

آری قوّت و قدرت و تسلّط در عالم مادّی : از لحاظ نیروهای روحی بوده ، و در حقیقت انبساط نیرو و قوّت و نفوذ روح است ، نه ماده ، پس فرقی در اینجهت در میان عالم مادّه (ناسوت) و عالم ملائکه (ملکوت) نیست ، مگر از جهت مراتب شدّت و ضعف در محدودیّت .

و گذشته از این : موجودیکه در طبقه بالا و در مرتبه عالی است ، همیشه مسلّط و نافذ بمرتبه سافل و پایین است .

و فرقیکه از جهت عمل و تحرّک در میان این دو مرتبه هست : اینکه در مرتبه عالی بخاطر کم بودن محدودیّت ، احتیاج بوسائل و اسباب کمتر خواهد بود ، و گاهی با اراده تنها مطلوب حاصل می‌شود .

و گر احتیاجی بوسائل شد : قهراً متناسب با محیط و خصوصیات موضوع خواهد بود ، و این فکر بسیار ضعیف است که ملائکه اگر در محیط ما فرود آمده و عملی را انجام بدهند ، لازم است بهمان وسائل و اسباب مادّی انجام وظیفه بدهند ، مانند اینکه در میدان کارزار سوار اسب شوند ، شمشیر بدست بگیرند ، و با دشمن تن بتن و در مقابل آن بجنگند ، و زره و نیزه داشته باشند ، و در صفوف مسلمین حاضر و مشهود شوند .

آری همین اشتباهات است که انسان را دچار مشکل و محذور کرده ، و از رسیدن بحقیقت موضوع باز می‌دارد .

و باید توجه کرد که : مطلبی که در قرآن کریم و از جانب خداوند متعال ذکر می‌شود ، صددرصد یقینی و قاطع است ، و آنچه برای ما مشکل است از جهت فهم و رسیدن بحقیقت آن مطلب است .

و ما هم با این محجوبیّت و تاریکدلی چاره‌ای بجز تنویر قلب و روشن کردن باطن و آشنا شدن بعوالم ماورای ماده نداریم ، و مثل ما چون محضّ ابتدایی است که انتظار دارد از کتابهای دانشگاه بنحو کامل استفاده کرده ، و بخصوصیات آنها آگاه

شود .

و اما عدد سه هزار : برای اینستکه مسلمین مقهور سه برابر بودن کفار بوده ، و اینمعنی در روحیه آنان تأثیر کرده بود ، و بتناسب این معنی سه هزار از ملائکه تذکر داده شد که سه برابر عدد کفار شده ، و قهراً مسلمین قاهر و عزیز و برتر خواهند بود .

و مسلمین در این جنگ سیصد و سیزده تن بودند ، بناء بر مشهور . و اما نیرو دادن ملائکه : بانواع مختلف متصور می شود ، مانند القاء شجاعت و دلیری در قلوب مسلمین و برطرف کردن رعب و خوف از آنان ، و القاء وحشت و تزلزل و اضطراب در دل‌های کفار بنحویکه نتوانند اراده قاطع داشته ، و در میدان کارزار در مقام فکر و عمل تصمیم جدی داشته باشند ، و تقویت قوای عملی مؤمنین ، و تضعیف کفار ، بطوریکه در مقام عمل خود ملائکه سهیم باشند . و تصرف در حواس ظاهری طرفین که احساس مختلف داشته باشند .

۳- بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ :

فَور و فَوْران : بمعنی ارتفاع و هیجان با حدت است ، بهر سببی باشد . و هیجان همیشه ملازم با تجاوز از حد اعتدال است ، خواه در موضوعات مادی باشد ، مانند آب و طعام . و یا در معنویات مانند غضب و شهوت که بهیجان آمده و اختیار را سلب کند .

و چون اتیان بمعنی آمدن بنحو طبیعی و ساده است ، و آمدن کفار روی منشأ هیجان و تجاوز بوده است : از این نظر باین معنی اشاره کرده ، و فرمود : اگر آمدن و حمله آنها بعنوان بیرون آمدن و خارج شدن از مبدء هیجان نفس و غضب باشد : خداوند متعال شما را بوسیله ملائکه نیرو خواهد داد .

و در اینمورد رسول اکرم (ص) برای تسکین اضطراب و رعب مسلمین وعده

سه برابر لشکر کفار داده بود ، و در این آیه خداوند متعال با قیود صبر و تقوی ، و حمله فوری و هیجان آمیز دشمن ، با پنجهزار وعده داده است که هیچگونه ناراحتی فکری برای مسلمین پیدا نشود .

و سَوم : عبارتست از نشان دادن و چیزی را در معرض دیگری قرار دادن ، و از مصادیق آن : عرضه کردن جنس است برای معامله ، و عرضه کردن ثمن برای خرید جنس ، و عرض کردن دانه است خود را برای چراگاه در مقابل دانه معلوفه که بچراگاه نمی رود ، و عرضه کردن خود است به گرفتاری و ابتلاء .

و منظور در اینجا : نشان دادن مسلمین است بچشم و قلب دشمن که چند برابر و بعظمت مشاهده کنند ، و یا نشان دادن کفار است که در چشم مسلمین حقیر و ناچیز باشند .

و تسویم : دلالت می کند بجهت تعلق بمفعول به و وقوع بآن ، یعنی إلقاء رعب و وحشت در قلوب کفار .

و أمّا خصوصیت در عدد خمسة : برای اینستکه اضافه بر عدد هزار که در مقابل عدد افراد دشمن واقع است ، چهار هزار افزوده می شود ، و چهار عددیست که دلالت باستقرار و تمکن تمام می کند ، گویا در اینمورد چهار رکن اصلی برپا و ثابت شده است .

و أمّا کلمه بلی : دلالت می کند به تحویل و برگردانیدن نفی باثبات و تصدیق کردن ، و این کلمه از ماده بلو و بلاء و ابتلاء گرفته شده است ، که بمعنی تحوّل و تقلیب استعمال می شود . و از باب تعب بمعنی کهنه شدن و فرسوده بودن و تحوّل به پستی باشد .

و بلی بفتح لام و وجود ألف : مناسبت پیدا می کند با اثبات پس از منتفی بودن ، و از این لحاظ در مقام ایجاب استعمال می کنند .

۴- و ما جعله الله إلا بشرى لكم و لتطمئن قلوبكم به و ما النصر إلا من عند

اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ :

در این آیه کریمه سه وجه برای امداد خداوند متعال ذکر شده است :
 اوّل - حصول بُشری برای مؤمنین ، و بُشری و بشارت بمعنی گشاده رویی و خوشحالی و مژده ، که این امر موجب خوشحالی و سرور و مژده دادن بفتح و موفقیت باشد .

دوّم - پیدایش طمأنینه و سکون نفس ، و برطرف شدن حالت اضطراب و تزلزل و ناراحتی از آنها خواهد بود .

سوّم - توجه پیدا کردن باینکه نصرت و یاری فقط از جانب خداوند متعال صورت می‌گیرد ، خداییکه عزیز یعنی متفوّق و برتر و غالب است ، و هم حکیم یعنی صاحب حکمت و دقت در فرمان و دستور و حکم است .

و در اینجا این سه امر به ترتیب ذکر شده است : بُشری فقط برای مژده دادن و موجب خوشحالی و انبساط می‌شود . و در مرتبه دوم - حصول طمأنینه و ثبات نفس است که رفع اضطراب باشد . و در مرتبه سوم - بدست آمدن نتیجه و موفقیت و منصور بودن است .

و شخص مؤمن در اینمورد باید عرفان بقدرت و علم و سلطنت و نفوذ و احاطه خداوند متعال پیدا کرده، و بفهمد که یاری و موفقیت از جانب خداوند است ، زیرا حاکمیت و سلطنت و اختیار با او است ، و او محیط بموجودات و عوالم بوده ، و غنی بالذات و قادر و عالم نامحدود و نظم و تدبیر امور با او است .

روایت :

در تفسیر عیاشی از امام پنجم (ع) نقل می‌کند که : ملائکه روز بدر که بامداد مسلمین آمده بودند ، هرگز بالا نرفتند و نخواهند رفت ، تا زمانیکه بولتی عصر در ظهور او یاری کنند ، و آنها پنج هزار می‌باشند .

توضیح :

۱- معلوم شد که یاری ملائکه بمسلمین : تسویم بود ، یعنی نشان دادن و عرضه کردن مسلمین بکفّار بعظمت و کثرت ، و نشان دادن کفّار بمسلمین بحقارت و ضعف و اضطراب ، و القاء قوّت و نیرو و صلابت بقلوب مسلمین ، و القاء تزلزل و شکّ و اضطراب بقلوب کفّار ، و اینمعنی برای همیشه مورد لزوم بوده ، و بهترین یاری و نیرو برای جبهه مسلمین است .

۲- و چون خاتم الأنبياء أشرف رسولان بوده ، و آیین او پاینده و همیشگی است : محتاج خواهد بود بتأیید و تقویت و بذل لطف و توجّه مخصوص پروردگار متعال ، تا باقی و دائمی باشد .

۳- نزول ملائکه برای مبارزه پیغمبر اکرم (ص) در مقابل کفّار بود ، و بعنوان تقویت و معاونت و نصرت آیین او ، و دفع شرور و حمله‌های کفار بود : و این امر لطف و رحمت از پروردگار متعال بحساب می‌آمد ، و هرگز لطف و رحمت حقّ قطع نمی‌شود ، مگر آنکه زمینه‌ای برای رحمت باقی نباشد .
و ما این معنی را بعیان در جنگهای اخیر مسلمین مشاهده کردیم .

لطائف و ترکیب :

۱- و أنتم أذلة : جمله حالیّه است از نصرکم .

۲- إذ تقول : جمله ظرفیّه است از نصرکم .

۳- ألن : همزه استفهام داخل شده بنفی ، و افاده اثبات می‌کند ، و استفهام از اکتفاء کردن است .

۴- أن يُمدّکم : تاویل بمصدر شده و فاعل یکفی است .

۵- من فورهم هذا : صفت است از فور ، یعنی از همین هیجان و حدّتی که پیدا کرده‌اند در این زمان .

لَيَقْطَعَنَّ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُ غَيْرًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ . - ۱۲۸ و لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ . - ۱۲۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ . - ۱۳۰ .

لغات :

لَيَقْطَعَنَّ طَرَفًا مِّنَ : تا قطع کند - کناریرا - از .
 الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ : آنانکه - کافر شدند - یا .
 يَكْتَسِبُ غَيْرًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا : خوار و رسوا کند آنها را - پس متحوّل گردند .
 خَائِبِينَ لَيْسَ لَكَ : در حال محروم شدگان - نیست - برای تو .
 مِّنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ : از - این امور - چیزی .
 أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ : یا برگردد خدا - بر آنها - یا .
 يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ : شکنجه کند آنها را - پس بتحقیق آنها .
 ظَالِمُونَ و لِلَّهِ مَا : ستمکارانند - و برای خدا است - آنچه .
 فِي السَّمَوَاتِ و مَا فِي : در - آسمانها - و آنچه - در .
 الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن : زمین است - می آمرزد - برای کسیکه .
 يَشَاءُ و يُعَذِّبُ مَن : می خواهد - و شکنجه می کند - کسی را که .
 يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ : می خواهد - و خداوند - آمرزنده .
 رَحِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا : و مهربان است - ای - آنانکه - ایمان آوردند - نخورید - ربا را .
 أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً : مثلها - افزون شده .
 وَاتَّقُوا اللَّهَ : و خودداری کنید - در مقابل خداوند .

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ : شاید شماها - رستگار شوید .

ترجمه :

تا قطع کند خداوند کناری را از آنانکه کافر شده‌اند ، و یا رسوا و خوار سازد آنها را ، پس تحوّل پیدا کنند بحالت محروم شدگان . - ۱۲۷ نیست برای تو از این خواسته چیزی که اختیار داشته باشی ، و یا اینکه توبه کند خداوند بر آنها ، و یا شکنجه و عذاب کند آنها را پس بتحقیق آنها ستمکارانند . - ۱۲۸ و برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ، می‌آمزد برای کسی که می‌خواهد و عذاب می‌کند کسی را که می‌خواهد ، و خداوند آمرزنده و مهربان است . - ۱۲۹ ای آنانکه ایمان آوردند مخورید ربا را برابرها و مثلهای افزوده شده ، و خود را نگهداری کنید در مقابل خداوند ، شاید شما رستگار شوید . - ۱۳۰ .

تفسیر :

۱- لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ :

طَرَف : بمعنی کنار و منتهای چیزی است ، و کنار هر چیزی بعنوان حدّ و نگهدارنده آن چیز حساب می‌شود ، و چون نفوذ و شکستی باطراف یا بیک طرف برسد : موجب انکسار و ضعف خواهد شد .

و قَطَعَ : بمعنی مطلق ایجاد جدایی و فاصله در میان اجزاء است ، خواه آن اتصال و ارتباط ظاهری و مادّی باشد یا معنوی .

و منظور اینکه : قطع شدن و جدایی گشتن در خطّ دائره و محیط افراد کفار است که دائره محیط آنها از هم گسیخته شده و بهم بخورد .

و اینمعنی در جنگ بدر با مردن و اسیر شدن حدود هشتاد تن از رؤساء و سران دشمن تحقّق پیدا کرده ، و تشکّل و نظام اجتماعی آنها متلاشی شد .

و چنین ابتلاء و سرکوبی برای کفار، گذشته از مجازات اعمال آنها: برای خود آنها و آیندگان و أعقاب آنها، درس تنبّه و عبرت بوده، و موجب توجه بحقیقت خواهد بود.

و کبت: عبارت از رسوایی و خواری است که پس از ابتلاء حاصل شود، و از آثار آن ذلت و شکستگی و افتادگی است.

و حَبِیْبَة: عبارتست از مأیوس شدن و محرومیت پس از آنکه امیدوار بود، و آن در مقابل فلاح است.

و این خیبیت و محرومیت در نتیجه هر دو امر از قطع طَرْف و یا کَبْت و خواری حاصل می‌شود، و دومی بمقتضای همین ترتیب در ذکر، اثرش بیشتر است، زیرا محرومیت در اوّلی بواسطه بوده، و در صورت دومی بی واسطه باشد.

و باید توجه داشت که: مجازات و عقوبت در دنیا باشد یا در آخرت مطابق با خلاف و انحراف از حقّ است، آنهم پس از اتمام حجت، و زمان و مکان مقتضی، از این لحاظ می‌بینیم که در این جنگ چهل نفر از سران دشمن بهلاکت رسیدند، و اقتضاء بهمین حدود بوده نه بیشتر.

و أمّا ابتلاءات و شهادت مؤمنین: محذوری در آن نیست، زیرا شخص مؤمن همه فکر و برنامه و هدفش رسیدن بعالم ماورای ماده و لقاء پروردگار متعال است، و آخرین آرزو و مقصود او همین است، و او وابستگی و گرایشی بزندگی مادی ندارد تا از مفارقت او غمگین و ناراحت گردد.

آری وابستگی شخص مؤمن بروحانیات و معنویات و عالم مافوق زندگی دنیوی است، و این امور در جهان دیگر که از مادّیات و علایق مادی برکنار است: بهتر و فراهم‌تر خواهد بود، پس چنین شخصی با انتقال از این دنیا نه تنها خائب و محروم نیست، بلکه فائز و مفلح و رستگار و مسرور خواهد شد.

۲- لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَانَّهُمْ ظَالِمُونَ :

أمر : در اینجا بمعنی مطلوب و خواسته است که متعلق فرمان می‌شود ، و منظور اموریست که مربوط می‌شود به موفقیت مسلمین ، و خبیث و محروم بودن کفار که در آیات گذشت ذکر شد .

پس جمله - لیس لك : مربوط بخیبت کفار است، و در این موضوع هیچگونه بطلب و خواسته رسول اکرم ارتباطی نیست ، و خواسته خداوند متعال است که در همه امور و موارد مؤثر است .

پس اینجمله در عین حالیکه تتمیم خبیث است : خود از کلمات جامع و کلی قرآن مجید است که در مورد رسول اکرم است .

و جمله - أو یتوب علیهم : عطف است به ليقطع ، و این دو امر (توبه ، عذاب) در نتیجه امداد الّهی ، مخصوص افرادیست که زمینه مغفرت و توبه ، و یا اقتضای شکنجه و عذاب داشته باشند ، و هر دو مربوط بجهت معنوی است ، چنانکه دو امر اول مربوط بود بجهت ظاهری .

و در اینمرحله نیز توبه و لطف الّهی در مورد زمینه داشتن : اول ذکر شده است ، زیرا رحمت خداوند متعال سبقت دارد به غضب او ، و تا زمینه برای رحمت و عطوفت موجود است : محال است در آن مورد خشم و غضبی صورت بگیرد .
و تعبیر به توبه و برگشت او : اشاره است به توجه و تنبه بنده پس از عصیان و انحراف و اعراض او که در این مقام زمینه برای توبه و برگشت خداوند متعال و رحمت و مغفرت او پیدا شود .

و أمّا عذاب در موردیکه زمینه رحمت نیست : بر وفق درخواست و طلب خود افراد خواهد بود ، زیرا عذاب آن شکنجه ایست که موافق اعمال و نیات باطنی انسان انعکاس پیدا کند .

و از این جهت فرمود که - انّهم ظالمون ، یعنی آنها مستحقّ عذاب هستند ، زیرا پیوسته بخود و بدیگران ستمکاری کرده ، و زمینه لطف و رحمت الّهی را نسبت

بخودشان منتفی ساخته‌اند .

پس در صورت تعذیب : خداوند بآنها ظلم نکرده است ، بلکه آنها بخودشان ظلم کرده و عذاب خریده‌اند .

۳- **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ :**

در ذیل آیه ۱۱۰ تفسیر سماوات و ارض ذکر شده است ، و گفتیم که همه مخلوقات و موجودات عوالم علوی و عالم سفلی از جهت تکوین و تقدیر و نظم و ابقاء ، مخصوص خداوند متعال می‌باشد .

و رحمت و مغفرت و یا عذاب و نعمت هم در اختیار او است ، البته چون خداوند متعال رحیم و مهربان و حکیم و عادل و غنی نامحدود است : محال است که عذاب و نعمت و مؤاخذه او بدون علت موجه و بدون مقتضی لازم صورت بگیرد ، چنانکه برای رحمت و مغفرت او نیز باید زمینه وجود داشته باشد .

و خداوند متعال بذاته غفور و رحیم است ، و از آغاز تکوین موجودات رحمت او همه را فرا گرفته است ، و در عین حال رحمت خصوصی و اضافی او محتاج نبودن زمینه است ، و چون زمینه برای رحمت و عطوفت منتفی گشت : قهراً باقتضای اعمال و افکار و اخلاق خود مواجه با عذاب و گرفتاری خواهد شد .

این معنی روی ضوابط واقعی و عقلی است ، و اما اصل اول و ثابت درباره پروردگار متعال اینست که : از صفات ذاتی او مغفرت و رحمت است ، و خود تکوین و ایجاد زمینه را برای توجه رحمت و مغفرت فراهم می‌کند .

و عذاب و غضب چنین نیست ، و بلکه محتاج است بعوارض و مقتضیات خارجی که بعزل و جهات دیگر ، زمینه صفاء و طهارت و خلوص را منتفی ساخته و در اثر آلودگی نفس و تجاوز از حق و ستمکاری خود را مستحق عذاب کند .

پس خصوصیات تعبیرات از این مطالب روشن خواهد شد .

۴- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ :

الرِّبَا: در آیه ۲۷۵/۲ در اینموضوع بحث شده است ، و گفتیم که ربا از ماده رَبو و بمعنی تورّم و انتفاخ و بلند شدن است ، و اطلاق می شود به زیادی که از خود مال حاصل گردد ، خواه در خارج موجود شود و یا باعتبار و فرض منظور شود .

و أضعاف : جمع ضعف بکسر اوّل و بمعنی مثلها باشد .

و مضاعفه : در ۲۶۱/۲ گفتیم که دلالت می کند با استمرار ، و از ماده ضِعف و بمعنی مثل بودن و برابری است ، و در نتیجه صیغه مفاعله که دلالت با استمرار می کند ، و یا جمع بودن که دلالت بر مکرّر شدن افراد دارد : معنی افزونی فهمیده می شود .

و اینمعنی از لغات عبری و آرامی گرفته شده است ، و در لغت عربی بمعنی ناتوانی در مقابل قوّت است ، و تناسب در میان دو لغت محفوظ است .

و أمّا تناسب این آیه کریمه : برای اینکه در آیات گذشته بحث از تعاون و تعاطف و اتحاد در مقابل دشمن بود ، و یکی از مهمّترین اسباب اختلاف و تضعیف یکدیگر و ظلم با افراد فقیر و خودداری از فعّالیّت و خدمات اجتماعی : همان رباخواری و شیوع ربا است که طرفین از تحرّک و عمل بازمانده ، و مسلمین در مقابل کفّار رفته رفته بضعف و ناتوانی و توقّف کشیده می شوند .

و از این لحاظ پس از مقابله با کفّار و دفع و خوار کردن آنها ، به تقویت و اعانت مسلمین و تحکیم امور اشاره فرموده ، و مهمّترین موضوع در اینجهت پرهیز کردن از ربا است .

و چون در موضوع ربا بجز خوردن أضعاف و چند برابر أصل مال ، فائده دیگری برده نمی شود : لذا بعنوان اکل تعبیر شد .

و پس از نهی صریح از اکل ربا : بدو جهت از علل نهی از رباخواری اشاره کرده و

فرمود: اکل ربا از محرّمات نزد خداوند متعال بوده، و خودداری کردن از آن لازم است.

و باندازه‌ای اینمعنی مهمّ است که: در پرهیز کردن از آن زمینه برای فلاح و رستگاری پیدا می‌شود.

و فلاح: بمعنی پیروز شدن است، یعنی نجات پیدا کردن از شرور و فساد و درک کردن خیر و صلاح است.

پس ترک ربا ملازم با تقوی بوده، و تقوی موجب حصول فلاح و پیروزی است، و در مقابل اینمعنی اکل ربا است که ملازم با اعراض از تقوی بوده، و مواجهه با شرّ و فساد خواهد بود.

روایت:

درّ منثور از سعید بن جبیر است که: در ذمه مردی مالی بود که تا وقت معینی لازم بود پرداخت کند، و چون آن مدّت بسر می‌رسید، صاحب مال مطالبه می‌کرد، و شخص بدهکار می‌گفت که مدّت را تأخیر کن و من در مال تو زیادی می‌دهم! پس در اینجهت توافق حاصل می‌شود، و اینمعنی از مصادیق ربا خواهد بود.

توضیح:

در کتب حدیث و فقه شیعه نیز اینمضمون ذکر شده است. و اگر شخص مدیون باندازه‌ای در مضیقه باشد که: از صمیم قلب راضی به بذل مالی باشد در مقابل توسعه طلبکار، و بدون قرارداد و تعیین خصوصیات، از مصادیق ربا نخواهد بود.

لطائف و ترکیب :

- ۱- لِيَقْطَعَ : لام برای اختصاص است ، و مفهوم اختصاص با موارد فرق می‌کند ، مثل مالکیت ، یا نسبت ، یا علت ، یا غیر اینها . و متعلق است بامداد ، و عطف است به - لِيَطْمِئَنَّ .
- ۲- فَيَقْبَلُوا : عطف است به - يَكْتِبْتَهُمْ .
- ۳- خَائِبِينَ : حال است از ضمیر جمع .
- ۴- أضعافاً مضاعفةً : حال است از ربا .

وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ . - ۱۳۱ و أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . - ۱۳۲ و سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ . - ۱۳۳ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ . - ۱۳۴ .

لغات :

- وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي : و خودداری کنید - آتشیرا - آنچه .
 أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ : آماده شده است - برای کافران .
 و أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ : و اطاعت کنید - خدا را - و رسول را .
 لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ : شاید شماها - در مورد رحم و مهربانی باشید .
 و سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ : و بشتابید - بسوی - آمرزش .
 مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ : از - پروردگار شما - و بهشتی که .
 عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ : پهنای آن - آسمانها - و زمین است .
 أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ : آماده شده - برای صاحبان تقوی .

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ : آنانکه - نفقه می‌کنند .
 فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ : در حال سرور - و ضرر .
 وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ : و فروبرندگان - خشم .
 وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ : و صرف نظرکنندگان - از - مردم .
 وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ : و خداوند - دوست می‌دارد - نیکوکارانرا .

ترجمه :

و خودداری کنید از آتشی که آماده کرده شده است برای کافران . - ۱۳۱ و اطاعت کنید از احکام الهی و رسول او را شاید که شماها رحم کرده شوید . - ۱۳۲ و بشتابید بسوی آمرزش و پوشش که از جانب پروردگار شما است ، و بهشتی که پهنای آن همه آسمانها و زمین است ، و آماده شده است برای صاحبان تقوی . - ۱۳۳ آنانکه انفاق می‌کنند در حالت خوشحالی و گرفتگی ، و فروبرندگان هستند خشم را ، و صرف کنندگان از مردم ، و خداوند دوست می‌دارد نیکوکارانرا . - ۱۳۴ .

تفسیر :

۱- وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ :

إعداد : از ماده عَدَّ است که بمعنی جمع و ضبط کردن چیزی است ، و باین مناسبت کلمه عدد را بشماره اطلاق می‌کنند .
 و إعداد قرار دادن چیز است در مقام جمع و ضبط . و ترجمه کردن این کلمه بمعنی آماده ساختن باین لحاظ است ، نه بمعنی مهیا ساختن ، زیرا خداوند متعال جهنم و بهشت را مهیا نمی‌سازد ، بلکه موادّ حسنات و سیئات را جمع و ضبط می‌کند ، و مهیا کننده آنها خود انسان است که با نیات و اخلاق و اعمال خود نعمت

یا آتش را برای خود مهیا می‌سازد .

چنانکه در کلاسهای درس نمره‌ایکه برای محصل می‌دهند : اثر و جلوه و ظهور فعالیت و کوشش خود محصل است ، و محاسبه دقیق همین معنی را اقتضاء می‌کند ، نه عوض دادن بچیز دیگر .

آری در جهان ماورای ماده : محاسبات با نفس انسان است ، نه با بدن مادی ، و بدنی هم که در آنجا هست زاییده روح و تابع است ، و از خود استقلالی ندارد . و در نفس انسان همه نیات و صفات و آثار اعمال ثبت و ضبط می‌شود ، و صدها مرتبه لطیفتر و دقیقتر از نوار ضبط است ، زیرا نفس انسان مادی نبوده و مجرد از ماده است .

و بطوریکه گفتیم : اعداد بمعنی قرار دادن در مقام جمع و ضبط است ، یعنی قرا ردادن هر انسانی در موقعیتی که برای او از جهت ضبط سوابق فکری و عملی در صفحه نفس او موجود است ، تا مطابق خصوصیات آنها درجه بندی شده ، و نمره داده شود .

و از اینجا است که کوچکترین افراط و تفریط و خطایی در مقام محاسبه و رسیدگی به نتایج کوشش و عمل دیده نخواهد شد .

و در اینجهت فرقی در میان مؤمن و کافر نیست ، و از این لحاظ است که در هر دو مورد بکلمه - أُعِدَّتْ ، تعبیر شده است .

و يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا - ۴۹/۱۸ .

و نار : در ۱۶ گفته شد که نار روحانی عبارتست از تیرگی و آلودگی باطن که موجب اضطراب و اختلال و اشتعال در باطن است .

و حقیقت نار عبارت است از تموج ذرات شیء .

و تعبیر با نار نه با جهنم و غیره : اشاره به تموج و اضطراب و اشتعال باطنی و

روحی است که انعکاس خلافها و سیئات است .
 اضافه بر اینکه : اینمعنی با تقوی مناسبتر است ، زیر خودداری از آلودگی و
 تیرگی قلب برای انسان امر سهل و معلومی است، بخلاف جهنّم که حاضر و مشهود
 نیست .

۲- و أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ :

إِطَاعَت : از مادّه طَوَعَ است که بمعنی عمل کردن بحال رغبت و خضوع در مقابل
 فرمان و حکم باشد .

و اطاعت در مورد متعدّی بمفعول به استعمال شده و بمعنی فرمانبرداری کردن
 از شخصی خواهد بود ، و در عین حال دلالت می کند به نسبت و قیام فعل با فاعل
 که جهت صدور است .

و الرَّسُول : بوزن ذَلُول صفت مشبّهه است از رسالت ، و کسی است که فرستاده
 شود برای ابلاغ پیغامی ، و برای رسول موضوعیتی نیست و مقصود وساطت او از
 جانب خداوند متعال است .

و از این لحاظ عطف به الله ، شده است ، زیرا در میان او و خدا جدایی و
 اختلاف و کمترین تفاوتی از نظر برنامه و دستورها و آراء نیست ، و اینگونه عطف
 برای غیررسول جایز نیست ، زیرا نمی توانیم کسی را پیدا کنیم که چنین ارتباط
 قاطع در میان او و خدا بوده ، و فانی صرف از جهت فکر و عمل باشد .

آری اگر کسی بنصّ صریح و توصیه و سفارش قاطع از جانب رسول خدا برای
 خلافت و امامت امت ، انتخاب بشود : بواسطه چون رسول اکرم شده ، و اطاعت او
 اطاعت خدا خواهد شد .

و همینطوریکه گرایش برسول لازم است با مقدمات یقینی و تحقیقی صورت
 بگیرد : گرایش بخلیفه رسول اکرم نیز چنین باشد .

و سستی و مسامحه در انتخاب خلیفه : بزرگترین خطر برای اسلام است ، که

تمام برنامه‌های الهی و کوششهای رسول اکرم را بهم خواهد ریخت .
و اینمعنی با موازین ظاهری و عرفی و انتخاب مردم ، درست نمی‌شود ، و
لازمست طوری باشد که : اطاعت از او صددرصد اطاعت از خدا و رسول باشد ،
یعنی أعمال و أقوال و دستورهای او کوچکترین فرق و اختلافی با احکام واقعی
خدا و رسول نداشته باشد .

و اینمعنی متوقف است به ارتباط روحی ، و احاطه علمی شهودی ، و تحقق
حالت فناء که تداوم ارتباط را تثبیت می‌کند .

پس در فقدان یکی از این سه شرط : ایمان بچنین فردی ، خود را از صراط حق
و هدایت منحرف کردن و گمراه نمودن است ، و فردی هم که با توجه و دانسته
چنین دعوی کند : مخالف حق و دشمن خدا و منحرف کننده بندگان خدا از راه
مستقیم خواهد بود .

و أمّا جمله - لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ : این آیه کریمه مربوط بآیه پیش است ، و نظر
براهنمایی به نجات پیدا کردن از آتش باشد .

و چون اطاعت خداوند و رسول او مراتبی دارد ، و در اینجا بطور مطلق ذکر شده
است : قهراً نتیجه نیز که - تَرْحَمُونَ ، باشد ، با کلمه لعلّ که دلالت به امید و ترجی
دارد ذکر شده است ، زیرا در مورد رحمت و مهربانی قطعی قرار گرفتن ، متوقف
است به اطاعت کامل .

۳- و سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ :

سُرْعَت : بمعنی شتاب کردن در مقابل بُطوء است ، و مسارعت که از باب مفاعله
است دلالت می‌کند با استمرار سرعت .

و مَغْفِرَت : بمعنی پوشانیدن و محو آثار خطا است .
و چون محو کردن آثار خطاها و اصلاح جرائم باختلاف انواع جرم و خطا مختلف

می‌شود، و همچنین نزدیک شدن بجنت باختلاف انواع جرم و خطا مختلف می‌شود، و همچنین نزدیک شدن بجنت باختلاف راهها و افراد تفاوت پیدا می‌کند: از خصوصیات مقدمات و طرق سخن گفته نشده است، تا هر کسی از هر مقدمه و راهیکه می‌تواند و لازم است، در بدست آوردن نتیجه شتاب کند.

پس راه تحصیل مغفرت با موارد فرق پیدا می‌کند، مانند توبه و پشیمانی از معاصی که مربوط بواجبات و محرمات شرعی الهی است، و یا از تضييع حقوق بندگان خدا و ستمکاری بآنها، و یا از حفظ نکردن اعتدال در اخلاقیات و صفات نفسانی، و باید موجبات محو آثار این خطاها را فراهم آورده، و خود را از این آلودگیها نجات بدهد.

پس راه مغفرت همین است، و برای هر انسانی که نجات و سعادت خود را طالب است، می‌باید در پیمودن عملی این راه شتاب کند، تا در هر ساعت و هر روز بار عصیان خود را سنگینتر نکند، و بجایی نرسد که قابل جبران و اصلاح نباشد. و این راه مرحله اول از پیمودن راه جنت است، و تا بسر منزل غفران نرسیده است: ممکن نیست راه جنت را پیمود.

و راه جنت بطوریکه در این آیه کریمه و آیه پس از این شرح داده شده است: برنامه عمل کردن بتقوی است.

آری این تقوی همان است که در صدر سوره بقره فرمود: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - یعنی استفاده از این کتاب آسمانی مخصوص متقین است.

و أَمَّا جَنَّتْ: بمعنی پوشانیدن و پیچانیدن است، و باعتبار پوشانیده شدن سرزمینی از درختها و نباتات مختلف آنجا را جنت گویند. و جنت در ماورای ماده عبارتست از محیطی که پوشیده شود از تجلیات و روحانیات و جذبات و آثار و ظهور ربوبیت، و چون این جنت در عالم ماورای ماده است: قهراً متناسب با آن عالم شده، و از ماده بیرون خواهد شد.

البته معنای نفی مادی بودن نه اینستکه روحانی خالص باشد، زیرا همینطوریکه مادی بودن عالم آخرت صددرصد برخلاف برهان و آیات قرآن مجید است: همچنین روحانی بودن آن نیز صددرصد مردود و مخالف حقیقت است.

و در این آیه کریمه می‌فرماید: پهنای جنت مانند وسعت آسمانهای روحانی و زمین مادی است، و این تعبیر صریح است در نفی مادی بودن جنت، اگرچه آسمانها را بمفهوم ظاهری و مادی آن معنی کنیم، زیرا در عالم ماده همیشه تزاخم و تعارض و تخالف است، و چون بهشت مادی همه فضای آسمانها و زمین را فرا گیرد: نقطه خالی برای غیر بهشت باقی نخواهد ماند.

و گذشته از این: وسعت هر چه بیشتر باشد، با محدود بودن زمان و خالد نبودن آن، چندان مطلوب نیست.

آری چیزیکه مادی است همیشه در معرض تغییر و تحوّل و فناء است، در صورتیکه بهشت و جهنّم همیشگی و جاودانی است.

و دیگر آنکه محیط و زندگی مادی چنانکه برای ما محسوس است، از هر جهت (زمان و مکان و خوراک و پوشاک و استراحت و کار و تزاخم و هزاران حوادث و ناملائمات) توأم با ناراحتی و گرفتاری و غم و غصّه و درد است، و مفهومی برای زندگی بهشتی نخواهد ماند.

و عرض: بمعنی در معرض دید گذاشتن و چیزها در منظر قرار دادن است، و بهمین مناسبت به پهنای چیزها اطلاق می‌کنند، زیرا پهنای هر چیزی فعلاً در معرض است نه طول آن.

و این تعبیر نیز نفی مادی بودن را می‌کند: زیرا وقتیکه پهنای جنت بوسعت آسمانها و زمین (بهر معنایی که باشد) شد، برای طول آن محلی باقی نمی‌ماند، و در اینصورت گفتن عرض بی فائده بوده، و بهتر تعبیر با وسعت و امثال آن خواهد بود.

آری در صورتیکه آسمانها و زمین و عرض آنها را روحانی گرفتیم ، برای طول و ادامه آن عالم جبروت و لاهوت را بحساب آورده و ابدی فرض می‌کنیم ، یعنی خلود .

۴- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ :

در این آیه کریمه مراتب تقوی و متقین را بیان می‌فرماید :

أول - الَّذِينَ يُنْفِقُونَ : باید توجه داشت که تقوی از ماده وقایه و بمعنی خودداری و محافظت است ، و کمال خودداری عبارتست از نگهداشتن نفس از تعلق و وابستگی بدنیا و زندگی مادی ، و زندگی دنیوی از سه شعبه اصلی متشکل می‌شود .

اول - وابستگی بمال از پول و ملک و اثاثیه و وسائل عیش : و عموم مردم عادی باین تعلق مبتلا هستند ، و در همان قدم اول خود را باین محبت و علاقه پابند کرده و گرفتار می‌شوند .

و چون کسی در اینمرحله تقوی پیدا کرد : قهراً در موضوع انفاق پیشقدم خواهد شد ، یعنی پس از تأمین خود و عائله‌اش از رسیدگی بأرحام و اقرباء و ضعفاء امتناع نخواهد ورزید .

و در اینصورت است که زمینه برای برداشتن قدم دوم پیدا شده ، و در تکمیل مراحل تقوی موفق خواهد شد .

و انفاق : بمعنی بانتهاء رسانیدن و اتمام جریان امری است ، و از لغت سریانی مفهوم إعطاء و بخشیدن اضافه و ضمیمه شده ، و بمعنی اعطاء در بخشیدن مال بدیگری استعمال می‌شود .

و تعبیر بصیغه مضارع دلالت بر استمرار و ادامه انفاق خواهد کرد .

و سَرَّاء : بوزن حَمراء صفت و مؤنث است از ماده سرور بمعنی شادی ، در مقابل

ضَرَاءَ که بمعنی مَتَّصِف به ضرر و شدت و مضیقه است .
و اصل و حقیقت ماده بمعنی خفاء و بطون است ، و بمناسبت اینمعنی در سرور
که انبساط باطن و دور شدن آن از مضیقه و انکدار و انقباض و عروض تحولات
است ، استعمال شده است، و غالباً اینمعنی اخفاء شده و ظاهر نمی‌شود ، بخلاف
ضرر و انکدار و ألم که أغلب آشکار و اظهار می‌شود . ، باین مناسبت سرور از
مصادیق سرّ و خفاء حساب می‌شود .

و چون انسان از این دو حالت بیرون نیست ، و هر کدام باشد انسانرا بخود
مشغول کرده ، و از انجام وظائفِ اِلَهِی و شرعی مانع می‌شود : این دو حالت ذکر
شده است ، تا علامت رسوخ و ثبوت انفاق در وجود انسان بوده ، و حالات مختلف
او را از انجام وظیفه مانع نگردد ، تا آنکه صفات تعلق بمال و محبت دنیا از قلب او
ریشه کن شود .

دوم از مراتب تقوی : الكَاظِمِینَ العَیْظِ است ، و کَظَم : بمعنی ضبط و حبس
چیزیست در باطن انسان که ظاهر نشود ، و در مواردی استعمال می‌شود که ظاهر
شدن آن موضوع مطلوب نیست .

و غِیْظ : عبارتست از غضب شدیدیکه در قلب حفظ شود .
و اظهار هر چیزی بزبان یا بعمل ، سبب تثبیت و ابقاء و تحکیم آن می‌شود ،
برخلاف إخفاء و پوشانیدن آن ، مخصوصاً اگر بقصد بی‌اعتنایی و بی‌توجهی صورت
بگیرد که بتدریج تضعیف خواهد شد .

و این قسمت مربوط می‌شود به تعلق بنفس و محبت باو که در اثر اینصفت
خطرناک ، آنچه برخورد بنفس و برخلاف بزرگی و بزرگواری آن باشد : با مخالفت و
ناراحتی و غضب تلقی کرده ، و طمأنینه و سکون و آرامش را از دست می‌دهد .
و در این مرحله از تقوی لازمست که : از دیدن خود و از عجب و توجه بخود
پرهیز کرده ، و خود را حقیر و فقیر و محتاج و محجوب دیده ، تا از برخوردهای

نامطلوب ناراحت نگشته ، و نفس خود را معبود و بت قرار ندهد .
و نتیجه این کظم غیظ : رفع آنانیت است که آخرین مرتبه از تهذیب و تزکیه
نفس حساب می شود .

و سوّم - از مراتب تقوی عفو از مردم است : و عفو عبارتست از صرف نظر کردن
از جهات ضعف و خطاهای مردم که با خورده بینی و بدبینی و توجّه بنقاط منفی ،
فکر خود را مشغول و آلوده و محجوب نکند ، تا از انجام وظائف خدمت و هدایت
آنان متوقف شده ، و در اینجهت تسامح و تقصیر داشته باشد .

و تقوی در اینجهت برای موفقیت در امر بمعروف و نهی از منکر و سائر خدمات
اجتماعی مردمی است ، و این معنی تطبیق می شود بمرحله پنجم از مراحل
پنجگانه سلوک بسوی لقاء الله که در رساله لقاء الله بتفصیل از این مراحل بحث
شده است .

و در آخر آیه کریمه می فرماید که : **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** ، و اشاره می شود
بآنکه : خداوند متعال بطور مطلق نیکوکارانرا دوست می دارد ، خواه در این مورد که
مراتب تقوی است ، و یا در موارد دیگر ، و لازمست انسان در همه موارد و امور
بطور دقیق متوجّه اعمال و رفتار و نیات خود باشد که تا حرکات و کارهای او از
مصادیق نیکوکاری بحساب آید .

و این جمله از کلمات کوتاه و جامع و مفید قرآن مجید است .

روایت :

در تفسیر مجمع البیان گوید : سؤال می شود که زمانیکه بهشت پهنای آن
بپهنای آسمان و زمین باشد ، پس آتش و جهنّم در کجا واقع می شود ؟ در پاسخ آن
می گوییم که : از نبی اکرم روایت است که در جواب کسی که از این مسأله پرسید ،
فرمود : زمانیکه روز آید پس شب در کجا واقع می شود !

توضیح :

- ۱- اجسام مراتبی مختلف پیدا می‌کند :
 قسمی مانند جمادات که نفوذ حرارت و نور را بسختی قبول می‌کند .
 و قسمی چون شیشه شفاف بوده و نفوذ نور را می‌پذیرد .
 و قسم سوّم مانند آب و مایعات است .
 و قسم چهارم مانند هواء که لطیف و منافذی دارد .
 و قسم پنجم مانند گاز و بخار که لطیفتر از هواء است .
 و قسم ششم : حرارت و نور است که لطیفترین اجسام باشند .
 و بهر مقداریکه کثافت و غلظت در اجسام بیشتر باشد : تمناع و تراحم در آن شدیدتر خواهد بود ، و هرچه لطیفتر باشد تمناع کمتر است .
- ۲- نور عبارت است از اثر تحرّک و فشار در ذّرات داخلی جسم ، چون شدّت تحرّک و اهتزاز در ذّرات داخلی آفتاب و ثوابت و در ماشینهای مولّد برق که تولید نور و برق می‌کنند .
 و این اهتزاز داخلی آفتاب و أمثال آن در فضای خارجی و اّثیر تأثیر کرده ، و سبب تولید نور و حرارت می‌شود .
- ۳- و نور ماورای مادّه لطیفتر و نافذتر بوده ، و هیچگونه تراحم و تمناعی در آن نبوده ، و با همه انواع اجسام مادّی و غیر مادّی متجمّع و متلائم می‌شود .
 و بطور کلیّ این نور باندازه‌ای لطیف و نافذ است که حاکم و محیط بعالم اجسام بوده ، و در مراتب آن هرگز تمناعی نخواهد بود .
 پس پهنای بهشت بوسعت همه عوامل جسمانی مادّی و عوالم ماورای مادّه بوده ، و برای امتداد آن نتوان اندازه‌ای معین شود .
 و این روایت شریفه که تشبیه عالم ماورای مادّه بنور آفتاب و نفوذ آن در اجسام و احاطه آن بهممه محیطهای تاریک شده است : از کلمات بسیار لطیف و از معارف

بسی دقیق است که رسیدن بحقیقت آن متوقف باشنایی و ارتباط با عوالم غیب باشد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- عرضها : جمله نعتیه برای جنت و در محلّ جرّ است .
- ۲- أعدت : جمله حالیه است .
- ۳- الذّین : صفت است برای متّقین ، و همچنین کاظمین .
- ۴- و الله یحبّ : جمله مستأنفه است .

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ إِلَّآ اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ . - ۱۳۵ أُولَئِكَ جَزَاءُ هُم مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمَ أَجْرٍ الْعَامِلِينَ . - ۱۳۶ .

لغات :

- وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا : و آنانکه - زمانیکه - عمل کردند .
 فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا : عمل قبیح آشکار - یا - ستم کردند .
 أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ : بر خودشان - یاد می کنند - خدا را .
 فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ : پس طلب آمرزش می کنند - برای گناهان خود .
 وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ : و کیست - بیامرزد - گناهان را .
 إِلَّآ اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا : مگر - خداوند - و اصرار نمی کنند .
 عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ : بر - آنچه - عمل کردند - و آنان .

يَعْلَمُونَ أَوْلَئِكَ : می دانند - آنان .
 جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ : پاداش ایشان - آمرزش است .
 مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ : از پروردگارشان - و باغهاییکه .
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ : روان می شود - از زیر آنها - جویها .
 خَالِدِينَ فِيهَا : جاوید باشند - در آنها .
 وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ : و چه نیکو است - مزد - عمل کنندگان .

ترجمه :

و افراد باتقوی آنان هستند که چون عمل قبیح آشکارا عمل کردند ، و یا بر خودشان ظلم نمودند : یاد می کنند خداوند متعال را پس آمرزش می طلبند برای گناهان خود ، و کیست که می آمرزد گناهان را مگر خداوند ، و آنها اصرار نمی کنند بآنچه عمل کردند از معاصی ، و آنها می دانند . - ۱۳۵ آنان پاداش ایشان آمرزش است از جانب پروردگارشان ، و باغهایی است که جاری می شود از زیر آنها جویها ، در حالیکه جاوید باشند در آنها ، و چه نیکو است مزد عمل کنندگان باتقوی . - ۱۳۶ .

تفسیر :

۱- وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ
 وَ مَنْ يَعْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ :
 فَاحِشَةٌ : از ماده فُحش که بمعنی قُبَح آشکار است ، و فاحشه عملی است که زشت و قبیح آشکار باشد .

ذُنُوبٌ : جمع ذَنْب که بمعنی تبعیت پیدا کردن با حالت تأخّر و اتّصال و دناءت است ، و اطلاق بگناه و عصیان می شود ، زیرا صدق عصیان در صورتیست که انسان

عمل خلافی را انجام بدهد ، و با واقع شدن آنعمل ، عنوان عصیان صدق خواهد کرد .

می‌فرماید : از صفات مخصوص متّقین اینستکه چون عمل زشتی را انجام دادند ، و یا ظلمی بخودشان انجام داده ، و رعایت حقوق خود را نکردند : در اثر صفت تقوای باطنی بخود آمده و حالت ندامت و توبه حقیقی پیدا کرده ، و توجّه بخداوند داشته و با شرمگینی و انفعال از پیشگاه او طلب مغفرت می‌کنند .
و در این آیه کریمه بجهت عصیان خارجی در مقام تقوی اشاره کرده ، و آنرا بدو نوع تقسیم می‌فرماید :

أول - بجا آوردن و مرتکب فاحشه شدن ، و این عمل قبیح بنسبت حال و مقام متّقین ملحوظ شده است ، اگرچه نسبت بدیگران از معاصی صغیره حساب بشود .
و تقوی در اینمورد برای ترک و ندامت از آن عمل باشد .
و آثار جرم اینعمل در مرتبه متأخّر از سه قسمت گذشته (ترک انفاق ، ترک کظم غیظ ، ترک عفو) می‌باشد ، زیرا در آنجا آثار اجتماعی داشته و هم از خود نفس تولید شده ، و منشأ آنها از صفات نفسانی بود .

ولی در اینجا باعمال و معاصی خارجی ارتباط پیدا می‌کند .
دوم - ظلم بنفس : این عمل نیز مانند عمل فاحشه است یعنی آن عملی است که از معاصی خارجی حساب می‌شود .
و آن بالاتر از عمل فحشاء است ، زیرا اثر آن در خود نفس انسان ظاهر شده ، و در حقیقت تجاوز بنفس است .

و أمّا إصرار نکردن بعمل قبیح خود : إصرار بمعنی شدّت نشان دادن و تصمیم در انجام عمل و ادامه آن گرفتن است .
و إصرار در اکثر موارد در شرّ و امور نامطلوب استعمال می‌شود ، و این مفهوم قهراً در مقام ابقاء و ادامه عمل در نظر گرفته خواهد شد .

پس در اینجا منظور مطلق اصرار بهر عمل شرّ است ، مخصوصاً در مورد اجراء عمل قبیح و یا ظلم بنفس ، و از این لحاظ است که مقید شده است بجمله - علی ما فَعَلُوا - یعنی در ادامه عمل فحشاء .

و أَمَّا تعبیر به - ذَكِّرُوا اللَّهَ : برای اینستکه شخص متقی لازم است همیشه در یاد خدا باشد ، و او در مقام ذکر و توجّه است ، نه در مقام خوف ، و توجّه و ذکر بالاتر از خوف بوده ، و بهمه حالات خوف و رجاء و تفکّر و توبه شامل می‌شود .

و أَمَّا عمل عصیان و ظلم : برخلاف برنامه ثابت ، و روی عوارض ، از غفلت و سهو و نسیان ، صورت می‌گیرد ، و اینمعانی در مقابل توجّه و تذکر است که با متذکر شدن ، آن معانی منتفی می‌شود .

و أَمَّا استغفار : برای اینکه تنها راه درمان و جبران خطا و عصیان گذشته ، توبه و استغفار است ، تا خداوند متعال آثار جرم و خطا را از قلب محو سازد ، البته بشرط آنکه استغفار حقیقت پیدا کند ، یعنی از صمیم قلب و با خلوص نیت توبه و استغفار کند .

نه مانند استغفارهای معمولی که حتّی در زمان توأم با درخواست مغفرت ، با دست و چشم و زبان عصیان می‌کند .

و جمله - مَنْ يَغْفِر الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ : از کلمات کوتاه و جامع قرآن مجید است ، و اکثراً اینگونه کلمات جامع در مقام تعلیل یا در مقام جمله معترضه واقع می‌شود .

پس جمله - فاستغفروا : نتیجه ذکر است ، و ذکر در جواب کلمه إذا ، آمده ، و جمله - لَمْ يُصِرُّوا ، عطف باستغفار است .

و أَمَّا جمله - وَ هُمْ يَعْلَمُونَ : در ارتباط با عدم اصرار بوده ، و حال از ضمیر جمع است ، یعنی در حالیکه آنها متوجّه هستند و می‌دانند ، چنانکه در اصل موضوع عمل فحشاء و ظلم بنفس لازم بود که ترک آنها با قید علم صورت بگیرد ، نه غفلت و جهل .

۲- أَوْلَئِكَ جَزَاءُ هُم مَّغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ :

جمله مستأنفه بوده ، و در تعقیب و توضیح صفات متّقین که در دو آیه گذشته ذکر شد ، می‌باشد .

و منظور در این آیه کریمه بیان نتیجه و جزای تقوی است ، و چون در سه آیه پیش ارشاد به مسارعت بمغفرت و جنّت بود : در اینجا در مقام ذکر نتیجه تقوی ، می‌فرماید که ، نتیجه تقوی داشتن که پنج مرتبه برای آن بیان گردید ، همان موفقیت برای بدست آوردن مغفرت و جنّت باشد .

پس بطوریکه معنی مسارعت بمغفرت و جنّت معلوم شد : حقیقت این موضوع نیز که در پاداش تقوی حاصل می‌گردد ، روشن خواهد شد - رجوع شود بسه آیه قبل .

و چون در آنجا نظر به مسارعت بمطلق جنّت بود : بصیغه مفرد ذکر شده ، و صفت آن نیز بصورت اطلاق و اجمال (عَرْضَهَا) ذکر شده بود ، ولی پس از بیان مقدمه و سلوک راه جنّت که پنج مرتبه تقوی بود : قهراً در نتیجه تنوّع پیدا شده ، و محتاج بذکر خصوصیات آن می‌شد ، و از این لحاظ جنّت بصیغه جمع و با قید جریان آنهار و خلود در آن ذکر گردید .

و اَمَّا جَرِيَانِ اَنْهَارٍ : نهر بمعنی جریان مایعی است که بتندی صورت بگیرد ، خواه مادی باشد یا روحانی .

و تحت : ظرف مکان بوده و در مقابل مفهوم فوق است .

و جَرِيَانٍ : حرکت منظمی است که دقیق و بطول انجام بگیرد .

و اَمَّا جَرِيَانِ اَنْهَارٍ رُوحَانِيٍّ : آنهار برای تأمین حیات و طراوت و رشد و حفظ تنوّع و جلوه‌های جنّت و اشجار جنّت است ، و چون جنّت در اثر صفات و نیات و اعمال متّقین جلوه می‌کند ، و بطوریکه در این آیات کریمه ذکر شد ، تقوی مراحل

و مقدماتی داشت از انفاق و کظم غیظ و عفو از مردم و انصراف از فحشاء و ترک ظلم ، و هر کدام از اینها مراتب و انواعی پیدا می‌کرد : قهراً آثار و نتایج آنها نیز مختلف می‌شد .

پس باختلاف مراتب و خصوصیات سلوک و برنامه روحانی متّیین جنّات گوناگونی پدید آمده ، و بمقتضای هر جنّتی آنهاری پیدا شده و از زیر جنّات و أشجار جاری خواهد شد ، مانند فیضان مربوط بمعارف لاهوت ، و تجلیات اسماء و صفات ، و جذبات روحانی غیبی ، و علوم و مکاشفات حقیقیّه ، و صفاء و طهارت و خلوص ، و ارتباطات معنوی ، و محبّت و شوق .

و این معانی بصورت‌های ظاهری مختلفی تجلّی می‌کند ، چون آب روشن صاف ، خمر لذیذ پاک ، عسل شیرین خالص ، شیر تمیز خوش طعم ، و نوشابه‌های مقوی و خوب ، و غیر اینها .

و چون مراتب و خصوصیات عوالم ماورای ماده برای ما بآنطوریکه هست دقیقاً روشن نمی‌شود : از حقایق و جزئیات آنجا نمی‌توانیم بیش از مطالب کلی و اجمالی ، آگاهی پیدا کنیم .

و لازمست متوجّه باشیم که : اینمطالب ایجاب نمی‌کند که عوالم ماورای ماده روحانی است ، زیرا در وجود انسان هر دو جهت (مادّی و روحانی) موجود است ، و از هر دو جهت باید استفاده کند ، مخصوصاً افرادی که مؤمن و متّقی و برنامه الّهی دارند .

و چون جهات مادّی برای همه روشن و محسوس است : ما تا می‌توانیم از جهات و آثار روحانی سخن می‌گوییم .

و خلود : مطلق استمرار پیدا کردنست ، البتّه با بودن زمینه در وجود خود انسان از لحاظ قدرت و نیروی وجودی روحی ، مانند مسافریکه قدرت اقامت از جهت بدنی یا مالی یا روحی برای همیشه نداشته باشد .

و نیروی روحی انسان از همان تقوی و خودداری از لذائذ مادی و شهوات نفسانی، پیدا می‌شود، و لازمست اینجهت در همین زندگی دنیوی تأمین گردد، تا آمادگی پیشرفت و موفقیت در مراحل روحانی پیدا کند.

و اما جمع بودن جنّات و انهار: اولاً بطوریکه گفتیم تنوع در اعمال موجود بوده، و بلحاظ هر عمل مخصوصی، جنّت و نهری پدید آید.

و ثانیاً - باعتبار افراد مختلف متّین است.

و اما نیکو بودن اجر عاملین: برای اینکه اصل عمل و نتیجه آن بطور دقیق در صفحه روحی انسان ضبط می‌شود، گذشته از لطف و رحمت و فضلی که بطور طبیعی ضمیمه خواهد شد.

روایت:

در نورالثقلین است که: کنیزی بامام سجّاد (ع) آب می‌ریخت که برای نماز مهیا شود، پس ظرف آب از دست کنیز افتاده و در بدن آنحضرت شکافی داد، امام سرش را بلند کرده و باو نگریست! کنیز گفت: خداوند متعال می‌فرماید - **وَالكَافِرِينَ الْغَيْظُ**. امام فرمود: من غیظ و خشم خود را ضبط کردم. کنیز گفت: **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ**! امام فرمود: بتحقیق خداوند از خطای تو گذشت. کنیز گفت: **وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ**! امام فرمود: آزاد باش که تو آزاد هستی در راه خداوند متعال.

توضیح:

البته در معاصی مربوط بحقوق ناس، گذشته از استغفار: لازمست از طرف که در حق او تجاوز شده است، حلیّت طلبیده شود، و استغفار تنها در حقوق مردم کافی نیست.

لطائف و ترکیب :

- ۱- اُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ : مبتداء ، و جزاء مبتداء دوّم است ، و مَغْفِرَةٌ : خبر جزاء است ، و جمله خبر اُولَئِكَ باشد . و مَغْفِرَتٌ : مصدر است و در مفرد و جمع یکسان ذکر می‌شود .
- ۲- و جَنَاتٌ : عطف است ، به مغفرت .
- ۳- و نعم أجرٌ : نعم مدح و مخصوص بمدح است ، و فاعل حذف شده است ، و جمله مستأنفه است .

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ . - ۱۳۷ هذا بيانٌ للناسِ و هُدًى و مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ . - ۱۳۸ و لا تَهْنُوا و لا تحزنوا و أنتم الأعلون إن كنتم مؤمنين . - ۱۳۹ إن يمسسكم قرحٌ فقد مسَّ القومَ قرحٌ مثله و تلك الأيامُ نداولها بين الناسِ و ليعلمَ اللهُ الذين آمنوا و يتَّخذَ منكم شهداءَ و اللهُ لا يحبُّ الظالمينَ . - ۱۴۰ .

لغات :

- قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ : بتحقيق - باخر رسید - از - پیش از شما .
- سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ : روشهایی - پس سیر کنید - در زمین .
- فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ : پس دقت کنید که - چگونه - بود .
- عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ : سرانجام - تکذیب کنندگان .
- هذا بيانٌ للناسِ : این - آشکار کردنست - برای مردم .
- و هُدًى و مَوْعِظَةٌ : و هدایت - و پند است .
- لِّلْمُتَّقِينَ و لا تَهْنُوا : برای تقوی داران - و سست نشوید .

و لا تَحْزَنُوا و اَنتُمْ : و اندوه نداشته باشید - و شماها .
 الأَعْلَوْنَ إِن كُنْتُمْ : بالاترید - اگر - باشید .
 مُؤْمِنِينَ إِن يَمْسَسْكُمْ : مؤمنان - اگر برسد شما را .
 قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ : زخمی - پس بتحقیق - رسیده است .
 الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ : قوم را - زخمی - شبیه زخم شما .
 و تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا : و این - روزها - می‌گردانیم آنها را .
 بَيْنَ النَّاسِ و لِيَعْلَمَ : در میان - مردم - و تا بدانند .
 اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا : خداوند - آنانرا که - مؤمن هستند .
 و يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ : و فراگیرد - از شما - گواهانی .
 وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ : و خدا - دوست نمی‌دارد - ستمکارانرا .

ترجمه :

بتحقیق انجام گرفته است از پیش از شما روشهایی ، پس سیر کنید در قطعات زمین و بدقت بنگرید که چگونه شده است سرانجام امور تکذیب کنندگان . - ۱۳۷ این قرآن روشن کردنست برای مردم و هدایت و موعظه است برای افرادی که متقی هستند . - ۱۳۸ و سست نشوید و اندوهناک نگردید و شما بالاتر و برترید اگر باشید ایمان آورندگان بخدا . - ۱۳۹ اگر برسد شما را زخمی پس بتحقیق رسیده است گروه دشمن را زخمی چون جراحت شما ، و این روزها را می‌گردانیم میان مردم ، و تا بدانند خداوند آنانرا که ایمان آورده‌اند ، و فراگیرد از شما گواهانی ، و خداوند دوست نمی‌دارد ستمکارانرا . - ۱۴۰ .

تفسیر :

۱- قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

المُكذِبِينَ :

خَلَوْ و خلاء : فراغت پیدا کردن و بپایان رسیدن امری است .
و سُنَن : جمع سُنَّة است ، و آن بمعنی روش و جریان امریست که روی ضابطه
معین و تقدیر معلومی باشد ، خواه در ظهور صفتی باشد یا عملی یا قولی ، و این
ضوابط با موضوعات و موارد فرق می‌کند .
و سُنَنِ اِلَهِی عبارتست از امور مضبوط و معینی که باقتضاء صفات ذاتی و فعلی
او و روی شرائط و خصوصیات ظاهری و جریانی پیدا کند .
و از این لحاظ تحوّل و تغییری در سنن اِلَهِی با ضوابط و خصوصیاتیکه دارد ،
پیدا نمی‌شود ، مانند رازقیّت و قاهریّت و لطف و کرم و رحمت و غضب و اِحیاء و
اماتة و اِذلال و اعزاز و غیر اینها .
و شخص مؤمن لازم است همینطوریکه بأحكام و دستورهای اِلَهِی عالم و آگاه
باشد : باید بسُنَنِ اِلَهِی نیز در اثر دقّت و تحقیق و بررسی عارف گشته ، و از
خصوصیات و ضوابط ظهور و فعلیت آنها مطلع گردد .
و اینموضوع خود بسیار مهمّ بوده ، و برای معرفت پیدا کردن بصفات افعال
خداوند متعال ، و توجّه داشتن بوظائف بندگی ، و شناسایی موارد رحمت و غضب و
لطف و قهر و اعزاز و اذلال ، بسیار مفید است .
آری رحمت و غضب و لطف و قهر ، بطور مسلمّ فعلیت پیدا کردن آنها متوقّف
است بدون زمینه ، و بدون تحقّق زمینه و اقتضاء نباید متوقّع رحمت و لطف و یا
محفوظ ماندن از غضب و قهر شد .
پس تصدیق و پیروی از حقّ و آیین اِلَهِی : زمینه توجّه رحمت و لطف اِلَهِی
خواهد بود ، چنانکه تکذیب و مخالفت زمینه برای قهر و غضب می‌شود .
در اینصورت یکی از سنن مسلمّ اِلَهِی تحقّق رحمت یا غضب است ، در بودن
زمینه ، و بدون زمینه هرگز یکی از آنها وجود پیدا نخواهد کرد ، پس طالب رحمت

می‌باید زمینه را فراهم کند .

و از سنن مسلم إلهی : نزول لطف و رحمت و برکت است برای سرزمین و یا قومی که با برنامه عدل و خیرخواهی و نظم و عبودیت زندگی می‌کنند ، و همچنین نزول غضب و قهر و نقت و ابتلاء برای قومیکه با برنامه ظلم و تجاوز از حق و اعمال فاحشه و فساد و عصیان زندگی خود را ادامه می‌دهند .

آری خلق خداوند متعال بعنوان ظهور عبودیت و عدالت و عطوفت است ، و چون اینمعنی از سرزمینی یا از میان قومی منتفی گشت ، بطور مسلم مورد قهر و غضب واقع شده ، و بانواع گرفتاری (زلزله ، سیل ، قحطی ، حمله دشمن ، مغلوب و مقهور شدن بدست ستمکاران ، تسلط افراد ستمگر ، قطع رحمت) مبتلا خواهند شد .

و این امور گذشته از جریانهای تاریخی ضبط شده ، برای هر کسی که توجه داشته باشد : در هر زمانی مشهود است .

ما با چشم خودمان مقهور شدن و تحت ستم قرار گرفتن افراد و یا جمعیتی را مشاهده کرده‌ایم ، و یا سرزمینها و بلادیرا که از مراکز فحشاء و تجاوز بود ، دیدیم که بکلی ویران شدند .

ما دیدیم که سرزمینهای مرزی ایران و عراق و مرزنشینان چگونه بآتش غضب إلهی سوخته و ویران شدند .

پس هر فرد یا خانواده یا اهل آبادی یا مملکتی تصوّر نکنند که می‌توانند با آزادی و بدون مانع هر عملی را که می‌خواهند انجام بدهند .

و فَرَعُونَ ذِي الْاُوتَادِ الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ فَاكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رِيْحٌ سَوِيْطٌ عَذَابٍ اِنَّ رِيْحَ لِبَالْمِرْصَادِ - ۱۴/۸۹ .

و باید توجه داشت که : خداوند متعال پیوسته در کمینگاه بوده ، و ناظر اعمال خوب و بد بندگان خود است .

۲- هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ :

بیان : روشن شدن و جدا گشتن است پس از پیچیدگی و ابهام .
و مَوْعِظَةٌ : مصدر میمی و بمعنی ارشاد کردن بحق بوسیله تذکر و تنبیه مؤثر است ، بصورت انذار باشد یا تبشیر یا نصیحت .

می فرماید : این مطالب ذکر شده از صفات متّقین و جزای اعمال آنها ، برای روشن کردن حقایق و هدایت افکار مردم و تنبیه و بیدار کردن است برای آنها که در مسیر تقوی هستند .

آری کسیکه در مسیر تقوی نیست : چه احتیاجی دارد به روشن و جدا گشتن حقایق ، و راهنمایی بسوی حقّ و پندر و اندرز ، زیرا چنین شخصی برنامه خود را در غفلت و سستی و هوسرانی قرار داده ، و از راه حقّ و درک صواب و حقیقت منزجر است .

و این قید مانند آیه اول بقره مربوط بکتاب است که می فرماید : ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ .

و در اینجا سه مرتبه برای این آیات و مطالب به ترتیب ذکر شده است .

اول - بیان که مربوط بروشن و جدا کردن موضوعات است .

دوم - هدایت که مربوط براهنمایی و سوق بمقصد است .

سوم - موعظه که برای تحریک و سوق بعمل است .

پس این آیات کریمه هر سه مرتبه را متکفل شده ، موضوعات را بخوبی روشن کرده ، و انسانرا بسوی هدف صحیح و حقّ هدایت نموده ، و در عین حالی با پند و موعظه بجانب عمل وا می دارد .

۳- وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ :

این آیه کریمه در ارتباط موعظه و سوق بعمل و قدم برداشتن است ، و می فرماید : شماها در مقام عمل و قدم سستی از خود نشان نداده ، و از جهت

ناملائمات و حوادث گذشته اندوهگین نشده ، و سستی و اندوه شما را از حرکت و عمل باز ندارد ، و متوجه باشید که شماها برتر و بالاترید اگر ایمان حقیقی بخداوند متعال داشته باشید .

آری آنیکه در زندگی مهمّ است : طمأنینه و سکون نفس داشتن ، و وظیفه را تشخیص دادن ، و هدف را معین و روشن کردن است .

چنانکه بدترین بدبختی و گرفتاری انسان در اضطراب و تزلزل و تشویق خاطر و بی هدف بودن است ، و چون انسان گرایش حقّ بخداوند متعال که همه امور باو وابسته و از او است ، پیدا کرد : چون کوه عظیم در مقابل همه حوادث پابرجا شده ، و کوچکترین تزلزل و اضطرابی از بادهای تند نخواهد داشت .

و وهن : حصول ضعف است در اثر عاملی ، در هر جهتی باشد .

و از این جهت فرموده است که اگر گرایش بخداوند داشته باشید : شما برتر و بالاتر بوده ، و عاملی در شما مؤثر نخواهد بود .

۴- **إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ :**

قَرْح : چیز است که در اثر جراحت در بدن پدید آید ، و آن پس از جرح ظاهر می شود ، یعنی تحولات ناملایم جراحت باشد .

می فرماید : اگر در موردی زخمی و اثر جراحتی در بدن شما موجود است ، نظیر آن در ابدان مخالفین و دشمنان شما نیز پیدا شده است ، و اینمعنی از لوازم جهاد و جنگ باشد .

و باید در انجام وظیفه واجب شرعی و عقلی با کمال استقامت و ثبات قدم پابرجا بوده ، و از نفوذ و پیشرفت دشمنان خدا و رسول او و مؤمنین بهر صورتیکه ممکن است جلوگیری کرد .

البته اینمعنی توأم با حرکت از خانه و بلد و با صرف مال و تحمّل آزار و زحمت و جراحت و شهادت می باشد ، و بدون تحمّل این ناراحتیها هرگز پیشرفت و

موفقیت و دفاع حاصل نخواهد شد .

۵- وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ :

یوم : مطلق زمانیست که محدود باشد ، مادّی باشد یا روحانی .

مداوِلَة و تداوِل : از مادّه دَوَل که بمعنی انتقال پیدا کردن با حصول تحوّل در جهت کیفیت و یا صورت است ، و مداوِله دلالت می‌کند با استمرار این انتقال ، مانند تبادل دست بدست ، و تبادل در مکان بمکان دیگر با حصول تحوّل .
و این جمله از کلمات کوتاه و جامعی است که در میان دو جمله بعنوان جمله معترضه واقع شده است .

و جمله - وَ لِيَعْلَمَ : عطف است به جمله - فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ ، منظور اینکه رسیدن جراحت بشما روی علل و حکمتها بیست :

اول - برای اینکه توجه داشته باشید که در جریانهای طبیعی خارجی آثار و عواقب ملائم و ناملائمی پدید آید ، و از ابتدای امر باید خود را راضی و موافق کرده ، و اضطرابی نداشت .

دوّم - اینزمانها و آیام ملایم یا ناملایم ، مانند ابتلاءات و گرفتاریهای زندگی است که بمؤمن و کافر و موافق و مخالف ، روی جریانهای طبیعی و بحساب صلاح‌بینی و نظم و حکمت اِلَهِی ، برخورد می‌کند ، و این تحوّل برای مؤمن موجب تحکیم ایمان و تثبیت عرفان و ازدیاد بصیرت بوده ، و باصطلاح قرآن مجید فتنه است ، و فتنه بمعنی ایجاد اختلال باشد که مقدّمه امتحان است .

و برای کافر هم تحوّل و ایجاد اختلالی است که از آن سوء استفاده شده ، و بهر نحویکه صورت بگیرد بضرر ظاهری و باطنی او تمام خواهد شد .

سوّم - برای اینستکه افراد مؤمن در این تحوّل‌ات شناخته شده ، و در پیشگاه حقّ تعالی ممتاز و برجسته و مشخص گشته ، و قابل آن باشند که بتوانند بندگان

ساده لوح را بسوی خدا سوق بدهند .
و چون این شناخت لازم است که در مقام لاهوت صورت گرفته ، و از جانب خداوند متعال و در رابطه با مقام ایمان را داشته ، و صلاحیت پذیرش عبودیت را بدست بیاورد : با تعبیر - و لِيَعْلَم - ذکر شد .
و اشاره می شود بمرتبه تحقق و واقعیت ایمان که در اثر این تحولات و امتحانات پدید آمده ، و مورد قبول باشد .
چهارم - برای اتخاذ شهادت : و شُهَدَاء جمع شاهد است از ماده شهادت که بمعنی اِشْرَاف و حضور با علم پیدا کردن باشد ، و در عرف و شرع او را گواه گویند .
و افرادی که در میدان جنگ از جان و دل حاضر شده ، و عملاً مشغول فعالیت می شوند ، و حتی از ناراحتیها و ناملائمات برخوردار با دشمن نیز خود با حواس خود مشاهده می کنند : قهراً آثار توجه و لطف خداوند متعال را درباره مؤمنین لمس کرده ، و از خصوصیات قهر و غضب او نسبت بکفار آگاه و گواه می شوند .
و ضمناً مراتب توجه و ایمان و گرایش و عمل و مجاهدت مسلمین را با چشم خود دیده ، و از اعمال و افکار سوء مخالفین آگاه می شوند .
و اینمعنی برای خود آنان و هم برای دیگران از مسلمین که حاضر و اشراف نداشتند : بسیار مفید و مؤثر است .
و خداوند متعال در هر موضوعی که باشد : ستمکارانرا دوست نمی دارد ، و مخصوصاً افرادی که در جبهه جنگ حاضر شده ، و برخلاف حق بر دیگران ظلم و تجاوز می کنند ، خواه با عمل باشد یا با قول و یا با نقل آنچه خلاف واقعیت است .
و در اینجا آثاری برای تسکین مسّ قرح ذکر می فرماید :
اول - مسّ بقوم که : اختصاصی بمسلمین نداشت که موجب تأثر شود .
دوم - نداولها : که مداوله یک جریان طبیعی است که پیش می آید ، و در اینجا تسکین نفس بخاطر تبادل خیر و شرّ در خود شخص است ، و در اولی تسکین

بجهت مخصوص نبودن ناراحتی بود باو .
 سوم - آمنوا : که این جریان سبب ترقی در جهت معنوی و ایمان است .
 چهارم - مقام شاهد و گواه بودن است که بزرگترین درس عبرت و موجب تنبّه و موعظه برای خود و دیگران می‌شود ، و اینمعنی بالاتر از حصول ایمان بوده ، و در مقام حصول معارف الهی خواهد بود .
 پنجم - توجه داشتن باینکه انسان در همه مراحل بمناسبت آن مرحله از ستمکاری دور بوده ، و تجاویزی از او صورت نگیرد .
 پس در نتیجه جهاد با دشمنان خدا بهمین ترتیب ، منافع و آثار مطلوبی برای انسان گرفته می‌شود .
 و اینمورد از مصادیق - و الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا - ۲۹/۶۹ . بوده ، و مطابق مراتب اخلاص ، موفقیت پیدا خواهد کرد .

روایت :

در مجمع البیان از ابن عباس نقل می‌کند که : در روز أُحُد ، ابوسفیان ببالای کوه رفته و گفت : روزی در مقابل روزی است . رسول خدا فرمود : پاسخ او را بگوئید ! گفتند : روز ما (بدر) با روز شما (أُحُد) برابر نیست ، کشته شده‌های ما در جنت هستند ، و کشته شده‌های شما در دوزخ . ابوسفیان گفت : برای ما عَزَّی (نام بتی است) هست و شما عَزَّی ندارید ! رسول اکرم فرمود : خداوند مولای ما است و شما مولایی ندارید . ابوسفیان گفت : بلند و بالا باد هبل (اَعْلُ هَبْل) رسول خدا فرمود : خداوند اَعْلُ و اَجَلّ است .

توضیح :

۱- أُحُد : نام کوهی است در جهت شمال شهر مدینه که سابق چند کیلومتر

فاصله داشته ، و الآن متصل بشهر شده است ، و در پای کوه ، قبر حضرت حمزه عموی پیغمبر اکرم (ص) و قبور شهدای جنگ احد است که حدود هفتاد نفر بودند و در آنجا دفن شده‌اند ، و این جنگ در سال سوم هجرت واقع شد .
و در این جنگ جمعیت کفار حدود سه هزار نفر با وسائل کافی ، و جمعیت مسلمین حدود هفتصد نفر بودند .

۲- عَزَى : از مادّ عزّت و از اصنام درجه اول اعراب بوده ، و در محلی بنام حُرّاض نزدیکی طائف جای داشته ، و مردم بزیارت او رفته و عبادت و قربانی می‌کردند ، و پس از فتح مکه بدستور رسول اکرم (ص) و بدست خالد بن ولید شکسته شد .

۳- هُبَل : در اصنام ابن کلبی گوید : بزرگترین صنم بود در جوف کعبه ، ساخته شده از عقیق سرخ بصورت آدمی ، و چون بدست قریش رسید : و یکدست او شکسته بود ، و آنرا از طلا درست کردند .

لطائف و ترکیب :

- ۱- کیف کان : کیف خبر کان ، و عاقبة اسم آنست .
- ۲- ولا تهنوا : اصل و لا توهنوا است ، مانند - تعدوا .
- ۳- الأعلونَ : أصل أعلوون است ، ضمّه و واو حذف شده است .
- ۴- تِلْكَ الْأَيَّامُ : أَيَّام عطف بیان است از تِلْكَ .
- ۵- نداو لها : خبر است از تِلْكَ که مبتداء است .
- ۶- و لِيَعْلَمَ : این جمله و همچنین جمله و يَتَّخِذَ ، عطف است بر جمله - فقد مسَّ القومَ قرح .

و لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ . - ۱۴۱ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا
الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ . - ۱۴۲ وَلَقَدْ كُنْتُمْ
تَمَنُّونَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ . - ۱۴۳ وَمَا مُحَمَّدٌ
إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ
يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ . - ۱۴۴ .

لغات :

- و لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ : و تا خالص و باقی کند - خداوند - آنانرا که .
- آمَنُوا و يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ : ایمان آوردند - و از بین ببرد - کافرین را .
- أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا : آیا - بررسی کردید - اینکه - داخل می شوید .
- الْجَنَّةَ و لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ : بهشت - و ندانسته است - خدا .
- الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ : آنانرا که - مجاهده کردند - از شما .
- و يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ : و ندانسته است - صبر کنندگان را .
- و لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنُّونَ : و هر آینه بتحقیق - بودید - آرزو می کردید .
- الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ : مرگ را - از پیش از - اینکه .
- تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ : روبرو شوید بآن - پس بتحقیق - دیدید آنرا .
- و أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و ما : و شما - می نگریستید - و نیست .
- مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ : محمد ص - مگر - رسولی بتحقیق .
- خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ : بیابان رسیده است - از - پیش از او .
- الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ : رسولان - آیا - پس - اگر - بمیرد .
- أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ : یا - کشته شود - باز می گردید .
- عَلَى أَعْقَابِكُمْ و مَنْ : بر پشتهای خودتان - و کسیکه .
- يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ : برگردد - بر - دو پاشنه خود .

فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ : پس هرگز ضرر نمی‌رساند - خدا را .
 شَيْئاً و سَيَجْزِي : چیزی - و زود پاداش می‌دهد .
 اللَّهُ الشَّاكِرِينَ : خداوند - سپاسگزاران را .

ترجمه :

و برای اینکه خالص و باقی گذارد خداوند متعال آنانرا که ایمان آورده‌اند ، و از بین ببرد کفار را . - ۱۴۱ آیا حساب و بررسی کردید که داخل می‌شوید ببهشت ، و هنوز عالم نشده است خداوند آنانرا که مجاهده کرده‌اند از شما ، و عالم نشده است صبر کنندگان را . - ۱۴۲ و هر آینه بتحقیق بودید و آرزو می‌بردید مرگ را از پیش آنکه روبرو گردید آنرا ، پس بتحقیق دیدید آنرا و ما آنرا می‌نگریستید . - ۱۴۳ و نیست محمد ص مگر فرستاده‌ای که بپایان رسیده است از پیش او رسولان ، آیا پس اگر بمیرد او یا کشته شود باز می‌گردید بر پشت‌های خودتان ؟ و کسیکه برگردد بر دو پاشنه خود پس هرگز ضرر نمی‌رساند خدا را بچیزی ، و زود باشد که پاداش می‌دهد سپاس دارندگانرا . - ۱۴۴ .

تفسیر :

۱- و لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ :

تمحیص : بمعنی خالص و پاک کردن چیزیست با تثبیت و إبقاء آن ، و تخلیص و تصفیه انسان عبارت می‌شود از تزکیه او از صفات رذیله و از اعتقادات باطله و از اعمال و حرکات ناشایست .

زیرا رسیدن قرح و مجروح شدن انسانرا تکان سخت داده و موجب تنبّه و توجه پیدا کردن بعوالم روحانی و حقیقت زندگی و جهان دیگر میشود ، و این توجه انسان را از غفلت و گرایش بتمایلات و وابسته بودن بعلائق مادی و از اعمال سوء و

برنامه‌های خلاف منصرف کرده ، و برای اصلاح و تزکیه و تطهیر خود مشغول می‌کند .

و این معنی جهت و اثر ششم از آثار مس قرح است که بالاتر و مهمتر از پنج وجه گذشته می‌باشد ، زیرا انسانرا بمقام والای انسانیت رسانیده ، و از عالم حیوانیت تخلص می‌کند .

و از این لحاظ در وجه اول بکلمه ضمیر خطاب تنها تعبیر شده است ، و در وجه دوم بعنوان ناس ، و در سوم بعنوان تکمیل ایمان ، و در چهارم بعنوان گواه بودن است ، و در اینجا ایمان محقق منظور است .

و در اینجا است که چون ایمان ثابت فرض می‌شود : کفر و کافر و مخالف روی بنابودی گذاشته ، و بتدریج محو خواهند شد .

و مَحَق : عبارت از نقصان و انحطاطی است که به محو و نابودی برسد .

آری مؤمن که ایمان و گرایش او ثابت شد : باقی و خالد است ، و در مقابل آن کفر است که وجهه الهی و حقیقت در آنجا نبوده ، و هرگز ثبوت و بقاء نیز در آن صورت نگرفته ، و باطل و محو خواهد شد .

۲- أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ :

حَسَاب : بمعنی رسیدگی کردن با اشراف و نظر است ، و اینمعنی مقدمه می‌شود به آگاهی و علم پیدا کردن .

و منظور اینکه : رسیدگی و نظر دادن بدون تحقیق و اظهار اینکه کسی از اهل بهشت است : کافی نیست ، و بطوریکه در آیه ۱۴۰ گذشت لازمست ایمان قاطع صورت بگیرد ، یعنی ایمان انسان نزد خداوند متعال محقق و تصویب شده گردد ، و در اینمورد نیز مجاهدت و یا صبر و استقامت شخص جهاد کننده باید نزد خداوند متعال مورد قبول واقع گشته ، و واقعیت پیدا کند .

و در اینجا برای مجاهد دو مرتبه ذکر شده است :
 اوّل - مطلق مجاهد بودن که بمرتبه ثبوت و واقعیت برسد .
 دوّم - استقامت و برقراری و صبر مجاهد که مهمّتر است .
 و اگر این دو مرتبه بمرحله ثبوت و واقعیت رسیده و شرائط دیگر نیز موجود
 گشت : می توان حساب و نظر داد که شخص جهاد کننده از اهل بهشت می باشد .
 پس در همه امور چنین است که باید موضوع بطور تحقیق واقعیت پیدا کرده و
 ثابت گردد ، و تنها اسم و عنوان عرفی کافی نبوده ، و نمی توان آنرا منشأ اثر قرار
 داده و مسلّم گرفت .

و مانند ایمان و جهاد و صبر است : سائر موضوعات چون محبت بخداوند
 متعال ، و توکل ، و رضا ، و اطاعت ، و شکر ، و اخلاص در نیت ، و نماز ، و سائر
 عبادات .

۳- **و لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ :**
 و از جمله موضوعاتی که مردم روی احساسات و ظواهر آرزو می کنند : شهادت
 در راه خدا ، و جهاد در پیشروی پیغمبر و امام علیهم السلام ، و فداکاری در خدمت
 بدین ، و دستگیری از بندگان ضعیف خدا ، و استفاده از علوم و معارف اولیاء دینی ،
 و توفیق سیر در راه خدا ، و بدست آوردن مقامات معرفت و عبودیت ، می باشد .
 ولی چون مقام عمل فرا رسیده ، و سختی و مشکلات حرکت و عمل ظاهر شد :
 قهراً تزلزل و اضطراب و وسوسه و سستی و خستگی پیش آمده ، و نیت و
 برنامه های گذشته فراموش خواهد شد .

که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها .
 و تمنی : از منیه و آن بمعنی تمایل به حصول امریست با اندازه گیری و تقدیر
 آن . و در مخاطب و غایب باب تفعل که دو حرف تا جمع شد برای تخفیف یکی را
 حذف می کنند .

و نظر : عبارتست از رؤیتی که توأم با تعمق و تحقیق باشد .
 منظور اینکه : آنان روی احساسات ظاهری و بدون تعمق و دقت و عرفان ،
 آرزوی چنین امور را مانند موت و شهادت در راه حق را می‌کردند و می‌کنند ، ولی
 چون بمقام عمل و مشاهده رسید : شروع می‌کنند بدقت و بررسی و تفکر .
 آری آرزو بر جوانان عیب نیست ، و میان علم و عمل فرسنگها راه باشد ، و
 احساسات تنها بدون پختگی نتیجه‌ای نمی‌دهد ، و نظر و دقت و تحقیق پیش از
 روبرو شدن و ملاقات لازم است .

۴- و مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ
 عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ :

در اینجا پس از بحث از جهاد و آثار و نتایج آن می‌فرماید : بزرگترین رحمت و
 لطف الهی بر مردم ، رسالت پیغمبر اکرم (ص) است که واسطه در میان خالق و
 مخلوق و دعوت کننده آنها است بسوی حق و سعادت ابدی ، و هدف از بعثت او
 همین است .

پس ایمان برسول اکرم (ص) برای استفاضه و استناره از برکات انوار معارف و
 حقایق آنحضرت است ، و تا آنحضرت حیات دارد لازمست پیوسته از فیوضات او
 بهره‌مند شد ، و پس از درگذشت او در اجرای دستورها و راهنماییهای او بیشتر باید
 توجه داشته ، و احکام و قوانین او را زنده نگهداشت .

آری باید توجه شود که : سخنان رسول اکرم از جانب خداوند متعال بوده ، و در
 حقیقت سخنان او است ، و اگر رسول اکرم نباشد ، خداوند برای همیشه باقی بوده ،
 و سخنان او جاویدانی است .

و کسیکه با درگذشت رسول اکرم : از دستوره‌های او اعراض کرده ، و یا در عمل
 بآنها سستی می‌نماید : در واقع نه خدا را بآنطوریکه باید شناخته است و نه رسول او
 را .

و هدف در بعثت رسولان ابلاغ اوامر و نواهی و دستورها است ، نه معرفی خود پیغمبر اکرم ، چنانکه رسولان گذشته نیز چنین بودند ، و هر رسولی چون انجام وظیفه می‌داد : از میان مردم رحمت کرده ، و آیین او باقی بود .
و خُلُوْ : گفتیم که بمعنی فراغت پیدا کردن و پایان رسیدن آمریست . و اشاره می‌شود به انجام گرفتن مأموریت رسالت .

پس یکی از سنن الهی بعثت رُسل است برای هدایت فکری و عملی و اخلاقی بندگان ، و چون مأموریت او پایان رسیده و فراغت پیدا کرد ، از میان مردم رحلت خواهد کرد .

۵- و مَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ شَيْئًا وَّ سَيَجْزِي اللّٰهُ الشّٰكِرِيْنَ :
عَقْبَيْهِ : تشبیه از عَقَب که صفت است بوزن حَسِن ، و بمعنی چیزی است که در خلف و پشت بوده و متصل باشد ، و از مصادیق آن پشت قدم است که پاشنه گویند ، و همچنین عقوبت .

و انقلاب : تحوّل شدید پیدا کردن و بازگشت نمودن است .
و تعبیر با عَقْبِیّه : اشاره می‌شود بهمه انواع تحوّل و اعراض و مسامحه و تزلزل در ظاهر و باطن ، که در همه این مراتب مطلق تحوّل موجود است .
و با تعبیر فَلَنْ يَضُرَّ اللّٰهَ : اشاره می‌شود که در این تحوّل کوچکترین ضرری بخداوند نمی‌رسد ، زیرا همه رسالت و احکام و آیین و قرآن ، برای هدایت و استفاضه و سعادت مردم است ، و اقبال و ادبار و قبول و انکار دیگران نفع و ضررش بخود آنها می‌رسد .

و اینموضوع مانند اینست که یکی انفاق مال و یا علمی بدیگری کند ، و طرف قبول یا ردّ کند ، سود و زیانی بانفاق کننده نخواهد داشت .
و ضرر : آن شریست که متوجه شده و اثر نامطلوبی بگذارد ، و آن در مقابل نفع است که اثر مطلوب باقی می‌گذارد .

و با جمله - سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ : اشاره شده است بجهت مثبت اینجریان که مجاهده و ثابت قدم بودن و صبر است .

و شکر : سپاسگزاری و اظهار قدردانی و تجلیل از نعمتهای طرف است ، خواه بقلب باشد یا بزبان یا بعمل ، و بهترین قدردانی شکر عملی و مصرف کردن نعمت است در موردیکه مطلوب باشد .

و بزرگترین نعمت بطور مطلق : بعثت رسول خدا و آوردن احکام و دستورهایی الهی و برنامه دینی و کتاب آسمانی است .

و کسیکه در مقابل این نعمت بزرگ شاکر است : عملاً با پیروی خود از احکام الهی و از سخنان او و از کتاب او صددرصد موافقت و تبعیت کرده ، و کمترین خلاف و سستی از خود نشان نخواهد داد .

و جزاء : پاداش و مزد دادن است ، در ثواب یا در عقاب .

و این جزاء اضافه بر آثار طبیعی خود عمل مطلوب و اهتداء است ، بلکه از باب فضل و مقابله با صلاح عمل و حسن نیت باشد .

روایت :

در اصول کافی (باب الشکر ح ۳۰) از امام سجّاد علیه السلام است که فرمود : خداوند متعال دوست می‌دارد هر قلب محزون را ، و دوست می‌دارد هر بنده شاکر را ، و خداوند متعال در روز قیامت از یکی از بندگانش می‌پرسد که : آیا از فلانی سپاسگزاری کردی که تو را خوبی کرد ؟ عرض می‌کند پروردگارا من تو را شکر کردم ! می‌فرماید : مرا نیز شکر نکردی چون او را سپاس نگفتی . سپس فرمود : شاکرترین شما در مقابل خداوند متعال کسی است که از مردم شکرگزاری کند .

توضیح :

۱- محزون را : زیرا حزن اگر از لحاظ معنوی و بخاطر تأثرات روحانی شد ، مطلوب بودن روشن است . و اگر از جهت مادی باشد باز زمینه این هست که از برنامه‌های مادی منصرف شده ، و حال تنبّه پیدا کرده و بخود آمده و در اصلاح خود بکوشد .

۲- شکرگزاری از مردم : کسی که از مردم سپاس نگوید ، علامت اینستکه توجه بخوبی و احسان و انعام نمی‌کند ، و چنین آدمی از لحاظ درک حقّ ضعیف و محجوب است .

و دیگر اینکه شخص نیکوکار واسطه بوده ، و در معنی خواسته خدا را اجراء کرده ، و دانسته یا ندانسته وسیله فیض رسانی است ، و اگر کسی بدقت توجه پیدا کند : چنین شخصی از اینجهت که واسطه خیر و انعام است ، آنهم از جانب خداوند متعال ، سزاوار قدردانی و تجلیل باشد ، و نباید احسان او را نادیده گرفت .

لطائف و ترکیب :

۱- أم : در همه جا دلالت باستفهام می‌کند ، و استعمال نمی‌شود مگر پس از ذکر استفهام صریح و یا جمله‌ایکه بخاطر ابهام یا اجمال یا تعجّب یا غیر اینها زمینه پرسش باشد .

پس تفسیر آن بمعنی انقطاع و بل : صحیح نیست .

آری چون در مقابل و عدل جمله گذشته واقع می‌شود : مفهوم عطف شدن نیز فهمیده می‌شود .

۲- فقد رأیتموه : مراد مطلق موت است نه موت خود .

و ما كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَّ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَّ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَّ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ . - ۱۴۵ و كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَّ مَا ضَعُفُوا وَّ مَا اسْتَكَانُوا وَّ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ . - ۱۴۶ .

لغات :

و ما كَانَ لِنَفْسٍ : و نبوده است - برای نفسی .
 أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ : اینکه - بمیرد - مگر - بموافقت .
 اللَّهُ كِتَابًا مُؤَجَّلًا : خداوند - ضبط کردنی - معین شده آخر .
 و مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ : و کسی که - می خواهد - اجر و جزاء .
 الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا : دنیا را - می آوریم او را - از آن دنیا .
 و مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ : و کسیکه - می خواهد - اجر - آخرت را .
 نُؤْتِهِ مِنْهَا وَّ سَنَجْزِي : می آوریم باو - از آخرت - و اجر می دهیم .
 الشَّاكِرِينَ وَّ كَأَيِّنْ مِنْ : سپاسگزارانرا - و چقدر - از .
 نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ : پیغمبری - کارزار کرد - با او .
 رَبِّيُونَ كَثِيرٌ : تربیت شدگان مخصوص - زیاد .
 فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ : پس سست نشدند - برای آنچه - رسیده آنانرا .
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَّ مَا ضَعُفُوا : در - راه - خداوند - و ضعیف نشدند .
 و ما اسْتَكَانُوا وَّ اللَّهُ : و درمانده نشدند - و خداوند .
 يُحِبُّ الصَّابِرِينَ : دوست می دارد - صابری را .

ترجمه :

و نیست برای نفسی که بمیرد مگر بموافقت خداوند متعال ، نوشته‌ای است

معین شده ، و کسیکه طلب کند اجر و جزای دنیوی را : می‌آوریم او را از آن ، و کسیکه طلب کند اجر اخروی را : می‌آوریم او را از آن ، و زود پاداش می‌دهیم شاکرین را . - ۱۴۵ و چقدر از پیغمبری که کارزار کرد با او افرادِ اَلْهِی زیاد ، پس سستی نورزیدند برای آنچه رسید بآنها در راه خدا و ضعیف نگشتند و باز نه نشستند ، و خداوند دوست می‌دارد صابرین را . - ۱۴۶ .

تفسیر :

۱- و مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا :

موت : در مقابل حیات و بمعنی مردن است ، یعنی منتفی شدن شرائط و لوازم و آثار زنده بودن .

۲- و إِذْنٌ : عبارتست از علم و آگاهی که توأم با موافقت باشد .

کتاب : اظهار آنچه در باطن بوده و ثبت و ضبط آنست .

و مُؤَجَّلٌ : از ماده أَجَلَ است ، و آن بمعنی غایت و آخر زمان معین و محدود است ، و مؤجَّل یعنی غایت مقرر شده .

آری بصراحت این آیه کریمه ، موت بطور یقین باید با آگاهی و علم و موافقت خداوند متعال صورت بگیرد .

و اینمعنی از جهت عقل هم چنین است : زیرا اِحیاء که در حقیقت ایجاد و تکوین موجودات با هزاران موادّ و اعضاء و شرائط و خصوصیات و نظم و جهازات است ، مخصوص خداوند عالم و قادر مطلق و محیط و لایتناهی و نامحدود است . و اگر اِماتت بدست او نباشد : قهراً اختیار تمام در مراحل اِحیاء نخواهد داشت ، زیرا این اِحیاء تا مدّت نامعلوم و مبهمی بقاء و استمرار خواهد داشت ، و حتّی ممکن است یکساعت یا یک روز در حال حیات باشد .

و هر موضوعیکه از جهت بقاء از اختیار خارج بوده ، و قابل پیش بینی در جهت

دوام وجود او نباشد : هیچگونه ارزشی نخواهد داشت ، مانند یک ساختمان یا ماشین یا پارچه یا جنس دیگری که از جانب فروشنده آن تعهدی برای بقاء و استمرار آن نباشد .

پس همینطوریکه تقدیر و نظم و رزق و وسائل زندگی ، لازمست توأم با خلق باشد : عاقبت و نتیجه و بقاء در نظر گرفته شده نیز باید در مقام ایجاد منظور گردد . و روی این نظر است که موضوع موت را با کتاب مؤجل ، تقیید فرموده ، و بالاتر و دقیقتر از عنوان استمرار و بقاء ، ذکر کرد .

آری نظم در جهان و هدف داشتن در خلقت و دقیق کامل بودن در مقام تکوین اینچنین اقتضاء می‌کند که هر چیزی تحت ضابطه و اندازه‌گیری لازمی از جهت لوازم زندگی و استمرار حیات و مدت و سائر خصوصیات باشد .
و نفس : بمعنی فرد متشخص است ، مادی باشد یا روحانی ، و لازم است که این تشخص ذاتی باشد .

و در این آیه کریمه اشاره می‌شود که موت رسول اکرم (ص) و همچنین موت دیگران و مجاهدین همه تحت ضابطه و مقررات بوده ، و در اینجهت برای کسی غیر از خداوند متعال اختیاری نباشد .

و کلمه کتاب و مؤجل : اشاره می‌کند که هرگونه از موت‌های ناگهانی و پیش بینی نشده ، اعم از موت در میدان جنگ یا غیر آن ، همه تحت ضابطه و نوشته و تقدیر است .

آری وجود نظم در جهان و احاطه نوری و علم نامحدود پروردگار متعال نیز چنین اقتضاء می‌کند .

۲- و مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا و مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا و
سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ :

و نظر در اینمورد به تممیم موضوع موت است که : چنین نباشد که موت بدست

خداوند متعال بوده ، و با موت همه امور و اعمال و محاسبات خاتمه پیدا کند ، بلکه هر چه انسان در ادامه زندگی خود از نتایج معنوی مطلوب یا نامطلوب تحصیل کرده است ، همه آنها بحساب دقیق رسیدگی شده و پاداش داده خواهد شد .

و چون اراده ثواب در حین عمل باید صورت بگیرد ، و رسیدگی و محاسبه حقیقی و ضبط ثواب نیز در آن زمان می باشد : از این لحاظ فرمود که کسیکه نیتش در مقام تحصیل پاداش ، دنیوی است ، از مال و عنوان و مقاصد مادی : جزای دنیوی داده می شود . و اگر مقصد او بدست آوردن نتایج روحانی باشد : جزای اخروی داده خواهد شد .

پس پاداش اعمال هر چه باشد از دنیوی یا اخروی ، در همین زمان نیت و عمل تقدیر و تنظیم و تعیین می گردد ، نه در زمان موت ، زیرا در زمان موت محاسبات همه رسیدگی و معین شده است ، و دیگر آنکه پاداش دنیوی در حال انتقال از دنیا بدرد نمی خورد .

و از اشتباهات مردم یکی اینستکه : تصوّر می کنند پاداش خوب و یا بد پس از موت داده می شود ، و آنرا نسیئه و نامعلوم بحساب می آورند ، در صورتیکه چنین نیست و نقد است .

آری باندازه ای محاسبات الّهی دقیق و مضبوط است که هر عملی اگرچه بمقدار ذره ای باشد در همان دقیقه و بدون فاصله اثر آن در نفس انسان ظاهر شده ، و شخص بصیر و منور القلب آنرا احساس و با چشم روحانی مشاهده می کند .

و همه این امور در نفس او ضبط و ثبت می شود که جای هیچگونه نفی و یا اشتباه و یا کم و یا زیاد نخواهد بود .

و تعبیر با ایتاء نه با اعطاء : مؤید اینمعنی است ، زیرا پاداش دادن بخشیدن و انعام نیست ، بلکه آوردن پاداش است از آنچه خواسته و نیت کرده است .

و أمّا جمله - سَنَجِزِي الشَّاكِرِينَ : شکر در آیه گذشته گفتیم که قدردانی و

تجلیل از نعمتهای طرف است ، و اینمنی مانند ایمان و اخلاص و محبت ، از توجه قلبی و گرایش باطنی صورت می‌گیرد ، و آن اضافه بر عمل بوده ، و از خصوصیات و عوارض عمل است ، و چون مراتب آن بسیار مختلف است : قهراً حساب و پاداش آن بطور مجزّی و جداگانه رسیدگی خواهد شد .

و گذشته از این : کسیکه شاکر یا حامد یا خاشع است ، عمل او روی وظیفه و بحساب تشخیص و وجدان است ، نه بخاطر در نظر گرفتن و نیت پاداش ، پس در چنین موارد نیز اعمال و نیت او مورد نظر قرار گرفته و پاداش مخصوص داده خواهد شد .

و أمّا تکرار این جمله در این دو آیه کریمه : در آیه گذشته در مقابل منقلبین و متحوّلین بود که اگر متحوّل نگشته و شاکر و قدردانی از رسول اکرم و دستوره‌های او کرد : خداوند جزای شاکرین را باو خواهد داد .

و در اینجا در مورد اراده و طلب اخرت است که در اینصورت اگر عنوان شاکر بودن هم داشت : پاداش شکر او اضافه خواهد بود ، و از این لحاظ بخاطر خصوصیت زیاد ، بصیغه متکلم (سنجزی) تعبیر شده است .

۳- و کَآئِنَ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ :

و کَآئِنَ : آئی دلالت می‌کند بأمریکه مبهم و مطلق است از هر موضوعی که منظور شود ، و کاف برای تشبیه است ، و نون تنوین جرّ است که ظاهر شده است . و این کلمه در مفاهیم مقدار و عدد و موضوعات خارجی مطلق و بدون قید استعمال می‌شود .

و در این ابهام و اجمال اشاره می‌شود به تثبیت و تشدید حکم برای اجرای آثار و لوازم که قیدی ذکر نشده است .

و رِبِّيُّونَ : جمع ربّی ، و آن منسوب برّت که برای بنای نوع است ، و بمعنی نوعی

خاصّ از تربیت باشد ، و بافرادی اطلاق می‌شود که در تحت نظر رسول خدا یا آیینِ اِلَهِی تربیت شده ، و درسهای ثبوت و استقامت و شجاعت و ایمان در آن مکتب تحصیل کرده‌اند .

و در اینجا سه اثر خارجی برای تربیت آنها ذکر شده است :

أوّل - وهن پیدا نکردن در مقابل حوادث و ناملائمات ، و وهن عبارتست از حصول ضعف در اثر عامل خارجی ، خواه ضعف در عمل پیدا شود یا در بدن یا در فکر ، یا در عنوان و مقام .

دوم - ضَعْف پیدا نشدن برای آنها در مقابل دشمن ، و ضعف عبارتست از نبودن قوّت و نیروی ذاتی ، پس قوّت و ضعف در جهت ذاتی و تکوینی اعتبار شده ، و از این لحاظ قویتر و شدیدتر از وهن باشد که پس از آن ذکر شده است .

سوم - استکانت پیدا نشدن ، و آن از باب استفعال و از مادّه کَوْن است که بمعنی وقوع و تحقّق در ذات شیء یا در حالت آنست ، و اینمعنی ملازم است با خضوع و افتادگی و دور شدن از تحرّک و فعّالیّت ، پس این حالت قویتر از ضعف خواهد بود . پس این افراد که در خدمت انبیاء مشغول مجاهده بودند ، هرگز حالت وهن از عوامل خارجی ، و نه حالت ضعف در ذات و وجود خود ، و نه حالت استکانت که حصول افتادگی است از فعّالیّت ، پیدا نکردند .

و در حقیقت آنان با صفت بردباری و تحمّل و صبر متّصف بوده ، و از حوادث ناملائم و از سختیها و فشارهای جهاد با دشمن ، تحوّل حالت پیدا نکرده ، و هرگز آثار سستی و ضعف در وجود آنان دیده نشد .

و منشأ این حالت : وابستگی و ایمان محکم آنها بود بخداوند متعال ، و علاقه شدید و گرایش آنها برسول خدا و آیین او ، و تسلیم شدن در مقابل برنامه اِلَهِی و کوشش و مجاهده در راه او ، بود .

و صبر : عبارتست از بردباری و نگهداری نفس از اضطراب و جزع و پریشانی ، و

پیدا کردن حالت طمأنینه و ثبات نفس .
 و اینمعنی علامت وسعت صدر و استعداد قوی و گشایش ظرفیت قلب است ، و
 از این لحاظ در مورد محبت خداوند متعال قرار می‌گیرد ، زیرا او بخوبی می‌تواند
 تکالیف الهی و حقایق و اسرار دینی و معارف را در قلب خود ضبط کرده ، و با کمال
 طمأنینه و ثبات نفس در راه حق برقرار باشد .
 و چون چنین طمأنینه و بردباری در قلب انسان پیدا شد : قهراً در مقابل حوادث
 و ابتلاءات نیز متزلزل و مضطرب نخواهد شد .

روایت :

در نهج البلاغه (خطبه ۲۷) می‌فرماید : آگاه باشید که شما در روز آرزو هستید ،
 و از پشت این ایام وقت أجل است ، پس کسیکه در زمان آرزو و پیش از فرا رسیدن
 أجل ، عمل کند : عمل او نافع شده ، و فرا رسیدن أجل ضرری بحال او نخواهد
 داشت . و هرگاه کوتاهی کرد در عمل ایام پیش از وقت أجل : در زیانکاری بوده ، و
 فرا رسیدن أجل بضرر او تمام خواهد شد .
 پس عمل کنید در ایام آرزو و رغبت چنانکه عمل می‌کنید در ایام مضیقه و
 وحشت ، و آگاه باشید که من ندیدم مانند بهشت که طلب کننده آن خوابیده باشد ،
 و نه مثل آتش که پرهیز کننده آن در غفلت و خواب باشد .

توضیح :

أجل داشتن خود از مصادیق تقدیر است ، خداوند متعال می‌فرماید :
 وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا - ۲/۲۵ ، مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ۸۰/۱۹ ، نَحْنُ
 قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ . - ۵۶/۶۰ .
 و تقدیر از لوازم و متمم خلق و تکوین است ، و تکوین بدون تقدیر و اندازه‌گیری

عمل بی نتیجه و ناقصی خواهد بود .
 پس آنچه مسلم است اینکه : موت انسان با اشراف و موافقت پروردگار متعال صورت گرفته ، و از روز تکوین او تقدیر شده است ، اگرچه این اشراف و موافقت با عوارض و حوادث و اعمال عبد ، ممکن است از جهت زمان و مکان و خصوصیات دیگر ، بطور اجمال اختلاف پیدا کند .
 البته این جهات و حوادث نیز از روز اول نزد خداوند متعال معلوم و روشن می باشد ، و علم او محیط بهمه امور است .

لطائف و ترکیب :

- ۱- و کائین : یک کلمه حساب شده ، و مبتداء است چون کم .
- ۲- و قاتل : خبر مبتداء است ، و ربیون : فاعل قاتل است ، و ضمیر معه : راجع به نبی است .
- ۳- کثیر : صفت است به ربیون .
- ۴- فما وهنوا : ضمیر جمع رجوع می کند به نبی و ربیون .
- ۵- و الله یحب : جمله مستأنفه است ، و از کلمات جامع و کوتاه قرآن مجید است .

و ما کان قولهم إلا أن قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و إسرأفنا فی أمرنا و ثبتت
 أقدامنا و انصُرنا علی القوم الکافرین . - ۱۴۷ فاتاهم الله ثواب الدنيا و حُسْن
 ثواب الآخرة و الله یحب المحسنین . - ۱۴۸ یا ایها الذین آمنوا إن تطیعوا الذین
 کفروا یردوکم علی أعقابکم فتتقلبوا خاسرین . - ۱۴۹ بل الله مولاکم و هو
 خیر الناصرین . - ۱۵۰ .

لغات :

و ما كان قولهم إنا: و نبود - گفتار آنها - مگر .
 أن قالوا ربنا اغفر: اینکه - گفتند - پروردگار ما - بیامرز .
 لنا ذنوبنا و إسرأفنا: برای ما - گناهان ما را - و تجاوز ما را .
 في أمرنا و ثبتت أقدامنا: در امور ما - و ثابت کن - گامهای ما را .
 وأنصرتنا على القوم: و یاری کن ما را - بر - گروه .
 الكافرين فاتاهم الله: ردّ کنندگان - پس آورد آنها را - خدا .
 ثواب الدنيا و حسن: پاداش حیات دنیا - و خوبی و خوشی .
 ثواب الآخرة والله: پاداش - آخرت را - و خداوند .
 يحبّ المحسنين: دوست می‌دارد - نیکوکارانرا .
 يا أيها الذين آمنوا: ای آنانکه - ایمان آوردند .
 إن تطيعوا الذين: اگر - اطاعت کنید - آنانرا که .
 كفروا يردوكم على: کافر شدند - باز گردانند شما را - بر .
 أعقابكم فتتقلبوا: پشتهای شما - پس برمی‌گردید .
 خاسرين بل الله: زیانکاران - بلکه - خداوند .
 مولاكم و هو: متولی امور شما است - و او .
 خير الناصرين: بهترین - یاری کنندگانست .

ترجمه :

و نبود گفتار آنان مگر اینکه گفتند : پروردگار ما بیامرز برای ما گناهان ما را و تجاوز کردن ما از حدود اعتدال را در امور خودمان ، و استوار گردان قدمهای ما را ، و یاری بده ما را بر گروه کافرین . - ۱۴۷ پس آورد آنها را پاداش دنیوی و حسن پاداش اخروی را ، و خداوند دوست می‌دارد نیکوکارانرا . - ۱۴۸ ای آنانکه ایمان

آورده‌اند اگر اطاعت کنید از افرادی که کافرند باز برمی‌گردانند شما را بر پشت‌های شما ، پس برمی‌گردید از زیانکاران . - ۱۴۹ بلکه خداوند متولی امور شما بوده و او بهترین یاری‌کنندگانست . - ۱۵۰ .

تفسیر :

۱- و مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أقدامَنَا وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ :

در ۱۳۵ گذشت که ذنب : عبارتست از تبعیّتی که متأخر و متّصل و در مرتبه پایین و پست باشد ، و باین اعتبار به گناه و عصیان که اثر و نتیجه عمل خلاف است ، اطلاق می‌شود .

و غفران : عبارتست از پوشانیدن و محو آثار عصیان و خلاف .

و إسراف : تجاوز کردن از حدّیکه عقلاً یا عرفاً ملحوظ است ، مانند اکل بیش از حدّ لازم ، و إنفاق و توسعه بیش از حدّ معمول عرفی ، و تهیّه اثاثیه و ساختمان و یا خرج بیش از آنچه لازم است .

و منشأ إسراف علاقه پیدا کردن بدنیا و زینتهای دنیوی است ، که روی این تعلق بحدّ اعتدال راضی نشده ، و از هر جهت (غذا ، لباس ، مسکن ، سائر مشتهیات نفسانی) از حدّ لازم بیرون رفته ، و در نتیجه از توجّه و گرایش بمعنویات محروم می‌شود .

و در آیه شریفه : چهار مرتبه برای اشخاص ربّانی ذکر شده است .

أول - درخواست آنها از خداوند متعال که اعمال خلاف و معاصی آنها را آمرزیده ، و از آثار معاصی بگذرد .

البته معصیت در هر مرتبه باختلاف معرفت افراد فرق پیدا می‌کند ، تا بجاییکه برای اولیاء خدا ، توجّه بغیر او معصیت حساب می‌شود ، و بهر مرتبه‌ای باشد تا آثار

عصیان باقی است : انسان از ارتباط با حق و با عوالم روحانی محروم خواهد شد .
 دوّم - محو آثار اسراف : اسراف که تجاوز کردن از حدّ اعتدال در مقام عمل است ، اعمّ است از اینکه در اعمال شرّ صورت بگیرد ، و یا در اعمال خیر ، زیرا در اعمال خیر هم می‌باید روی حساب و میزان صحیح واقع شود ، مثلاً انفاق یا اطعام یا عبادت مردمی و سائر خیرات که از میزان لازم و معتدل خارج شد : از مصادیق خلاف حساب خواهد شد ، و این قبیل از اعمال مسرفانه اکثر اوقات در افراد مؤمن و الهی پیدا شده ، و روی غفلت و بخیال حسن عمل انجام می‌گیرد .
 پس افراد مؤمن می‌باید از شرّ اینگونه از اعمال که بصورت خیر و صلاح است ، بخداوند متعال پناه برده و استغفار کنند .

و از مصادیق اسراف : تجلیل و تعظیم دیگران بیش از حدّ لازم است که اکثر مردم مبتلا هستند ، و همچنین مهمانیها و خیراتیکه بقصد نیکو صورت گرفته ولی از میزان معروف خارج می‌شود .

و از موارد بسیار مذموم بلکه حرام اسراف : رعایت نکردن حقوق دیگران و تضییع منافع سائر مردم است در موضوعاتیکه اشتراکی در میان همه بوده ، و هم مورد احتیاج همه باشد ، مانند مصرف کردن زیاد آب یا برق یا ارزاق دیگریکه محدود است .

سوم - درخواست ثبات قدم و استقامت و پایداری در انجام وظیفه‌ایکه تشخیص داده است ، تا در وسط راه متزلزل و سست نشده و تا آخر از حوادث و پیش آمدهای ناملائم مضطرب نگردد .

و باید توجه داشت که ادامه عمل و استقامت در انجام وظیفه بسی سختتر و مشکلتر از ابتداء و شروع بر عمل است ، و همیشه لازم است که تصمیم و نیت شامل بهر دو جهت باشد .

چهارم - درخواست موفقیت و یاری و نصرت از خداوند متعال تا در مقابل

دشمن و در این کارزار پیروز آید .

و سه امر از این چهار مرحله مربوط بخود انسان ربّانی است که زمینه را در وجود خود آراسته کند ، البته در جهت معنوی و در راه سیر بسوی خدا که جهاد با دشمنان او است .

و پس از این سه مقدمه ، زمینه برای طلب نصرت از خداوند متعال فراهم شده ، و با بودن زمینه خداوند متعال بطور یقین یاری خواهد فرمود - و هو خَیر الناصِرین .

و در این برنامه فرق نمی‌کند که جهاد با دشمن باشد ، و یا مقابله و مبارزه با مخالف صورت بگیرد ، و یا مبارزه با نفس باشد .

و تا این سه مقدمه محقق نشده است : انسان هنوز از مصادیق مردِ اَلْهَی و مجاهد فی سبیل الله نخواهد بود .

پس در هر مبارزه دینی و اَلْهَی : اوّل باید خود آلوده بمعاصی و غوطه‌ور در اعمال خلاف رضای او نبوده ، و پرونده سوء او تصفیه و تطهیر گردد . دوّم - از حدود و حقوق محدود خود خارج نشده و غرق در تمایلات دنیوی نگشته ، و حقوق فقراء و ضعفاء و دیگران را محترم بشمارد ، و بداند که متاع دنیا بسیار محدود است ، و کسیکه بیش از محدوده لازم خود می‌خواهد از آن استفاده کند : قهراً به حدود دیگران تجاوز خواهد کرد .

و اگر خداوند متعال بیکی وسعت مالی و یا قدرت مادی می‌دهد : نه برای اینستکه از آنجهت سوء استفاده کرده و فقط برای منافع شخصی خود کار و عمل داشته باشد .

و در مرحله سوّم - باید استقامت داشته و تصمیم بر ثبات قدم و ادامه عمل و تحمّل ناملائمات و موفقیت داشته باشد .

و این سه مرحله برای افرادیست که ربّانی و در راه خدا هستند ، و کسیکه

بزرگترین دشمن او (اَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ) در باطن او برقرار است : چگونه می‌تواند مجاهده کند ، و یا بر دشمن خارجی ، آنهم با نصرت خداوند متعال پیروز گردد .

۲- فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ :

ثَوَاب : اسم مصدر است از إِثَابَةٌ و ثَوْبٌ که بمعنی رجوع جزاء است ، و ثواب جزایست که بصاحبش رجوع می‌کند ، و إِثَابَةٌ بمعنی دادن جزاء و أَجْرٌ است ، و ثواب در هر یک از خیر و شرّ استعمال می‌شود . و هم أَعْمٌ است از ثواب دنیوی و اخروی .

و آیه کریمه دلالت می‌کند که اعمال و نیات خیر همینطوریکه در آخرت مطابق آنها جزاء داده می‌شود ، در زندگی دنیوی نیز آثار و نتایجی پیدا می‌کند ، و نتایج اخروی بهتر و بیشتر است .

آری عبادات و طاعات خالص که در راه خداوند متعال صورت می‌گیرد : از لحاظ تناسب در میان موضوع و حکم ، قهراً آثار آنها باید امور روحانی باشد ، آنهم بطور مطلق که مقید بزمان نخواهد بود .

و در اینصورت اصل اَوَّلَىٰ در ثواب نیکوکاری خالص : اینستکه بدون فاصله زمانی ، آثار معنوی آن در روح انسان پدید آمده ، و بطور کلی نورانیته متناسب با آن عمل در قلب پیدا شود ، و اینجهت با تعبیر - حسن ثواب الْآخِرَةِ - بیان شده است .

و اینمعنی برای اشخاص نورانی مشهود می‌باشد .

و البته در نتیجه این ثواب روحانی و نورانیته باطن : امور ظاهری مادی نیز در پرتو آن جریان و گشایش پیدا خواهد کرد .

و أمّا مقدّم بودن ثواب دنیا : اَوَّلًا - برای اینکه اینجهت برای عموم مردم قابل درک و لمس است . و ثانیاً در مرتبه زندگی ظاهری جلوتر و مقدّم بر زندگی روحانی

می‌باشد .

و اما جمله - وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ : در آیه ۱۳۴ ذکر گردید .

۳- أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا

خَاسِرِينَ :

اطاعت : از ماده طوع که بمعنی عمل کردن با رغبت و خضوع باشد در مقابل حکم و فرمان . و نظر در اطاعت که از باب افعال است ، بجهت صدور از فاعل است ، یعنی اظهار خضوع در طوع و عمل .

و انقلاب : تحوّل شدید پیدا کردن و بازگشت نمودن است .

و ردّ : مطلق بازگردانیدن است ، مادّی باشد یا روحانی .

کافر : کسی است که ردّ حقیقت کرده و بی اعتناء بحق باشد .

و اطاعت چنین کسی قهراً پیروی کردن از افکار و برنامه عملی او است ، و برنامه فکری و عملی او هرگز با برنامه ایمانی توافق نداشته ، و بلکه صددرصد مخالف خواهد بود .

پس کسی که گرایش بخداوند و آیین او پیدا کرده ، و می‌خواهد در راه او و بسوی او و طبق خواسته و رضای او حرکت کند : محال است در راه خود و در اعمال و حرکات خود از فرد کافر که مخالف همه این حرفها و برنامه حق است ، اطاعت کند .

و از این لحاظ در پیروی کافر دو نتیجه ذکر شده است :

اوّل - تحوّل به عقب : و عَقِبَ بطوریکه در ۱۴۴ گذشت ، بوزن خَشِن صفت

بوده ، و بمعنی چیز است که در خَلْف و پشت بوده ، و متّصل باشد ، و از مصادیق آن پشت قدم (پاشنه) است ، پس شخص مؤمن که بسوی حق و کمال حرکت می‌کند ، در صورتیکه پیروی از کافر کرد : بسوی پشت برگشته ، و برخلاف راه حق قدم برداشته ، و حرکت خواهد کرد .

دوّم - خسران : که عبارتست از زیانکاری و از میان رفتن سرمایه ، خواه در جهت مادّی باشد و یا معنوی .

و شخصیکه مؤمن بوده و از کافر اطاعت کرد : سرمایه ذاتی و تحصیلی خود را از دست داده ، و بصراحت از حقّ و از راه اِلّهی و سعادت روگردان گشته ، و بسوی آلودگی و ضلالت خواهد رفت .

۴- بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَ هُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ :

مولا : اسم مکان از ولایت که بمعنی قیام کردن بامور زندگی دیگری و واداشتن او است بانجام دادن وظائف خود . در در ۲۸۶/۲ گفتیم که مَوْلَى بمعنی محلّ ولایت و محلّ ظهور ولایت است .

و این تعبیر برای تجلیل مقام و عظمت ولایت خداوند متعال است ، و اشاره می‌شود که او مرکز و مصدر ولایت است ، بخلاف کلمه ولیّ که تنها بصفّت ولایت دلالت می‌کند .

و أمّا عنوان خیر الناصرین : برای اینکه نصرت یکی از آثار متولّی بودن است ، زیرا وقتی انسان کسی را داشت که قیام می‌کند بامور زندگی او ، پس در موردیکه احتیاج زیاد بکمک و یاری داشته باشد : قهراً او را یاری خواهد کرد ، تا مقهور و مغلوب نگردد . و مخصوصاً با قدرت و احاطه نامحدودیکه دارد .
برخلاف دیگران که قدرت و علم آنها محدود و معین بوده ، و اکثراً روی اغراض شخصی یا خارجی یاری می‌کنند .

روایت :

در بعضی از روایات (بصائر جزء اوّل باب ۱۷) از امام پنجم (ع) در آیه کریمه -
فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا - فرمود : چگونه این مطالب را در آل اِبْرَاهِيم پذیرفته و بآن اقرار می‌کنند ولی در آل محمّد (ص)

انکار می‌کنند! عرض کردم: معنی - مُلک عظیم - چیست؟ فرمود: اینستکه قرار داده است در میان آنها پیشوایی (أئمه) که کسیکه اطاعت آنها را کرد خدا را اطاعت کرده است، و هر که عصیان و مخالفت آنها را نمود مخالفت خداوند متعال نموده است.

توضیح:

۱- در ذیل آیه ۲۰۹/۲ گفتیم که اطاعت و تسلیم برای ائمه علیهم السلام اطاعت از خدا است، زیرا آنان فناء کامل در مقابل عظمت پروردگار متعال داشته، و هیچگونه از خود خودی و خودبینی ندارند، و در مقابل این اطاعت: پیروی کردن از شیطان و از پیروان شیطان است که مخالف و دشمن پروردگار متعال هستند. پس اطاعت مخالفین حق بحکم عقل و شرع: مخالفت و دشمنی با حق بوده، و سلوک در خلاف راه خدا خواهد بود.

لطائف و ترکیب:

- ۱- ما کانَ قَوْلُهُمْ: خبر کان و اسم آن إلاً أن قالوا است. و در معنی چنین است که: کان أن قالوا قولهم، و نفی و اثبات برای دلالت به حصر است.
- ۲- بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ: مبتداء و خبر است.

سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا
وَمَا أُوِيَهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ - ۱۵۱ و لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ
تَحْسَبُونَهُمْ بَأْذِنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أُرِيكُمْ
مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ

لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ . - ۱۵۲ .

لغات :

- سَنُتْلِي فِي قُلُوبٍ : زود روبرو می‌کنیم - در دل‌های .
 الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ : آنانکه - کافر شدند - خوف فراگیر را .
 بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ : بسبب آنچه - شریک قرار دادند - بخداوند .
 مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ : آنچه را - نازل نکرده است - بآن .
 سُلْطَانًا و مَاؤُيَهُمْ : برهان و دلیلی - و جایگاه آنان .
 النَّارُ و بِئْسَ مَثْوًى : آتش است - و بد است - جای سقوط .
 الظَّالِمِينَ و لَقَدْ : ستمکاران - و هر آینه بتحقیق .
 صَدَقَكُمْ اللَّهُ وَعَدَهُ : راست کرد بر شما - خداوند - وعده‌اش را .
 إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ : زمانیکه - احاطه کردید بآنها - با آگاهی او .
 حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ : تا زمانیکه - ضعف در اراده پیدا کردید .
 وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ : و اختلاف کردید - در - موضوع مطلوب .
 وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا : و عصیان کردید - از پس - آنچه .
 أُرِيكُمْ مَا تُحِبُّونَ : نشان داد شما را - آنچه - دوست داشتید .
 مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا : از شما - کسی هست که - می‌خواهد - دنیا را .
 وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ : و از شما - کسی که - می‌خواهد - آخرت را .
 ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ : سپس - برگردانید شما را - از آنها .
 لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ : تا ایجاد تحوّل کند شما را - و هر آینه بتحقیق .
 عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ : صرف نظر کرد - از شما - و خداوند .
 ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ : صاحب - فضل است - بر مؤمنان .

ترجمه :

زود روبرو می‌کنیم در دل‌های آنانکه کافرند خوف فراگیر را ، بسبب آنچه شریک قرار دادند بخداوند ، آنچه را که نازل نکرده است به آن برهان قوی ، و جایگاه آنان آتش است ، و بد است محلّ نزول ستمکاران . - ۱۵۱ و هر آینه بتحقیق راست کرد خداوند وعده خود را زمانیکه احاطه کرده و مسلط گشتید بآنها ، تا آنکه در تصمیم شما ضعف و سستی پیدا شده و اختلاف کردید در جریان امر خودتان و عصیان ورزیدید ، پس از آنکه نشان داد برای شما آنچه را که دوست می‌داشتید ، از شما کسی هست که می‌خواهد امور دنیوی را ، و کسی هست که زندگی اخروی را می‌خواهد ، و سپس برگردانید شما را از آنها تا شما را متحوّل و آزمایش کند ، و بتحقیق صرف نظر کرد از شما ، و خداوند صاحب زیادی است برای افرادیکه مؤمن هستند . - ۱۵۲ .

تفسیر :

۱- سَنَلِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ :

إلقاء : از ماده لقاء که بمعنی دیدار کردن و روبرو شدن است ، و إلقاء بمعنی دیدار دادن و روبرو کردن است .

و تعبیر به إلقاء : برای مناسبت مفهوم رُعب است .

و رُعب : بمعنی خوفی است که فراگیر و محیط باشد ، و اینمعنی باید از خارج تحقّق پیدا کرده و محیط بچیز دیگر باشد .

و اگر با تعبیرات - وارد کردن ، افکندن ، و امثال آنها باشد : این مفهوم که خوف فراگیر است ، متناسب نخواهد بود .

و از این آیه کریمه فهمیده می‌شود که : شرک از مصادیق کفر بوده ، و إلقاء رعب در اثر شرک خواهد بود ، زیرا کسیکه نصفی از توجّه و اعتماد او بباطل و غیر حقّ

است: بهمان نسبت تکیه گاه و وابستگی مطمئنی ندارد، و از این لحاظ در باطن همیشه مضطرب و متزلزل بوده، و طمأنینه و ثباتی در قلب او نخواهد بود، و چون ربی در قلوب آنها القاء شود: خدایان آنها توانایی برطرف کردن آنها ندارند. آری هر مفهومی با انتفاء شرط یا خصوصیت یا جزئی از آن، منتفی می‌شود، و توحید شرط لازم اعتقاد و ایمان بخداوند متعال است، و چون قید توحید منتفی شد: در حقیقت ایمان بخداوند عالم و قادر نامحدود نیز منتفی خواهد شد.

۲- ما لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَاؤِيَهُمُ النَّارُ وَ بئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ :

سُلْطَانٌ: مصدر است بوزن غُفْران، و بمعنی تمکّن و توانایی با تَفَوْق و برتری پیدا کردن است، و اینمعنی در مصادیق شخص و یا کلام و یا عقیده، و بحال طبیعی یا جعلی و یا بتکلف، محقق می‌گردد، و مفهوم جامع در همه این موارد: تمکن با تَفَوْق است.

و از مصادیق آن شخصی است که توانایی و برتری پیدا کند بدیگران، و برهان و دلیلی است که غالب و قاهر باشد، و عقیده و فکریست که افکار دیگر را مقهور و مغلوب کند.

و منظور اینکه: اینقول و اعتقاد بشرک از طرف آنها، فقط جنبه خیال و توهم داشته، و مقرون به برهان محکم و سخن قاطع نیست، و از این لحاظ است که آنها از صراط حق و توحید صددرصد برهانی منحرف شده، و خودشانرا در جایگاه دور از رحمت و رأفت حق قرار داده، و جهنمی کرده‌اند.

و شرک آنها در مقابل حقیقت توحید، و بخاطر توجه و تعبد آنها در مقابل اصنام مجعوله در خانه کعبه و در جاهای دیگر، و هم اعتقاد بالوهیت بعضی از ستارگان و اشجار و جمادات بود.

و چون شریک داشتن خداوند متعال در امر آفرینش و تقدیر امور: لازمست روی برهان قاطع و حجّت روشن بوده، و بلکه مورد تصدیق و موافقت خداوند

متعال باشد : این افراد مشرک هیچگونه حجّت محکم و برهان قاطعی در اینمورد ندارند .

و مأوی : صیغه مکان از ماده اوی که بمعنی سیر کردن بسوی مقامی است که بنظر استراحت و استقرار باشد ، خواه ابتدائی باشد و یا بجریان رجوع و برگشتن ، و مادّی باشد یا مقام معنوی . و شخص مشرک بخاطر انحراف از حقّ و اعراض از مبدء فیض و رحمت ، قدم بقدم خود را بمقام محرومیت و محجوب بودن از انوار خیر و روحانیت ، نزدیک کرده ، و آخرین نقطه سیر او مقام آتش جحیم خواهد بود ، یعنی آتش و جهنّم روحانی .

و همینطوریکه آتش طراوت و صورت و جلوه و خصوصیات اشیاء را محو و نابود می‌کند : آتش روحانی نیز ، حالات بهجت و سرور و توجّهات روحانی را در قلب انسان می‌سوزاند .

و از این لحاظ است که در نتیجه این مقام گرفتن ، بکلمه - مَثْوَى - تعبیر فرموده است ، زیرا مَثْوَى : از ماده ثوی که بمعنی نزول و سقوط و هبوط است ، و مَثْوَى جایی است که انسان بآنجا سقوط کرده و پایین آمده و سکونت کند .

و حرکت کردن بچنین مقام پست و پایین ، بجز روی غرض ظلم بخود ، و تحقیر و اهانت و جهالت ، مفهوم دیگری نخواهد داشت .

آری بالاترین ستمکاری : ظلم بنفس خود بوده ، و مقامات رفیع انسانیت و روحانیت را در باطن خود از بین بردنست .

و ضمناً باید توجّه داشت که : شرک منحصر باصنام و خدایان مجعول نیست ، بلکه مطلق آن چیزهاییست که در مقابل خداوند متعال قرار گرفته ، و عنوان معبود و مقصود و مورد توجّه بودن داشته باشد ، مانند مال دنیا ، مشتتهیات نفسانی ، خودستایی ، و آنچه در مقابل خداوند متعال معبود قرار می‌گیرد .

۳- و لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ :

صدق : بمعنی تمام بودن و صحت و سالم بودن از خلاف است ، و از اینمعنی تعبیر می شود با بودن بر حق و واقعیت .

و این ماده لازم و متعدی بمفعول واحد و دو مفعول استعمال می شود که مفعول اول برای خطاب ، و دومی متعلق فعل است .

و در موارد اعتقاد ، و اظهار عقیده ، و در اخبار ، و انشاء ، و در عمل ، و در مطلق امور ، استعمال می شود .

و حس : بمعنی غلبه و احاطه پیدا کردنست ، خواه از لحاظ روحی باشد و یا فکری و یا قدرت و توانایی ، و منظور حصول احاطه و سلطه معنوی است که از راه شعور و فهم باشد و یا بظن و علم و یا از طریق حواس و قوای انسانی .

و إذن : بمعنی آگاهی و علم با رضایت و موافقت باشد .

و اینکلمه متعلق و مربوط است به - تحسون ، یعنی این غلبه و احاطه شما با آگاهی و رضایت خداوند متعال صورت گرفت .

و أمّا وعده إلهی : بطور اجمال در آیه ۱۴۱ (و یمحقّ الکافرین) و ۱۵۰ (و هو خیر الناصرین) و ۱۵۱ (سنلقى فی قلوب) ذکر شده است .

در إمتاع أسمع ج ۱ ص ۱۲۷ گوید : خداوند متعال هرگز مسلمین را ظفر و نصرت نداده است بطوریکه در جنگ أحد داد ، تا وقتیکه از دستور رسول اکرم (ص) تخلف کرده و با همدیگر اختلاف نمودند ، أصحاب بیرق مشرکین کشته شده ، و مشرکین رو بفرار کردند ، و زنها پس از شادی و جشن صدا بویل و وای بلند کرده بودند ، و مسلمین آنها را تعقیب کرده و از آنها اسیر گرفته و اموال آنها را غارت می کردند .

در اینموقع افرادی که برای تیراندازی که حدود پنجاه نفر بوده ، و مأموریت قاطع داشتند که در شعب (راه) کوه و در پشت سر مسلمین ثابت مانده و از آنان دفاع کنند : بطمع غارت ، از کوه بطرف سپاه سرازیر شده ، و مواضع دفاعی خود را خالی

گذاشتند .

۴- حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّن بَعْدَ مَا أَرْيَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ
مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ :

فشل : ضعف و سستی پیدا کردن در اراده و تصمیم است ، بهر جهتی که باشد از خوف بمال یا عنوان یا جان ، و از آثار آن تزلزل پیدا کردن و اضطراب در ادامه عمل و وظیفه باشد .

و تنازع : بصیغه تفاعل از ماده نزع که بمعنی کشیدن و کندن چیزی است از محلّ خودش . و از مصادیق آن کندن عامل سلطان است از مقامیکه نصب شده بود . و در مفهوم قلع کندن از اصل و ریشه منظور می‌شود . و باب تفاعل دلالت با استمرار می‌کند .

پس در تنازع باقتضای صیغه دلالت با استمرار هست ، و از جهت ماده دلالت به خارج کردن و کندن طرف مقابل از نظر و رأییکه دارد ، و اینمعنی منطبق می‌شود به مجادله و مباحثه .

و تنازع در مرتبه دوم و پس از فشل پیدا می‌شود ، زیرا چون در طرفین یا در یکطرف سستی و ضعف در اراده بعمل و اجرای برنامه حاصل شد : حالت تنازع و اختلاف ظاهر گردد .

و أمر : بمعنی فرمودن و طلب کردن چیزی است بنحو استعلاء و برتری ، و بچیزیکه مورد طلب است أمر گفته می‌شود ، یعنی چیزیکه مأمور به است ، و در اینجا مورد تنازع موضوع مأمور به است که عبارت بود از توقّف در شعب کوه .

و عصیان : نافرمانی کردن و ترک تبعیّت و بی‌اعتنایی به تکالیف لازم که از جانب مولی معین شده است .

و اینمعنی پس از سست شدن اراده و حصول اختلاف خارجی در میان افراد پیدا می‌شود ، زیرا تنازع و مجادله موجب این میشود که انسان در موضوعیکه مورد

تنازع است ، حالت تردید و تحیر پیدا کرده ، و قاطعیّت را از دست بدهد .
و أمّا جمله - مِنْ بَعْدِ مَا أُرِيكُمْ : یعنی این تنازع و عصیان پس از آن بود که خداوند متعال نشان داد بشما موضوع فتح و ظفر بر دشمن را که شما دوست می‌داشتید ، و آن وعده خداوند بود برای شما ، ولی شما خود بجهت عصیان و بهمزدن مأموریت و سستی در ادامه جهاد و توجّه پیدا کردن بغارت و مال دنیا ، مغلوب گشتید .

و أمّا جمله - حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ : کلمه إذا در اینجا تنها برای ظرفیّت است ، و معنی حقیقی آن نیز همین است ، و أمّا مفهوم شرطیّت از لحن کلام و کیفیّت تعبیر فهمیده می‌شود ، و آن در مقابل کلمه إِذْ (إِذْ تَحْسُونَهُمْ) باشد که دلالت می‌کند به زمان گذشته ، و معنی استقبال در مفهوم کلمه إذا ، بنسبت و باعتبار زمان إِذْ گذشته است ، یعنی پس از حسّ و احاطه شما فشل پیدا شد .

و أمّا جمله - مِنْكُمْ مَنْ يَرِيدُ الدُّنْيَا : جمله معترضه و از کلمات قصار و جامع قرآن مجید است .

و اینمعنی در اکثر جمعیتها اینچنین است ، و جمعیتی که با نیت خالص و از روی اراده و تصمیم قلبی طالب آخرت باشند : تحقّق خارجی پیدا نمی‌کند ، زیرا اینمعنی متوقف است با استعداد و روحانیّت ذاتی و سپس به مجاهده و سلوک در راه آلّهی ، تا توفیق رسیدن به چنین مراتبی پس از مدّت مدید و توجّه حقّ تعالی پدید آید . و از این لحاظ است که اراده دنیا که جریان طبیعی دارد مقدّم شده است .

و نتیجه این جریان است که تنازع و اختلاف نظر در میان گروهها پیدا می‌شود ، و در نتیجه آن عصیان و انحراف ظاهر گردد .

۵- ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ :

عفو : صرف نظر کردنست از چیزیکه مورد توجّه و نظر است .

و ابتلاء : ایجاد تحوّل و دگرگونیت بخاطر حصول نتیجه‌ای که مورد نظر

است. و چون مسلمین پس از اختلاف و عصیان مغلوب و مقهور گشتند. زمینه آن بود که کفار جنگ و پیشرفت خود را ادامه داده، و مسلمین را بکلی از بین برده و ریشه کن کنند، مخصوصاً اینکه این جریان در اطراف متصل بشهر مدینه که مرکز مسلمین و اقامتگاه پیغمبر اسلام بود، واقع شده، و سران سپاه شهید شده، و حتی خود رسول اکرم (ص) بزمین افتاده و زخمی شده بود.

پس در اینحال که بزرگترین خطر اسلام و مسلمین را تهدید کرده، و بنهایت ضعف و گرفتاری و مصیبت آنها را احاطه کرده بود: توجه و یاری او نصیب مسلمین گردیده، و با مقدماتیکه از طرف خداوند متعال فراهم شد، از قبیل اِرعاب، تلقین، صلاح بینی، کفار افراد خود را جمع کرده و بسوی مکه بازگشتند.

و صلاح مسلمین نیز آن بود که کارزار را ترک کرده، و بمدینه برگردند، و در اینمورد تدبیر و کمکی بهتر از این متصور نمی‌شد، و حتی اگر صرف مسلمین را بزمان اختلاف و عصیان هم تطبیق بدهیم، چنانکه مفسرین می‌گویند نتیجه که امتحان است حاصل می‌شود.

و گذشته از این نجات و رفع خطر جدی: در این جریان امتحان بزرگی برای افراد مسلمین بود که: افراد مخلص از دیگران که خواستار دنیا بودند جدا شوند، و معلوم شود که مطیعین و پیروان جدی رسول اکرم و دیگران کیستند، و پس از رفع مضیقه و پدید آمدن حالت وسع و گشایش و راحتی کدام یک از افراد بخود آمده و گرایش خودشانرا باسلام و پیغمبر خدا حفظ کرده و تحکیم می‌کنند.

و آیا عبرتی از جریانهای گذشته می‌گیرند یا نه! و آیا نصرت و یاری خداوند متعال را در نظر دارند یا فراموش می‌کنند! و آیا نتیجه مخالفت دستورهای پیغمبر خدا را بدقت می‌فهمند یا نه!

پس ابتلاء بمعنی ایجاد تحوّل است، و این تحوّل بنفع افراد و برای تخلیص نیت و تطهیر قلب و توجه انسان است، و در حقیقت آزمایش و امتحانی است که

انسانرا تصفیه و تثبیت کند .

و آزمایش و دگرگونی ایجاد کردن در هر موضوعی لازم است ، اگرچه افراد ساده لوح روی کوتاه فکری و نظر سطحی ، امتحان را که روشن کننده حقایق و مراتب است ، انکار کرده و مخالفت می کنند .

و از جمله الطاف و فضل خداوند متعال : عفو و صرف نظر کردن از خطاهای گذشته انسان است ، اگر برای او حال توبه و ندامت و پشیمانی از اعمال گذشته خود پیدا شود .

و خداوند صاحب فضل است ، و فضل : بمعنی افزونی است که بیش از حدّ لازم باشد .

و مفهوم فضل خداوند بهمه مواردیکه زمینه برای افزونی دادن باشد : شامل می شود ، مانند احسان ، رحمت ، انعام ، مغفرت ، نصرت ، توفیق ، الطاف معنوی ، توجهات ، فیوضات ، و غیر اینها .

و ذکر کلمه مؤمنین : اشاره به بودن زمینه است ، زیرا فضل مانند سائر صفات فعلی خداوند متعال ، لازمست با تحقق اقتضاء و زمینه صورت بگیرد ، و هرگز عنوان فضل و رحمت و مغفرت و نصرت و توفیق و فیوضات دیگر ، با افراد کافر و ظالم تعلق نمی گیرد . زیرا این افراد خواستار این فضل و رحمت و توفیق نیستند .

روایت :

در کافی (باب شدّة ابتلاء المؤمن ح ۲۸) از امام ششم (ع) است که می فرماید : شخص مؤمن گرامی است نزد خداوند متعال ، حتی اگر بهشت و نعمتهای بهشتی را از خداوند درخواست کند : خواهد داد ، بدون آنکه از ملک و سلطه الهی چیزی کم بشود . و کافر نزد خداوند خوار است ، حتی اگر دنیا و آنچه در دنیا است از خداوند درخواست کند : خداوند باو می دهد بی آنکه از ملک او چیزی

کم‌گردد ، و خداوند متعال از بنده مؤمن خود بوسیله ابتلاء خاطر خواهی و دلجویی می‌کند ، چنانکه شخص غائب و مسافر بوسیله سوگاتی از خانواده و اهل بیت خود دلجویی می‌کند ، و خداوند متعال مؤمن را از دنیا پرهیز می‌دهد چنانکه طبیب بیمار را از غذاها پرهیز می‌دهد .

توضیح :

۱- زندگی حیوانی متناسب با مقام حیوانیت است که هدفی در آنجا بجز خوراک و خوش‌گذرانی و هوسرانی و حرص و طمع و شهوات و غضب و تندی و دزدگی و جلب منافع و لذات مادی نیست ، و در این زندگی هیچگونه توجّهی بجهت ماورای ماده نباشد .

۲- و در زندگی حقیقی انسانی نظر عمده بجهت تأمین جهات روحی و درک مزایای عالم ماورای ماده است ، و هدف برای یک فرد انسان استفاده از لذات روحی و معارف و حقایق معنوی و ارتباط با عوالم روحانی و تحصیل صفات برجسته ملکوتی و انقطاع از علائق مادی دنیوی است .

۳- و چون انسان برای زندگی روحانی آفریده شده ، و در خمیره وجود او اینجهت نهفته است : قهراً زندگی روحانی و خصوصیات آن برای او ارزشمند است ، و تا بتواند لازم است خود را آلوده بجهت مادی و زندگی حیوانی نکرده ، و باندازه مقدّمه و احتیاج از آن استفاده کند ، مانند کسیکه برنامه او تحصیل علوم و پیشرفت در دانش است .

۴- یکفرد محصل و دانشجو همه فکر و کوشش او در کسب دروس و حفظ موادّ برنامه دانشگاه و مدرسه می‌باشد، و توجّهی به برنامه‌های زندگی مادی نمی‌تواند داشته باشد ، مگر باندازه ضرورت و لزوم .

۵- اولیاء این دانشجو مخصوصاً اولیاء طلب علم و معارف الهی ، اگر بخواهند

تمام وسائل ظاهری و مادی آنها را فراهم کنند: بزرگترین ظلم و ایجاد مانع در حق آنها نموده، و فهمیده یا نفهمیده آنها را از ادامه برنامه تحصیل کمالات و علوم باز داشته‌اند.

پس برای یکفردیکه طالب کمال روحی شده، و می‌خواهد زندگی معنوی و الهی داشته باشد: باید از مشتهیات نفسانی و از لذات دنیوی و از آلودگیهای مادی خود را نگهداری کند، و بلکه در ادامه سیر روحانی خود صبر و حوصله و ثبات قدم و استقامت و تحمل و بی‌اعتنایی به خوشیهای مادی را برنامه خود قرار بدهد. در اینجا است که بتدریج از زندگی روحانی و از لذات حقیقی و از کمالات انسانی و از نعمتهای ثابت و همیشگی انسانی برخوردار خواهد شد.

لطائف و ترکیب:

- ۱- پس مَثْوَى: ذکر مخصوص بمدح یا ذم لازم نیست، و مانند سایر افعال است که اگر احتیاجی بتوضیح فاعل یا تعظیم یا تحقیر یا غرضی دیگر باشد، بعنوان بدل یا غیر آن ذکر خواهد شد، و بزرگترین برهان ذکر نکردن آنست در موارد مختلف، پس ادعای حذف و تقدیر آن برخلاف واقعیت باشد.
- ۲- ما تحبون: مفعول است به اریکم، و موصوله است.

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرٰيكُمْ فَأَتَابَكُمْ عَمَّا
بِغَمِّ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا
تَعْمَلُونَ . - ۱۵۳ .

لغات :

إِذْ تُصْعِدُونَ و لَا تَلْوُونَ : بالا می‌رفتید - و نمی‌پیچیدید .
 عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ : بر - کسی - و رسول خدا .
 يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرٰيكُمْ : می‌خواند شما را - در - طرف آخر شما .
 فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ : پس جزاء داد شما را - اندوهی با اندوهی .
 لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا: تا برای اینکه - غمگین نگردید - بر - آنچه .
 فَاتَكُمْ و لَا مَا أَصَابَكُمْ : فوت شده از شما - و نه آنچه رسیده است بشما .
 و اللَّهُ خَبِيرٌ : و خداوند - آگاه است .
 بِمَا تَعْمَلُونَ : بآنچه - عمل می‌کنید .

ترجمه :

زمانیکه بالا می‌رفتید و نمی‌پیچیدید بجانب کسی ، و رسول خدا می‌خواند شما را در طرف آخر شما ، پس جزاء داد شما را اندوهی را به اندوهی دیگر ، برای آنکه اندوهناک نگردید بر آنچه فوت شده است از شما ، و نه بر آنچه رسیده است بر شما ، و خداوند آگاه و عالم است بر آنچه عمل می‌کنید . - ۱۵۳ .

تفسیر :

۱- إِذْ تُصْعِدُونَ و لَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرٰيكُمْ :

إِصْعَادُ : از باب إفعال دلالت می‌کند بر صدور فعل و نسبت آن بر فاعل ، از ماده صعود که بمعنی بالا رفتن بنقطه بلند است ، در جهت مادی باشد یا روحانی .
 و لَوِيٌّ و لَوِيٌّ : بمعنی مطلق پیچانیدن چیزیست بر خود یا بدیگری . و منظور اینکه در این صعود در جهت ظاهر یا باطن توجه بشخص دیگری نداشته ، و از شدت خوف و اضطراب فقط نظرشان بِنجات دادن خود و دور شدن از معرکه قتال

است .

و با اینکه رسول خدا از منتهای لشکرگاه مردم را بسوی خود می خواند و سالم بودن خود را اعلان می کرد : باز افراد بسیاری از مسلمین متفرق شده و در اضطراب و وحشت بودند .

در إمتاع الأسماع (ج ۱ ص ۱۳۰) گوید : رسول اکرم (ص) در حالیکه مردم بکوه صعود کرده و حتی توجهی بآنحضرت نداشتند ، صدا می زد که : به نزد من آیید ، و حتی از آن افراد اسم می برد ، ولی کسی بآنحضرت توجه و میل نمی کرد ، و از هر طرف تیر بجانب او می آمد و خداوند او را حفظ می کرد ، و چندی از مسلمین اطراف او را گرفته و بجانب راه کوه بالا بردند ، و برای مسلمین بیرقی بلند نموده بود ، و کفار از هر طرف مسلمین را در احاطه خود داشته و صدمه می زدند ، و چندین نفر برای قتل آنحضرت تعهد کرده ، ولی خداوند رسول خود را حفظ می کرد .

۲- فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلٰی مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ :

إثابه : از ماده ثواب که بمعنی رجوع کردن جزاء باشد ، و آن اسم مصدر است از ثوب و إثابه ، و در خیر و شرّ و دنیوی و اخروی استعمال می شود - رجوع شود به ۱۴۷ .

و غَمٌّ : بمعنی پوشانیدن چیزی است از نور یا از صحت یا وسعت یا شادی و بهجت ، خواه در جهت مادی باشد یا معنوی .

و مراد در اینجا پوشانیدن مضیقه و گرفتاری و تحولات و ناملائمات از جراحت و قتل و خوف و اضطراب است .

و منظور رسیدن ابتلاء است یکی پس از دیگری ، زمانیکه دستور او را در برقرار بودن و ثابت شدن در شعب کوه عمل نکرده ، و سپس صفوف خود را در مقابل دشمن بهمزده و حتی دعوت آنحضرت را نیز توجه نکردند .

و حرف با در کلمه بغم: برای ربط است، یعنی غمی در رابطه غم. پس این غم مفعول اثابه بوده، و در حقیقت جزای تخلف و عصیان و بی توجهی آنها است که موجب این غموم و ابتلاءات شده است.

و اما نتیجه این مجازات که واقع نشدن و پیش نیامدن حزن و اندوه برای فوت آنچه مطلوب است و یا برخورد با ناملائم و ضرر: برای اینکه اندوه و محزون گشتن آثار بسیار نامطلوبی می دهد:

أولاً - ثبات و استقامت و برقراری را از انسان در مقابل وظیفه لازم خود از بین برده، و ایجاد اضطراب می کند.

و ثانیاً - دلالت می کند به نبودن حالت رضا در مقابل خواسته های خداوند متعال و حوادثی که برای انسان بطور قهری پیش آید.

و ثالثاً - کشف می کند از ضعف ایمان و گرایش بخداوند متعال، بطوریکه آگاهی و قدرت و نفوذ و احاطه او را یقین نداشته، و با پیش آمدن ناملائمی مضطرب و متزلزل گردد.

و رابعاً - چنین شخصی هرگز در اجرای برنامه های سخت و یا در سلوک راههای روحانی برخلاف طبیعت و مادّیت، موفق نشده و هم مورد اعتماد و اطمینان نخواهد بود.

و خامساً - کشف می کند که چنین فردی هنوز از مرحله حبّ نفس و حبّ دنیا خلاص نشده، و برنامه باطنی او زندگی دنیا است، و او برای زندگی آخرت باندازه دنیا اهتمام و علاقه ای ندارد.

و سادساً - در صورتیکه کسی همراه و همقدم پیغمبر خدا است، و برنامه و هدف پیشرفت دینِ الهی و دفاع از حق و دستوره های او و پشتیبانی پیغمبر خدا است: باید دارای تصمیم جدّی و ایمان محکم و قدرت روحی کاملی باشد، یعنی از خود گذشته و از زندگی و علائق مادّی گذشته باشد، و اگر نه نفعی نخواهد داشت.

پس این افراد لازمست تربیت شده ، و بآنحاء مختلف در مورد آزمایش قرار بگیرند ، و اگر نه ضرر افراد تربیت نشده ، ممکن است بیش از ضرر دشمن باشد . و بخاطر این شدت و دقت در اینمورد است که باین تعبیر بیان شده ، و در مورد مطلق مؤمنین در سوره حدید - ۲۳ می فرماید : لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَيْكُمْ - و عنوان ما أَصَابَكُمْ نیست .

۳- و اللّٰهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ :

خَبِير : از ماده خبر و بمعنی آگاه و مطلع دقیق و محیط است ، و در ۲۷۱/۲ گفتیم که این تعبیر در موارد احاطه بلطائف و خصوصیات ظاهری و باطنی استعمال می شود ، چنانکه تعبیر با کلمه بصیر در موارد احاطه بظواهر امور مادی یا معنوی استعمال می شود .

و چون در أمثال این موارد ، مردم پس از انجام عمل مطابق دلخواه خود تفسیر کرده ، و نیت و عمل خود را تزیین می کنند ، و این معنی موجب اشتباه امر بر خود او و دیگران می شود ، خداوند متعال فرمود : توجه داشته باشید که خداوند ظواهر و بواطن و جزئیات و لطائف اعمال شما را محیط و آگاه است ، و باید در پیشگاه او محاسبه و رسیدگی بشوید .

روایت :

در درّ منثور نقل می کند که : رسول خدا حرکت کرد که مسلمین را بسوی خود بخواند تا رسید در طرف کوه بأصحاب صخره (شعب) ، و چون مردی او را دید تیری بکمان گذاشت که بجانب او اندازد ، رسول اکرم فرمود : من رسول خدا هستم ، آنها از شنیدن صدای آنحضرت فرحناک شده و او را زنده دیدند ، و رسول اکرم نیز از دیدن آنجماعت خوشحال شد که در موضع خود ثابت مانده اند ، و در این هنگام که مشغول سخن بوده و از جریان کشته شدن و متفرق شدن مسلمین بحث

می‌شد: ابوسفیان بسوی آنها بالا می‌آمد، رسول اکرم اظهار داشت: خدایا اگر این جمعیت مسلمین کشته شوند: کسی باقی نمی‌ماند که عبادت و بندگی تو را کند. و سپس امر کرد تا او را سنگ باران کنند، و ابوسفیان نتوانست بطرف آنان برود.

توضیح:

آری باید توجه داشت که دین الهی بسیار گرامی است، و جانها و خونهای انبیاء و صالحین در راه حفظ آن فدا شده است. و انبیاء و اولیاء همیشه خود را موظف دیده‌اند که در راه اعلاء و ابقای کلمات خداوند متعال از هیچ‌گونه فداکاری مضایقه نکنند. و هدف از خلقت مخلوقین: شناسایی خداوند متعال و حصول ارتباط در میان خالق و خلق و تحقق حقیقت بندگی و عبودیت است. و از این لحاظ حفظ و نگهداری آیین الهی بعهده خداوند متعال بوده، و در صورت از بین رفتن دین حق: فائده‌ای برای وجود مردم نخواهد بود. و ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ - ۵۶/۵۱.

لطائف و ترکیب:

۱- فَأَتَابَهُمْ غَمًّا بَغْمًا: اولی مفعول است، و دومی متعلق به أَتَابَ است.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرُ كُلُّهُ لِلَّهِ يَخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ

الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ . - ۱۵۴ .

لغات :

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّنْ سَپِس - فرود آورد - بر شما - از .
 بَعْدِ الْعَمِّ أَمَنَةً : پس از - اندوه - ایمنی را .
 نَعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً : سستی - که می پوشاند - گروهی را .
 مِّنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ : از شما - و گروهی - بتحقیق .
 أَهْمَتَهُمْ أَنْفُسُهُمْ : باهتمام واداشته است آنها را - نفسهای آنها .
 يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ : گمان می بزند - بخدا - غیر - حق را .
 ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ : گمان - نادانی - می گویند .
 هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ : آیا - برای ما است - از - امر .
 مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ : از - چیزی - بگوی - بتحقیق .
 الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ : چیز مطلوب - همه آن - مخصوص خدا است .
 يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ : پنهان می کنند - در - نفسهای خودشان .
 مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ : آنچه را - آشکار نمی کنند - برای تو .
 يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا : می گویند - هرگاه - بود - برای ما .
 مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا : از امر - چیزی - کشته نمی شدیم .
 هِيَئَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ : در اینجا - بگوی - هرگاه - بودید .
 فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ : در خانه های خودتان - هر آینه - بیرون می آمد .
 الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ : آنانکه - نوشته شده است - بر آنها .
 الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ : کشته شدن - بسوی - کشتنگاه خود .
 وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي : و تا ایجاد تحول کند - خداوند - آنچه را - در .

صُدُورِكُمْ و لِيَمَحِّصَ : در سینه‌های شما - و تا خالص کند .
 مَا فِي قُلُوبِكُمْ و اللّٰهُ : آنچه را - در - قلبهای شما است - و خدا .
 عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ : دانا است - به مصاحب - سینه‌ها .

ترجمه :

سپس نازل کرد از پس از اندوه ایمنی و سستی خواب سبک را ، که می‌پوشانید گروهی را از شما ، و گروهی دیگر بسعی و قصد واداشته بود آنها را نفسهای ایشان ، که گمان می‌بردند بخداوند غیر حقیقت را که گمانی از روی نادانی بود ، و می‌گفتند آیا برای ما از جریان کار چیزی هست ؟ بگوی که کار و جریان امور بدست خداوند است همگی ، پنهان می‌کنند در نفسهای خودشان آنچه را که آشکار نمی‌کنند برای تو ، و می‌گویند اگر برای ما چیزی در اختیار و نصیب ما بود : هرگز در اینجا کشته نمی‌شدیم ، بگوی اگر بودید در خانه‌های خودتان هر آینه بیرون می‌آمد آنانکه نوشته شده بود کشته شدن درباره آنها بسوی کشتنگاه خودشان ، و برای اینکه تحوّل بدهد خداوند آنچه را که در سینه‌های شما است، و تا خالص کند آنچه را که در قلوب شماها است ، و خداوند عالم است بآنچه مصاحب سینه‌های شما است . - ۱۵۴ .

تفسیر :

۱- ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ :
 أَمْنَةً : مصدر است بوزن غَلَبَةٌ ، و بمعنی ایمنی و أمن است ، و بخاطر زیادی حرف تا ، و تکرار فتحه دلالت به زیادی ایمنی و ادامه آن می‌کند .
 و نُعَاسٌ : مصدر است بوزن زُكَامٌ و صُدَاعٌ ، و بمعنی سست بودن است در حالتیکه بدن اقتضای استراحت کند ، یعنی پیدایش حالت سستی که پیش از

خواب عارض می‌شود .

و تقدیم اَمَنَة : برای اینستکه نعاس محتاج است بحصول حالت ایمنی و فراغت ، و پس از بودن غموم و هموم که بی فاصله حالت چرت پیدا شود ، غیرممکن است .

و انتخاب کلمه طائفه : بمناسب دور زدن و طواف آن جمع بود باطراف رسول اکرم و دستور او ، که در آن زمان شدت مضیقه و فشار دشمن باطراف آنحضرت جمع شدند ، و طواف اعم است از اینکه بنحو دور زدن باشد یا نه .

در إمتاع الأسماع (ج ۱ ص ۱۵۸) گوید : ابوظلحة أنصاری گفت - چرت و سستی ما را فرا گرفت ، بطوریکه شمشیر من از دستم افتاد ، و این حالت چرت نرسید بمنافقین و اهل شک ، و هر منافقی مشغول گفتگوی با دیگری مطابق فکر خود بود ، و این حالت مخصوص بود باهل ایمان و یقین .

و حالت چرت و خواب بهر مرتبه‌ای که لازم است : از بزرگترین رحمت و عطوفت پروردگار متعال است ، زیرا استراحت مقدمه و هم متمم فعالیت و عمل است که موجب برطرف شدن خستگی و گرفتگی و ضعف بوده ، و هم برای آمادگی برای عمل و پیشرفت است ، و این معنی یک جریان طبیعی است .

۲- و طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ :

إهمام : از ماده هم است که بمعنی عزم داشتن بر عملی با شروع کردن در مقدمات آن در خارج است ، و إهمام متعدی شده است ، یعنی واداشتن دیگری باین عزم و شروع ، و در اینجا وادارنده نفسهای آنها است ، زیرا در خارج یاران و مقتضیاتی برای این برنامه خلاف آنها موجود نبود .

و واداشتن نفسها : باقتضای آلودگی باطن و ضعف ایمان و سستی اعتقاد و محبت دنیا بود که حاکم بر آنها می‌شد .

و در اینجا برای طائفه دوّم که آنها نیز از اطرافیان رسول خدا بودند ، خصوصیات ذکر فرموده است :

أَوَّل - قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ : اشاره می‌شود باینکه نفسهای آنها و صفات و اندیشه‌های درونی آنان آنها را وا می‌داشت به اظهار اقوال و اعمالی برخلاف حق ، و آنها پیرو خواهشها و خواسته‌های نفسانی بودند ، نه خواسته‌های خدا و رسول او .
دوّم - يَظُنُّونَ بِاللَّهِ : ظَنٌّ بمعنی گمان است که در موردیکه یقین و علم نباشد استعمال می‌شود ، یعنی در موضوعیکه بنظر انسان صحیح بوده ، ولی اعتقاد یقینی و برهان قاطع نداشته باشد .

و اینمعنی نسبت بخداوند متعال و بآنچه از جانب او است : در نهایت ضعف و در آخرین درجه خلاف و انحراف است ، زیرا اعتقاد و یقین بخداوند عالم و قادر مطلق پایه همه اعمال و اساس هرگونه فکر و اندیشه و عقیده است ، و کسی که در اینمرحله سست و ضعیف و متزلزل است : همیشه مطلق زندگی و زنده بودن مادی باشد یا روحانی برای او بی‌پایه خواهد بود .

سوّم - غیر الحقّ : این کلمه تأکید می‌کند ضعف و سستی مرتبه ظنّ را ، زیرا ممکن است که ظنّ گاهی با واقع مطابقت کند ، ولی در اینمورد ظنّ این طائفه بطوریکه از رفتار و گفتارشان پیدا است : برخلاف حقّ و واقعیت بوده ، و خیال و اندیشه باطلی بیش نبود .

چهارم - ظنّ الجاهلیّة : اشاره بمبدء گمان آنها است که از جاهل شدن بمقامات و صفات الوهیت سرچشمه گرفته است .

آری معنای اعتقاد بخداوند : اینستکه جهان با همه خصوصیات و کلیات و جزئیات را از او و با او بدانیم ، و یقین داشته باشیم که شخصی در این تکوین و تقدیر و نظم امور ، با او شرکت و همفکری و همکاری نداشته و او تنها و از هر جهت قادر و عالم و محیط مطلق است .

پنجم - **لَنَا مِنَ الْأَمْرِ** : توقع داشتن این که آنها نیز در جریان امور صاحب اختیار باشند ، در حقیقت اعتقاد بشرک است ، زیرا در مواردیکه دیگری غیر از خداوند متعال صاحب نظر و اختیار شد : در مقابل خداوند متعال و گسترش نظر و اختیار او قرار گرفته ، و قهراً بسط حاکمیت و مشیت خداوند محدود خواهد شد .
پس اینمعنی برخلاف توحید افعالی بوده ، و ملازم با شرک خواهد شد ، و اینستکه این سخن از فکر جاهلیت ریشه خواهد گرفت .

۳- **قُلْ إِنْ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا :**

أمر : طلب و درخواست چیزبست بر سبیل استعلاء و فرمان دادن ، و اینمعنی در سطح جهان و در ادامه تکوین و تقدیر مخصوص خداوند متعال است ، و برگشت آن بهمان توحید افعالی خواهد بود .

و اگر فرمان و خواستن از غیر خداوند متعال در عالم تکوین جایز و نافذ در مقابل مشیت و خواسته او باشد : قهراً در مقام مشیت و نظم و تقدیرات جهان لازم خواهد شد که مشرک باشیم .

و این جمله از کلمات کوتاه و جامع و مفید قرآن مجید است .
و ششم - از خصوصیات طائفه دوم - **يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ** : این خصوصیت کشف می کند از صفت کامل نفاق و مخالفت با رسول خدا از لحاظ اعتقاد ، بطوریکه نمی توانند در محضر آنحضرت اظهار کنند .

هفتم - **يَقُولُونَ لَوْ كَانَ** : در اینمرتبه نظر خودشانرا مقدم بر نظر خدا و رسول او حساب کرده و اظهار می کنند که اگر در جریان اموریکه پیش آمد می کند از جنگ و سائر امور اجتماعی ، برای ما نیز حقّ نظری بود ، و از نظر ما نیز پیروی می کردند : چنین گرفتاری پیش نمی آمد .

در این هفت خصوصیت هفت مرتبه از نقاط ضعف و مخالفت آنان ذکر شده ، و

به ترتیب بیان شده است :

در اوّل - فقط اشاره شده است بسوء نیت و انحراف فکر آنان .

در دوّم - سوء ظنّ و انحراف فکر درباره خداوند واقع شده است .

در سوّم - سوء ظنّ برخلاف حقّ و واقعیت شده است .

در چهارم - سوء ظنّ روی پایه جهالت و نادانی صورت گرفته است .

در پنجم - سوء ظنّ توأم با جهالت شده ، و نسبت به حاکمیت و اختیار خداوند متعال تزلزل پیدا کرده ، و خودشانرا هم مؤثر در امور و صاحب نظر دیده ، و حاکمیت خدا را انتقاد کرده اند .

در ششم - بطور جدّی صفت نفاق و خلاف در قلوب آنها برقرار شده و از اظهار افکار خود در محضر رسول خدا خودداری کرده اند .

در هفتم - بطور صریح اظهار کرده اند که اگر از نظر آنها پیروی می شد این گرفتاریها و کشتارها در مسلمین پیدا نمی شد .

آری اینمرتبه آخرین درجه نفاق و خلاف با خدا و رسول او است ، و در اینمرتبه ارزش معنوی برای احکام الهی و اوامر و دستورهایی او قائل نشده ، و افکار محدود و نظریات سطحی و مادی خودشانرا بر فرموده و رأی خدا و رسول او ترجیح می دهند .

البته افرادی که ارتباط و اطلاعی از عوالم ماوراء ماده نداشته ، و از خصوصیات صلاح و فساد و مراحل روحانی محجوبند : چگونه می توانند معارف الهی و حقایق و واقعیتها را درک کرده ، و از ماورای عوالم حسّ و درک محدود مادی چیزها فهمیده و بپذیرند .

۴- قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ :

در اینجا خداوند متعال بر سه وجه سخن آنها را ردّ فرموده است :

اوّل - لَبْرَزْ : بروز : عبارت از ظهوریست که بحالت مخصوصی صورت بگیرد و بی سابقه باشد . و ظهور اَعَمّ و مطلق است .

مَضَاجِع : جمع مَضَجَع از مادّه ضُجوع و بمعنی استراحت و استفرغ از عمل و کار است ، و آن در مقابل قیام برای عمل است .

اشاره می شود به ضبط و ثبت آجال که منتهای مدّت حیات افراد است ، و بطوریکه در آیه ۱۴۵ گفتیم : أَجَلُ که غایت زمان محدود است ، لازمست توأم با تکوین و تحت اختیار و علم خداوند متعال باشد .

و جهاد باینمعنی نیست که ملازم با شهادت باشد ، و بلکه مانند حوادث دیگریست از قبیل بیماریها و مسافرتهاى سخت و غیر آنها که در صورت منطبق بودن با أَجَلِ زندگی انسان پایان می رسد .

و چقدر از سپاهیها و آرتشیها و افرادی که در شغلهای سخت و خطرناک هستند که عمر طولانی می کنند ، و در مقابل بسیاری از مردم باشند که با کمال خوشی و آسایش زندگی کرده ، و با مختصر حادثه‌ای زندگی را پایان می رسانند .

و أَجَلِ چون نظم و تقدیر از متمّمات تکوین بوده ، و بدون تعیین آن خلق و تکوین ناقص و ناتمام خواهد بود ، و با فرا رسیدن أَجَلِ انسان خواب باشد یا بیدار و سالم باشد یا بیمار کوچک باشد یا بزرگ در خانه خود باشد یا در سفر : آنچه مقدر است باو خواهد رسید .

دوّم - و لَيْبَتِلَى اللّٰه : این جمله عطف است به جمله - لَوْ كُنْتُمْ ، و جواب دیگریست از لَوْ كَان لَنَا ، و همچنین جمله - و لِيُمَحِّصَ .

و ابتلاء : ایجاد تحوّل و دگرگونییست بمنظور بدست آوردن نتیجه‌ای که منظور است ، و در اینمورد اینگونه تحوّلات و حوادث و ناملائمات برای آشکار کردن افکار پوشیده در سینه‌ها و روشن ساختن آنچه در باطنها مستور است ، مانند امتحاناتیکه در مدارس برای محصلین صورت می گیرد ، تا هر فردی مطابق

استعداد فعلی و عملی خود، در کلاس معینی برقرار شده، و بآنطوریکه لازم است برنامه بگیرد.

و ابتلاء و آزمایش افراد مؤمنین: لازمست در همان جهت معنوی و مراتب ایمان و گرایش آنان صورت بگیرد، و میزان و روشن کننده این درجات مختلف، عبارتست از برخورد با صبر و استقامت، و راضی شدن بخواسته‌های الهی، و تسلیم خود بفرموده‌ها و احکام او، و برطرف کردن تزلزل و شک و اضطراب در اجرای برنامه دینی.

و با این موضوعات که شخص مؤمن در مقابل آنها قرار می‌گیرد: بنحو دقیق مرتبه هر شخصی معلوم و روشن گردد.

سوّم - و لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ: در آیه ۱۴۱ گفتیم که تمحیص: بمعنی پاک و خالص کردن چیز است با تشبیت و ابقاء آن.

و خالص کردن و تطهیر قلوب عبارتست از پاک کردن قلوب از صفات رذیله و از اخلاق حیوانی و از افکار باطل و سست، مانند تطهیر باطن از شرک و ریا و حسد و تعلّق دنیا و خودبینی و خودپسندی و شک و تزلزل، و اینصفت و افکار باطل در برخورد با ناملائمات و حوادث ناراحت کننده و اختلافات و مبارزه و جنگ و دفاع، بطور طبیعی و خواه و ناخواه ظاهر گشته، و در نتیجه حسن نیت تضعیف و تزکیه شده، و یا در اثر سوء نیت تقویت و تحکیم خواهد شد.

و صدر و قلب مانند مشکوة و مصباح است که مشکوة محیط بر مصباح شده و از آن نور و حرارت گرفته، و در خارج پخش می‌کند.

و منظور در اینمورد که مربوط بایمان ذکر می‌شود: صدر و قلب روحانی و معارف و حقایق معنوی اراده می‌شود.

و بمناسبت مفهوم صدور که وسیعتر و ظاهرتر است: ابتلاء و تحوّل ذکر شده است. و در مورد قلوب که باطن صدور و نورانیتر و روحانیتر است: بکلمه تمحیص

تعبیر شده است .

آری تحوّل متناسب با صدر است که هنوز طمأنینه و ثبات در آن برقرار نشده است ، و تمحیص متناسب با قلب است که از جهت کیفیت محتاج به تخلیص و اخلاص خواهد بود ، و در عین حال در مفهوم تمحیص قید ابقاء و تثبیت نیز منظور است .

۵- و اللّٰهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ :

ذات : مؤنث ذا و ذو که بمعنی مصاحب و ملازم است با قید قاهر و مسلّط بودن ، و مراد آن افکار و نیات است که در باطن انسان بوده ، و غالب و حاکم بر انسان باشد .

و نیات انسان برای دیگران پوشیده است ، مگر کلیات آنها و بنحو اجمال که از اولیاءِ اِلَهِی پوشیده نیست .

و اَمَّا خداوند متعال : نور علم او محیط است بهمه موجودات مادی و معنوی و ظاهری و باطنی ، و ذره‌ای از او پوشیده نیست .

روایت :

در إمتاع الأسماع (ج ۱ ص ۱۶۳) گوید : چون رسول اکرم (ص) از دفن شهدای اُحُد فارغ شد ، سوار اسب شده ، و از آن سرزمین خارج گشت ، و باقیماندگان از جنگ که همه مجروح بودند ، با چهارده تن زن بطرف شهر مدینه حرکت کردند ، و چون بمحلّ حَرّه (زمین سنگلاخ بیرون شهر و نزدیک مسجد قبا) رسیدند ، فرمود : بصفّ و بایستید تا خدا را حمد و ثنا گوئیم ! مردها در دو صف ، و زنها در پشت آنها صف کشیدند .

و رسول اکرم این کلمات بسیار پرمعنی و لطیف و با مضامین عالی را گفت :

اللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ ، اللّٰهُمَّ لَا قَابِضَ لِمَا بَسَطْتَ و لَا بَاسِطَ لِمَا قَبَضْتَ ، و لَا

مانع لما أعطيت و لا مُعْطِي لِمَا مَنَعْتَ ، و لا هَادِي لِمَنْ أَضَلَّتْ و لا مُضِلٌّ لِمَنْ هَدَيْتَ ، و لا مُقَرَّبٌ لِمَا بَاعَدْتَ و لا مُبَاعِدٌ لِمَا قَرَّبْتَ ، اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ مِنْ بَرَكَتِكَ و رَحْمَتِكَ و فَضْلِكَ و عَافِيَتِكَ ، اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ النِّعِمَ الْمُقِيمَ الَّذِى لَا يَحُولُ و لَا يَزُولُ ، اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ الْاَمْنَ يَوْمَ الْخَوْفِ ، و الْغِنَى يَوْمَ الْفِاَقَةِ ، عَائِداً بِكَ اَللّٰهُمَّ مِنْ شَرِّ مَا اَعْطَيْتَنَا و شَرِّ مَا مَنَعْتَ مِنَّا ، اَللّٰهُمَّ تَوَفَّنَا مُسْلِمِيْنَ ، اَللّٰهُمَّ حَبِّبْ اِلَيْنَا الْاِيْمَانَ و زَيِّنْهُ فِى قُلُوْبِنَا ، و كَرِّهْ اِلَيْنَا الْكُفْرَ و الْفُسُوْقَ و الْعِصْيَانَ ، و اجْعَلْنَا مِنَ الرَّاشِدِيْنَ .

عین کلمات مبارک آنحضرت را که مشحون از معارف و حقایق عالی است ، نقل کردیم که بجای دعاء و حمد و ثناء خوانده شود ، و باجمال مفاهیم آنها اشاره می‌کنیم :

- ۱- پروردگارا ستایش و ثناء مخصوص تو است .
- ۲- آنچه از خیر گسترش بدهی کسی نتواند جلوگیری کند .
- ۳- آنچه را که عطاء کنی کسی نتواند مانع باشد .
- ۴- کسی را که تو هدایت کنی دیگری نتواند گمراهش کند .
- ۵- آنکه را که تو نزدیک کنی کسی نتواند دور کند .
- ۶- پروردگارا از برکت و رحمت و فضل و عافیت از تو درخواست می‌کنم .
- ۷- پروردگارا از نعمت پاینده و جاوید تو از تو درخواست می‌کنم .
- ۸- پروردگارا ایمن بودن را در زمان خوف از پیشگاه تو می‌خواهم .
- ۸- پروردگارا بی‌نیازی در زمان نیازمندی از تو مسألت دارم .
- ۹- و از شرّ آنچه عطاء کردی یا مانع شدی بتو پناه می‌برم .
- ۱۰- پروردگارا در حال اسلام زندگی ما را بیایان برسان .
- ۱۱- و ایمان را در قلوب ما محبت داده و زینت بخش .
- ۱۲- و کفر و فسق و معصیت را برای ما مکروه نشان بده ، و ما را در همه حال

هدایت کن .

آری این دوازده ماده جامعترین و بهترین برنامه هدایت و معرفت و نشان دهنده حقایق و معارف الهی است .

لطائف و ترکیب :

- ۱- نُعَاسًا : بدل است از أَمَنَةً ، و يَعِشِي ، صفت نُعَاسِ است .
- ۲- و طَائِفَةٌ : مبتداء است که با قد أَهَمَّتَهُمْ ، توصیف شده است ، و يَظُنُّونَ خبر است ، و ظَنَّ الجاهليَّة ، مفعول مطلق است .
- ۳- يَقُولُونَ : خبر بعد از خبر و بدل از يَظُنُّونَ هم می شود .
- ۴- يُخْفُونَ : حالست از ضمیر جمع - يَقُولُونَ هَلْ لَنَا .
- ۵- و لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ : عطف است بر لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ .

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ . - ۱۵۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِم وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ . - ۱۵۶ .

لغات :

- إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ : بتحقیق - آنانکه - ادبار کردند - از شماها .
 يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ : روزیکه - روبروی شد - دو گروه .
 إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ : بتحقیق - خواستار لغزش شد از آنها - شیطان .

بِبَعْضٍ مَا كَسَبُوا : بسبب بعض - آنچه - کسب کرده بودند .
 وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ : و هر آینه بتحقیق - صرف نظر کرد - خدا - از آنها .
 إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ : بتحقیق - خداوند - آمرزنده - و حلیم است .
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا : ای - آنانکه - ایمان آورده‌اند .
 لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا : مباشید - چون کسانیکه - کافر شدند .
 وَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا : و گفتند - برای برادرانشان - زمانیکه .
 ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ : می‌رفتند - در - زمین .
 أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ : یا بودند - جهاد کنندگان - هرگاه .
 كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا : بودند - در رابطه ما - نمی‌مردند .
 وَ مَا قَتَلُوا لِيَجْعَلَ : و کشته نمی‌شدند - تا قرار بدهد .
 اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً : خداوند - این را - افسوس و آسف .
 فِي قُلُوبِهِم وَاللَّهُ : در - دل‌های آنها - و خداوند .
 يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَاللَّهُ : زنده می‌دارد - و می‌میراند - و خداوند .
 بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ : آنچه - عمل می‌کنید - بینا است .

ترجمه :

بتحقیق آنانکه اعراض کردند از میان شما در آنروزیکه روبروی گشتند دو گروه ، جز این نیست که خواهنده لغزش آنها شده است شیطان ، بسبب برخی از آنچه عمل کرده و بدست آورده‌اند ، و بتحقیق صرف نظر کرده است خداوند متعال از آنها - بتحقیق خدا آمرزنده و بردبار است . - ۱۵۵ ای آنهایکه ایمان آوردند مباشید مانند افرادیکه کافر شدند ، و گفتند درباره برادرانشان زمانیکه حرکت کردند در روی زمین و یا بودند بجهاد روندگان که : هرگاه بودند نزد ما نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند ، تا قرار بدهد خداوند این نبودن را افسوس و اندوه در دل‌های آنها ، و

خداوند زنده می‌دارد و می‌میراند ، و خداوند بآنچه عمل می‌کنید بینا است . - ۱۵۶ .

تفسیر :

۱- إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا :

تولّی : قیام کردن بانجام امور است ، و چون در مقابل حقّ ذکر شود : دلالت می‌کند به قیام کردن بانجام امور خود و اعراض و ادبار کردن از امور دیگر و از دیگران .

و استزلال : استفعال از ماده زلت است که دلالت می‌کند به لغزش نرم و ضعیف ، خواه در فکر باشد و یا در عمل و منطوق و حرکت .

و منظور اینکه : افرادی که از مسلمین در زمان روبرو شدن دو گروه اسلام و کفر ، از برنامه و دستورهای پیغمبر اکرم روی گردان شدند : جز این نیست که شیطان خواستار لغزش آنان شده است ، و این جریان در نتیجه برخی از اعمال خلاف آنها بوده ، که بگونه طبیعی در وجود آنها اثر کرده ، و موجب سستی و تزلزل آنها شده است .

از این آیه کریمه فهمیده می‌شود که اعراض آنها در اثر تقاضا و درخواست شیطان بوده است ، و درخواست شیطان نیز در اثر سوء اعمال باشد .

اول - سوء اعمال و کردارهای برخلاف حقّ که موجب آلودگی و تیرگی باطن ، و از بین رفتن صفا و طهارت و نورانیت قلب گشته ، و نیروی روحانیت و دید معنوی و تشخیص حقیقت را ضعیف می‌کند .

آری عصیان و خلاف ایجاب می‌کند که رابطه انسان را با جهان روحانی و با پروردگار متعال قطع و یا ضعیف کند ، و اینمعنی یک امر قهری و جریان صددرصد طبیعی است ، بطوریکه اگر انسان خود یا دیگری نورانیت باطنی و دید قلبی داشته

باشد: کاملاً این اثر را مشاهده خواهد کرد.

دوم - استزلال شیطان و تصرفات باطنی او متوقف است ببودن زمینه تا بتواند در فکر و باطن طرف تأثیر سوء کند.

و شیطان: بطوریکه در ۲۶۸ بقره گذشت از ماده شطن و بمعنی انحراف از حق و اعوجاج است که از لغت عبری و سریانی اخذ شده است.

و شیطان باقتضای ذات محدود و منحرف خود پیوسته بزبان و حال خود، بسوی انحراف و فحشاء و منکر دعوت می‌کند، و در مقابل او ذات نامحدود و نور مطلق رحمان است که دعوت برحمت و نور و روحانیت و موفقیت حقیقی می‌کند. و زبان شیطان عبارتست از وسیله اظهار آنچه در باطن است، و آن إلقاء یا تلقین یا نفوذ و تصرف است.

سوم - تَوَلَّوْا: و اعراض در نتیجه لغزش از جاده حق پیدا می‌شود.

آری هرگز بدون مقدمه ممکن نیست که: انسانی از صراط حق و سعادت منحرف گشته، و از راه خدا و برنامه او اعراض کند، زیرا برنامه الهی تنها نمایانگر و راهنمای خوشی و رستگاری دنیوی و اخروی است، و چگونه شخص عاقل پیروی شیطان را به پیروی خداوند رحمان ترجیح داده و اختیار می‌کند.

پس در پدید آمدن تولی و إدبار: لازمست از استزلال شیطان، و در مرتبه اول از سوء نیت و اعمال بجستجو آمد.

و کسب: عبارتست از تحصیل و بدست آوردن چیزیکه مطلوب است. و مطلوب بودن بنسبت شخص کسب کننده است، اگرچه خود مطلوب نباشد.

۲- وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ:

عفو: در ۱۳۴ گفتیم که بمعنی صرف نظرکردن از خطاها و جهات ضعف است. آری خداوند متعال ذاتاً غفور و آمرزنده و پوشاننده و محو کننده آثار خطا و معاصی است، و هم حلیم و بردبار و مطمئن در مقابل ناملاتمات است، و در ۲۲۵

توضیحی درباره مغفرت و حلم ذکر شد .

پس چون زمینه برای غفران و حلم پیدا شد : باقتضای صفات ذاتی خداوند متعال این دو صفت تجلی خواهد کرد .

زیرا خداوند بذاته نیاز و ضعف و عجله‌ای نداشته ، و غضب و قهر و مؤاخذه او بسبب عوارض پیدا می‌شود .

و در صورتیکه عصیانی روی اضطرار یا بیتوجهی یا بدون نیت سوء پیش آید ، و یا پس از آن حالت ندامتی پیدا شود : خداوند متعال بمقتضای رحمت و لطف عمومی خود ، غفور و حلیم خواهد بود .

و اما ترتیب این سه صفت - عفو ، غفران ، حلم : برای اینستکه در مرتبه اول لازمست از عصیان صرف نظر شود . و در مرتبه دوم آثار و لوازم آن پوشانیده شده و محو گردد . و پس از ایندو مرحله حتی آثار قهر و تأثر و گرفتگی نیز از باطن خداوند برداشته شده ، و با کمال بردباری و حلم با شخص عاصی معامله شود .

و اینگونه حلم در درجه نهایی حلم است .

۳- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا :

ضرب : زدن چیز است بدیگری روی برنامه معین مقصود ، خواه با دست باشد یا بقدم یا بکلام و یا با چیز دیگر . و از مصادیق اینمعنی راه رفتن در روی زمین است ، و کلمه - فی الأرض - مخصّص این مصداق است از میان مصادیق مختلف . و غُزًى : جمع غَزٍ باشد ، مانند طَلَّب و طالب ، از ماده غزوه که بمعنی طلب کردن خارجی و عملی یا قولی چیزی است . و از مصادیق آن حرکت کردن بسوی دشمن بقصد مقاتله است .

منظور اینکه : نباید چون کفار و مخالفین با برنامه الهی ، بهانه جویی و خلاف گویی کرده ، و خود و دیگرانرا از راه خدا و انجام وظیفه مانع و جلوگیری نمود .

و در آیه ۱۴۵ و ۱۵۴ در پیرامون موت و أجل و تقدیر آن ، بحث شده است ، رجوع شود بآن دو آیه کریمه .

آری خداوند متعال ایجاد کننده موجودات بوده ، و تقدیر و نظم کامل مخلوقات در تحت نظر دقیق او است ، و انسان لازمست روی وظائف عقلی و الهی خود حرکت و عمل کرده ، و در اینجهت کوچکترین سستی و کوتاهی نداشته باشد . و البته هرگز نباید مقدمات ابتلاء خود را فراهم آورده و برخلاف دقت و احتیاط قدم برداشته ، و از توجه بخداوند غفلت کند .

و اما نقشه‌ها و تدبیرهای بیجا و برخلاف وظیفه که افراد محجوب از خداوند متعال تصویر می‌کنند : از مرحله عقل و شرع دور است .

و أمّا جمله - قالوا لاخوانهم : مراد برادران همفکر و هم عقیده آنها هستند ، و إخوان اعمّ است از آنانکه سفر کردند یا بجهاد رفتند و یا ترک سفر کرده و اقامت داشتند ، و این تعبیر از جهت عرف شایع است ، و لازم نیست که حکم یا خطاب بهمه افراد صورت بگیرد ، در سوره بقره ۵۹/ می‌فرماید : فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ . و در ۱۲/۲۹ فرماید : وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا . و همچنین در موارد بسیار دیگر .

پس این گونه از تعبیرات روی مکالمات عرفی صورت می‌گیرد .

۴- لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ :

حَسْرَت : بمعنی کنار رفتن و دور شدن بجانب پشت است ، و باین مناسبت در معانی افسوس و تأسّف خوردن استعمال می‌شود ، زیرا چیزی که از دسترس انسان دور می‌شود : مورد تأسّف خواهد بود .

و در اینمورد هم این قول و عقیده و اظهار که خلاف واقعیت و حقیقت است : موجب تأسّف ایشان خواهد شد ، زیرا در آنروزیکه حقایق امور آشکار گردد ، از

جهاتی در حسرت شدید بسر خواهند برد ، أولاً - از اینکه حقیقت امر را نفهمیده‌اند . و ثانیاً - از اینکه هم‌ردیفان آنان موفق بمسافرت و جهاد شده‌اند و آنها محروم گشته‌اند . و ثالثاً - از اینکه ارتباطی با خدا پیدا نکرده‌اند .

و این حسرت مخصوصاً در این جهت بزرگترین مایه عذاب و ناراحتی بوده ، و شدت تأثر در آن از آتش بیشتر است .

و أمّا جمله - و اللّٰهُ يُحْيِي و يُمِيت : پاسخ تحلیلی و تحقیقی قول آنها است ، زیرا حیات و ممات ملازم همدیگرند ، و چون حیات عبارت از ایجاد و تکوین است ، یعنی زنده کردن : ممات نیز طرف دیگر و منتهای امتداد حیات و فرا رسیدن أجل است .

و گفته شد که معین نشدن آخر و أجل یک موجود زنده : ناقص بودن و ناتمام شدن تکوین است ، پس احیاء بدست هر قدرتی باشد لازم است اِماتِه نیز بدست او باشد .

و اماتِه را بدیگری نسبت دادن : موجب این می‌شود که در خصوصیات احیاء و درباره محیی بنظر وهن و تردید نظر کنیم .

و بدتر از آن اینستکه : موت را بعلل طبیعی چون حوادث و ابتلاءات و تصادفات و مسافرت و جنگ و مرض نسبت بدهیم ، یعنی از علّت اصلی که در پشت این امور است ، غفلت کرده ، و آنها را موضوعیت داده و مؤثّر حقیقی قرار بدهیم .

و أمّا جمله - و اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِير : مربوط است به مؤمنین که در أوّل آیه نهی شده‌اند از اینکه در قول و عمل مانند کفّار بوده و از احیاء و اماتِه خداوند متعال غفلت کرده ، و غیر خدا را در اینجهت مؤثّر و علّت بدانند که برخلاف توحید خواهد بود .

روایت :

در إمتاع الأسماع (ج ۱ ص ۱۶۵) گوید : و إظهار کردند جماعت یهود گفتار زشتی را ، و گفتند که محمد طالب سلطنت و ملک است ، و پیغمبری اینچنین صدمه ندیده است ، صدمه دیده است در بدنش و در افراد یارانش . و منافقین پیروان پیغمبر اکرم را از یاری او نهی می کردند ، و آنانرا به پراکنده شدن و جدا گشتن اشاره می نمودند ، و می گفتند اگر با ما بودید و نمی رفتید ب جنگ هرگز کشته نمی شدید .

توضیح :

البته این سخن از افرادی که مخالف و دشمن بوده و یا مانند منافقین معتقد باصول و عقائد اسلام نباشند : امر طبیعی است .
زیرا چون انسان گرایشی بدستورهای خدا و رسول او نداشته ، و هم معتقد بثواب و عقاب و عالم ماورای ماده نیست : قهراً همه افکار و اقوال او در محدوده جهان ماده و زندگی دنیوی ظاهری خواهد بود . و بهترین پاسخ برای این گروه همانست که خداوند متعال فرمود : این گفتار و پندار برای آنان موجب بزرگترین حسرت و افسوس شده ، و بجهالت و نادانی خود آگاه خواهند شد . و اگر معرفت و آگاهی پیدا کنند : خواهند فهمید که خدایی موجود است که پدید آورنده و زنده کننده و نگهدارنده بوده ، و همه تقدیرات جهان و جهانیان بدست او است .

لطائف و ترکیب :

- ۱- و لقد عفا : عطف است به خبر إنّ ، یعنی إنّما استزلّهم .
- ۲- لئو كانوا عندنا : جمله مفعول و مقول قالوا ، است .
- ۳- لیجعل : متعلق و مربوط است به قالوا .

۴- واللّٰهُ يُحْيِي : جمله حالیه است .

و لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَوْ مُتِمَّمْتُمْ لِمَغْفِرَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ رَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ . - ۱۵۷ و لَئِنْ مُتِمَّمْتُمْ اَوْ قُتِلْتُمْ لِآلِي اللّٰهِ تُحْشَرُونَ . - ۱۵۸ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ و لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ و اسْتَغْفِرْ لَهُمْ و شَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ . - ۱۵۹ .

لغات :

و لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي : و هر آینه اگر - کشته شدید - در .
 سَبِيلِ اللّٰهِ اَوْ مُتِمَّمْتُمْ : راه - خداوند - یا مریدید .
 لِمَغْفِرَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ رَحْمَةً : هر آینه آمرزش - از - خدا - و رحمت .
 خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ : بهتر است - از آنچه - جمع می‌کنند .
 و لَئِنْ مُتِمَّمْتُمْ اَوْ قُتِلْتُمْ : و هر آینه اگر - مریدید - یا - کشته شدید .
 لِآلِي اللّٰهِ تُحْشَرُونَ : هر آینه بسوی - خداوند - جمع می‌شوید .
 فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ : پس بسبب آنچه - رحمتی - از - خدا است .
 لِنْتَ لَهُمْ و لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ : درشت خوی - غلیظ در قلب .
 لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ : بهم خورده و پراکنده گردند - از - اطراف تو .
 فَاعْفُ عَنْهُمْ و اسْتَغْفِرْ : پس صرف نظر کن - از آنها - و استغفار کن .
 لَهُمْ و شَاوِرْهُمْ فِي : برای آنها - و همفکری کن با آنان - در .
 الْاَمْرِ فَاِذَا عَزَمْتَ : انتخاب امری - پس زمانیکه - تصمیم گرفتی .

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ : پس وکیل بگیر - بر - خداوند - بتحقیق .
اللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ : خداوند - دوست می‌دارد - متوکلین را .

ترجمه :

و هر آینه اگر کشته شوید در راه خداوند و یا بمیرید در راه خدا ، هر آینه
آمزش از جانب خدا و رحمت بهتر است از آنچه جمع می‌کنند . - ۱۵۷ و هر آینه
اگر بمیرید یا کشته شوید هر آینه بسوی خداوند برانگیخته شده و جمع
می‌شوید . - ۱۵۸ پس بسبب رحمت و مهربانی از جانب خداوند متعال نرمی و
انعطاف پیدا کردی برای آنها ، و اگر بودی خشن در گفتار و اخلاق و غلیظ القلب هر
آینه تشکل آنها بهم خورده و پراکنده می‌شدند از اطراف تو ، پس صرف نظر کن از
آنها و طلب آمزش کن برای آنها و با آنها در انتخاب موضوع همفکری کن ، پس
زمانیکه تصمیم گرفتی پس خداوند را وکیل خود أخذ کن ، بتحقیق خداوند دوست
می‌دارد متوکلین را . - ۱۵۹ .

تفسیر :

۱- و لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتْتُمْ لِمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِمَّا
يَجْمَعُونَ :

موت : مرتبه آخر از جریان زندگی است که حیات تمام می‌شود ، و آن در مقابل
حیات است ، و قتل : از بین بردن حیات است ، و چون حیات با آخر رسید : مفهوم
موت محقق می‌گردد .

در آیه اول بمناسبت مورد که جهاد با دشمن است : قتل مقدم ذکر شده است ،
و در آیه دوم که نظر بحشر بسوی خداوند است : موت طبیعی اول ذکر شده است .
و سبیل : بمعنی راه مستقیم ممتدی است که انسانرا بمقصد برساند ، و آن اعم

است از راه ظاهری و مادی و یا معنوی و روحانی .
و شامل هر راهی می‌شود که برای خدا باشد ، چون جهاد ظاهری و جنگ برای خدا ، و تحصیل علوم و معارف اَلْهٰی ، و اشتغال در برنامه تبلیغات و خدمات دینی خالص ، و بالأخره هر کوشش و سعی و فعالیتّی که در راه خدا و برای خدا بوده ، و در همین راه زندگی خود را بیپایان رسانیده و از این عالم رحلت کنند ، خواه بجزیران موت طبیعی باشد و یا بقتل از طرف مخالفین .

پس نتیجه این سیر فی سبیل اللّٰه مغفرت و سپس رحمت است :
أَمَّا مَغْفِرَتٌ : بمعنی پوشانیدن و محو کردن آثار خطاها است .
و رحمت : بمعنی مهربانی و عطوفت است که بمقام اظهار برسد .
و مقدّم شدن مغفرت : برای اینستکه : اوّل مرحله تطهیر و تهذیب و برطرف کردن آثار خطاها است ، و سپس رحمت و مهربانی .
و أمّا جمله - خیر ممّا یجمعون : در اینجا جمع آوری و بدست آوردن منافع و فوائد در مقابل سیر و فعالیتّ در راه خدا است .

و البتّه نتیجه فعالیتّ و ادامه خدمات اَلْهٰی : حصول مغفرت و رحمت است در عاقبت زندگی و در جهان دیگر ، ولی فعالیتّهای دیگر در راههای مختلف : تنها روی برنامه مادی و برای بدست آوردن منافع و عناوین و تمایلات دنیوی بوده ، و کمترین اثر و نتیجه‌ای در عالم ماورای ماده ندارد ، اگر ضرر نداشته باشد .
و چون نظر بجلب استفاده و تحصیل منافع و جمع کردن چیزهای مطلوب باشد : نباید فرقی در جهت مادی و معنوی ، و اینجهان و آنجهان و زمان حاضر و زمان آینده گذاشت .

پس مخالفت کردن با فعالیتّ در راه خدا و سیر بسوی کمال نفس و تأمین زندگی روحی و باطنی و حقیقی انسان : صددرصد از جهالت و نبودن دقّت و تحقیق و اندیشه لازم خواهد بود .

۲- و لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ :

حشر : عبارتست از کلّ مفاهیم برانگیختن ، و سوق دادن ، و جمع کردن ، یعنی برانگیزاننده و سوق داده و جمع می‌کنند .

و این آیه کریمه بطور کلی جواب سخن منافقین است که اگر افراد مسلم کوچ نمی‌کردند کشته نمی‌شدند .

و در این آیه اشاره می‌فرماید باینکه : هر کسی بمیرد یا کشته بشود ، خواه در خانه خود باشد و یا در سفر و یا در جهاد : قهراً باید بسوی خداوند متعال برده شده و در پیشگاه او حاضر آیند .

و از اینجهت جای هیچگونه اضطراب و وحشت و نگرانی نبوده ، و هر کسی مطابق اعمال و نیات خود به سزای فعالیت خیر یا شرّ گذشته خودش خواهد رسید .

پس توجه پیدا کردن به پاداش و جزای اعمال و اینکه بطور یقین در سرنوشت هر کسی رسیدن بچنین روز محاسبه و مجازات است : بسیار مهمّ است ، و شخص عاقل باید در تأمین آنروز کوشیده ، و از خطرهای و گرفتاریهای آینده بیاندیشد .

و اما موت یک امر طبیعی است، و فرا رسیدن أجل هم فقط در کتاب الهی مضبوط و معین است ، و ضابطه‌ای ندارد .

چنانکه دقیق بودن و عدالت صددرصد در محاسبه ، قطعی و یقینی بوده ، و در پیشگاه حاکمیت پروردگار متعال صورت خواهد گرفت .

پس سخن منافقین از هر جهت سست و بی پایه است : نه موت را می‌تواند کنترل کرده و تحت اختیار قرار بدهد ، و نه در پاداش و جزای اعمال و خصوصیات زندگی اخروی اثری داشته باشد .

۳- فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ :

لین : در مقابل خشونت و صلابت است ، و بمعنی مطلق نرمی است ، و نرمی در مقابل دیگران عبارتست از نرم بودن در قلب و در لسان و در مقام عمل و رفتار ، و بقرینه کلمه - فبما رحمة ، دلالت می‌کند به نرمی قلب ، زیرا رحمت بمعنی عطوفت و مهربانی و از صفات قلب است ، و چون این صفت از جانب خداوند متعال بکسی داده شد : قهراً در رفتار و گفتار نرم خواهد شد .

پس نرمی قلب از آثار رحمت و عطوفت بوده ، و از آثار نرمی قلب ظهور نرمی در رفتار و گفتار خواهد بود .

و اینمعنی برای هر کسی که می‌خواهد وظائف عمومی و مردمی انجام بدهد ، و مخصوصاً برای انبیاء و مرسلین ، صددرصد لازم است .

و فَظٌّ : در مقابل لین و بمعنی خشونت و صلابت است ، یعنی در مقابل لین مطلق و درشتخویی مطلق است که در قلب باشد و یا در منطق و عمل و از اینجهت در مقابل لین گفته شده است .

و أَمَّا غِلْظَتُ دَرِ قَلْبٍ : در مقابل رِقَّة و رحمت در قلب است ، یعنی قساوت و سختی در دل که مبدء فَظٌّ بودن می‌شود ، چنانکه رحمت مبدء لنت در گفتار و رفتار بود .

و أَمَّا فَضٌّ : بمعنی شکست در شکل و هیئت شیء است که موجب تفرّق و پراکندگی می‌شود . و چون هدف نهایی در مقام رسالت جلب و جمع مردم است تا مأموریت تبلیغ و رسالت انجام بگیرد : آماده کردن مقدمات جلب شدن افراد ، و برطرف کردن موانعیکه در راه تجمّع هست ، لازم و ضروری خواهد شد .

و حَوْلٌ : بمعنی تبدّل و تحوّل در صورت یا حالت یا صفتی است ، و از مصادیق آن حَوْل بمعنی سال و باعتبار تحوّل سالی بسال دیگر است ، و یا حالات مختلف انسانست که تحوّل پیدا می‌شود .

و باین اعتبار بأطراف هر چیزی حَوْل گفته می‌شود ، زیرا محیط آن چیز تحوّل

پیدا می‌کند به محیط خارج از آن که نزدیکتر است .
و حول وجود رسول خدا عبارتست از محیط اطراف مادّی و روحانی او که صفات و خصوصیات آنحضرت در آنجا منعکس می‌شود .
و تفرّق و پراکندگی از حول او : عبارت می‌شود از محروم شدن و دور گشتن از انوار فیوضات و از اشعه معارف و تجلّیات صفات آنحضرت که از مقامات او استفاضه نشود .

و اینمعنی برخلاف مقصود و غرض از رسالت و تبلیغ است .

۴- فَاغْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ :

در نتیجه لینت و رحمت نسبت بگروه مسلمین ، سه موضوع ذکر شده است :
اول - عفو و صرف نظر کردن از لغزشها و خطاهای آنانکه روی غفلت یا بی‌توجهی مرتکب شده و پشیمان هستند .
دوم - طلب آمرزش و پوشانیدن آثار جرم و عصیان آنها از خداوند متعال ، تا آثار معاصی از آنها محو شده ، و بتوانند در زمره مسلمین پاک قرار گرفته ، و با آنها باشند .

سوم - پس از حصول طهارت و پاکدامنی آنها ، آنانرا در ردیف افراد دیگر قرار داده و در امور و حوادث اجتماعی ، در مورد مشاوره و انتخاب رأی قرار گرفته ، و در ضمن جلب توجه آنها ، مورد استفاده باشند .

و مشاورت : بمعنی ادامه پیدا کردن شور و انتخاب قول یا عمل یا رأیی است از میان اموریکه در میان جمعی مطرح می‌شود .

و این انتخاب باین نحو شوزی گویند .

و از این ماده است کلمه اشاره که بمعنی تعیین و انتخاب کردن موضوعی است که مورد توجه قرار می‌گیرد .

و مشاوره در امور مهمّ با افرادیکه صاحب نظر در آنجهت باشند ، فوآندی را

نتیجه می‌دهد :

اول - جلب عطوفت و مسالمت در میان افراد .
 دوّم - اضافه شدن آگاهی و روشنفکری و بصیرت .
 سوّم - انتخاب آنچه بهتر و مطلوب‌تر است از میان آراء مختلف .
 چهارم - پیدایش حالت وحدت و رفع اختلافات .
 پنجم - حصول تصمیم و قاطعیّت و رفع اضطراب و تردید .
 و از این لحاظ است که رسول اکرم (ص) برای انجام این امر موظّف شده‌اند ، تا این نتایج را بدست آورند .

البته این مشاوره در وظائف شخصی معلوم و در احکام الهی مشخص نباید صورت بگیرد ، بلکه در امور اجتماعی که روی تشخیص مردم و صلاح دید افراد می‌باشد ، واقع خواهد شد .

و فعلاً اینمعنی در حکومتها و تصویب قوانین مملکتی صورت خارجی دارد .
 البته طرف مشاوره بحکم عقل و وجدان می‌باید آدم صحیح العمل و روشنفکر و مورد اعتماد بوده ، و از انحراف فکری و از فساد عقیده و از اغراض شخصی محفوظ باشد ، و اگر نه شرکت دادن چنین شخصی در مقام مشاوره : بزرگترین ظلم و جنایت بجامعه خواهد بود .

و متأسفانه در زمان ما اکثر افراد بحساب بدست آوردن منافع مادی و عنوان ، تا امکان دارند فعالیت و تبلیغات راه انداخته ، و پولهای گزافی خرج می‌کنند ، تا بتوانند از راه انتخاب مردم این مقام را که وکالت ساختگی از مردم بیچاره است بدست آورند .

البته جامعه‌ای که چنین برنامه در میان آنها رواج پیدا کرد : باید صددرصد فاتحه سقوط آن ملت را خواند .

آری مقام وکالت یک وظیفه الهی و ملی و اجتماعی است ، و مانند وظائف دیگر

محتاج بتحمل مشقت و سختی است ، و کسی را که اهلیت اینمقام را دارد ، باید با خواهش و اصرار و بلکه با تأمین منافع مادی و معنوی او ، باین امر واداشت ، و فعالیت و صرف مال از طرف او صددرصد علامت نظر سوء و دنیاطلبی او خواهد بود .

۵- فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ :

عزم : قصدی است که جزمی و جدی باشد ، و پس از این مرتبه که قصد جازم است ، مرتبه اراده پیدا می شود .

و گفتیم که : عزم و تصمیم از آثار مشاوره است .

و توکل : أخذ کردن وکیل است ، و وکیل کسی است که مورد اعتماد بوده ، و انسان امور خود را باو وا گذاشته ، و او برای انجام دادن امور محول شده قیام کند . پس توکل کردن پس از انجام دادن وظائف شخصی بوده ، و مخصوصاً در امور اجتماعی پس از حفظ وحدت و برنامه مشاورت است .

آری تا آنجاییکه مربوط می شود بوظائف شخصی معلوم ، می باید در انجام دادن و دقت در آنها کوشا بود ، و چون از مرحله توانایی و اختیار فکری و عملی انسان خارج گشت : جای توکل است که باقی جریان امور را بخداوند متعال واگذار کرده ، و او را وکیل گرفت .

با توکل زانوی اشتر ببند .

و افرادی بی توجه در مواردی که باید قیام بانجام وظیفه لازم کرده ، و در عمل کوشا و فعال باشند : روی سستی و قصور فکری بعنوان توکل کردن ، از انجام دادن تکالیف کنار می روند .

و أمّا محبت خداوند متعال توکل کنندگان را : برای اینکه توکل در مورد خود حفظ مقام ربوبیت و سلطنت و حاکمیت خداوند متعال بوده ، و خود را تسلیم کردن و از خود گذشتن و اظهار طاعت و عبودیت و عجز و فقر نمودن است ، و اینمعنی

ارتباط کامل را در میان خالق و مخلوق ایجاد کرده ، و خودبینی را از انسان برطرف می‌کند .

و حقیقت محبت هم برطرف شدن رنگهای اختلاف است .

روایت :

در درّ منثور از رسول الله (ص) نقل می‌کند که : ناامید نمی‌شود کسی که طلب خیر کند از خداوند متعال ، و پشیمان نگردد شخصیکه در امور خود با دیگران مشاوره نماید .

توضیح :

طلب خیر و درخواست صلاح از خداوند متعال اگر از روی خلوص نیت و از صمیم قلب صورت بگیرد : بطور مسلم نتیجه بخش می‌شود . و همچنین مشاوره با افرادی که در آنمورد آگاهی داشته و مورد اطمینان هستند : بطور یقین از جهات مختلف مفید خواهد بود .

و اگر کسی بفکر و تشخیص خود تکیه کرده ، و از درخواست خیر و صلاح از پیشگاه خداوند متعال ، و از مشاورت با مردم خود را بی‌نیاز بیند : در نتیجه از خیرات زیاد محروم شده است .

لطائف و ترکیب :

۱- لَمَغْفَرَةٌ مِّنَ اللَّهِ : مبتداء موصوف است ، و رحمة : عطف است و خیر : خبر است از مبتداء .

۲- مِمَّا : ما ، موصول است ، و ضمیر عائد محذوف است .

۳- فِيمَا رَحْمَةٍ : ما ، نکره و رحمة ، بدل است ، و حرف با ، متعلق است به فعل

لَنْتَ لَهُمْ .

إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ . - ۱۶۰ و ما كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلَّ مَنْ يَعْلَلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ . - ۱۶۱ .

لغات :

إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ : اگر - یاری کند شما را - خداوند .

فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ : پس نیست - برتری شونده - بر شما - و اگر .

يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي : فرو گذاشت شما را - پس کیست - آنکه .

يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ : یاری می‌کند شما را - از - پس از آن .

و عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ : و بر - خداوند - پس .

الْمُؤْمِنُونَ و ما كَانَ لِنَبِيِّ : مؤمنان - و نباشد - برای پیامبری .

أَنْ يَعْلَلَّ و مَنْ يَعْلَلُ : اینکه - آلوده کند - و کسیکه - آلوده کرد .

يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ : می‌آورد - بآنچه - آلوده کرده است - روز .

الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى : قیامت - سپس با‌آخر رسانیده می‌شود .

كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ : هر نفسی - آنچه را که - بدست آورده .

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ : و آنان - ظلم کرده شده نمی‌شوند .

ترجمه :

اگر یاری کند شما را خداوند پس غلبه کننده‌ای نیست برای شما ، و اگر فرو گذاشته و ترک کرد شما را پس کیست آنکه یاری کند شما را از غیر او ، و بر خداوند

توکل می‌کند ایمان آورندگان . - ۱۶۰ و نیست برای پیامبری که آلوده کند نفس خود را ، و کسیکه آلوده کرد می‌آورد بآنچه آلوده کرده است در روز قیامت ، سپس بآخر رسانیده می‌شود هر نفسی بآنچه بدست آورده است ، و آنان ظلم کرده نمی‌شوند . - ۱۶۱ .

تفسیر :

۱- **إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ**
و **عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** :

نصر : یاری کردن در مقابل دشمن است .

و غلبه : برتری و تفوق پیدا کردن است با بودن قدرت و توانایی .

و خذل و خذلان : ترک کردن یاری و فرو گذاشتن است ، یعنی ترک کردن یاری

در موردیکه محتاج بیاری باشد .

آری همینطوریکه وجود خداوند متعال اقوی و اتمّ همه موجودات بوده ، و نور ذاتی و مطلق او ازلی و ابدی و نامحدود و محیط بهمه عوالم وجود است : یاری و کمک و تأیید او نیز بالاترین و برترین همه یاریها باشد ، و اگر کسی را بخواهد یاری کند هرگز دیگری نتواند او را تضعیف یا تحقیر یا مغلوب سازد .

آری همه موجودات در تحت امر و حکومت او خاضع و مطیع بوده ، و از جنود او هستند (و **لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ**) و چون فرمانی برای یاری رسانیدن بموردی صادر شود : هرگز در مقابل او قوت و قدرتی نتواند عرض اندام کرده ، و باقی باشد .

البته جهات نصرت و تأیید مختلف است ، گاهی از جهت مال و ثروت است ، و گاهی از لحاظ حکومت و تسلط است ، و یا از نظر علم و پیشرفت دانش است ، و یا از لحاظ عرفان و روحانیت باشد ، و یا از جهت برتری در مقابل دشمن است .

پس هر کسی در هر موضوعی که می‌خواهد پیشرفت کند : می‌باید پس از تشخیص صلاح و فساد و جهات ظاهری و معنوی ، از خداوند متعال استعانت و استمداد کرده ، و برای موفقیت خود بتأیید و یاری او تکیه و توجه پیدا کند که او حاکم بهمه جهان و جهانیان است .

البته انتخاب برنامه و رشته مانند اعمال و برنامه‌های دیگر ، در اختیار افراد است که با کمال آزادی آنچه را که می‌خواهند اختیار کنند ، ولی نصرت خداوند متعال لازم است در موارد مطلوب و پسندیده و معروف باشد ، خواه دنیوی باشد یا معنوی .

و این آیه کریمه در ارتباط توکل بخداوند متعال در آخر آیه گذشته ذکر شده ، و در مرتبه دوم در تکمیل بیان نصرت الّهی و ادامه آن باز به موضوع توکل اشاره شده است .

و توکل بطوریکه ذکر شد : عبارتست از أخذ وکیل ، و وکیل کسی است که مورد اعتماد بوده و برای انجام امری که مورد وکالت است قیام کرده و آنرا کفایت نماید . پس توکل مرحله کامل از استنصار و یاری طلبیدن باشد ، و با تحقق موضوع توکل : نصرت الّهی بنحو احسن صورت خواهد گرفت .

و اگر زمینه و شرائط برای توکل موجود نشد ، و یا مقدمات نصرت الّهی فراهم نگردید : موضوع خذلان و فروگذاری یاری پیش آمد کرده ، و عنوان یاری و کمک رسانی منتفی خواهد شد .

و تعبیر بجمله - فَمَنْ ذَا الَّذِي : اشاره است بانتهاء موضوع یاری دهنده ، یعنی کسی در مقابل او وجود ندارد که خذلان او را به نصرت نقض کند ، و در حقیقت نفی موضوع است که مبالغه و شدت در آن از نفی حکم بیشتر است .

و تقييد توکل بايمان : اشاره می‌شود به مهم‌ترین شرط توکل که باید از کسی صورت بگیرد که مؤمن بخدا و صفات الّهی باشد ، تا بتواند امور خود را باو واگذار

کند .

۲- و ما كان لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَّ وَ مَنْ يَغْلُلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ :

غَلَّ : در مقابل خلوص بوده و بمعنی داخل شدن چیز است در چیزی دیگر که موجب تغییر پیدا کردن در آن باشد . مانند داخل شدن صفات بغض و کینه و حسد و خیانت در باطن کسی که سبب دگرگونی و تحوّل باطن گردد . چون قید و زنجیری که بدست و پا بسته و آزادی را متحوّل به انقباض می‌کند . و هرگونه از افکار و عقائدیکه برخلاف بوده و موجب آلوده شدن باطن باشد .

و منظور اینکه : پیامبریکه از جانب خداوند متعال برای هدایت مردم مبعوث می‌شود ، می‌باید هیچگونه آلودگی و آمیختگی در افکار و اخلاق و اعمال او نباشد ، تا مردم از هر جهتی پیروی کامل از او نموده ، و پندار و رفتار و کردار او را نشان دهنده حقیقت و برنامه حرکت و عمل خود قرار بدهند .
و اگر کوچکترین آلودگی در وجود او باشد : بعثت و دعوت او برخلاف حقیقت و واقعیت بوده ، و بی نتیجه خواهد بود .

و جمله - و مَنْ يَغْلُلُ : کلیت دارد و کبری است ، یعنی هر کسی که خود را آلوده کرده و از خلوص و صفاء بیرون برد : قهراً بهمین صورت در عالم قیامت ظاهر شده ، و عمل او که غلّ و خلط است توأم با او بوده و بمقتضای همان آلودگی مجازات خواهد شد .

و هرگز چنین حالت و مجازاتی متناسب با مقام و عنوان رسالت نبوده ، و بلکه اهانت بمقام الوهیت خواهد بود ، زیرا صفات و خصوصیات رسول نمایانگر مقامات لاهوت است .

و عالم ماورای ماده در حقیقت باطن عالم ماده است ، و آنچه در باطن اشخاص است ظاهر گشته ، و پرده‌ها از میان برداشته می‌شود .

إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ - ۹/۸۶ .

و قیامت : برپا شدن و فعلیت پیدا کردن چیزی است ، و قیامت افراد بطوریکه گفته شده است دو مرحله دارد ، قیامت صغری که با پیش آمدن موت و رحلت از این زندگی مادی دنیوی حاصل شود ، و قیامت کبری که با انقضاء عالم برزخ حاصل گردد .

و در هر مرحله : ظهور و آشکار شدن سرائر و بواطن بمقتضای آن عالم صورت گرفته ، و در قیامت کبری بطور کامل ظاهر خواهد شد .

۳- ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ :

تُوَفَّى : از باب تفعیل از ماده وفاء که بمعنی باخر رسانیدن عمل یا تعهدی باشد . و توفیه پایان رسانیدن وفاء است در حق دیگری ، و كُلُّ نَفْسٍ : نایب فاعل و مفعول اول است ، و ما کَسَبَتْ : مفعول دوم است ، یعنی بانجام رسانیده می شود برای هر نفسی آنچه او کسب کرده و بدست آورده است ، بطوریکه کوچکترین تضییع حقی از آنها صورت نگیرد ، و کمترین ستمی درباره آنها واقع نشود .

و در آیه ۲۵ نیز از این جمله بحث شده است .

و در این آیه کریمه بچهار موضوع برای تتمیم آیات گذشته اشاره فرموده :

اوّل - لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ : تا مردم صددرصد بگفتار و کردار پیغمبر خدا اعتماد کرده ، و احتمال غش و خلط ندهند ، و احتمال ندهند که او در اظهارات خود مبالغه و افراط و تفریط و گزاف گوئی می کند .

دوم - وَ مَنْ يَغْلُلْ - این سختگیری و دقت در امور مخصوص رسول اکرم نبوده ، و بلکه هر فردی در امور خود از مرحله خلوص و طهارت خارج شده و مرتکب خلط و غل شد : در آخر زندگی خود (آخرت) بهمین حالت آلودگی برای حساب و جزاء محشور خواهد شد .

سوم - هر کسی هرچه بجا آورده است از هر نوعی از کوشش و عمل ، تا آخرین حد مقتضی به نتیجه و پاداش آن خواهد رسید .

چهارم - کمترین ظلم و تجاوز بحقوق کسی صورت نخواهد گرفت .

روایت :

در توحید صدوق (باب ۲۵) در معنی توفیق و خذلان ، از امام ششم (ع) نقل می‌کند که سؤال شد از آیات - و ما توفیقی إلا بالله ، و إن ینصركم الله فلا غالب لکم ، و إن یخذلکم ؟ پس آنحضرت فرمود : زمانیکه بنده عملی را که امر بآن امر شده است انجام داده ، و عمل او موافق امر الهی شد : در اینصورت آن بنده راموقف نامند . و چون بنده‌ای بخواهد معصیتی را مرتکب گردد ، و خداوند متعال در میان او و آن معصیت حائلی ایجاد کرده و آن عصیان ترک شود : پس ترک آن بسبب توفیق الهی خواهد بود . و اگر حائلی در آنمورد ایجاد نکرده و او را آزاد بگذارد که مرتکب آن معصیت شود : در آنجا توفیق و نصرت نبودن و خذلان صدق خواهد کرد .

توضیح :

توفیق : بمعنی موافق و مماثل قرار دادن است ، خواه از جهت افکار باشد و یا از لحاظ اعمال ، و خواه این موافقت در میان افراد باشد ، و یا خالق و مخلوق . و توفیق خاص که موافق قراردادن انسان از جهت فکر و عمل در موارد طاعات و عبادات است : از جانب خداوند متعال و با آماده ساختن اسباب و مقدمات صورت خواهد گرفت .

و در مقابل توفیق خذلان است که بمعنی واگذاشتن و ترک یاری و توفیق خواهد بود .

البته هر کدام از نصر و توفیق و خذلان که از جانب خداوند متعال صورت می‌گیرد : باقتضای زمینه موجود از طرف عبد می‌باشد ، و نباید بدون آماده ساختن

زمینه متوقع لطف و رحمت شد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- فَمَنْ ذَا الَّذِي : جمله جزائیه است ، و مَنْ : برای موصول و مبتداء و استفهام است ، و ذَا : اسم اشاره و خبر مبتداء است . و الَّذِي : بدل است از ذَا ، و ینصرکم : صله است .
- ۲- و عَلَى اللَّهِ : متعلق است به یتوکل ، و مقدم بودن آن برای دلالت کردن بحصر است .
- ۳- أَنْ يَغْلَّ : تاویل بمصدر و اسم کان است ، و لئبِي : خبر کان است ، و متعلق است به فعل عمومی .

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَا أُوِيَهُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ . - ۱۶۲ هُمْ دَرَجَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ . - ۱۶۳ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ . - ۱۶۴ .

لغات :

- أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ : آیا - پس کسیکه - پیروی کرد - رضای .
 اللَّهُ كَمَنْ بَاءَ : پروردگار را - مانند کسی است که فرود آمد .
 بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ : بسبب خشمی - از - خداوند .
 وَ مَا أُوِيَهُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ : و محلّ سکناى او - جهنّم است - و بد است .
 الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتُ : جای برگشتن - آنها - درجه هایی هستند .

عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ : در رابطه - خداوند - و خداوند .
 بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ : بینا است - بآنچه - عمل می‌کنند .
 لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى : هر آینه بتحقیق - نعمت داده است - خداوند - بر .
 الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ : مؤمنان - زمانیکه - برانگیخته است .
 فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ : در میان آنان - رسولی - از .
 أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ : خودشان - تلاوت می‌کند - بر آنها .
 آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ : نشانیهای او را - و پاک می‌کند آنها را .
 وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ : و تعلیم کند آنانرا - کتاب آسمانی .
 وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا : و حکم و معرفت - و اگرچه - باشند .
 مِنْ قَبْلُ لَفِي : از - پیش - هر آینه در .
 ضَلَالٍ مُّبِينٍ : گمراهی - آشکار کننده .

ترجمه :

آیا پس کسی که پیروی کرد از خوشنودی و رضای خداوند متعال ، چون کسی است که سقوط کرده است بسبب خشمی از خدا ، و جای اقامت او جهنم است و بد برگشتنی است . - ۱۶۲ آنها درجه‌هایی هستند در رابطه خداوند متعال ، و خداوند بینا است بآنچه عمل می‌کنند . - ۱۶۳ هر آینه بتحقیق نعمت داده است خداوند بر مؤمنان ، زمانیکه برانگیخته در میان آنان رسولی از خودشان که تلاوت می‌کرد بر آنها آیات خدا را و پاک می‌کرد آنها را و تعلیم می‌داد کتاب آسمانی و معارف الهی را ، و اگرچه بودند از پیش از آن در گمراهی آشکار کننده . - ۱۶۴ .

تفسیر :

۱- أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَاؤِيهَ جَهَنَّمَ وَ بئس

المَصِيرُ :

رِضْوَان : بوزن جرمان بمعنی رضای زیاد است ، و رضا بمعنی موافقت میل است با موضوعی ، خواه طبق تمایل باشد یا نه .

و مراد در اینجا موافق بودن پروردگار متعال است که از برنامه زندگی و از حرکات و اعمال و اخلاق انسان راضی باشد .

و پیروی کردن از رضای پروردگار متعال به سه امر متوقف است :

أوّل - از لحاظ اعمال و کردار خود ، باید مطابق دستور و تکالیف معین شده عمل کرده ، و هرگز از آن تکالیف الّهی تجاوز نکند .

دوّم - از لحاظ نیت ، بقصد خلوص و محبت برای خداوند ، و تنها به نیت او انجام عمل بدهد ، نه بمقاصد و أغراض دیگر .

سوّم - از لحاظ توجه و اقبال قلب ، از آنچه از جانب خداوند متعال تکلیف و یا حوادثی پیش آید راضی باشد .

در اینصورت هرگونه خلاف و جدایی از طرف بنده برطرف شده ، و زمینه برای موافقت و رضای الّهی آماده خواهد شد .

و باید توجه داشت که رضا و توجه و لطف و رحمت الّهی متوقف است به تحقق زمینه در وجود عبد ، تا از جانب خداوندیکه دارای رحمت و احسان و کرم نامحدود است ، افاضه رحمت شود .

بوء : انحطاط و برگشتن به محلّ پایین است ، مادّی باشد یا معنوی .

و چون بحث در زندگی انسان است : قهراً انحطاط مرتبه او از مرتبه انسانی بمرتبه حیوانی بوده ، و در نتیجه از مزایا و صفات و خصایص انسانی محروم خواهد شد ، یعنی از نورانیت و صفا و معرفت و طهارت .

و سَخَط : بمعنی خشم و در مقابل رضا و موافقت است ، و بطوریکه گفتیم که در رضا سه امر لازم بود ، با انتفاء آنها یا یکی از آنها مفهوم سخط حاصل شود ، یعنی

زمینه در وجود انسان برای رضا منتفی شده ، و مقتضی سخط می‌گردد .
و مأوی : از ماده أوی که حرکت کردن بسوی مقام سکنی و برقراری است ، و
مأوی اسم مکان است و دلالت می‌کند بمحلّ سکنی ، خواه محلّ مادّی برای
استقرار باشد و یا معنوی .

و چون خصوصیات محلّ سکنی در هر عالمی باشد : دلالت کننده و میزان وسع
و مضیقه و خوشی و گرفتگی انسان است : برای افرادی که در مورد سخط خداوند
واقع می‌شوند : قهراً از رحمت و لطف و فضل الهی محروم شده ، و در محلّ پست و
گرفته‌ای قرار می‌گیرند .

و جهنّم : در آیه ۱۲ گفته شد که از ماده جیهنوم که عبری است گرفته شده ، و
دلالت به گرفتگی و غلظت می‌کند .

و جهنّم را در هر مرتبه از مادّی و روحانی بگیریم ، دلالت می‌کند به محیطی که
گرفته شدید و سخت و غلیظ باشد ، و زندگی کردن در چنین محلّ که از لطف و نور
و رحمت و عطوفت دور است : در کمال ناراحتی و گرفتاری خواهد بود .

و البته محیط بهشت و جهنّم با مقدماتیکه در این زندگی تحصیل می‌شود :
صورت گرفته و حاصل خواهد شد ، و هر کسی می‌تواند از میزان تعلّقات و شهوات و
آلودگیهای نفس خود ، مقام آینده خود را که در ارتباط نفس او صورت می‌گیرد ،
آگاهی پیدا کند .

و بطور اجمال بهشت و جهنّم را از همین برنامه زندگی دنیوی موجود می‌توان
تشخیص داده و بدست آورد .

و بئس : از أفعال مدح و ذمّ ، و از ماده بؤس که بمعنی ناملائم شدید است ، و
فاعل آن کلمه مصیر و بمعنی جای برگشتن است .

۲- هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ :

دَرَجَه : از ماده دُروج که بمعنی حرکت کردن صعودی تدریجی بدقت و احتیاط

است ، و اعمّ است از آنکه حرکت مکانی باشد و یا در عمل و یا معنوی . و درجه اطلاق می‌شود به مرتبه‌ای از مراتب این حرکت صعودی .

و اطلاق درجات و مراتب با افراد مؤمن : برای اینستکه آنها در خارج مصادیق از حرکات و درجات بوده ، و بهترین معرّف و نشان دهنده درجات هستند . و منظور اینکه افرادی که پیروان رضوان هستند : بعنوان مجموع افرادی مصداق درجات باشند ، نه آنکه هر فردی از آنها صاحب درجات هستند ، و از این لحاظ تعبیر به اولی درجات نشده است .

و در این تعبیر اشاره شده است که این افراد در مراتب مختلف بوده ، و هر کدام مظهر یک مرتبه از حرکت صعودی هستند .

و ضمیر هم ، به پیروان رضوان که موضوع بحث است ، رجوع می‌کند ، نه بموصول مَن بَاءً ، و نه بمجموع هر دو ، زیرا درجات که حرکت صعودی است تنها درباره پیروان رضوان ، صدق می‌کند .

و خداوند متعال بینا و محیط است بخصوصیّات و مراتب و درجات اعمال آنان در جهت پیروی رضوانِ اِلَهِی ، و شاهد درجه هر فردی از آنان می‌باشد .

۳- لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ :

مَنَّ : بمعنی اظهار نعمت دادن محدود و موقّتی است ، خواه وجود خارجی داشته باشد و یا در مقام اظهار و حکایت باشد ، و این نوع از انعام حکایتی و اظطهاری رامتّ گویند که بصیغه بنای نوع و دلالت بنوعی از انعام خواهد کرد .

آری مِنت تکرار و اظهار آن انعام گذشته است ، بطوریکه بقصد تجدید آن و تذکّر دادن بآن و بیاد آوردن آن اظهار می‌شود.

و در اینجا نظر باظهار نعمت بعثت رسول اکرم است ، تا بنحو مخصوص در مورد استفاده مردم قرار گیرد .

پس مفهوم اظهار و ابراز در ماده مَنَّ ملحوظ است ، بخلاف نعمت ، و از این

لحاظ است که منت از مصادیق حقیقی آن خواهد بود .
و اما تعبیر با کلمه مَنْ نه با انعام : برای اینکه در اینمورد اظهار نعمت شده و در دسترس و اختیار مردم قرار گذاشته شده است تا از آن استفاده کنند ، و انعام فعلی نشده است .

و جمله إِذْ بَعَثَ : برای تفسیر مَنْ است .
و اختصاص دادن بمؤمنین : برای اینکه این مَنْ و انعام برای آنها است که می توانند از وجود او استفاده کنند ، چنانکه قرآن مجید برای هدایت افراد باتقوی است - هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ .
۴- يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ :

در اینمورد برای موضوع بعثت چهار نتیجه ذکر فرموده است :
أول - تلاوت آیات برای آنها : تلو عبارتست از قرار گرفتن در پهلو یا پشت چیزی است که آنرا در معرض گذاشته ، و از آن استفاده یا تجلیل کند ، و در اینمورد رسول خدا آیات او را در معرض قرار داده ، و با قراءت و تذکر و تفسیر از آنها تجلیل کرده ، و هم مأموریت خود را درباره ابلاغ احکام و فرمانهای الهی و بیان حقایق معارف ، بنحو احسن اجراء کند .

دوم - تزکیه آنها : و تزکیه بمعنی تصفیه و پاک کردن از زوائد و خلاف است ، و اینمعنی بهر قسمت از موضوعات افکار و اعتقادات ، و صفات قلبی و اخلاقیات ، و اعمال ، شامل شده ، و مأموریت پیغمبر اکرم در مرتبه دوم پاک و تطهیر کردن افراد است در این سه قسمت ، تا بتوانند از محیط ضلالت و جهل و ظلمت بیرون آیند .

سوم - تعلیم کتاب و ثبت شده های آسمانی که عبارتست از آیات قرآن مجید که محتوی احکام دینی و وظائف اسلامی و دستورهای الهی است که برای سعادت

ظاهری و باطنی و ارتباط پیدا کردن خلق با خالق و توجه پیدا کردن بوظائف فردی و اجتماعی است .

و بطور کلی تعلیم کتاب بری آشنا کردن بندگان خدا است به دستوره‌های زندگی انسان در جهت مادی و روحانی .

چهارم - تعلیم حکمت : و حکمت بمعنی نوعی از حکم قاطع و یقینی است که در حقایق و معارف الهی صورت می‌گیرد .

پس این چهار امر نتیجه بعثت رسول خدا است که به ترتیب در مقام پیروی رضوان خداوند مورد استفاده بندگان خدا خواهد بود .

در مرتبه اول - تذکر دادن و متوجه ساختن مردم بآیات الهی که خواه از آیات تکوینی و خارجی باشد ، چون سماوات و ارض و سائر موجودات و حوادث ، و خواه آیات تشریحی باشد ، مانند آیات قرآن .

و در این مرتبه انسان از عالم ماده بجهان روحانی و مقام الوهیت متوجه شده ، و تحوّل در حالات و افکار او پیدا می‌شود .

و در مرتبه دوم - پاک کردن او است که از آلودگیهای حیوانی و از صفات و اعمال سوء منزّه گشته ، و با قلب پاک و صاف و خالص آماده برای استفاده از علوم و معارف روحانی می‌گردد .

و در مرتبه سوم - بدست آوردن علوم ظاهری از احکام و ضوابط مربوط بتکالیف الهی و وظائف فردی و اجتماعی که از کتاب آسمانی استفاده می‌شود .

و در مرتبه چهارم - رسیدن بحقایق و معارف الهی است .

و اما در گمراهی بودن آنها : برای اینکه پیش از این بعثت آنها از هر چهار جهت در محرومیت بسر می‌بردند .

نه تنبّه و توجهی بسعدت و حقیقت داشتند ، و نه از تطهیر و تنزیه و آماده ساختن خود آگاه بودند ، و نه از احکام الهی و تکالیف فردی و اجتماعی اطلاعی

داشتند ، و نه بویی از معارف و حقایق یقینی اِلهی بهرمنند بودند .
 یعنی گذشته از ، اینکه از معارف اِلهی و از تهذیب نفس و احکام و دستورهای
 عملی دور بودند : حتی توجّهی هم باین جهات نداشتند .
 آنکس که نداند و نداند که نداند در جهل مرگب ابدالدهر بماند
 و اَمّا نعمت بودن بعث رسول : برای اینکه در عالم مادّه چنین تربیت کننده آگاه
 و عالم بعلم شهودی و مربوط با غیب و لاهوت بجز رسول مبعوث شده از جانب
 خداوند متعال ، پیدا نمی‌شود .
 پس بعث رسول بزرگترین نعمت و رحمت و لطف اِلهی است که در عالم ناسوت
 ظاهر می‌گردد .

روایت :

در خصال صدوق (باب الثالثة ح ۳) از امام پنجم (ع) نقل می‌کند که ، رسول
 اکرم (ص) فرمود : سه خصلت است که اگر کسی در آنسه یا یکی از آنها باشد ، در
 روز قیامت در زیر سایه خداوند متعال قرار خواهد گرفت ، و در آنروز سایه‌ای بجز
 سایه او نباشد ، اول - مردیکه معامله و رفتار کند با مردم بآن نحویکه متوقّع است
 که دیگران با او رفتار کنند . دوّم - مردیکه هر قدمی پس و پیش برمی‌دارد ، رضای
 و خشم اِلهی را در آن قدم به بیند . سوّم - مردیکه برای کسی عیبی نجوید مگر
 آنکه خود آن عیب را نداشته باشد ، و متوجّه باشد که هر عیبی را انسان از خود دور
 کند عیبی دیگر را در وجود خود خواهد دید . و کفایت می‌کند هر کسی را که
 مشغول باشد بعیوب خودش ، و صرف نظر کند از عیوب دیگران .

توضیح :

آری این سه موضوع بهترین میزان تشخیص رضوان و سخط پروردگار متعال

است که بنحو اجمال اگر مورد توجه باشد، نتیجه بخش خواهد شد. و بنحو تفصیل بطوریکه در آیه کریمه ذکر شد: عبارت بود از پیروی کردن از رسول اکرم (ص) که شخص مؤمن از چهار جهت در سلوک خود از روش آنحضرت استفاده خواهد کرد.

لطائف و ترکیب :

- ۱- أَفَمَنْ اتَّبَعَ : مَنْ موصول و مبتداء ، كَمَنْ : خبر است .
- ۲- هُمْ دَرَجَاتٌ : مبتداء و خبر است .
- ۳- يَتْلُوا عَلَيْهِمْ : این جمله حالیه است .
- ۴- وَ إِنْ كَانُوا : مخفّفه از مثقله است .

أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . - ۱۶۵ و مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ . - ۱۶۶ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ . - ۱۶۷ .

لغات :

- أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ : آیا - و زمانیکه - رسید بشما - مصیبتی .
 قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا : که - بتحقیق رسیده بودید - بدو برابر آن .
 قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ : گفتید - کجا است - این - بگوی .
 هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ : آن - از - رابطه - نفسهای خودتانست .
 إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ : بتحقیق - خداوند - بر - همه .

شَيْءٍ قَدِيرٌ و ما : چیزی - توانا است . و آنچه .
 أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقْيِ : رسید بشما - روزیکه - روبرو شد .
 الْجَمْعَانِ فَيَاذَنَ اللَّهُ : دو گروه - پس بموافقت - خداوند است .
 وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ : و تا بداند - آنانکه ایمان آورده‌اند .
 وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا : و تا بداند - آنانکه - نفاق پیدا کردند .
 وَ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا : و گفته شد - برای آنها که - بیایید .
 قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ : کارزار کنید - در - راه - خداوند .
 أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا : یا - ردّ و دفع کنید - گفتند .
 لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا : هرگاه - می‌دانستیم - کارزار را .
 لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ : هر آینه پیروی می‌کردیم شما را - آنها - برای کفر .
 يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ : در آنروز - نزدیکترند - از آنان .
 لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ : برای ایمان - می‌گویند .
 بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ : بدهنهای خود - آنچه را که - نیست .
 فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ : در - دلهای آنها - و خداوند .
 أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ : داناتر است - بآنچه - می‌پوشانند .

ترجمه :

آیا و زمانیکه رسید شما را مصیبتی که رسیده بودید بدو برابر آن در دشمن ،
 گفتند از کجا است این مصیبت ! بگوی آن از رابطه خود شماها باشد ، و خداوند بر
 هر چیزی توانا است . - ۱۶۵ و آنچه رسید بشما در روزیکه روبرو شدند دو گروه ،
 پس با موافقت خداوند متعال باشد ، و برای اینکه بداند مؤمنین را و شناسایی
 شوند . - ۱۶۶ و بداند منافقین را ، و گفته شد برای آنها که بیایید و کارزار کنید با
 دشمن یا دفاع کنید از خودتان ! گویند هرگاه می‌دانستیم مقاتله را هر آینه پیروی

می‌کردیم شما را، آنها بکفر در آنروز نزدیکترند از آنها که بایمان نسبت دارند، گویند بدهنهای خود چیز را که نیست در قلبهای آنان، و خدا آگاه است بآنچه می‌پوشانند. - ۱۶۷.

تفسیر :

۱- أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ :

أَوْ لَمَّا : همزه برای استفهام و واو عاطفه است به أَفَمَنْ اتَّبَعَ ، و لَمَّا : لام برای تاکید و تثبیت ، و تشدید میم برای تحقیق و تأکید است ، و ما دلالت می‌کند بشیء مبهم . و مفاهیم شرط و ظرفیت و غیر آنها از لحن کلام فهمیده می‌شود ، و در اینجا زمان منظور است .

إِصَابَةٌ : از ماده صَوَّبَ که بمعنی جریان امریست که بوجه صحیح و حق صورت بگیرد ، و آن در مقابل خطا است . و نظر در باب افعال بجهت صدور از فاعل ، و در باب تفعیل بجهت وقوع است ، پس إِصَابَةٌ بمعنی رسیدن و دریافتن است . و این معنی در مادی و معنوی و در امر ملایم یا ناملائم ، و در عمل یا قول ، و در مفهوم اعم استعمال می‌شود .

وَأَنَّى : دلالت می‌کند بر کیفیت در زمان یا در مکان ، و مفاهیم شرط و استفهام از لحن کلام فهمیده می‌شود .

منظور اینکه : چون فرا رسد بآنها حادثه ناگواریکه دو برابر آن بدیگران رسیده است ، بصورت اعتراض یا تعجب گویند که بچه کیفیت و چگونه این جریان پیش آمده است ! بگوی که آن مربوط بخود ما باشد ، و از طرف خود شما بوده است که از برنامه الهی و از دستورهای پیغمبر خدا تخلف می‌کنید .

این آیه کریمه دلالت می‌کند بآنکه : بسیاری از ناگواریه‌ها و ابتلاءات و

گرفتاریهایی که بانسان می‌رسد ، در اثر سوء عمل یا سوء نیت و یا سستی و عدم استقامت باشد ، و چون از تقصیر و تخلف خود غفلت می‌کند : در پی علل خارجی گشته ، و از راه صحیح و از انجام وظائف خود منحرف می‌شود .

مانند بی انصافی و بدخوبی و بدزبانی و خودپسندی و سستی در انجام وظیفه و بی‌نظمی در امور و رعایت نکردن ضوابط عقلی و عرفی ، و این تخلفات باختلاف اصناف و افراد اختلاف پیدا می‌کند .

البته خداوند متعال بهر چیزی قادر و توانا است ، ولی مسائل مادی و جریانهای امور طبیعی روی علل و اسباب ظاهری صورت می‌گیرد ، و ما هم وظیفه داریم که از این ضوابط تخلف نکنیم .

۲- و مَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ :

التقاء : از ماده لقاء که بمعنی روبرو شدن و بهم‌رسیدن است ، و باب افتعال دلالت می‌کند به اختیار کردن .

و إِذْنٌ : بمعنی آگاهی و اطلاع با موافقت و رضایت است .

می‌فرماید : آنچه در روز جنگ بشما برسد از ناملائمات و زخم و ابتلاءات ، با آگاهی و موافقت خداوند متعال بوده ، و برای اینست که مؤمنین شناسایی شوند . این آیه کریمه مربوط با آیات گذشته در رابطه جنگ اُحُد است و مخصوصاً آیه ۱۴۲ که اشاره به نتایج جنگ بود ، و ما در آنجا تفسیر جمله - لِيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ - را بیان کردیم .

و در اینجا بنحو کلی بدو امر اشاره می‌فرماید :

اول - بودن ابتلاءات و رسیدن ناملائمات با آگاهی و موافق بودن خداوند متعال بوده است : زیرا محال است که جریانی در جهان صورت بگیرد و از محیط علم او بیرون باشد ، در حالیکه علم خداوند متعال نامحدود و محیط بهمه عوالم و موجودات بوده ، و چون نور ذات باشد ، زیرا صفات او عین ذات است .

البته موافقت و آگاهی و علم : هیچگونه مربوط بایجاد و خلق و تکوین نیست ، زیرا علم و آگاهی هرگز علت برای پیدایش یا ظهور معلوم نمی‌شود ، چنانکه در علم و آگاهی ما نیز چنین است .

و موضوع رضایت نیز چنین است : زیرا باید دید که موافقت و راضی بودن بچه جهت و علتی است ، و ممکن است بعنوان پاداش مطلوب یا نامطلوب باشد . و باید متوجه شد که نظام جهان روی ضوابط صددرصد مادی و معنوی اداره می‌شود ، و از جمله نظام ، اختیار داشتن و آزاد بودن مردم است در اعمال نیکو یا بد ، و هر کدام هم پاداشی دارد .

دوم - و لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ : که مراد حصول علم از طریق مقدمات ظاهری است که در نتیجه موضوع ایمان در مؤمنین ثابت و محقق و روشن گردد . اما علم ذاتی خداوند متعال : بآن معنی برای دیگران و در مرحله خارج و مخصوصاً برای طرف ، حجیت و سندیت ندارد ، و نظر بمعلوم شدن و روشن گشتن جریان امر و ایمان مؤمنین است در خارج ، و در آیه ۱۴۰ عِلل و حکمتهای ابتلاء و جراحت را بر شش وجه ذکر نمودیم - رجوع شود .

۳- و لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبِعْنَاكُمْ :

و در این آیه نیز بجهاتی از نتایج جنگ اشاره فرموده است : نتیجه سوم - شناسایی منافقین و روشن شدن نفاق آنها در خارج که حجیت و سندیت پیدا کند .

زیرا با پیش آمدن ابتلاء و ناملائمات جنگ ، اندازه اقبال و علاقه آنها بجهاد روشن خواهد گشت .

نتیجه چهارم - شناسایی و روشن شدن حال و باطن آنها در جهت پیشنهاد مقاتله یا دفاع ، و پاسخ آنها از این پیشنهاد .

و در اینمورد با اینکه امر به کارزار شده‌اند ، اطاعت از امر نکرده ، و بهانه بسیار سست متوسل گشته ، و با علم نداشتن به تحقق قتال اعتذار کرده‌اند .
در صورتیکه اطاعت امر واجب است و علم بفلسفه و نتیجه و خصوصیات مأموریه لازم نیست ، و حتی اینکه ممکن است صدور امر فقط برای امتحان و آزمایش افراد صورت بگیرد .

و مخصوصاً تعبیر در کیفیت امر کردن بگونه ایست که موافق با عقل و عرف معروف است ، زیرا دفاع از دشمن بحکم عقل و عرف و وجدان لازم باشد ، و در موضوع دفاع هیچگونه شرطی نیست .

۴- هُمْ لِلْكَافِرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ :

کفر : ردّ و بی اعتنایی کردن و مخالفت است .

و ایمان : ایمن کردن خود یا دیگری و حصول طمأنینه است .

و برای کفر و ایمان مراتبی هست که در بعضی از مراتب در اثر ضعف مرتبه یکی از آنها ، دیگری که طرف مقابل است قهراً محکمتر و قویتر شده ، و جانب آن قوت خواهد گرفت .

و در اینصورت موضوع منظور که در جانب ضعف قرار گرفته است : بمفهوم طرف قابل نزدیکتر خواهد بود .

می‌فرماید : این منافقین که اطاعت کامل از فرموده‌های خداوند متعال و رسول او نمی‌کنند : بظاهر کافر نیستند ولی بکفر حقیقی نزدیکتر باشند از ایمان ، زیرا ایمان و طمأنینه کامل در قلوب آنها ثابت نشده ، و پای بند و گرایش باطنی پیدا نکرده‌اند .

و اینمعنی یک امر کلی است : زیرا کسانی که در موارد تزامم منافع دنیوی و اخروی : منافع دنیوی را اختیار کرده و بر منافع اخروی ترجیح می‌دهند ، و یا در مواردیکه اوامر الهی برخورد بمضرات و ناراحتیهای مادی کند : توجهی بآن

دستورها نمی‌کنند، قهراً جهت وابستگی و گرایش بامور مادی در دل‌های آنها بیشتر خواهد بود.

۵- یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ :

أَفْوَاه : جمع فُوه و فَوَه که بمعنی دهان که باز و بسته شده و چیزی از آن خارج یا بآن داخل می‌شود. و از مصادیق آن دهان انسان یا حیوان، یا دهان چشمه، و منبع دیگر است.

و تعبیر با أفواه در موردی است که چیزی یا سخنی از دهان خارج شود، بدون تفکر و دقت، و أفواه در مقابل قلوب است.

پس سخن از أفواه در صورتی باشد که در باطن او فکر و نقشه و رأیی برخلاف زبان و ظاهرش باشد، و آن فکر باطنی مخصوصاً با اظهار مخالف پوشیده می‌شود. و کتمان : عبارتست از پنهان کردن آنچه در قلب باشد.

آری افرادی که اعتقاد یا فکر یا نقشه خود را در قلب پنهان کرده، و بزبان خلاف آنرا اظهار می‌کنند : توجّهی بخداوند متعال و به بینایی باطنی و نورانی اولیاء او نداشته، و بلکه عقیده بر علم و احاطه و آگاهی خداوند متعال پیدا نکرده، و در حقیقت معتقد بخداوند متعال که قادر و عالم و محیط است نیستند.

روایت :

در مصباح الشریعه (باب ۸۷) از امام ششم نقل می‌کند که : أنبیاء (علیهم السلام) با جلالت مقام و بزرگواری خودشان در نزد خداوند متعال، اختلاف پیدا می‌کردند از جهت صفت یقین و حقیقت آن، و برای صفت یقین نهاییه و آخری نیست تا زمان ابد، و مؤمنان نیز در اینصفت از جهت قووت و ضعف آن متفاوت هستند.

پس کسیکه از مؤمنین یقین او قوی گشت : علامت آن اینستکه از تحوّل و قووت

غیر خداوند متعال بیزاری و دوری می‌جوید ، و بجز حول و قوت خدا از دیگران انتظاری نمی‌دارد ، و در ظاهر و باطن و در همه حال در عبودیت او مستقیم و ثابت می‌شود .

و در مقابل چنین شخصی : حالات مختلف بودن و نبودن ، و زیادی و کمی ، و مدح و ذم ، و عزت و ذلت ، یکسان بوده ، و همه را از سرچشمه واحد خواهد دید . و اما آنکسیکه از جهت صفت یقین ضعیف است : قهراً وابسته باسباب و وسائل شده ، و اینمعنی را برای خودش تجویز کرده ، و از عادیات و گفتارهای مردم که برخلاف حقیقت باشند پیروی کرده ، و پیوسته کوشش در امور دنیوی و جمع کردن اموال در نزد خود و نگهداری آنها خواهد نمود .

او بزبان اعتراف می‌کند که منع کننده و یا عطاء کننده‌ای بجز خداوند نبوده ، و نمی‌رسد بر بنده مگر آنچه روزی او است و برای او قسمت شده است ، و کوشش و سعی در روزی و قسمت انسان نمی‌افزاید .

او اینحرفها را می‌گوید ، ولی در مقام عمل و از قلب خود آنها را انکار می‌کند -
 يَقُولُونَ بِأَفْوَهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ .

توضیح :

- ۱- و بطور اجمال صفت یقین بر سه نوع کلی تقسیم شده است :
 علم الیقین ، عین الیقین ، حق الیقین .
 و برای هر یک از این سه نوع مراتب و درجاتی هست .
- ۲- و حصول مراتب یقین : متوقف است بمعرفت الله و معرفت اسماء و صفات او ، و بتصاعد معرفت صفت یقین نیز در قلب انسان بیشتر می‌شود .
- ۳- و چون نور منزّه ذات و صفات اِلهی نامتناهی و نامحدود است : قهراً معرفت آنها نیز نامتناهی خواهد بود .

لطائف و ترکیب :

- ۱- یَوْمَ التَّقَى : ظرف است به اصابت ، و مراد یوم اُحْد است .
- ۲- و لِيَعْلَمَ : عطف است به مفهوم جمله - فَيَاذَنَ اللّٰهُ .
- ۳- و قِيلَ لَهُمْ : عطف است به نافقوا ، و اینجمله تتمیم نفاق است ، و از موارد نفاق آنها یکی همین جهت است که برخلاف باطن خود سخن بسیار سستی می‌زنند .

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . - ۱۶۸ و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ . - ۱۶۹ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ . - ۱۷۰ .

لغات :

- الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ : آنانکه - گفتند - برای برادرانشان .
 وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا : و نشستند - هرگاه - اطاعت می‌کردند ما را .
 مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا : کشته نمی‌شدند - بگوی - پس دفع کنید .
 عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ : از نفسهای خودتان - مرگ را - اگر .
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ : باشید - راستگویان .
 وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ : حساب نکنید البته - آنانرا که .
 قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ : کشته شده‌اند - در - راه - خداوند .
 أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ : مردگان - بلکه - زندگانند .
 عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ : در رابطه - پروردگارشان - روزی داده شوند .

فَرِحِينَ بِمَا آتَيْهُمْ اللَّهُ : شادمانند - بآنچه - آورده آنها را خدا .
 مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبِشِرُونَ : از - فضل خود - و مسرور می شوند .
 بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ : بآنانکه - لاحق نشده اند - بآنان .
 مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ : از پس ایشان - اینکه خوفی نیست .
 عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ : بر آنها - و نه - آنها - اندوهناک شوند .

ترجمه :

منافقین آنهايي هستند که گفتند به برادرانشان و نشسته بودند ، هرگاه پیروی و اطاعت می کردند کشته شدگان از ما کشته نمی شدند ! بگوی پس دفع کنید موت را از خودتان اگر راستگویانید . - ۱۶۸ و حساب نکن البته آنها را که کشته شدند در راه خدا مردگان ، بلکه آنان زندگانند در رابطه پروردگارشان روزی داده می شوند . - ۱۶۹ در حالتیکه شادمانند بسبب آنچه آورده است خداوند متعال آنها را از فضل خود ، و مسرور می گردند بآنانکه لاحق نشده اند بایشان از پس ایشان ، اینکه ترسی نیست بر آنها و نه آنان غمگین می شوند . - ۱۷۰ .

تفسیر :

۱- الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ :

إِخْوَانٌ : جمع أخ است ، و أصل أخ أخو که واو حذف شده است ، و اینکلمه از أسماء سته است که معرب بحروف می شوند ، و در تثنيه و جمع حرف آخر ثابت می شود .

و أخ : بکسی اطلاق می شد که با دیگری تحت عنوان واحد قرار بگیرد ، مانند عنوان پدر و قبیله و ایمان و کفر و نفاق و صفت مخصوص ، مادی باشد یا معنوی .

و منظور در اینجا اخوان بعنوان نفاق و در جهت آزادی است .
 و قعود : بمعنی جلوس از حالت قیام است و یا از موقعیت قیام است ، و اعمّ
 است از جلوس مادّی و معنوی ، و حتّی آنکه در جمادات نیز استعمال می شود .
 و درء : بمعنی دفع کردن شدید است ، در موارد خلاف و خصومت ، تا از شرّ و
 گرفتاری خلاصی و نجات پیدا شود .
 می فرماید : شما که اظهار می کنید اگر با ما بودند نمی مردند ، و بخیال شما
 وسائل نگهداری از موت نزد شما موجود است ، در مرتبه اول لازم است که شما
 خودتانرا در اینجهت محفوظ داشته ، و موت را از گروه و برادران خود دفع کنید .
 و باید متوجّه باشند که : موت هزاران علل و اسباب داشته ، و منحصر به
 مسافرت یا جهاد با دشمن یا دفاع نیست ، و بسا که یکی صدها بار مسافرت
 می کند ، و یا بجهاد می رود ، و یا از خود دفاع می کند ، و همیشه سالم و خوش
 بوده ، و طول عمر هم دارد .
 ولی دیگری در اثر برخورد مختصری با حوادث و یا جهات بهداشتی ، عافیت و
 صحّت را از دست می دهد .
 و بطوریکه در آیه ۱۵۶ گفته شد : مقدرات و أجل بطور مسلّم از جانب خداوند
 متعال بوده ، و از متمّمات تکوین و ایجاد است ، و مخصوصاً در وجود انسان حساب
 شده باشد .
 و همینطوریکه در مرحله تکوین در عالم مادّه : احتیاج به تحقّق اسباب و علل و
 وسائل هست ، در مرحله موت نیز که تحوّل حالت زندگی و منتفی شدن آنست ،
 نیاز به مقدمات و عللی است که موجب تحوّل زندگی به موت گردد .
 و تصوّر نشود که موت امر عدمی و فقدان حیات است ، و بلکه تحوّل و تبدل
 برنامه زندگی مادّی بزنگی ماورای مادّه باشد ، و همینطور که در مرحله آغاز زندگی
 مادّی احتیاج به علل و مقدماتی بود ، در مقام پایان آن و آغاز زندگی ماورای مادّه

نیز باید مقدمات و وسائلی صورت بگیرد .

آری آنهاييکه بجز طبيعت و ماده بچيز ديگري معتقد نبوده ، و براي جهان طبيعت هم شعوري قائل نيستند : موت را فقدان خالص حيات خيال کرده و آنرا امر عدمی می دانند .

و بخيال موهوم آنها : آنچه مقصود در جهان خلقت است خواه و ناخواه همين زندگي مادّی سراپا مضيقه و تزاحم و ابتلاء و گرفتاری است که بجز آن عالم ديگر و برنامه ديگري نباشد ، و گویند موت عبارت از فوت و منتهی شدن جلوه زندگي است - إذا مات فات .

و اين افراد از وجود نظم کامل در جهان که دلالت صددرصد بوجود شعور و عقل کامل و قدرت و علم نامحدود داشته ، و همه موجودات در زير حکومت و تقدير او محکوم هستند : غافل هستند .

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ - ۲/۶۷ .

۲- و لا تحسبنّ الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء عند ربّهم يُرزقون :

حساب : بمعنی رسیدگی کردن بموضوعی است با اشراف و دقت .

و این آیه کریمه پاسخ و تحلیل دوّم است از قول منافقین که اظهار کردند اگر افرادی که در جنگ مردند نزد ما بودند نمی مردند .

می فرماید : اینها گذشته از اینکه جریان موت و حیات را با موازین مادّی حساب می کنند ، حقیقت موت و حیات را هم فقط موضوع مادّی تصوّر کرده ، و از جهت روحی انسان غافلند .

در صورتیکه انسانیت انسان و قوام و حقیقت او با روح لطیف و روحانی او است ، نه با جسم و بدن مادّی او .

و بدن چون لباسی است برای روح که پیوسته در تحوّل و تبدّل و کم و زیاد

بوده ، و مانند سایر اسباب و آلات زندگی است .
و با شناخت بدن و قوای آن جهت حیوانی و جسمانی انسان شناخته شده
است ، نه حقیقت انسانیت .

پس باید توجه داشت که این حیات و موتیکه در خارج محسوس است : مربوط
بدن و قوای جسمانی است ، و أمّا روح و قوای روحی با حواس جسمانی قابل درک
نبوده ، و محتاج است بحسّ ششم که حسّ روحی است .
پس افرادی که با نیت خالص و در راه خدا و برای خدا حرکت کرده ، و شهید
می‌شوند : در حقیقت از زندگی مادّی و از بدن و قوای بدنی خود گذشته ، و در
جهت روحی و در انجام وظائف الهی سیر کرده ، و روح خودشانرا مورد توجه قرار
می‌دهند .

و در اینصورت روح آنان قوّت و فعلیت گرفته و زنده خواهد بود .
و چون این افراد در راه خدا سیر کرده ، و بسوی خدا حرکت نموده ، و برای خدا
از زندگی جسمانی خود گذشته‌اند : قهراً به پیشگاه خداوند متعال وارد شده ، و
مهمان او گشته ، و از نعمتهای روحانی او متنعم بوده ، و در سایه لطف و رحمت او
زندگی خواهند داشت .

و تعبیر با صیغه مجهول (يُرْزَقُونَ) : اشاره است بآنکه رزق خواه در جهان
مادّی باشد و خواه در جهان روحی ، از آثار و لوازم تکوین و احیاء است ، و
صددرصد بعهدہ خداوند متعال خواهد بود .

۳- فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ
خَلْفِهِمْ إِلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ :

فَرَح : در مقابل غم ، و بمعنی مطلق سرور و خوشرویی و انبساط مطلق باطن
است که آلودگی و گرفتگی باقی نماند . و در امور دنیوی مادّی و امور معنوی ، و در
حقّ و باطل استعمال می‌شود .

و فضل : افزونی از حدّ لازم مقرّر است .
و بشارت : بمعنی انبساط و گشاده رویی طبیعی در چهره است .
و باین مناسبت بانسان در میان حیوانات بشر اطلاق شده است .
و استبشار : بمعنی طلب و درخواست بشارت و گشاده رویی است که خواه این درخواست بزبان باشد و یا در قلب و باطن .
و در اینجا نسبت بخودشان بکلمه فَرَح تعبیر شده است ، و بنسبت بدیگران که از پشت سر آنها آیند با مادّه بشارت : زیرا آنان بسبب شمول فضلِ الهی در حال فعلی فرحناک مطلق هستند . ولی نسبت بدیگران که هنوز بنحو تفصیل مقام آنها شناخته نشده است با استبشار ، که دلالت می‌کند به خواستار بودن حصول بشارت طبیعی .
و جمله - أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ : بدل اشتمال است از - أَلَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا ، یعنی درخواست گشاده رویی می‌کنند بسبب آنانکه بآنها ملحق خواهند شد که خوف و حزنی برای آنها نباشد .
و این افراد اعمّ است از آنکه از برادران دینی و دوستان ایمانی آنها باشند ، و یا از اقرباء و نزدیکان ، و یا از همسفران در این جهاد باشند .
و چون با این افراد هم پیمان و پیوسته همراه و شریک در برنامه دینیِ الهی بودند : نمی‌توانند از آنها و از فکر آنها منقطع شده ، و در حال موفقیت و خوشی در فکر آنها نباشند .
پس این استبشار در حقّ خودشان است از جهت ایمن شدن آنان از خوف و حزن همراهان و دوستان .

روایت :

در تفسیر صافی (آیه ۱۵۴ بقره) از امام ششم (ع) که به یونس بن ظبیان

فرمود : مردم درباره ارواح مؤمنین چه می‌گویند ؟ یونس گفت : گویند در چینه دانه‌های پرنده‌های سبزی باشند در قندیل‌هایی زیر عرشِ اِلهی . فرمود : سبحان الله ، شخص مؤمن گرامیتر است نزد خداوند متعال از اینکه روح او را در چینه دان پرنده‌ای قرار بدهد ، اُی یونس چون ساعت احتضار برای مؤمن در رسد ، پنج تن آل عبا با ملائکه مقربین حاضر گردند ، و چون قبض روح او صورت گرفت ، آن در قالبی قرار می‌گیرد مانند قالبی که (بدن) در دنیا داشت ، و پس از آن در آن‌عالم (ماورای ماده) با هم مأنوس شده و غذا و نوشابه می‌خورند ، و اگر کسی با آنان روبرو گشت بهمان صورتیکه در دنیا بود ، او را می‌شناسند .

توضیح :

۱- در ذیل آیه ۱۵۴ بقره بحثی در پیرامون بدن برزخی و این حدیث شریف نوشته شده است ، مراجعه شود .

لطائف و ترکیب :

۱- فَرِحِينَ : حال است از ضمیر جمع در یُرزقون .

۲- و یَسْتَبْشِرُونَ : عطف است به فَرِحِينَ .

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ . - ۱۷۱
الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ
وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ . - ۱۷۲ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ
فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ . - ۱۷۳ .

لغات :

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ : طلب گشاده رویی می‌کنند - بنعمتی .
 مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنْ : از - خداوند - و افزونی - و بتحقیق .
 اللَّهُ لَا يُضِيعُ أَجْرَ : خداوند - محو نمی‌کند - مزد .
 الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا : مؤمنین را - آنانکه - قبولی بطلبند .
 لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ : برای خدا - و رسول او - از - پس .
 مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ : آنچه - رسیده است آنها را - جراحات .
 لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ : برای کسانیکه - عمل نیکو کردند - از آنان .
 وَ اتَّقُوا أَجْرَ عَظِيمٍ : و خودداری کردند - مزدی - بزرگست .
 الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ : آنانکه - گفت - برای آنها - مردم .
 إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا : بتحقیق - مردم - جمع شده‌اند .
 لَكُمْ فَاحْشَوْهُمْ : برای شما - پس مراقب و خائف باشید از آنها .
 فَرَادَهُمْ إِيمَانًا وَ قَالُوا : پس زیاد گردانید آنانرا - از ایمان - و گفتند .
 حَسْبُنَا اللَّهُ : رسیدگی کننده و مشرف است بر ما - خداوند .
 وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ : و خوب - وکیلی است .

ترجمه :

و طلب گشاده رویی می‌کنند بسبب نعمتی که از جانب خداوند متعال است و افزونی دادن او ، و خداوند محو می‌کند مزد مؤمنانرا . - ۱۱۷ آن کسانیکه خواهان قبول و پذیرش هستند برای پروردگار خودشان و برای رسول او ، پس از آنکه جراحات بآنها در جنگ رسیده است ، البته برای افرادی که نیکوکارند و خودداری می‌کنند از آنها اجر بزرگی خواهد بود . - ۱۷۲ آنها یکی که مردم بآنها گفتند که افراد دشمن اتفاق کرده‌اند برای کارزار شما ، پس مراقبت داشته و بترسید از آنها ، پس

از اینسخن افزونی پیدا کردند از جهت ایمان ، و گفتند خداوند رسیدگی کننده و مشرف است بر احوال ما ، و او خوب شخص مورد اعتماد و بهترین فرد واگذاری شده است .

تفسیر :

۱- یَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ :

استبشار : گفتیم که بمعنی درخواست گشاده‌رو شدن است ، و در اینجا نظر بخواستار شدن مطلق بشارت است که بوسیله نعمت از جانب خداوند و فضل او صورت بگیرد .

و در استبشار اولی مخصوص بود بجهت ملحق شدن همراهان با حالت ایمنی از خوف و حزن و نگرانی . پس تکراری در اینمعنی نیست .

و نِعْمَت : برای نوع است از نِعْمَت که مصدر است مانند جِلْسَة و جِلْسَة ، و بمعنی نوعی از پاکیزگی زندگی و نیکویی حال است ، و اَعْم است از آنکه مادی باشد یا روحانی .

و چون استبشار از افراد شهید و پس از موت آنها صورت می‌گیرد ، قهراً مراد از نعمت نیز خوشیهای ماورای ماده باشد ، مانند افاضات روحانی و جذبات لاهوتی و ارتباطات معنوی و شهود معارف و حقایق غیبی و التذاذات روحی .

و فَضْل : بمعنی افزونی دادن که بیش از حد لازم باشد . و چون در آن عالم سرائر و مراتب و حدود اشخاص آشکار شده ، و حجابها از میان برداشته می‌شود : قهراً هر کسی خود را در ضعف و فقر و نیاز کامل دیده ، و درخواست فَضْل از جانب خداوند متعال می‌کند .

و إِضَاعَة : از ماده ضیاع که بمعنی محو شدن صورت و نظم هر چیز است که موجب مهمل و بی اثر شدن آن باشد ، و اینمعنی پیش از فناء و موت و هلاکت

است . و موضوع إضاعه و محو کردن خصوصیات چیزیکه نزد خداست نسبت به خداوند متعال محال است ، و هرگز خداوند آنچه را که نزد او باشد ضایع و محو نکرده ، و برای همیشه باقی خواهد ماند .

و أجر : بمعنی مزد و یا مزد دادن است .

و مزد بذمه کسی تعلق می‌گیرد که برای او کاری انجام شده باشد ، و أمّا مطالبه مزد از شخصی دیگر برخلاف حق است .

پس اگر کسی عملی که طاعت باشد یا غیر آن بقصد خالص و برای خداوند متعال بجا آورده ، و توجهی بجهات و منافع دیگر پیدا نکند : أجر آن عمل بعهده خداوند خواهد بود .

و در اینصورت این أجر برای همیشه نزد خدا باقی بوده ، و ضایع نشده ، و بصاحبش برگشت خواهد کرد .

و از این لحاظ با کلمه مؤمنین قید شده است ، زیرا مؤمن کسی است که تنها گرایش و توجه او بخداوند متعال باشد .

۲- الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ :

استجابت : از ماده جَوَّبَ که بمعنی نفوذ است ، و بمناسبت اینمعنی به پاسخ سؤال جواب گویند که نفوذ در سؤال می‌کند .

و إجابت : بمعنی قراردادن چیزاست که نافذ و مؤثر باشد ، و نظر به نافذ و مؤثر بودن سؤال است که آنرا نافذ قرار بدهد ، و نافذ بودن سؤال اینستکه مورد توجه و قبول واقع بشود .

و استجابت بمعنی درخواست نفوذ و تأثیر است در طلب و امر خداوند متعال تا درباره اطاعت او مؤثر شده و عمل شود ، و نتیجه آن عبارت می‌شود از پذیرفتن و اطاعت امر کردن .

و تعبیر با استجابت نه با اطاعت و قبول : برای اشاره بجهت خواستار شدن از جان و دل است که خواسته خدا و رسول نافذ و مؤثر در او بوده ، و اطاعت او انجام بگیرد .

و إصابه قرح : عبارتست از رسیدن زخم و جراحت ، و اشاره است بحکم حرکت برای تعقیب دشمن و دفاع از حمله آنها بشهر مدینه ، پس از خاتمه پیدا کردن جنگ اُحد .

و بطور خلاصه آنچه در إمتاع الأسماع از ص ۱۶۷ ج اول ضبط شده است ، اینستکه : رسول اکرم (ص) امر کرد بلال را که در مقابل اوس و خزرج و دیگران نداء کرده و بگوید که پیغمبر اکرم امر می کند که در تعقیب دشمن از شهر خارج شوند ، و خارج نشوند مگر آنها بیکه جراحت داشته و از جنگ اُحد برگشته باشند . و چون مردم اجتماع کردند ، رسول اکرم دو رکعت نماز در مسجد مدینه خوانده ، و سوار اسب خود شده و حرکت کرد ، و أصحاب آنحضرت با او حرکت کرده ، و در خمراء اُسد (۸ میلی مدینه) منزل کردند .

و رسول اکرم (ص) دستور داد که همه هیزم جمع کرده ، و هر کسی در نزدیکی خود متفرق شده و آتش روشن کنند .

و ابوسفیان از جریان امور مسلمین تحقیق و بررسی می کرد ، و از افراد مسافر و از مأمورین خود از این اجتماع و از آتش آنها که حدود پانصد مورد بود آگاهی پیدا کرده ، و وحشت بر او مستولی گشته ، دستور داد که از حرکت بسوی مدینه منصرف شده ، و بمکه برگردند .

و این دو آیه در ارتباط این جریان نازل شده است .

این آیه در توصیف مؤمنین است ، و از میان آنها خواصّ از مؤمنین که بصفحت احسان و اتقاء هستند ، انتخاب شده و اجر عظیم برای آنها منظور می شود .

و نیکوکاری در اینمورد عبارت می شود از مطلق حسن عمل در همه مراحل این

حرکت که طبق امر رسول اکرم از فردای برگشت از جنگ اُخُد و با حال جراحات و آلام صورت گرفت .

اگرچه این اطاعت امر در چنین وضع ، آزمایش بزرگ و تحرّک بسیار مهمّی بود ، ولی با رعایت تمام خصوصیات حسن عمل ، و مخصوصاً با توجّه به برنامه تقوی که خودداری همه اعضاء و جوارح و قلب است از خلاف رضای اِلّهی : موضوع ایمان بمرتبه کامل منتهی شده و موجب استحقاق اجر عظیم از جانب خداوند متعال می شد .

۳- الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ :

اشاره بهمین خبر نقشه اُبی سفیان و اصحاب او است که آماده می شدند پس از شکست مسلمین در جنگ اُحد ، بمدینه حمله کرده و مسلمین را کاملاً غافل گیر و از بین ببرند .

و در اینمورد بود که به مجرّد رسیدن مسلمین بمدینه ، رسول اکرم از جانب خداوند متعال مأموریت پیدا کرد که فرمان بدهد تا همه آنانکه در جنگ بوده و زخمی شده اند ، آماده حرکت و تعقیب کفّار گردند .

و أمّا تعبیر در قائلین و هم در جند اُبی سفیان بکلمه ناس : برای اینکه قائلین عدّه عبدالقیس و دیگران بودند که از جانب اُبی سفیان برای ارباب و آلوده کردن اذهان مسلمین و تبلیغات سوء ، مأموریت پیدا کرده ، و در حقیقت از همان گروه سپاه دشمن بودند .

و ناس : أصل آن اُناس از مادّه انس بوده ، و بمعنی مطلق انسان است ، از مرد و زن و عالم و جاهل .

و اشاره است باینکه این گروه هیچگونه امتیاز و خصوصیتی نداشته و از افراد عمومی انسانها هستند .

و خشیت : در مقابل غفلت و بی‌مبالاتی بوده ، و بمعنی مراقبت و خودداری و تقوی داشتن با حالت خوف است .

و ذکر این کلمه بضمیمه تجمّع و اتّفاق دشمن ، اشاره می‌شود بشدّت و حدّت و تصمیم دشمن که لازم است در اینجهت مراقبت و محافظت بیشتر پیدا کرده ، و در عین حال از مقابله با آنها خائف بود .

و أمّا زیاد شدن ایمان مسلمین در مقابل این تبلیغات و تلقینات : زیرا مبدء حرکت و جهاد مسلمین ، امر خدا و رسول او و احساس وظیفه الهی و لزوم دفاع از اسلام و مسلمین است ، و در اینمورد تلقینات و وسوس دیگران مؤثر نشده ، و بلکه موجب احساس وظیفه بیشتر و تعصّب و غیرت شدیدتر در مقابل دشمن شده ، و جبهه مسلمین را محکمتر و ثابتتر خواهد کرد .

آری برنامه آنها الهی و توجّه بخداوند متعال و اطاعت امر رسول خدا و در راه تحکیم قواعد و پایه‌های اسلام و مسلمین است ، نه أغراض دنیوی و منافع مادی و عناوین خارجی .

و از این لحاظ است که این جمعیت بفاصله یکروز پس از برگشتن از جنگ احد ، آنهم با آسیب‌ها و خسارات زیاد جانی و مالی و با زخمها و جراحات موجود و آلام شدید ، بمجرد شنیدن دستور پیغمبر اکرم (ص) باز از خانه و مال و عائله دست کشیده و رهسپار جهاد با دشمن قوی شدند .

و أمّا اظهار آنها که در پاسخ مأمورین اظهار کردند - حَسْبُنَا اللَّهُ : حَسْبُ : بوزن صَعْب صفت مشبّهه است بمعنی رسیدگی کننده که مشرف و ناظر باشد ، و اضافه شده است بسوی مفعول .

و نِعْمَ الْوَكِيلُ : از أفعال مدح ، و وکیل فاعل است .

و منظور اینکه : در مقابل اظهار دشمن ، ما باکی نداشته و هرگز وحشتی از کثرت دشمن و از اسباب جنگی آنها نداریم ، و در همه حال ما توجّه بخدا داشته ،

و او رسیدگی کننده و متوجه بما بوده ، و از هرگونه آسیبها و خسارتها و دشمنیها ما را حفظ کرده ، و او بهترین شخص مورد اعتماد و اطمینان بوده ، و سزاوار واگذار کردن امور است از هر جهت باو . و معنی توکل و وکیل در آیه ۱۶۰ ذکر شده و رجوع شود بآن آیه کریمه .

روایت :

در خصال صدوق (باب الأربعة ح ۴۳) از امام ششم نقل می کند که : در شگفت هستم از کسیکه از چهار چیز وحشت می کند ، چگونه بچهار امر پناهنده نمی شود ، عجب دارم از کسیکه در جریان برنامه ای خوف پیدا می کند چرا پناه نمی برد بکلام خداوند متعال - حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ ، در حالیکه او در پشت سر اینکلام می فرماید : فَاثْقَلُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ . و در عجبم از کسیکه محزون و غمناک است چگونه پناهنده نمی شود بکلام - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ، در حالیکه پس از آن فرموده است : فَسْتَجِبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ . و در عجبم از کسیکه درباره او مکر و اندوهی رسیده و پناه نمی برد بکلام خداوند متعال - وَ أَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ، در حالیکه خداوند در جمله پس از آن می فرماید : فَوْقِيهِ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا . و در شگفتم از کسیکه علاقه زیاد پیدا کرده است بدنیا و زینت دنیا چگونه پناهنده نمی شود به کلام - مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، در حالیکه خداوند متعال پس از آن فرموده است : فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ ، و عسی برای جلب و ایجاب است .

توضیح :

۱- آیه اول در همین مورد و در مقابل تخویف دشمن گفته شده است ، و نتیجه این ذکر در آیه پس از این توضیح داده خواهد شد .

- ۲- آیه دوم در سوره انبیاء ۸۷ می‌باشد ، و در ارتباط گرفتاری و غمناک بودن حضرت یونس و جریان ماهی بود که نجات یافت .
- ۳- و آیه سوم در سوره غافر ۴۴ می‌باشد ، و مربوط بحضرت موسی و آل فرعون است که درباره آنحضرت نقشه‌های سویی داشتند .
- ۴- و آیه چهارم در سوره کهف ۳۹ می‌باشد که مربوط بدو مردیست که هر یک جنتی داشته ، و یکی کافر بود با مال فراوان ، و بر همسایه خود که مال محدودی داشت برتری و افتخار می‌کرد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- یستبشرون : جمله حالیه است ، و مطلق و عمومیت دارد .
- ۲- و أن الله : عطف است به فضل ، و معنی چنین است و بفضل و بعدم إضاعة أجر المؤمنین .
- ۳- للذین أحسنوا : خبر مقدم است بر أجر عظیم . و مقدم شدن خبر برای اشاره بمقام بلند محسنین متقین است .
- ۴- الذین قال : صفت الذین احسنوا است ، نه مؤمنین ، بخاطر نزدیک بودن و فاصله شدن جمله للذین احسنوا ، و هم بجهت مخصوص بودن و برتری مقام محسنین .
- ۵- فزادهم : حرف فاء بمناسبت جزاء و نتیجه - إخشوهم - است .

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ . - ۱۷۴ إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . - ۱۷۵ وَ لَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا

اللَّهُ شَيْئاً يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ . - ۱۷۶ .

لغات :

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ : پس تحوّل شدید پیدا کردند - بسبب نعمتی - از .
 اللَّهُ وَ فَضَّلَ لَمْ يَمَسَّهُمْ : خدا - و افزونی که - مس نکرد آنها را .
 سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا : بدی - و پیروی کردند .
 رِضْوَانِ اللَّهِ وَ اللَّهُ : رضای تمام - خدا را - و خداوند .
 ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ إِنَّمَا : صاحب - افزونی - بزرگست - بتحقیق اینکه .
 ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ : این برای شما - شیطانست - می ترساند .
 أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ : دوستانش را - پس نترسید - از آنها .
 وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ : و بترسید از من - اگر - باشید .
 مُؤْمِنِينَ وَ لَا يَخْزُوكَ : ایمان آورندگان - و غمگین نکند شما را .
 الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي : آنانکه - شتاب می کنند - در .
 الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا : کفر - بتحقیق آنها - هرگز ضرر نمی زنند .
 اللَّهُ شَيْئاً يُرِيدُ : خدا را - چیزی - می خواهد .
 اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ : خداوند - اینکه قرار ندهد - برای آنها .
 حِطًّا فِي الْآخِرَةِ : بهره ای - در - آخرت .
 وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ : و برای آنها است - شکنجه - بزرگ .

ترجمه :

پس تحوّل شدید پیدا کردند بسبب نعمت و خوشی ظاهری و باطنی از جانب خداوند متعال و با افزونی که مس نکرد آنانرا مکروه و بدی ، و پیروی کردند از رضایت تمام پروردگار ، و خداوند صاحب فضل و افزونی بزرگی است . - ۱۷۴ -

بتحقیق این برای شما شیطان است که می ترساند دوستان خود را ، پس شما نترسید از او و بترسید از من اگر هستید ایمان آورندگان بخداوند متعال . - ۱۷۵ و غمناک نکند تو را آنها که شتاب می کنند بسوی کفر و خلاف ، بتحقیق آنها هرگز نتوانند بخداوند ضرر و زیانی برسانند از چیزی ، و خداوند می خواهد برای آنها بهره ای در آخرت قرار ندهد ، و برای آنها است شکنجه بزرگ . - ۱۷۶ .

تفسیر :

۱- فَاَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ وَ فَضْلِ لَّمْ يَمَسُّهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ :

انقلاب : تحوّل شدید پیدا کردن توأم با بازگشت نمودن است .

منظور اینکه : مسلمین از این برنامه که بعنوان تعقیب دشمن حرکت کرده بودند ، با موفقیت و خوشحالی و بدون کوچکترین صدمه و زیان و ناراحتی ، و با سود معنوی الهی بمدینه مراجعت کردند .

پس در این حرکت که بسیار دشوار بود از هر جهت بنفع آنها خاتمه یافت :

اول - بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ : و نعمت صیغه بناء نوع است و بمعنی مطلق نوعی از خوشی باشد که مادی باشد یا معنوی .

و در این چند روز : جراحتهای آنها بهبودی پیدا کرد ، و از جهت باطنی آرامش و طمأنینه پیدا کردند ، و از نظر خارجی موجب برطرف شدن خطر و حمله دشمن گردید .

دوم - وَ فَضْلٍ : مشمول افزونی نعمت ظاهری و باطنی از جانب خداوند متعال گشته ، و بیش از حدّ انتظار الطاف الهی را مشاهده کرده ، و استفاده های مادی و تجارتي هم پیش آمده و بهرمنند گشتند ، و از لحاظ روحی نیز مشاهده فیوضات و تجلیات الهی نمودند .

سوّم - وَاتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ : اینمعنی که بدست آوردن و رسیدن بمرحله رضای تمام است در مرحله سوّم و بالاتر از فضل باشد ، و فضل هم بالاتر از مرحله اوّل یعنی نعمت است .

و چون در مهمّترین موقعیت و در سختترین حالت دستور رسول خدا را اطاعت کردند : مشمول بزرگترین لطف و رحمت و رضای اِلَهِی قرار گرفته ، و رضوان تمام او را بدست آوردند .

و باید توجه داشت که : فضل اِلَهِی محدود و متناهی نیست ، و مانند ذات نامحدود و صفات نامتناهی او است ، و اگر محدودیتی صورت بگیرد : از ناحیه مخلوق است که در محدوده وجود و استعداد خود می تواند از رحمت و فیض و فضل اِلَهِی استفاده کند .

۲- إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ :

شَیْطَان : از ماده شطن و بمعنی انحراف و میل از حقّ با بودن اعوجاج است ، و بأفرادی اطلاق می شود که انحراف از حقّ و اعوجاج در برنامه داشته باشند ، از جنّ باشد یا از انس .

و اَوْلِيَاءَ شَیْطَانِ افرادی از انسان هستند که شیطان را در انحراف و اعوجاج او یاری کرده و برای اداره امور او قیام می کنند ، و در حقیقت آنها گرداننده برنامه شیطان هستند . پس این تعبیر در موردیست که نظر بمبالغه در ضلال و اضلال افراد باشد .

آری وَلِيّ : کسی است که قیام کند بداره امور زندگی دیگری . و چون زندگی شخص شیطان انسی یا جتنی در شیطنت و برنامه اعوجاج و انحراف از حقّ است : پس تأمین کننده برنامه او در حقیقت پیروان ظاهری او هستند که در واقع اَوْلِيَاءَ او باشند .

و اگر چنین اولیاء و پیروانی برای او نباشد: هرگز نقشه‌های فاسد و انحرافی او در خارج عملی نخواهد شد.

پس فکر انحرافی همیشه از طرف شیطان القاء میشود، ولی اداره و اقامه و انجام دادن از جانب افراد منحرف خواهد بود.

و جمله - **يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ**: باین حقیقت اشاره می‌کند که نقشه و فکر خوف و تخویف از شیطان است که در افراد شیطان پرست پیاده شده، و بوسیله آنها در خارج عملی خواهد شد.

و این تخویف در مقابل خوفِ اَلْهِی است که در وجود مؤمنین بخدا محقق می‌شود، و شخصیکه از روی حقیقت گرایش بخداوندیکه قادر و عالم و محیط و خواهان خیر و صلاح و هدایت است، پیدا کرده است، چگونه از تدبیر و راهنمایی و هدایت او منصرف شده، و بنقشه‌های شوم و باطل و گمراه کننده شیطانی گرایش پیدا می‌کند.

آری شیطان و اولیاء او از هر جهت ضعیف و سست و متزلزل و انحراف از حق و واقعیت داشته، و هیچگونه قابل اعتماد نیستند.

پس شیطان خارجی در این مورد: کسی است که در رأس گروه کفار بوده، و بواسطه یا بی واسطه افراد مناطق و متزلزل و ضعیف را از پیروی حق می‌ترساند. و باید توجه داشت که این تخویف اغلب بوسیله انسانهای شیطان صفت که مظهر اعوجاج و انحراف از حق باشند، در تمام امور و برنامه‌های حق و اَلْهِی و راههای خیر و صلاح صورت می‌گیرد، و اولین چیزیکه برای سالک راه حق لازم است دور شدن و پرهیز کردن از این افراد گمراه و گمراه کننده باشد که خطر اینها صدها مرتبه از شیاطین جنّ بیشتر و قویتر است - **الرَّفِيقُ ثَمَّ الطَّرِيقُ** - نهج البلاغه.

۳- **و لَا يَخْزُنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا** :

حُزن : در مقابل سرور و بمعنی آندوهگین شدن است .
 منظور اینکه : افرادی که روی فکر و اختیار و تشخیص ظاهری خود ، از راه حقّ و گرایش بخداوند متعال منحرف شده ، و بشتاب و سرعت بسوی کفر که ردّ حقّ و مخالفت و بی اعتنائی بحقّ است ، حرکت کرده ، و بصورت نفاق یا خلاف در راه کفر پیش می‌روند : هرگز تو را غمگین و آندوهگین نکند ، زیرا آنها کوچکترین ضرری نمی‌توانند بخداوند و براه او بزنند .
 آری حقّ راه روشن و ثابت و واقعیت دار است ، و کفر و انحراف مانند ابر گذرا باشد که نمی‌تواند از تابش نور آفتاب مانع گردد ، و تنها برق و رعدی زده و با مختصر تظاهر برطرف می‌شود .
 و بهر مقداریکه انسان از راه حقّ منحرف گردد : بهمان اندازه خود را از محیط سعادت و کمال و انسانیت محروم کرده ، و ضرر بأصل حیات و خوشبختی خود زده است .

اگرچه مردم عمومی تصوّر می‌کنند که ایمان بخدا و یا انجام دادن وظائف دینی و اطاعت أوامر اِلَهِی : خدمت و نیکوکاری در مقابل خداوند و دین او بوده ، و از این لحاظ حقّی برای خودقائل شده ، و از قلب و باطن خود را طلبکار می‌اندیشند ، در صورتیکه هزاران نیکوکاریها و بلکه میلیونها افراد نیکوکار و صالح کوچکترین تأثیری در مقام الوهیت نداشته ، و وجود او را در کمترین درجه‌ای بی نیاز یا بلند نمی‌کند . او بذاته قادر و غنی مطلق و نامحدود و نامتناهی است .
 و اینمعنی هم یکی از غنای مطلق نامحدود او است که : پیوسته می‌خواهد افاضه و جود و رحمت و لطف خود را از لحاظ تکوین و یا تشریح گسترش و بسط داده ، و ایجاد کرده و تقدیر نموده و هدایت کند .

۴- يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ :

اراده : بمعنی خواستن چیزی است با انتخاب و اختیار داشتن .

و آن در مقابل کراهت و جبر است ، و بهر اندازه‌ایکه کراهت منتفی شود اراده و طلب کردن قویتر خواهد بود .

و محدود بودن بحدود ذاتی و خارجی قهراً موجب محدود شدن اراده خواهد شد ، اینستکه در عوالم ماوراء ماده اراده قویتر و نافذتر است ، تا برسد بخداوند متعال که حاکم بحدود و قیود است .

و حَظٌّ : قسمت و حصّه مخصوصی است که مورد استفاده شخص معینی باشد .
و حصّه و قسمت اعمّ است از داشتن این قید .

و تعبیر با اراده در اینمورد : اشاره است به آزاد بودن خداوند متعال در این جهت ، زیرا چون افرادی در مقابل خداوند و اوامر و دستوره‌های او بمخالفت برخاسته و آنها را ردّ کردند : در اینصورت خداوند متعال تعهدی در مقابل آنها نداشته و آنها را بأعمال و پرونده روشن ایشان واگذاشته ، و قهراً بهره‌ای از جهت روحانی نخواهند داشت .

آری اینمعنی یکی از بزرگترین سننِ الهی است که امور جهانرا از روی نظم صددرصد کامل تقدیر و اندازه‌گیری کرده ، و کمترین تخلف و کم و زیاد و افراط و تفریطی در آنها دیده نمی‌شود ، و این کمال عدالت است .

از این لحاظ در اینجا فرمود : **أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِظًّا** ، یعنی بهره و سهمی که مخصوص آنها باشد ، و در جهت روحانی و آخرتی بدست آورده باشند ، نداشته و در آنروز دست خالی خواهند بود ، و خداوند متعال نیز مطابق واقعیتی که برای آنها هست ، در تدبیر و تقدیر امور آنها حاکم خواهد بود .

و بمناسبت این مورد بکلمه عذاب تعبیر شده است که : دلالت می‌کند به انعکاس و ظهور افکار و اعمال سوء و صفات حیوانی که در باطن باشد .

و اشاره می‌شود باینکه این شکنجه و گرفتگی انعکاس افکار فاسد و صفات باطنی و اعمال سوء افراد است که مسارعت بکفر می‌کنند .

پس بی‌بهره بودن آنها از حظّ لازم ، و گرفتاری آنها بعذاب عظیم : اثر و انعکاس افکار و اعمال آنان است . و خداوند متعال باقتضای سنت قاطع و نظم کامل و عدل حقّ ، مطابق پرونده آنها بدون کمترین کم و زیاد و افراط و تفریط ، آنها را اجراء خواهد کرد .

و این اجراء از تکمیل و تتمیم مرحله تکوین می‌باشد ، چنانکه رزق و أجل و عالم آخرت و ثواب و عقاب از آثار و لوازم و در امتداد تکوین و خلق موجودات بحساب خواهد آمد .

پس توجّه پیدا کردن باین سنت الّهی برای هر فردی لازم است .

روایت :

در توحید صدوق (باب القضاء و القدر ح ۱۷) از امام چهارم (ع) که فرمود بآبی حمزه : بیرون آمدم از منزل و رسیدم باین دیوار و تکیه کردم بر آن ، در این هنگام مردی را که بر او دو پوشاک سفیدی بود ، در مقابل دیدم که بدقت بمن نگاه می‌کرد ، و سپس مرا خطاب کرده و گفت : ای علیّ بن الحسین برای چه تو را بحالت غصّه و اندوه می‌بینم آیا اندوه تو بدنیا است ؟ در حالیکه روزی خدا حاضر و آماده است بهر فرد صالح و فاجر . گفتم : باینجهت اندوهگین نیستم ، و همینطور است که می‌گویی . گفت : پس آیا بآخرت است اندوه تو ؟ در حالیکه آخرت وعده راست و قطعی بوده ، و سلطان قاهر و غالبی در آنجا حاکم باشد . گفتم : باینجهت نیز محزون نیستم ، و همینطور است که گفتی . گفت : پس برای چیست اندوه تو ؟ گفتم : از لحاظ فتنه و اختلالی است که از طرف ابن زبیر ظاهر خواهد شد . پس او خندیده و گفت : ای علیّ بن الحسین آیا دیده‌ای که کسی از خداوند متعال خائف باشد و او آنرا نجات ندهد ؟ گفتم : نه . گفت : و آیا دیده‌ای کسی را که خدا را بخواهد و او خواسته او را عطاء نکند ؟ گفتم : نه . در این زمان نگاه کرده و کسی را

در روبروی خود ندیدم .

توضیح :

۱- مردی با پوشاک سفید : این مرد نورانی با پوشاک سفید نورانی ، یا از عالم ملائکه بوده است که بصورت برزخی دیده شده است ، و یا رؤیت در عالم مکاشفه و صورت ملکوتی بوده است .

و بهر صورت باشد : ارتباط با عالم ملکوت است ، و مقصود برطرف شدن حزن و نگرانی آنحضرت است در مورد ابن زبیر .

۲- عبدالله بن زبیر بن عوّام ، مادرش أسماء دختر ابوبکر ، و مادر زبیر صَفِیّه عمّه رسول اکرم (ص) در سال دوّم از هجرت متولّد شد ، از عبّاد و علماء مدینه بحساب می آمد ، و پس از فوت یزیدبن معاویه اهل حجاز و خراسان و یمن و عراق باو بیعت کردند ، تا وقتیکه عبدالملک بن مروان در شام بحکومت رسیده ، و حجّاج بن یوسف را با چهل هزار سپاهی برای جنگ او مجهّز کرده ، تا او را در سال ۷۳ بقتل رسانید .

لطائف و ترکیب :

- ۱- وَاتَّبَعُوا : عطف است به انقلبوا .
- ۲- ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ : مبتداء ، و شیطان بدل از آنست .
- ۳- يُخَوِّفُ : خبر مبتداء است .
- ۴- و لَا يَحْزَنُكَ : جمله مستأنفه است .
- ۵- الَّذِينَ يُسَارِعُونَ : فاعل و موصول وصله است .
- ۶- شَيْئاً : بجای ضرراً نشسته ، و مفعول له است .
- ۷- يُرِيدُ اللَّهُ : جمله مستأنفه است ، برای روشن شدن حال آنان .

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . - ۱۷۷ و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّ نُمْلِي لَهُمْ لِيَزِدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ . - ۱۷۸ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تَوَمَّنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ . - ۱۷۹ .

لغات :

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ : بتحقيق - آنانکه - أخذ کردند - کفر را .
 بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ : بايمان - هرگز ضرر نمی‌زنند - خدا را .
 شَيْئاً وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ : بچیزی - و برای آنها است - شکنجه دردناک .
 وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا : حساب نکنند البته - آنانکه - کافر شده‌اند .
 أَنَّ نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ : بتحقیق - آنچه - تأخیر می‌کنیم - برای آنها - بهتر است .
 لِيُذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ : بتحقیق - تأخیر کنیم .
 لَهُمْ لِيَزِدَادُوا إِثْمًا : برای آنها - تا زیاد کنند - تأخیر و گناه را .
 وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ : و برای آنها است - شکنجه - خوار کننده .
 مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ : نباشد - خداوند - تا ترک کند .
 الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ : مؤمنانرا - بر - آنچه - شما .
 عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ : بر آن هستید - تا - جدا کند - پلید را .
 مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ : از - پاکیزه - و نباشد .
 اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى : خداوند - تا آگاه سازد شما را - بر .
 الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ : غیب - ولیکن - خداوند .
 يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ : اختیار می‌کند - از - رسولان خود .

مَنْ يَشَاءُ فَاٰمِنُوْا : کسی را که - می خواهد - پس ایمان بیاورید .
 بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَاِنْ : بخدا - و رسولان او - و اگر .
 تُوْمِنُوْا وَتَتَّقُوْا : ایمان بیاورید - و خودداری کنید .
 فَلَكُمْ اَجْرٌ عَظِيْمٌ : پس برای شما است - مزد - بزرگ .

ترجمه :

بتحقیق آنانکه بدست آورده اند کفر و مخالفت با حق را در مقابل ایمان ، هرگز ضرر نمی زنند بخداوند متعال بچیزی ، و برای آنها است شکنجه دردناک . - ۱۷۷ و حساب نکنند آنها یکه کافر شده اند که آنچه مهلت می دهیم برای آنها بهتر است برای نفسهای آنها ، بتحقیق آنچه مهلت می دهیم آنها را تا زیاد کنند تأخیر و گناه را ، و برای آنها است شکنجه خوار کننده . - ۱۷۸ نباشد خداوند تا ترک کند مؤمنین را روی آن جریانیکه شماها بر آن هستید ، تا جدا سازد افراد پلید را از اشخاص پاکیزه ، و نیست خداوند تا آگاه سازد شما را بر غیب ، ولکن خدا برمی گزیند از میان رسولان خود کسی را که می خواهد ، و اگر ایمان بیاورید و خودداری کنید از خلاف پس برای شما است مزد بزرگ . - ۱۷۹ .

تفسیر :

۱- اِنَّ الَّذِيْنَ اشْتَرَوْا الْكُفْرَ بِالْاِيْمَانِ لَنْ يَضُرُّوَاللّٰهَ شَيْئًا وَّلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ :

این آیه کریمه نتیجه کلی (کبرای کلی) آیه گذشته است .
 و اشتراء : برای اختیار ، و دلالت می کند باخذ و بدست آوردن چیزی که در ضمن جریانی صورت بگیرد .
 و در این آیه کلی مطالبی تذکر داده شده است :

اول - بدست آوردن و أخذ کفر از روی اختیار و پس از عرضه شدن ایمان و کفر ، یعنی پس از اتمام حجّت و روشن شدن راه حقّ و کفر ، و در اختیار قرار گرفتن هر دو برنامه ، راه کفر و خلاف حقّ را اختیار کرده ، و از راه حقّ منصرف باشد .
دوم - این أخذ کفر و پیمودن راه خلاف حقّ و اختیار کردن برنامه کفر و بی‌اعتنایی ، کوچکترین ضرری بخداوند متعال نمی‌رساند .

زیرا وجود او ذاتی است ، و همچنین صفات و غنای او ، و کمترین احتیاج و فقری در مقام ذات و صفات او نیست ، تا بوسیله دیگری فقر و احتیاج او برطرف شود ، و همه موجودات و عوالم وجود از افاضات و بخششهای او ظاهر می‌شود .
سوم - کفر و بی‌اعتنایی بحقّ ، و مخالفت و انحراف از برنامه واقعیت و حقیقت : خود انسان را از رسیدن بحقیقت و درک خیر و صلاح باز داشته ، و منحرف و گمراه و حیرات زده می‌کند ، و امکان ندارد که اثر او در زمین و آسمان و آب و هوا و ستارگان و سائر جریانهای طبیعی مؤثر گردد ، تا برسد بعوالم ماورای طبیعت ، و مخصوصاً عالم لاهوت که همه عوالم هستی تجلّی نور نامحدود او است .
و برنامه شخص کافر مانند کرم ابریشم است که بدور خود پيله تنیده و خود را در داخل آن پيله محدود و زندانی می‌کند .

چهارم - و چون در جهان نظم کامل صددرصد برقرار شده ، و هر عمل و حرکتی بطور خودکار اثر خود را منعکس می‌کند ، و از این لحاظ عدالت تمام و حساب دقیق در همه امور جریان پیدا کرده ، و کوچکترین اهمال و بی‌نظمی و غفلت روی نداده ، و نظم کامل و اطمینان قاطع در امور جهان و جهانیان ظاهر خواهد شد .
و از مصادیق اینمعنی : أعمال شرّ و خلاف و تجاوز و انحرافی است که برای انسانها دیده می‌شود ، و در اینموارد نیز باید باقتضای عدل و نظم و حصول طمأنینه ، هر فردی طبق عمل خود به نتیجه برسد .

و عذاب : بمعنی انعکاس افکار و أعمال انسان است که روی برنامه خلاف و

عصیان انجام داده است . و اَلیم بمعنی دردناک است .
 پس انعکاس اَعْمالِ شَرِّ و افکار سوء که عذاب گفته می‌شود : باقتضای عدالت
 تمام و نظم کامل خواهد شد .

۲- و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّ نُمْلِي لَهُمْ
 لِيَزِدُّوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ :

حساب : رسیدگی کردن بموضوعی است با اشراف و دقت .
 اِمْلَی : از ماده ملى ، بمعنی اِمهال و تأخیر انداختن است ، این ماده و
 همچنین ماده اِملاء ، از ماده املال عبری أخذ شده است .

و اِثْمٌ : بمعنی بُطْؤٌ و تأخیر و تسامح است ، و اینمعنی از بزرگترین معاصی و
 خلافها شمرده شده ، و منشأ هرگونه تقصیر و عصیان خواهد بود .

و منظور اینکه : افراد دنیاپرست که از مقام حق و از عالم ماورای ماده رو
 گردانیده ، و عملاً گرایش بماده پیدا کرده ، و همه فکر و هدف و راه و سیر و برنامه
 خودشانرا در تأمین زندگی مادی دنیوی صرف کرده ، و بجز آن هیچگونه توجهی
 بجهات روحانی ندارند : بحساب و خیال خودشان آزادی در زندگی دنیا و ادامه
 حیات و طول عمر و خوشی و آسایش و ایمن شدن از حوادث و ابتلاءات را علامت
 موفقیت و پیشرفت در رسیدن بمطلوب و کمال انسانی می‌دانند .

در صورتیکه طول عمر و محفوظ ماندن از آفات : گاهی موجب سخط و غضب
 اَلهی بوده ، و خود اینجریان بزرگترین شکنجه و گرفتاری خواهد شد ، زیرا چنین
 شخصی اگر ادامه عصیان و ظلم و خلاف بدهد ، بر انحراف و گمراهی و تاریکی و
 دوری او افزوده شده ، و هرگز موفق بتوجه و توبه نخواهد بود .

و اُمَّا تَعْبِيرُ بَعْدَ عَذَابٍ مُّهِينٍ : عذاب برای انعکاس افکار و اَعْمالِ سوء است و
 اهانت : بمعنی خوار و حقیر کننده است ، و چون کفّاریکه تمام کوشش و عملشان
 بخاطر ادامه زندگی مادی و آماده ساختن اسباب خوشی و سرافرازی دنیوی بود ،

مدّت این زندگی سپری گشت ، بجز اعمال و امور دنیوی چیزی بدست ندارند : قهراً حالت ذلّت و خواری و حقارت تمام پیدا می‌کنند .

۳- ما كَانَ اللَّهُ لِيُدْرَأَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ :

وَذُرْ : ترک کردن توجّه و نظر و دقّت است بچیزی .

و مِيز : تعیین خصوصیات و جدا کردن چیزبست از میان چیزهای دیگر که شبیه همدیگرند ، موضوع مادی باشد یا معنوی .

و طَيِّب : بمعنی پاکیزگی است ، و طَيِّب بوزن شریف چیزبست که بتناسب خود پاکیزه باشد ، و پاکیزه بودن هر چیزی بتناسب آن چیز باشد ، در پوشاک باشد یا خوراک یا نوشابه یا محلّ و یا سخن و چیز دیگر .

و خَبِيثَ : در مقابل طَيِّب است ، یعنی چیز پلید و مستکره .

و اِطْلَاعَ : بمعنی اشراف کردن و آگاه ساختن بر چیزی است ، از ماده طلوع و بمعنی بلندی و ظهور است .

و غَيْبَ : در مقابل شهادت و حضور است ، و آن اعمّ است از اینکه از جهت مکان غائب باشد ، و یا از جهت حواسّ ظاهری باشد ، و یا از نظر آگاهی و علم ظاهری ، و یا از جهت معرفت و بصیرت .

و در این آیه شریفه مطالبی تذکّر داده شده است :

اوّل - لِيُدْرَأَ الْمُؤْمِنِينَ : خداوند متعال مؤمنین را که باو گرایش داشته و وابسته هستند ، مانند دیگران ترک نمی‌کند که توجه و نظری برای تربیت و رشد معنوی و سیر کمالی آنان نداشته باشد .

و علامت نظر و توجه بآنها اینستکه : آنها را در مورد تحوّل و ابتلاء و امتحان و آزمایش و برخورد بناملات قرار داده ، و سبب پختگی و ثبوت قدم و تحمّل و استقامت و روشن ضمیری آنها گردد .

چنانکه شاگردان مدارس و کارآموزان مؤسسه صنعتی ، پیوسته در زیر فشار برنامه تحصیلی و کارآموزی قرار گرفته ، و نمی‌توانند فراغت و آزادی داشته باشند ، تا بعد کمال مطلوب برسند .

و سیر مراحل ایمان بمراتب از تحصیل علوم رسمی و یا صنعت ، مشکلتر و طولانیتر و دقیقتر است ، و با ریاضتهای عملی و اخلاقی و فکری دقیق صددرصد صورت می‌گیرد .

و هرگز مراتب صعودی ایمان و معرفت ، با حرکات معمولی و برنامه‌های ظاهری و تکالیف صوری ، حاصل شدنی نیست .

و مَنْ طَلَبَ الْعُلَى سَهَرَ اللَّيَالِي .

سالک راه خداوند متعال باید متحمل باشد ، در شدائد راه خسته و افسرده نگردد ، رفته رفته محکمتر و ثابت قدمتر شود ، بر فکر و عمل خود بیافزاید ، هیچگونه سستی در انجام وظائف خود نداشته باشد .

دوّم - حَتَّى يَمِيَزَ الْخَبِيْثَ : تمییز خبیث در اثر تحویل و تحوّل ، و عرضه تکالیف ، و بررسی اعمال و وظائف ، و تحقیق در نیات قلبی ، و آزمایشهای گوناگون ، و صبر و استقامت و ثبات قدم ، معلوم می‌شود .

پس برنامه در تمییز خبیث : بررسی کردن و حساب اعمال و نیات و افکار است ، تا فاسد از صالح جدا گردد .

و نسبت دادن تمییز در مرتبه اوّل بخبیث نه بطیب : برای اشاره کردن باصالت طیب است ، زیرا همیشه آنچه در مرتبه دوم عارض شده و برخلاف متن است : لازم است جدا گردد .

و انسان هم روی فطرت اوّل خود پاک و طیب است ، و سپس در اثر معاشرتها و برخوردها و زندگی مادی ، آلودگی پیدا می‌کند .

سوم - لِيُطْلِعَكُم عَلَي الْغَيْبِ : در عین حالیکه خداوند متعال بوسیله امتحانات و

ابتلاءات ، خبیث را از طیّب تمییز می‌دهد ، ولی باید توجه داشت که اینمعنی ملازم نیست با درک حقّ و واقعیت و غیب .

واقعیت و غیب که ماورای زمان و مکان و حسّ و علم است : خارج از اینمراحل بوده و با مقدمات ظاهری و وسائل مادّی و قوای ظاهری و حواسّ بدنی ، قابل درک نیست .

و غیب بطور کلی مخصوص خداوند متعال است که او با نور محیط خود که خارج از عوالم جسمانی و محیط بر موجودات است ، مشاهده می‌کند .

ولی انسان محدود بحدود زمان و مکان و حواسّ و قوای بدنی و ظاهری و علوم اکتسابی است ، و بطوریکه معلوم شد غیب مافوق و ماورای اینها است ، آری اگر انسان در اثر سلوک بسوی خداوند متعال و شهود اسماء و صفات و عوالم ماورای مادّه ، با عوالم ملکوت و جبروت و لاهوت ارتباط پیدا کرده ، و روحانیت و نورانیت و دید بصیرت برای او پیدا شد : می‌تواند در حدود پیشرفت خود از غیب با توجه خداوند متعال آگاه باشد .

چنانکه انبیاء و اولیاءِ اِلَهِی چنین ارتباط و نورانیتی دارند .

پس آگاه شدن بغیب از متن زندگی مادّی که برای انسانهای طبیعی موجود است : خارج باشد .

۴- **وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ :**

اجتباء : بمعنی انتخاب و استخراج و جمع کردنست ، مانند اجتباء مال که بمعنی بیرون آوردن و جمع و اختیار کردن مال باشد .

و تعبیر **بِأَمْرِ رَسُولِهِ** : اشاره است باینکه اینمعنی که اطلاع بغیب است ، برای افرادی مخصوص از رسولان باشد نه همگی آنان .

و این تعبیر کشف می‌کند از اهمیت این مقام که حتّی ملازم با رسالت هم

نیست ، زیرا اطلاع بغيب خود مقامی فوق مقامات ظاهری و رسمی است ، و مربوط به وظائف رسالت هم نباشد .

آری این مقام در اثر شدت ارتباط با لاهوت ، و کمال انقطاع از عوالم ماده ، و ذکر و توجه دائم بخداوند متعال صورت می‌گیرد .

و چون رسولان خداوند متعال چنین ارتباطی با خدا داشته ، و از راه القاء و إلهام و وحی حقائقى بآنها تلقین می‌شود : قهراً در مورد مقتضى اطلاع بغيب نیز برای آنها صورت خواهد گرفت .

و گذشته از این بطور اجمال با توجه مخصوص می‌توانند در مورد مقتضى از امور گذشته و آینده آگاهی پیدا کنند .

و اینمعنى برای مؤمنین کامل نیز امکان‌پذیر خواهد بود ، و در آیه کریمه قید شده است با ایمان بخدا و رُسل و تقوی .

می‌فرماید : اطلاع بغيب از جانب خداوند متعال مخصوص رسولان است ، و برنامه دیگران برای زمینه سازی بمرحله اطلاع بغيب : پیروی کردن و گرایش پیدا کردن عقیدتی و عملی از خداوند و رسولان او باشد ، تا در نتیجه این پیروی دقیق و برنامه فکری و عملی بتوانند خودشانرا آماده برای ارتباط و استفاضه کنند .

سپس می‌فرماید : و میزان کلی در این برنامه ، دو چیز است - ۱- ایمان حقیقی بخداوند متعال و رسولان او و دستورهای او که صددرصد معتقد و پابند باشد .

۲- تقوی و خودداری کردن و نگهداری خود از هرگونه خلاف و عصیان و نافرمانی . و در صورتیکه این برنامه بطور دقیق و در همه جریانها و امور و أعمال عملی گشت : قهراً زمینه را در وجود انسان مستعدّ خواهد کرد .

و مراد از أجر عظیم در اینمورد : همان اطلاع بغيب و حصول ارتباط با عالم غیب و با خداوند متعال خواهد بود ، و أجری برای انسان بهتر و بالاتر از این متصور نمی‌شود .

روایت :

در دُرّ منثور بسندهای مختلف نقل می‌کند که : نفسی نیست نیکوکار باشد یا بدکار ، مگر آنکه مردن برای او بهتر است از ادامه زندگی ، اَمَّا شَخْصِي نِيكُوْكَارٍ : برای اینکه خداوند متعال می‌فرماید - و مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ لِّلْاَبْرَارِ - آنچه نزد خدا است از پاداش اعمال در مورد افراد نیکوکار بهتر است . و اَمَّا شَخْصِ فَاجِرٍ وَ بَدِ عَمَلٍ : برای اینکه خداوند متعال می‌فرماید - و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنْمَّا نُمَلِيْ لَهُمْ خَيْرٌ لِّاَنْفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمَلِيْ لَهُمْ لِيْزِدُوْا وِ اِثْمًا .

توضیح :

۱- بهتر بودن مردن برای نیکوکاران : در صورتیست که زمینه برای پیشرفت و زیاد کردن اعمال خود نداشته باشند ، مگر آنکه خداوند متعال برای آنان بحساب ذات پاک و باقتضای نیات خالص و همیشگی آنها پاداش بدهد ، چنانکه در مسأله خلوددر بهشت چنین است .
 ۲- املای کفّار در حقیقت صرف نظر کردن از آنها و قطع رحمت خاصّ و لطف است که در زندگی آنها صورت می‌گیرد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- شیئاً : مفعول مطلق است ، و مراد ضرر است .
- ۲- و لَهُمْ : خبر مقدم است ، و عذاب مبتداء مؤخر است .
- ۳- اَنْمَّا نُمَلِيْ : جمله مفعول يحسبنّ است .
- ۴- اِنَّمَا نُمَلِيْ : جمله مستأنفه است .
- ۵- لِيْذَرُ : پس از لام حرف أن ناصبه مقدر است ، و تأویل بمصدر می‌کند ، و بمعنی لتركه - می‌شود ، و متعلق می‌شود بیک فعل یا صفت عمومی که متناسب

باشد ، مانند فاعلاً یا مریداً .

و در مضارع مثال واوی که از باب مَنَعِ یَمْنَعُ است ، بمناسبت حذف واو در باب ضَرْبِ یَضْرِبُ ، نیز حذف شده است ، زیرا باب مَنَعِ یَمْنَعُ از فروع است ، و اصل این بود که مضارع آن مخالف ماضی و یَفْعَلُ یا یَفْعِلُ باشد ، و کَانَ اصل یُوذِرُ که بفتح است ، یُوذِرُ مانند یُوْعِدُ بوده است .

۶- لِيُظَلِّعَكُمْ : اعراب این جمله مانند جمله لِيُذِرُ باشد .

۷- و اِنْ تُؤْمِنُوا : جمله مستأنفه است ، و از کلمات جامع و کلی و مختصر قرآن مجید است .

۸- فَلَكُمْ : حرف فاء برای جزاء شرط است ، و لکم خبر مبتداء مؤخر است ، و تقدّم خبر برای دلالت باختصاص باشد .

و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ . - ۱۸۰ لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ . - ۱۸۱ .

لغات :

- و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ : و البته حساب نکند - آنانکه .
- يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ : بخل می‌ورزند - بآنچه - آورده است آنها را .
- اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ : خداوند - از فضل و کرم خود - آن .
- خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ : بهتر است - برای آنها - بلکه آن شرّ است .

لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَّا : برای آنها - زود طوق کرده می‌شوند - آنچه .
 بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : بخل کردند - بآن - روز - قیامت .
 وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ : و برای خدا است - ارث - آسمانها .
 وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا : و زمین - و خداوند - بآنچه .
 تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ لَقَدْ : عمل می‌کنید - آگاه است - هر آینه بتحقیق .
 سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ : شنید - خداوند - سخن - آنانرا .
 قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ : گفتند - بتحقیق - خداوند - فقیر است .
 وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ : و ما - توانگریم - خواهیم نوشت .
 مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمْ : آنچه را - گفتند - و کشتن آنها .
 الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ : انبیاء را - بنا حق .
 وَ نَقُولُ دُوقُوا : و می‌گوییم - بچشید .
 عَذَابَ الْحَرِيقِ : شکنجه - حرارت و سوزش را .

ترجمه :

و البته حساب نکند آنانکه بخل می‌کنند بآنچه آورده است آنها را خداوند متعال از فضل خود ، اینکه آن بهتر است برای آنها ، بلکه آن شر است آنانرا ، زود باشد که طوق گردن می‌شود آنچیزیکه بخل بآن ورزیده بودند در روز قیامت ، و برای خداوند است ارث آسمانها و زمین ، و خدا بآنچه عمل می‌کنید آگاهست . - ۱۸۰ هر آینه بتحقیق شنیده است خداوند گفتار آنکسانیرا که گفتند خداوند فقیر است و ما توانگریم ، زود می‌نویسیم آنچه را که گفتند ، و کشتن آنها انبیاء را بنا حق ، و می‌گوییم که بچشید شکنجه سوزانرا . - ۱۸۱ .

تفسیر :

۱- و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ :

حساب : رسیدگی کردن بموضوعی است با اشراف و دقت .

بُخْل : خودداری کردن از بخشش چیزیست که در دست او است ، و بنحو مشروع و صحیح آنرا بدست آورده ، و مالک ظاهری شده است ، و هم در موردیکه سزاوار نیست امساک کردن ، و آن در مقابل جود است .

پس در تحقق بُخْل سه قید لازم است :

أول - بخل از آنچه مالک آنست ، نه از اموال دیگران .

دوم - بخل از آنچه زیاده بر مقدار ضروری زندگی خود و عائله است ، نه از آنچه مورد احتیاج برای تأمین زندگی خود باشد .

سوم - بخل در موردیست که سزاوار و لازم است عطاء کردن ، نه در مواردیکه لازم نباشد ، و یا سزاوار نیست .

و از این لحاظ در آیه شریفه قید شده است به - آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ، یعنی اولاً خداوند بخود او داده باشد و مال دیگری نباشد . و ثانیاً از آنچه بافزونی و فضل داده شده است نه بعنوان رزق .

و أمّا سزاوار بودن مورد : بدلالیت عقل است ، و حتی در موردیکه سزاوار نیست : جود و بخشش نیز صدق نمی کند .

و أمّا شَرُّ بودن بخل : برای اینکه شخص بخیل باید توجه داشته باشد که وجود و همچنین اموال او ملک خالص و حقیقی خداوند متعال بوده ، و از هر جهت در اختیار او است که بدهد یا بگیرد و یا کم و زیاد کند و یا عوارض مختلفی پیش آورد که مانع از استفاده شود .

و نباید خیال شود که : مال با امساک و بخل در مواردیکه برخلاف نظر و میل

خداوند متعال است ، زیاد خواهد شد .

و مانند اینستکه : ما بیکفردی امکاناتی بدهیم که برای تأمین خود و افرادی دیگر که منظور می‌شوند فعالیت کند ، ولی او هیچگونه از دیگران دستگیری نکرده ، و همه اموال را نزد خود جمع بکند .

در اینصورت او مبعوض واقع شده ، و بتدریج یا دفعتاً از اعتبار و عنوان مطلوب سقوط کرده ، و حتی برای تأمین زندگی خود و عائله‌اش نیز بفقر و سختی مواجه خواهد شد .

و خداوند متعال بهر کسی آنچه بعهده دارد : باندازه کفایت و یا بمقداروسعت لازم عطاء می‌فرماید ، و اگر بیشتر از این اندازه باشد : بطور مسلم برای رفع احتیاجات عمومی و اجتماعی ، و یا برای تأمین زندگی بندگان فقیر خداوند متعال است .

و اینمعنی صددرصد نادرست است که خداوند متعال که نظم جهان در دست قدرت او است ، یکی را توانگری و ثروت افزونتر از حد لازم بدهد که نزد او احتکار شده ، و دیگری را چنان نیازمند و فقیر قرار بدهد که بنان عائله‌اش نتواند کفایت کند ، رجوع شود بایه ۲۳۳ بقره .

و این موضوع هم از مسائل بسیار دقیق و جالبی است که باید از هر جهت در اطراف آن بحث و تحقیق بشود .

و باید توجه داشت که حقوق مالی واجب که بگردن شخص متدین است : منحصر بزکوة و خمس و تأمین عائله نیست ، بلکه شخص متمکن را لازم است که بطور کلی باوضاع زندگی فقراء مسلمین رسیدگی کرده و احتیاجات لازم آنها را برطرف کند .

۲- سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ :

تطویق: از ماده طوق که بمعنی دور زدن و احاطه کردن باشد، و از باب تفعیل بمعنی دور گردانیدن است، و متعدی بدو مفعول می‌شود که اولی در اینجا ضمیر جمع است و دومی مابخلوا باشد.

و میراث: از ماده وراثت است که بمعنی انتقال چیز است از شخصی یا از موضوعی بدیگری، پس از درگذشت اولی، مادّی باشد یا معنوی، و میراث بوزن مفتاح عبارت است از آنچه بدیگری می‌رسد بعنوان ارث، و آنرا موروث نیز می‌گویند، چنانکه موروث در مقابل وارث بشخص اولی نیز اطلاق می‌شود. و در این تعبیر اشاره است به فناء و از بین رفتن همه آنها بیکه در عالم سفلی و علوی مالک چیزی بودند، و منتقل شدن همه آن چیزها بخداوند متعال، بطوریکه شخص دیگری وارث میراثی نخواهد بود.

و این تعبیر مناسبتر از تعبیر انحصار وارث بودن باو باشد: زیرا در کلمه میراث بنحو مستقیم اشاره به باقیمانده از دیگران است که زندگی آنها سپری شده است، و نظر هم در این مورد باین جهت است، نه بعنوان وارث و موروث.

پس در این قسمت از آیه شریفه بسه موضوع اشاره شده است:

اول - طوق شدن باو: زیرا بخل و امساک از بخشش کشف می‌کند از بودن علاقه و وابستگی بدنیا و مال، بطوریکه آن علاقه در قلب او راسخ و ثابت شده، و مانع از اطاعت امر الهی و توجه بوظیفه عقلی و اخلاقی و وجدانی گشته است.

و چون این علاقه وجود او را فرا گرفته است: قهراً در عالم ماورای ماده بصورت طوق محیط بر انسان ظاهر می‌شود.

و این علاقه از جهت موادّ بخل و مراتب تعلق مختلف شده، و در آخرت هم بصورت‌های طوق بزرگ و کوچک خواهد بود.

و بهر کیفیت باشد: طوق علامت محدود بودن و در احاطه قرار گرفتن و سلب شدن آزادی است، و اینمعنی از شکنجه‌های بسیار شدیدی است که برای انسان

محجوب حاصل می‌شود .

و ضمناً توجه شود که : این محدودیت مخصوص عالم قیامت نیست ، بلکه از همین دنیا شروع می‌شود ، اگرچه شدت تعلق بزندگی دنیوی او را از دیدن حقیقت و از مشاهده حال و گرفتاری و آلودگی خود مانع کرده باشد .

دوم - میراث سماوات و ارض با خدا است :

أما در جهات مادی که میراث جدا از موروث منه است : زیرا ملک همه از او و مخصوص او است ، و او مالک حقیقی و مطلق همه موجودات است ، و مالکیت‌های دیگر همه موقت و مجازی و صوری و اعتباری است .

و نسبت‌های اعتباری همیشه با تحولات مختلف متحوّل می‌باشد ، ولی حقیقت در همه احوال ثابت و قابل تحوّل نیست ، بآیه ۱۱۶ بقره رجوع شود .

و أما در جهات معنوی که جدایی و اختلاف در میان میراث و موروث منه نیست ، چون معارف و علوم الهی شهودی و صفات نفسانی : آنانکه در این مرحله هستند ، در حالت فناء بوده و از خود چیزی نداشته ، و خداوند متعال را سلطان و مالک حقیقی می‌دانند .

آری افرادی که از ملکوت و جبروت بوده و یا ملکوتی و جبروتی هستند : خود را در پرتو نور عظمت و نفوذ و سلطنت خداوند متعال در همه حال فانی و محو می‌بینند ، و هرگز برای خود کمترین استقلال و انبیتی قائل نیستند .

سوم - خبیر مطلق بودن خداوند متعال است : و در این مرحله باید هر شخصی متوجه اعمال و نیات و ظواهر و بواطن امور خود باشد ، و توجه داشته باشد که خداوند بهمه جزئیات و لطائف افکار و حرکات انسانها آگاه است ، و گفتار و زبان و اظهار اثری ندارد .

۳- لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا :

در ۳۸ گفته شد که سَماع و سَمع بمعنی شنیدن است ، و درباره خداوند متعال عبارتست از احاطه نور ذاتی او بهمه اصوات و دعاها خواه محسوس باشد یا صوت و دعوت روحانی .

و فقر : در ۲۶۸ بقره گفتیم که : عبارتست از ضعفی که موجب پیدایش نیازمندی گردد ، و آن در مقابل غناء است که بمعنی بی نیازی باشد ، و بزرگترین فقر و غناء : از جهت ذات شیء است که فقر ذاتی و یا غناء بذاته باشد .

و خداوندیکه خالق و مدبّر و مقدرّ همه موجودات و عوالم است باید از لحاظ ذات غنی باشد ، و هرگز وجودیکه محتاج و فقیر است : نمی تواند ایجاد کننده جهان خلقت باشد ، زیرا در صورت فقر و احتیاج وجود خود او استقلال نداشته و بدیگری تکیه می کند .

و افرادی که در زندگی خود تنها بجهات مادی و ظاهری می نگرند : خداوندیکه برای آنها محسوس نشده ، و با چشم ظاهری خود نمی توانند اعمال او را دیده و بمقامات عظمت و قدرت او معرفت پیدا کنند : قهراً یا باید منکر وجود او باشند ، و یا وجودی ضعیف و ناتوان و فقیرش تصوّر کنند ، مخصوصاً اینکه سفارشها و دستورهایی او را درباره دستگیری از ضعفاء و فقراء و حاجتمندان و دیگران می شنوند .

و در اینصورت که خود را متمکن و بظاهر مستغنی دیده ، و دستگیری های ظاهری خودشانرا منظور می دارند : در نتیجه خداوند متعال را فقیر تصوّر کرده و خودشانرا غنی و بی نیاز می دانند .

این افراد در حقیقت منکر خدا هستند : زیرا بآن نحویکه خدا را شناخته و معرفی می کنند (خدای ضعیف و فقیر و محتاج) نمی تواند آفریدگار جهان و جهانیان باشد .

و اینگفتار از ایشان بزرگترین انحراف و بلکه کفر و ردّ حقّ متعال است ، و از این

جهت فرمود: ما این گفته آنان را می‌نویسیم.

و کتابت: بمعنی ثبت کردن و ضبط آنچیز است که در باطن باشد.

و أمّا تعبیر با سین که دلالت باستقبال نزدیک می‌کند: برای اینستکه، گفتار تنها در اعتقادات اثبات فساد عقیده را نمی‌کند، مگر آنکه قرینه‌ای با آن همراه باشد که دلالت بر رسوخ آن قول در قلب او کند، و یا زمانی بگذرد که پشیمانی یا انکار یا خلاف آنرا اظهار نکند.

و دیگر اینکه این مهلت و تأخیر لطفی است از طرف خداوند متعال، که شاید تنبّهی برای او حاصل شود، و از گفته خود توبه کند.

پس منظور کتابت آن چیز است که ثابت و محقق گردد، یعنی - ما قالوا - که مورد کتابت است ثابت و مسلم شود.

۴- و قَتَلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ :

عطف است به ما قالوا، و قتل انبیاء: در مرتبه دوم بعد از کفر بخداوند است، و اینمعنی گذشته از ردّ و کفر بنبوت، جنایت و قتل نفس نیز هست، آنهم جنایتی که نه مستند بحق و عذر موجهی بوده، و نه برای آنها حقی بگردن انبیاء بوده است. آری دشمنی آنها با انبیاء بیشتر از دشمنی با خدا است: زیرا تمام افکار و برنامه‌ها و نقشه‌های آنها بواسطه انبیاء بهم خورده و از بین می‌رود، مخصوصاً که توأم باشد با دعوت و ابلاغ و امر و نهی، و در پیرامون اینمعنی در آیه ۲۱ بحث شد، رجوع شود.

و أمّا عذاب سوزان: برای اینکه آنها خودشانرا بخاطر استغنائی که خیال می‌کردند، از خداوند متعال منقطع کرده و قدرت و قوت خود را دیدند، و از طرف دیگر از بزرگترین وسیله ارتباط و سعادت و موفقیت که رسالت و آیت عظیم الهی بود، هیچگونه استفاده‌ای نکرده و بلکه برای خاموش کردن نور او فعالیت کردند. در اینصورت آنها از مراحل نور و رحمت و فیض خودشانرا محروم کرده، و در

گودال عمیق ظلمت و آلودگی و گرفتگی و مزیقه که سوزنده‌تر از آتش است ، جریان زندگی را بسر می‌برند .
پس نتیجه و اثر و انعکاس برنامه آنها همین خواهد بود .

روایت :

در نور الثقلین از تفسیر قمی نقل می‌کند که : آنان خداوند متعال را ندیده‌اند که بگویند او فقیر است ، ولی اولیاء خدا را دیده‌اند که از اموال دنیا دست خالی هستند ، پس گفته‌اند که هرگاه خدا ثروت و مالی داشت : دوستان خود را از مال دنیا بی‌نیاز می‌کرد ، و با این سخن می‌خواهند خود را در مقابل خداوند متعال بزرگ و ممتاز بشمارند .

توضیح :

اولیاء خداوند که وابسته بعوالم ماورای ماده بوده ، و بجز لقاء پروردگار متعال و قرب باو هیچگونه هدفی ندارند : از زندگی و خوشی و لذائذ دنیوی فقط بمقدار ضرورت اکتفاء کرده ، و هرگز علاقه و تمایلی به برنامه‌های مادّی در وجود خود نمی‌بینند .

آری کسیکه زندگی او در محیط عالم روحانی بوده ، و از فیوضات و تجلیات معنوی و انوار الّهی استفاده می‌کند : چگونه می‌تواند بزندگی محدود و پست و ظاهری قانع باشد .

پس آنان از این مرحله در گذشته ، و زندگی و تعلّقات و تمایلات مادّی را پشت سر گذاشته‌اند ، نه آنکه خداوند متعال نمی‌تواند آنانرا وسعت و گشایش و بی‌نیازی بدهد .

در صورتیکه حقیقت بی‌نیازی و وسعت و خوشی و آزادی ، منحصر بزندگی

روحانی و قطع علائق و تمایلات مادی است .

لطائف و ترکیب :

- ۱- و لَا يَحْسَبَنَّ : فاعل آن موصول است ، و مفعول اول آن ضمیر هو ، است که عاید به بخل باشد ، و مفعول دوم خیر ، است .
- ۲- سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا : جمله مستأنفه است ، و ضمیر جمع نائب فاعل ، و ما بخلوا به : مفعول دوم است .

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنْ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ . - ۱۸۲ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَيْنَا أَلَّا نؤمنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بُعْرَابَانِ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . - ۱۸۳ .

لغات :

- ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ : این - بسبب آنچه - از پیش فرستاده .
- أَيْدِيكُمْ وَ أَنْ اللَّهَ : دستهای شما - و بتحقیق - خداوند .
- لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ : نیست - ظلم کننده - برای بندگان .
- الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ : آنانکه - گفتند - بتحقیق .
- اللَّهُ عَهْدَ إِلَيْنَا : خداوند - پیمان بسته - بر ماها .
- أَلَّا نؤمنَ لِرَسُولٍ : اینکه - ایمان نیاوریم - برای رسولی .
- حَتَّىٰ يَأْتِينَا بُعْرَابَانِ : تا - بیارد بما - قربانی را که .
- تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ : بخورد آنرا - آتش - بگوی .
- قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ : بتحقیق - آمده شما را - رسولانی .

مِنْ قَبْلِی بِالْبَيِّنَاتِ : از - پیش از من - با دلائل آشکار .
 وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ : و بآنچه - گفتید - پس برای چه .
 قَتَلْتُمُوهُمْ إِنَّ : کشتید شما آنها را - اگر .
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ : هستید - راستگویان .

ترجمه :

این شکنجه بسبب آنچیزیستکه پیش فرستاده است دستهای شما ، و خداوند ظلم کننده نباشد به بندگان خود . - ۱۸۲ آنانکه گفتند بتحقیق خداوند متعهد شده است برای ما اینکه ایمان نیاوریم برسولی تا وقتیکه آورد برای ما قربانیکه بخورد آنرا آتش ، بگوی بتحقیق آمد برای شما رسولانی با دلائل آشکار جدا کننده حق از باطل ، و بآنچه تقاضا کردید ، پس برای چه آنها را کشتید ، اگر هستید راستگویان . - ۱۸۳ .

تفسیر :

۱- ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ :

تقدیم : بمعنی جلو انداختن و پیش فرستادن است ، از جهت زمان باشد یا مکان یا رتبت و یا نسبت .

و منظور در اینجا مقدم داشتن و اهمیت دادن است بجهات نفسانی و اعمال خلافیکه مناسب با مقام انسان نیست ، بطوریکه در ادامه زندگی خود توجه و اهتمام بیشتر او بجهات حیوانی و نفسانی بوده ، و اعمال و برنامه الهی را بتأخیر بیاندازد .

و چون ذکر کلمه آیدی در مورد افراد مخالف است : قهراً مراد از آیدی و قوای آنها که در اجرای برنامه خلاف آنها صرف می شود : اعضاء و نیروهای مادی خواهد

بود .

و آیدی : جمع ید که بمعنی قوه فعال و آنچه‌یست که وسیله اجرای عمل شود ، خواه مادی باشد یا روحانی .

و ظَلَّام : صیغه مبالغه است و دلالت می‌کند بمبالغه و کثرت ، و این کثرت بمناسبت کلمه عبید است که جمع عبد باشد .

و ذکر عبید : برای اشاره ببودن ارتباط و انعطاف است در میان خداوند متعال و بندگان او که مانع از ظلم خواهد بود .

و این جمله (و أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ) عطف است به جمله - بما قَدَّمْتُ ، و در حقیقت پیش آمدن عذاب در نتیجه اعمال خود انسان بوده ، و بخاطر اینست که خداوند متعال ببندگان خود ستم نمی‌کند .

آری نبودن مجازات برای افراد متجاوز و بدکار : خود ظلم بر مظلومین و ضعفاء بوده ، و موجب پیدایش اختلال و بهم خوردن نظم در اجتماع شده ، و نقض قانون و مقررات خواهد بود .

و در عین حال خداوند متعال کمترین ستمکاری در مقام مجازات نمی‌کند .

۲- الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرِسُوْلِ حَتّٰى يٰٓاْتِنَا بُقْرٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ :

عهد : التزام مخصوصی است در مقابل شخصی یا امری ، و اعمّ است از آنکه از جانب خداوند باشد یا از مخلوق ، آیه ۷۶/۳ .

قُرْبَان : مصدر است مانند غُفْران ، و مفهوم آن مقابل بُعْد و دوری است ، و اعمّ است از قرب ظاهری و معنوی .

و چون قربانی خواه حیوان باشد یا چیزی دیگر به نیت تقرب بخداوند متعال صورت می‌گیرد : آنرا قربان و قربانی گویند .

و بنوشته قاموس کتاب مقدّس : قربانی در میان بنی اسرائیل بر دو نوع بود ،

قربانی خونی که از حیوانات پاک انتخاب می‌کردند ، و قربانی غیر خونی که از خوراک و نوشابه و میوه و زیت آرد بود .

و از جمله قربانیها : نوع سوزاندنیها بود که برای کفّاره گناهها در اوقات و موارد مختلف انجام می‌دادند .

و در کتب تورات و در عهد عتیق : ببعضی از موارد این نوع از قربانیها اشاره شده است :

از جمله در سفر لاویان باب نهم از آیه ۴ تا ۲۴ ، راجع به جریان قربانی سوختنی تحت نظارت حضرت موسی و حضرت هارون علیهما السلام نقل کرده ، و می‌گوید : موسی و هارون بخیمه اجتماع داخل شدند و بیرون آمده و قومرا برکت دادند و جلال خداوند بر جمیع قوم ظاهر شد ، و آتش از حضور خداوند بیرون آمده قربانی سوختنی و پیه را بر مذبح بلعید ، و چون تمامی قوم آنرا دیدند صدای بلند کرده بروی در افتادند .

و در کتاب اوّل پادشاهان باب ۱۸ و از آیه ۲۳ تا ۳۹ جریان قربانی را نقل کرده و می‌گوید : ایلای نبی گفت - ای خداوند مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تو یهوه خدا هستی ، آنگاه آتش یهوه افتاده قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید ، و تمامی قوم چون این را دیدند بر روی خود افتاده گفتند : یهوه او خدا است .

پس از این دو مورد و موارد دیگر معلوم می‌شود که : بنحو اجمال موضوع سوختن قربانی واقعیت داشته ، و ما با شرائط و خصوصیات آن بحثی نداریم . و شاید بنی اسرائیل از آگاهی باین جریانها که با نظر انبیاء صورت می‌گرفت ، معتقد شده بودند که : یکی از وظائف و معجزات انبیاء نشان دادن چنین جریانی باشد .

و آنرا از عهد الّهی می‌پنداشتند که با انبیاء دارد .

و همینطوریکه پذیرفتن هدیه با أخذ و تصرف صورت می‌گیرد: تصوّر می‌کردند که قبول قربانی از جانب خداوند متعال، قهراً بصورت سوخته شدن و محو آثار خارجی آن خواهد بود.

و این عقیده برخورد بموضوع صحیح و یا ناصحیحی ندارد، و تنها باید توجه داشت که این برنامه چیزی نیست که مورد توجه خاص باشد، و عقیده پیدا کردن بمقام نبوت با صدها امور خارق عادت و معجزات آسمانی، ممکن است صورت بگیرد.

البته اظهار معجزه از طرف پیامبر الهی: لازمست باقتضای محیط و متناسب با جریان امور خارجی باشد.

۳- قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ :

بیّنات: جمع بینه و آن چیز روشن و آشکاری باشد که در آن جدایی و رفع ابهام صورت بگیرد، و آن اعمّ است از آنچه از قبیل موضوعات خارجی باشد و یا اعمال. و أمّا بیّناتیکه همراه رسولان بوده است: شامل می‌شود بهر آیت و نشانه و دلیلی که برای اثبات نبوت آورده می‌شود، خواه آن آیت تشریحی باشد، مانند کتاب آسمانی و اظهارات و کلماتیکه از عالم غیب باشد، و یا آیات تکوینی که با اراده نافذ او در خارج وجود پیدا کند، مانند احیاء اموات و تصرف در جهان کائنات، بنحویکه برخلاف جریان طبیعی باشد.

و تفصیل این موضوع در کتب تاریخ انبیاء مذکور است.

و أمّا جمله - بِالَّذِي قُلْتُمْ: اشاره بهمان قربانی سوختنی است که بوسیله انبیای گذشته دیده می‌شد، و ما دو مورد آنرا از سفر لایمان و از اول پادشاهان نقل کردیم.

پس چگونه از انبیای بنی اسرائیل که هر کدام معجزه‌ای بدست داشته، و هم

می‌توانستند با نفوذ روحی و مقام والای نبوت و ارتباط با خداوند متعال ، درخواست پیدایش آتش سوزاننده کنند : رو برگردانیده و بلکه بمقام مقاتله درآمدند .

چنانکه زکریای نبی و یحیی نبی و بعضی دیگر را بتقل رسانیدند .
و در اینجا باید بدو نکته مهم توجه داشته باشیم :

اول - اینکه حقیقت نبوت چنانکه در ذیل آیه ۲۴۷/۲ گفته شد محتاج بدارا بودن سه شرط است : استعداد ذاتی و قدرت روحی . دوم - بفعلیت رسانیدن این استعداد و قوت ذاتی با مجاهدات و تهذیب نفس و عبادات . سوم - اعطای منصب نبوت از جانب خداوند متعال .

و اما دارا بودن معجزات خارق طبیعت و عادت : در مقابل افراد عمومی و برای تثبیت در خارج باشد .

و اگر کسی مقام روحانی و حقیقت نبوت را توانست تشخیص بدهد : هرگز احتیاجی بظهور معجزه نخواهد بود .

دوم - معجزه باید بطوریکه در این آیه تعبیر شده است ، آیت بینه باشد ، یعنی علامت و نشان دهنده آشکار مقام نبوت باشد ، و اما کرامات و اعمال برجسته و جالب خواه مادی باشد یا روحانی ، هرگز بمنصب نبوت دلالت نخواهد کرد ، و امثال این کرامات از افراد مهذب و از مرتاضین بسیار دیده می‌شود .

و از این قبیل است : مستجاب بودن دعاء ، و نفوذ اراده ، و اعمال مخصوصی که بوسائل علمی صورت می‌گیرد .

و همینطوریکه در هر رشته‌ای افراد مدعی و خالی از حقیقت ، وجود داشته و دیگران را که ساده لوحند از مسیر حق منحرف می‌کنند : در مقام نبوت نیز چنین است ، و در هر زمانی افرادی دروغگو و مدعی و عنوان طلب بودند و هستند که از ساده و ناآگاه بودن دیگران سوء استفاده کرده ، و آنها را منحرف می‌کنند .

روایت :

در کافی (باب صنوف أهل الخلاف و ذکر القدریة) از مردی ، از امام ششم (ع) است که فرمود : خداوند لعنت کند قَدْرِيَّة را ، و خداوند لعنت کند خوارج را ، و خداوند لعنت کند مرجئه را ، و لعنت کند مرجئه را . عرض کردم : دو گروه اول را یک مرتبه لعن کردی ، و گروه مرجئه را دو مرتبه ذکر نمودی ! فرمود : آنان می‌گویند که قاتلین از ما مؤمن هستند ، و خونهاییکه از ما ریخته می‌شود تا روز قیامت دامنهای آنها را آلوده می‌کند ، چنانچه خداوند متعال در آیه آل عمران - ۱۸۳ می‌فرماید : بتحقیق آمد برای شما رسولانی پیش از پیغمبر اسلام با دلائل آشکار و مطابق خواسته‌های شماها ، پس چطور شد که آنها را کشتید . در صورتیکه فاصله زمان این افراد با قاتلین انبیاء حدود پانصد سال بوده است ، و چون اینها بعمل آنان راضی هستند : قتل را باین افراد حاضر نسبت داده است .

توضیح :

- ۱- قَدْرِيَّة : از ماده قدرت و تقدیر است که بمعنی توانایی و اختیار داشتن است در مقابل جَبْرِيَّة که مقهور شدن و تحت اختیار بودن است ، و مفهوم قَدْرِيَّة نزدیک باشد به تفویض .
- ۲- خَوارج : گروهی هستند که از تحت ولایت امیرالمؤمنین (ع) بیرون رفته ، و بر مخالفت آنحضرت خروج کردند .
- ۳- مُرَجِيَّة : از کلمه إرجاء و بمعنی تأخیر است ، این گروه در زمان حکومت معاویه در شام پیدا شده ، و می‌گفتند : ایمان ارتباطی با اعمال خارجی ندارد ، و هرگز کسی نتواند درباره دیگری که مؤمن است ، در این دنیا حکم و رأیی بدهد ، و حکم در عالم آخرت و از جانب خداوند باید معین گردد . پس این تأخیر حکم ، و همچنین تأخیر عمل از ایمان : از افکار آنها است .

۴- و أمّا ترتیب در ذکر این سه گروه : قدریّه در مقابل بسط قدرت و نفوذ مشیّت خداوند متعال ، سخن می‌گویند ، و انسانرا در مقابل عظمت خداوند صاحب اختیار و قدرت می‌دانند .

و خوارج : ولیّ خدا را محدود کرده ، و برای او حقّی در حکم دادن و اظهار رأی قائل نمی‌شوند .

و مُرجئه : مردم دیگر را صاحب نظر و آزاد ندیده ، و هم آنانرا مقید بانجام وظائف و فرائضِ الهی نمی‌دانند .

۵- و أمّا لعن مکرّر برای مرجئه : لعن بمعنی دوری پیدا کردن است ، و مرجئه از دو جهت خود را از محیط رحمت و لطفِ الهی محروم می‌کنند ، اول - از جهت ملتزم نشدن بانجام دستوره‌های الهی ، که از لحاظ عقل و وجدان از لوازم ایمان بوده ، و بلکه هدف نهایی از ایمان بوده ، و علامت ثبوت و تحقّق ایمان و عقیده است .

دوم - بلحاظ منزوی شدن از بندگان صالح و استفاده نکردن از حسن نظر و نصایح و هدایت و موعظه آنان .

پس مرجئه گذشته از مقید نبودن و ملتزم نشدن باعمال و عبادات : اولیاء خدا را نیز کنار گذاشته ، و آنها را نیز محدود می‌کنند .

۶- و أمّا رضایت و موافق شدن بعمل دیگری : زیرا خصوصیت و مرتبت انسان در مرتبه اول از نیت قلبی و افکار باطنی و برنامه اعتقادی او معین و روشن می‌شود ، و سپس از ظهور و فعلیت پیدا کردن آن نیت در خارج ، بوسیله گفتار و کردار و رفتار .

آری گروهیکه وابسته صددرصد بیک برنامه صالح یا فاسدی هستند : همه افراد آن گروه محکوم بیک حکمی باشند ، اگرچه باختلاف مراتب عمل متفاوت گردند . و در اینجهت خصوصیت زمانی یا مکانی فرقی نمی‌کند .

لطائف و ترکیب

- ۱- الَّذِينَ قَالُوا : صفت است برای عبید ، و مراد از عبید : افرادی هستند که در آیه گذشته ذکر شدند .
- ۲- أَلَا تُوْمِنُ : مفعول است به عَهْد ، یعنی عَهْدَ أَنْ لَا نُؤْمِنَ .
- ۳- بَقْرَبَان : گفتیم که اینکلمه بمصداق خارجی - ما يتقرب به الی الله ، اطلاق می شود ، و نظائر آن زیاد است .

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ . - ۱۸۴ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ . - ۱۸۵ .

لغات :

- فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ : پس اگر - تکذیب کردند تو را - پس بتحقیق .
- كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ : تکذیب شده است - رسولانی - از .
- قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ : پیش از تو - آوردند - دلائل آشکار .
- وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ : قطعه‌های محکم - و کتاب - روشنایی دهنده .
- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ : هر نفسی - چشنده .
- وَالْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ : مرگ است - و بتحقیق - بانجام رسانیده شوید .
- أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : مزدهای شما - روز - قیامت .
- فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ : پس کسیکه - برکنار شد - از - آتش .
- وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ : و داخل کرده شد - ببهشت - پس بتحقیق .

فَاَزَ و ما الْحَيَوةُ الدُّنْيَا : پیروز شده است - و نیست - زندگی - دنیا .
إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ : مگر - لذت و منفعت - غفلت داشتن .

ترجمه :

پس اگر تکذیب کردند تو را ، پس بتحقیق تکذیب شده است رسولانی از زمان پیش از تو ، که آوردند آیات و نشانیهای روشن ، و قسمت‌های محکم ، و کتاب نور دهنده . - ۱۸۴ هر نفسی چشمنده مرگ باشد ، و بتحقیق شماها بپایان رسانیده شده هستید در جهت مزدهای اعمال خودتان در روز قیامت ، پس کسیکه در آنروز دور گردانیده شد از آتش و داخل بهشت گردید : پس بتحقیق پیروز شده است ، و نیست زندگی دنیوی مادی مگر لذت و انتفاعی که از غفلت سر می‌زند . - ۱۸۵ .

تفسیر :

۱- فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ

الْمُنِيرِ :

بَيِّنَاتِ : در آیه گذشته گفتیم که بَيِّنَات جمع بَيِّنَه و از ماده بینونت و بمعنی چیز است که روشن و جدا کننده و برطرف کننده ابهام باشد .
و آن اعم است از آنکه در جهت صفات نفسانی و معارف الهی باشد ، و یا در جهت اعمال و گفتار ، و یا موضوعات خارجی .
و زُبُر : جمع زَبُور است مانند رُسُل و رَسول ، و زَبُر دلالت می‌کند به تثبیت و تحکیم خطوط و نقشه‌های کتابتی یا طبیعی و یا قلبی .
و مراد در اینجا مجموعه ایست که محتوی احکام ثابت و مطالب محکم و وظائف روشن و لازم باشد .
و کتاب : آنچه‌یز است که در آن نیت قلبی و یا مطالبیکه در ماوراء ماده محفوظ

است ، ثبت و ضبط و ظاهر شود .

و فرق در میان این سه موضوع اینستکه :

بینات : برای همه طبقات مردم است ، و شامل می‌شود بهمه امور و موضوعاتی که روشن و آشکار و جدا کننده حق و باطل باشد ، بطوریکه برای همه قابل فهم و مورد استفاده گشته ، و همه طبقات بتوانند از آن بهره‌مند گردند ، مانند معجزات ، و دستورهای اجتماعی ، و احکام عمومی .

و زُبُر : برای مردم حقیقت طلب و دانش دوست و متوسطین از افراد است که می‌خواهند مطالب و احکام قاطع و ثابت و محکم را فهمیده و بدست آورند ، و در عین حال طبقات پایین هم می‌توانند از قسمتهای عمومی آن استفاده کنند .
و کتاب : در مرتبه کامل بوده ، و از لحاظ جامعیت آن ، همه طبقات از آن استفاده خواهند کرد ، و از این لحاظ با صفت اناره مطلق و روشنایی دهنده معرفی شده است .

و بطوریکه گفتیم در کتاب : مجموع مطالب و احکام و حقایقیکه در عالم مافوق محسوس است ، ثبت و ضبط می‌شود .

و از این لحاظ نزول کتاب باینمعنی لازم است توأم با مقام رسالت عمومی باشد ، نه نبوت مخصوص .

و این آیه در تکمیل و توضیح آیه گذشته است که می‌فرماید : آنان در تقاضای قربانی و سوخته شدن آن بوسیله پیغمبر خدا ، سخن بی‌اساسی می‌گویند ، و در تکذیب تو هیچگونه مبنای صحیحی ندارند ، و پیش از تو نیز اینمردم انبیای گذشته را هم با داشتن آیات و معجزات و شواهد تکذیب و انکار کردند .

۲- كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ :

ذوق : عبارتست از درک و احساس نمونه‌ای از خصوصیات چیزی ، خواه بوسیله قوه ذائقه باشد یا قوای دیگر ، و یا با قوه باطنی ، و خواه در مورد موضوعات مادی

باشد و یا معنوی ، و اعمّ است از بودن آنموضوع از قبیل نعمت و رحمت و یا نعمت باشد .

و در قرآن مجید در همه این موارد استعمال شده است .
پس این معنی اعمّ است از مفهوم اصطلاحی این کلمه که مخصوص است به احساس چیزی بوسیله قوه ذائقه که در دهان و زبان موجود است ، و تنها طعمها را درک می‌کند .

و نفس : بمعنی فرد متشخص است به تشخص ذاتی ، مادی باشد یا روحانی .
بموجب آیه کریمه - **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** - ۸۸/۲۸ .

هر وجودی هالک خواهد بود ، مگر آنکه عنوان وجه بودن پیدا کند . پس هر شخصی باید بحساب اعمال و حرکات خود رسیده ، و خود را در مقابل تمام امور خود مسئول به بیند ، و متوجه باشد که در زمان نزدیک پاداش اعمال خود را بتفصیل خواهد دید .

و توفیه : بپایان رسانیدن وفاء است در حق دیگری ، و وفاء عبارت است از بآخر رسانیدن عمل یا تعهدی که شده است .

و چون پاداش دادن بعمل از جانب خداوند متعال تعهد شده است : وفاء کردن باین تعهد لازم و ضروری خواهد بود .

و همه باید توجه داشته و بدانند که : هر عملی با هر نیتی که از آنها سر می‌زند ، بطور مسلم پاداش آنها خواهند دید ، و کوچکترین مسامحه و افراط و تفریطی در این جریان صورت نخواهد گرفت ، و تعبیر با کلمه - توفیه ، بخاطر اشاره کردن باین موضوع است .

و أمّا انصراف از غیب بخطاب در کلمه - **تُوقَّون** : برای اینستکه موضوع توفیه در مورد اعمال ، مخصوص انسانها است که تکالیفی برای آنان معین شده ، و در مقام اطاعت و عصیان مختارند ، و شامل همه نفوسی که می‌میرند (**كُلُّ نَفْسٍ**) نخواهد

بود .

آری حیوانات که تکالیفی بآنها متوجه نیست تا در عالم دیگر مبعوث گشته و به پاداش اعمال خودشان برسند ، و زندگی و نتیجه فعالیت و اعمال آنها در همین جهان مادی ایفاء می شود .

و اما عوالم ماورای ماده : آنها هم پیوسته بهمه فعالیت‌های خودشان شاهد و حاضر و عالم هستند ، و احتیاجی بعالم دیگر نخواهند داشت .

و دیگر اینکه : اجر و پاداش در موجودات مادی و جسمانی تصوّر می شود ، زیرا اجر دلالت به حقوق و فاصله داشتن و مقابله می کند ، و اینمعانی در عالم ماورای ماده درست نیست .

آری در آنعالم : اعمال بوسیله جوارح و أعضاء صورت نمی گیرد ، تا در میان اعمال و وسائل مادی با روح انسان فاصله و جدایی پیدا گردد ، چنانکه در توجهات و خضوع و خشوع و تذلل و محبت و شوق و ارتباط روحی در همین دنیا نیز چنین است .

و اما ایفاء در روز قیامت : در ۱۶۱ گفتیم که قیامت عبارتست از برپا شدن و فعلیت پیدا کردن چیزی ، و در قیامت بواطن و سرائر ظاهر شده ، و حُجُب و پوشاکها برطرف می شود .

و در این حالت است که هر کسی احوال و خصوصیات روحی خود را بی پرده مشاهده کرده ، و نتایج اعمال خود را در صفحه قلب خود با چشم باطن و بدون فاصله می بیند .

۳- فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ :

زُحِرَ حَ : دلالت می کند به رد کردن و دور نمودن بتدریج .

و تعبیر با این کلمه نه با کلمات رد و منع و دفع : برای اینکه فهمیده شود که دور

شدن از آتش باید بتدریج صورت بگیرد ، و محتاج است به اعمال صالح و تزکیه و تهذیب نفس ، تا نفس خود را بهشتی کرده و از محیط جهنم خارج نماید ، و کیفیت این حرکت و سیر ، در کتابهای اخلاقی و سیر و سلوک بحث شده است .

و در ۱۳۱ و ۱۳۳ ، بحث لازم از جنّت و نار شده است .

و تعبیر بصیغه مجهول : اشاره است باینکه این دوری از نار و داخل شدن ببهشت می باید بدست غیبی و تحت لطف و توفیق خداوند متعال صورت بگیرد ، و از بنده تنها آماده کردن مقدمات و شرائط و زمینه مناسب است .

و تقدیم دور شدن از آتش بر ورود بهشت : برای فهمانیدن اینستکه محیط و اوضاع و زندگی دنیوی ، خود از مراحل نار است ، و از این لحاظ می فرماید : حیات دنیا متاع غرور است .

و فَوْز : بمعنی رسیدن به خیر و خوشی و نعمت حقیقی است ، و اَمَّا خَیْر و خوشی مادی : اگر توأم با خیر و موفقیت روحی و باطنی گردید ، فوز و خوشی خواهد شد ، و اگر نه : از مصادیق نار بوده و آدمیرا از خیر و صلاح و نعمت حقیقی بازدارنده خواهد بود .

و از این لحاظ فرمود : اگر کسی از مرحله نار دور شده و داخل بهشت گردید ، بحقیقت خیر و خوشی (فوز) رسیده است .

آری فوز حقیقی در صورتی برای انسان حاصل می شود که تمایلات و علایق مادی او که موقتی و توأم با شدائد است ، مبدل به ارتباطات روحانی و تعلق و توجه بخداوند متعال و اولیاء او گشته ، و در راه اطاعت و رضایت او حرکت کند .

و نتیجه فوز : حاصل شدن فَلَاح و رستگاری است .

و مَتَاع : در ۱۴ گفته شد که اسم مصدر است از تمتیع و بمعنی آنچه حاصل باشد از لذّت و نفع (مَا یَتَحَصَّلُ مِنَ التَّمْتِیْعِ) .

و غُرُور : غفلتی است که بعوارض و علل خارجی پدید آید .

و اضافه متاع به غرور بمعنی لام اختصاص است ، یعنی زندگی دنیوی پست مادی ، التذاذ و انتفاعی است که مخصوص باشد به پیدایش غفلت .
و چون انسان از جهان حقیقت و از مراحل نور و هدایت و روحانیت غافل گشت : قهراً روی بعالم پست مادی دنیوی آورده ، و چون حیوانات التذاذ او منحصر بشهوات و خوردن و خوابیدن و مانوس شدن با اهل دنیا خواهد بود .

روایت :

در نور الثقلین از کافی از امام ششم (ع) نقل می‌کند که : چون رسول خدا (ص) رحلت کرد ، صدایی شنیدند بی آنکه کسی را به بینند ، و این آیه کریمه را تلاوت نمود (کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ... فَقَدْ فَازَ) و گفت : بتحقیق در وجود خداوند متعال است عوض و خَلْفی از آنچه هَالِک و نیست باشد ، و تسلیت از هر مصیبتی ، و تدارک کردن بآنچه فوت می‌شود ، پس بخداوند متعال دلبستگی داشته باشید ، و از او امیدوار باشید ، و مصیبت زده آنکسی است که از ثواب و خیر اِلَهِی محروم شده است .

توضیح :

آری همه رقم از تحوّلات عمومی و یا خصوصی ، بخیر و رحمت و یا بشرّ و نقت ، صورت بگیرد : همه تحت نظر و با تصویب خداوند متعال خواهد بود .
و در مقابل این تحوّلات : قوّت و نیروی استقامت و یا دفاع نیز . باید با توجّه و یاری او صورت بگیرد .

و معنای - لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ - همین است ، زیرا او مبدء وجود و همه کائنات است .

پس اگر کسی توجّه و استنادش در همه امور و احوال با او باشد : بطور یقین

هرگونه هلاکت و فوت و ضرر و مصیبتی که مواجه او گردد ، جبران و اصلاح خواهد شد .

و باید توجه داشت که : جهان همیشه در تحوّل بوده ، و همه موجودات و انسانها بنحو طبیعی و با عوارض در سیر صعودی و یا نزولی هستند ، و آنچه ثابت و لایتغیر است : خداوند متعال است .

لطائف و ترکیب :

۱- کلّ نفس : این جمله و سه جمله پس از این ، هر کدام از کلمات قصار و جامع و مفید قرآن مجید است .

۲- الحیاة الدنیا : کلمه - دُنیا ، درمقابل عُلیا ، اشاره به پایین و پست بودن عالم ماده است که از هر جهت محدود است .

لَتُبْلَوْنَ فِيْ أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيْرًا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ . - ۱۸۶ و إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيْلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ . - ۱۸۷ .

لغات :

لَتُبْلَوْنَ فِيْ أَمْوَالِكُمْ : هر آینه تحوّل داده می‌شوید - در - اموال شما .

و أَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعَنَّ : و نفسهای خودتان - و هر آینه می‌شنوید .

مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ : از - آنانکه - داده شده‌اند - کتاب .

مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنْ الَّذِينَ : از - پیش از شما - و از - کسانی که .
 أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا : مشرک هستند - آزار - بسیار .
 وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا : و اگر - صبر کنید - و خودداری کنید .
 فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمٍ : پس بتحقیق - این - از - تصمیم جدی .
 الْأُمُورِ وَإِذْ أَخَذَ : در کارها است - و زمانیکه - گرفت .
 اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ : خداوند - پیمان - آنانکه .
 أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ : آورده شده اند - کتاب - هر آینه روشن کنید .
 لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ : برای مردم - و نپوشانید آنرا .
 فَتَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ : پس ترک کردند آنرا - بر پس - پشتهاشان .
 وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا : و گرفتند - بآن - بهای - کمی را .
 فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ : پس بد است - آنچه - أخذ می کنند .

ترجمه :

هر آینه تحویل داده می شوید در اموال و أنفس خودتان ، و هر آینه می شنوید از
 آنانکه کتاب بآنها آورده شده است از قبل از شما ، و از آنانکه شرک می ورزند آزار
 بسیار ، و اگر صبر داشته باشید و خودداری کنید از خلاف پس این برنامه از تصمیم
 گرفتن در امور خواهد بود . - ۱۸۶ و زمانیکه فرا گرفته است خداوند متعال پیمان
 کسانی را که آورده شده اند کتاب ، اینکه هر آینه بیان و روشن کنید آنرا برای مردم و
 نپوشانید آنرا ، پس ترک کردند آنرا در پس پشتهای خودشان ، و گرفتند بآن بهای
 کمی را ، پس بد است آنچه گرفتند . - ۱۸۷ .

تفسیر :

۱- لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنَ

قَبْلَكُمْ و مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذَى كَثِيرًا :

بَلُو : بمعنی ایجاد تحوّل و تقلّب است تا نتیجه مطلوب بدهد .
و این ابتلاء و تحوّل و دگرگونی در همه مراحل و رشته‌های علمی و عملی لازم است ، و بلکه در موضوعات مخلوط و مشکوک نیز آزمایش ضروری است ، تا خلوص و صفا در هر موضوعی روشن گردد ، رجوع شود به ذیل ۹۳ بقره .
در وجود انسان نیز از لحاظ رشته علمی یا فنی یا صفات باطنی و اعتقادات و یا در مراتب سیر و سلوک و ایمان ، می‌باید در مورد آزمایش قرار بگیرد .
و این آیه کریمه خطاب بمسلمین است ، و سه نحو آزمایش ذکر شده است :
أول - آزمایش در جهت تعلّق مالی : تا معلوم شود که هدف در برنامه ایمان و زندگی اسلامی ، تحصیل و جمع مال است ، و یا رسیدن بحقیقت ایمان ، و مال برای خدمات ایمانی است .
دوم - آزمایش در جهت خوشی و عافیت و آزادی وجودی : تا معلوم گردد که آیا محبوبتر و مطلوبتر نزد او وجود خود او است ، و یا وجود او برای درک مقامات عالی و رسیدن بمراتب و حقایق روحانی باشد ؟
پس در مقابل حوادثی که برای وجود او عارض می‌شود ، از سلامتی و کسالت ، و قوّت و ضعف ، و گرفتاری و آزادی ، و شدّت و فراغت ، و ناملائمات و راحتی : میزان استقامت و صبر و طمأنینه و ایمان و توجّه و خلوص نیّت هر شخصی روشن می‌شود .
سوم - آزمایش در جهت برخورد بسخنان مخالفین و حرفهای گوناگونی که درباره او زده می‌شود : و در این برخوردها میزان پای بندی و وابستگی انسان بحقیقت و واقعیت و ایمان بخداوند متعال ، و یا تزلزل و ضعف و لغزندگی و سستی او معلوم خواهد شد .
و در این سه مرحله : آزمایش از جهت وجودی بالاتر و سختتر از مالی است ،

زیرا ابتلاء از جهت اموال مربوط بوجود خود نبوده ، و رفع آن آسانتر است ، و آنچه سختتر و مشکلتر از آندو قسمت است : ابتلاء در جهت سخنان دیگران است که بکلی از اختیار خارج بوده ، و بطوریکه از امام ششم (ع) نقل شده است (سفینه ، لسان) : **يا عَلَمَةُ إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلِكُ وَّالْسِتَّةَم لَا تُضْبَطُ -** موافقت و خوشنودی مردم را نتوان مالک شد ، و زبانهای آنها حفظ و ضبط نگردد .

و گاهی سخنی از مردم شنیده می شود که : موجب هتک حرمت و از بین رفتن عنوان و شخصیت بوده ، و هرگز قابل اصلاح و التیام نباشد .
و مخصوصاً که سخن از غیر مسلمین صادر شود ، و بالاتر اینکه از مشرکین باشد که هیچگونه بآیین و دینی پایند نیستند .

پس از این آزمایشها استفاده می شود که : سالک راه خدا نباید کوچکترین تعلق و وابستگی بجان و مال و عنوان و اسم و شخصیت داشته ، و در برخورد باین مراحل از سلوک خود متوقف گردد .

و اذی : مصدر است بمعنی آزاریکه از برخورد به ناملائم و چیز مکروه حاصل می شود . رجوع شود به ۱۱۱ .

۲- و اِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ :

عزم : قصدیست که جازم و جدی باشد ، و آن مرتبه قبل از اراده کردن باشد ، و در مرتبه عزم هرگونه از شک و سستی و تزلزل و وسوسه برطرف گشته ، و بمطلوبیکه منظور دارد اقدام کرده و تصمیم می گیرد ، و تا این تصمیم در نفس انسان پیدا نشود : هنوز بمرحله قاطع بودن و اراده جدی نخواهد رسید .

و عزم ملازم است با صبر و تقوی :

أَمَّا صَبْرٌ : برای اینکه صبر عبارتست از بردباری و نگهداری نفس از اضطراب و تزلزل و جزع ، و پیدا کردن حالت طمأنینه و سکون نفس ، تا بتواند در برنامه خود ثابت قدم باشد .

و أَمَّا إِتْقَاءُ : بمعنی اختیار کردن تقوی و خودداری است .
و تقوی مفهوم مطلق داشته و شامل خودداری کردن از هرگونه امور و اعمال
منافی وظائفِ اَلْهٰی و عقلی خواهد بود .
پس تصمیم گرفتن جدّی در انجام مقصود : متوقّف باین دو موضوع خواهد بود ،
اوّل - ثابت قدم بودن در برنامه خود و حالت طمأنینه پیدا کردن و استقامت
داشتن . دوّم - خودداری کردن و حفظ خود از هر جور امور مخالف برنامه اَلْهٰی و
عقلی .

۳- و إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ :

مِيثَاق : بوزن مِفْعَال از مادّه وثوق و بمعنی اطمینان خاطر است ، و ميثاق
بمعنی وسیله امن و اطمینان با احکام است .

و ميثاق و تعهد : یا از مردم است برای خداوند متعال ، بواسطه صورت بگیرد ،
یا بیواسطه ، و تکوینی باشد و یا تشریحی ، و بزبان باشد یا باقتضای حال قلبی .
و أَمَّا تعهد از جانب خداوند متعال : مانند تعهد او برای ثواب و عقاب ، و اجرای
عدالت ، و بسط آرزاق و نعمتهای عمومی ، و هدایت مردم بوسیله بعث رسولان ، و
إنزال احکام و کتاب .

و أَمَّا أَخْذ ميثاق برای تبیین کتاب : کتاب و احکامیکه برای پیغمبر خدا و یاران
خاصّ او نازل می شود ، مخصوص خود آنها نیست ، بلکه برای عموم بندگان خدا
باشد که هر کسی باندازه استعداد خود که احتیاج دارد از آنها استفاده کند .
و از این لحاظ مخاطبین و حاضرین و اهل علم ، از جهت عقل و شرع موظّف
هستند که بدیگران تبیین و ابلاغ کنند .

چنانکه این تعهد و وظیفه در هر موردیکه از جانب خداوند متعال انعام مطلق
بشخصی شد : بحکم عقل و شرع و وجدان لازمست آنرا در مورد استفاده دیگران
نیز قرار بدهد .

خواه در موضوع امور مادی باشد ، مانند مال و ملک و قدرت ، و یا در امور معنوی باشد ، چون علم و معرفت و احکام .

و تعبیر با کلمه ایتاء نه إعطاء : برای اشاره کردن باین است که در اینجهت عنوان خصوصیتی برای این افراد نیست ، بلکه نظر با استفاده آنان و هم دیگران است ، چنانکه مال و ثروتی که خداوند متعال بفردی می دهد : بخاطر استفاده عموم نیازمندان باشد ، نه آنکه این فرد آن مال را مخصوص خود قرار داده ، و دیگران را از آن محروم بسازد .

و برای اهمیت دادن باینموضوع از چندین جهت تأکید شده است :

اول - ذکر تبیین با لام تأکید مفتوحه .

دوم - ذکر فعل با نون تأکید ثقلیه .

سوم - تأکید آن با ذکر کلمه و لا تکتّمونه .

چهارم - خصوصیت ماده تبیین است که در مورد رفع ابهام و جدا کردن حق از باطل استعمال می شود .

و أخذ : فرا گرفتن چیز است که بنحو جمع و ضبط کردن باشد .

و أخذ میثاق از مردم : یا بوسیله انبیاء و اولیاء صورت می گیرد ، و یا از روی طبیعت و فطرت پاک ، صورت اول را زبانی و تشریحی گویند ، و صورت دوم را فطری و تکوینی و حالی .

۴- فَنَبِّدُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ :

نبد : بمعنی وا گذاشتن و صرف نظر کردن است که بعنوان بی نیازی صورت بگیرد ، نه انداختن بقصد إهانت .

وَرَاءَ : چیز است که خارج و پوشیده از نظر باشد ، و چون اضافه بظهور شده است : پوشانیدن و برکنار کردن آن مؤکد می شود ، و ظُهور : جمع ظَهر که بمعنی پشت است .

و این جمله کریمه نتیجه أخذ میثاق است که از آنها گرفته شده است ، و در نتیجه تعهد آنها ، بسه نحو نتیجه گرفته شده است :

أول - در مقابل تعهد آنها برای تبیین و إبلاغ بمردم : آنرا بنحو کامل از مردم پوشانیده ، و در پشت خود پنهان کرده ، و حقایق آنرا بکلی از مقابل چشمها پوشیده داشتند .

دوم - در مقابل این پوشانیدن و تحریف آن : اینعمل را صددرصد صورت مادی داده ، و بهای کمی بدست آوردند .

سوم - باید توجه پیدا کنند که این معامله مادی بسیار بضرر دنیوی و اخروی آنان تمام شده ، و برای همیشه شرمنده خواهند شد .

و اشتراء : تحصیل و بدست آوردن چیزیست که در ضمن جریانی باشد .

روایت :

در مجمع البیان از أمير المؤمنین (ع) است که می فرماید : خداوند متعال تعهد نگرفته است از اهل جهل باینکه متعلم باشند ، تا وقتیکه از اهل علم تعهد گرفته است که دیگرانرا تعلیم کنند .

توضیح :

گفتیم که : یکی از مواثیق خداوند متعال که بر عهده او لازم است ، تعلیم مردم و تبیین حقایق و آماده ساختن وسائل تعلیم و تربیت است ، و از جمله این وسائل انزال کتاب آسمانی و برانگیختن انبیاء و إلزام اهل علم است که مردم جاهل را پیوسته تعلیم و تربیت کرده ، و سطح معرفت و علم و ایمان آنها را بالا برده ، و آنها را با جهان غیب مربوط کند .

آری منظور از خلقت جنّ و انس در جهان ماده : مرتبط ساختن آنها است با

جهان غیب ، تا خدای خود را که مبدء هرگونه از رحمت و نعمت است بشناسند ، و پیوسته و در همه حال در مقابل عظمت و جلال او خضوع کنند .
 خداوند متعال می فرماید : **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** - و عبودیت فرع معرفت است ، و پس از معرفت بمقامات و صفات و عظمت خداوند متعال ، عبودیت و تذلل قهری باشد .
 پس یکی از وظائف صددرصد اهل علم اینستکه : مردم را در جهت توحید و معرفت اَسْمَاء و صفات اِلَهی ، باقتضای استعداد آنها تعلیم و تربیت نمایند .
 و اَمَّا نقل حکایات مختلف ، و بحث از سیاستهای موجود ، و انتقاد و بدگویی از دیگران ، و یا بحث از علوم طبیعی ، و امثال اینها : از دائره وظیفه یک عالم اِلَهی خارج است .

لطائف و ترکیب :

۱- **فِيَسَّ مَا يَشْتَرُونَ** : بیس از افعال ذم است ، و مانند افعال ناقصه گاهی با فاعل تنها تمام شده ، و محتاج به مخصوص بمدح و ذم نخواهد بود .

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . - ۱۸۸ و **لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . - ۱۸۹** **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ . - ۱۹۰**

لغات :

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ : و حساب نکنن البتّه - آنها را - شاد شوند .

بما أتوا و يُحِبُّونَ أَنْ : بآنچه - آمدند - و دوست می‌دارند - اینکه .
 يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا : ستوده شوند - بآنچه - نکرده‌اند .
 فَلَا تَحْسَبَنَّاهُمْ بِمَفَازَةٍ : پس حساب نکن البته آنها را - به پیروزی .
 مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ : از - عذاب - و برای آنها است - عذاب .
 أَلِيمٌ وَ لِلَّهِ مُلْكٌ : دردناک - و برای خدا است - پادشاهی .
 السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ : آسمانها - و زمین - و خداوند .
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ : بر - هر - چیزی - توانا است .
 إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ : بتحقیق - در - آفریدن - آسمانها .
 وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ : و زمین - و پشت هم بودن - شب .
 وَ النَّهَارِ لآيَاتٍ : و روز - هر آینه نشانیها است .
 لِأُولَى الْأَلْبَابِ : برای صاحبان - عقول .

ترجمه :

حساب مکن آنانرا که شاد می‌شوند بآنچه آمدند ، و دوست می‌دارند که ستوده شوند بآنچه بجا نیاورده‌اند ، پس حساب مکن البته آنها را در پیروزی از عذاب ، و برای آنها باشد عذاب دردناک . - ۱۸۸ و برای خداوند است پادشاهی آسمانها و زمین ، و خدا بر هر چیزی توانا است . - ۱۸۹ بتحقیق در آفریدن آسمانها و زمین و در مختلف بودن شب و روز هر آینه نشانه‌هاییست برای صاحبان عقلها . - ۱۹۰ .

تفسیر :

۱- لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّاهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ :
 حساب : رسیدگی کردن بموضوعی است با اِشْرَافِ وَ دَقَّتِ .

فَرَح: بمعنی مطلق سرور و شادی است، و اَعَمَّ است از اینکه در امور مادی باشد یا روحانی، و در حق باشد یا باطل.

و مَفَاذَة: مصدر و یا اسم مکان از فَوْز که بمعنی پیروزی و رسیدن بخیر و نعمت است، و فوز نتیجه فلاح است.

در این آیه کریمه جهات ضعیفی برای این افراد ذکر شده است:

اول - شاد شدن بآن خصوصیاتیکه آمدند، و قهراً باقتضای برنامه زندگی آنان تطبیق بجهات مادی می‌شد.

دوم - دوست داشتن آنها بود ستوده شدن و ذکر خیر از آنها را که باقتضای حب نفس صورت می‌گرفت.

سوم - این حب مدح و ستودن، فقط روی علاقه باین جهت بود، نه در مقابل اعمال صالح و صفات برجسته او که استحقاق ستایش باشد، و اینمعنی در افراد دنیاپرست شایع است.

چهارم - خلاص نشدن آنها است از عذاب، زیرا عذاب عبارتست از انعکاس اعمال و نیات ظاهر شدن آنها در خارج، و اینمعنی از خود وجود انسان جلوه‌گر می‌شود، و همیشگی است.

و اما شدت عذاب: بخاطر ضمیمه شدن تظاهر بخلاف و شدت تعلق بخودخواهی و حب نفس است.

۲- و لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وِ الْاَرْضِ وِ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ :

یعنی باید توجه داشت که پادشاهی و تسلط و اقتدار مطلق در جهان منحصر بخداوند متعال است، و تسلط و اقتدار او نه تنها در عالم ماده باشد، بلکه در همه عوالم علوی و سفلی نافذ است، و منظور از سماوات عوالم ماورای ماده باشد.

و نتیجه انبساط اقتدار و تسلط او، اینستکه او بهر چیزی قادر و توانا بوده، و هرگز چیزی از دایره قدرت او بیرون نخواهد بود.

پس با توجه به حقیقت مالکیت خداوند متعال ، و سریان و نفوذ آن در همه عوالم : لازمست انسان از توجه بغیر خدا و مخصوصاً از توجه بخود که خودبینی و خودپسندی است ، خود را محدود و کنترل کند .

۳- **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ :**

خلق : ایجاد کردن چیزیست بر کیفیت مخصوص و تقدیر معین .
و اختلاف : از باب افتعال دلالت می‌کند باختیار کردن جانب خَلْف و پشت سر ، و مراد پشت سر آمدن هر کدام از آنها است ، بطوریکه هر یک به ترتیب پشت دیگری واقع شود .

و پشت سر بودن اعم است از آنکه از جهت زمان باشد و یا مکان و یا حالت و یا فکر و نظر .

پس در چگونگی آفرینش آسمانها و زمین از انواع مختلف جمادات و نباتات و گیاهان و میوه‌ها و حیوانات برّی و بحری و از پرندگان و خزندگان و از اقسام انسانها و اشکال آنها و اعضاء و جوارح و قوای و حواس آنها ، و سپس انواع مختلف موجودات عوالم ماورای ماده از جنّ و ملک و عقول . دلالت آشکار و برهان محکمی باشد برای قدرت و علم و اراده مطلق خداوند متعال ، و در این زمینه کتابهای مفصّلی نوشته شده است .

و کفایت می‌کند در علم و قدرت و حکمت و اراده کسی که کوچکترین فردی از افراد موجودات زنده را از جهت ماده و شکل و اعضاء و قوای لازم بوجود آورده ، و در اختیار خود قرار بدهد .

و أمّا اختلاف و پشت سر هم آمدن لیل و نهار : اینمعنی متوقّف است به آفرینش آفتاب با خصوصیاتیکه دارد ، و پیدایش منظومه شمسی و کره زمین و حرکت وضعی بسیار منظم آن ، بطوریکه کمترین اختلالی در برنامه حرکت آنها

بوجود نیاید .

و أمّا ذکر اختلاف لیل و نهار : زیرا موضوع شب و روز از نعمتهای درجه اول و از وسائل ضروری در ادامه زندگی انسان بوده ، و با نبودن آن و یا با اختلال در نظم آن ، هرگز ادامه زندگی برای انسان ممکن نباشد ، زیرا استمرار در شغل معاش قابل ادامه نبوده ، و استمرار در استراحت نیز چنین است .

اینستکه فرمود : در این خلق و اختلاف ، آیاتی است برای اشخاصیکه صاحبان عقلند .

و در ۱۷۹ گفته شد که : اولی در مورد جمع ذو ، استعمال می شود ، و ذو : دلالت می کند بملازمت شدید که توأم با قاهریت باشد ، و کلمه - اولو ، دلالت بشدّت مصاحبت می کند .

و الّباب : جمع لبّ و بمعنی چیز خالص و پاک شده است ، و لبّ انسان عبارت از قوه عقل یا روح او است که خالص و پاک از شوائب است .

روایت :

در تفسیر برهان نقل می کند که : لقمان پیوسته دوست می داشت که تنها بنشیند ، و مولای او چون بر او می گذشت می گفت : تو علاقمند هستی که تنها باشی ، در صورتیکه اگر با مردم باشی بهتر می توانی حالت خوشی و انس پیدا کنی ! لقمان گفت : تنهایی و استمرار پیدا کردن آن موجب پیدایش تفکّر است ، و حالت تفکّر بهترین وسیله و راه بهشت باشد .

توضیح :

مراد فکر کردن در حالات گذشته و آینده خود ، و توجه و دقت در جریان امور و نظم جهان ، و تحولات در جهان ماده ، و موقتی بودن زندگی دنیوی مادی ، و اینکه

انسان لازمست بقسمت روحی و معنوی خود نیز متوجه شده و رسیدگی کند ، و حقیقت انسان و امتیاز او بر موجودات دیگر از همین جهت است .
و تفکر و دقت کند که : انسان می تواند با همان جهت روحانی خود با عالم ماورای غیب و با عالم لاهوت ارتباط برقرار کرده ، و از این راه موفق به دریافت زندگی دائمی حقیقی و درک سعادت و کمال خود گردد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- لا تحسبنَّ : الَّذِينَ يَفْرَحُونَ : مفعول اول است ، و بمفاضة : مفعول دوم است . و لا تحسبنَّهم : برای تاکید است .
- ۲- لآیاتٍ : اسم إنَّ ، و مؤخر است ، و نظر به توجه پیدا کردن به خلق سماوات و ارض است که مقدم شده است .

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا و قُعُودًا و عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ و الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ . - ۱۹۱ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ و مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ . - ۱۹۲ رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا و كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا و تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ . - ۱۹۳ .

لغات :

- الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ : آنانکه - یاد می کنند - خدا را .
قِيَامًا و قُعُودًا و عَلَىٰ : ایستادگان - و نشستگان - و بر .
جُنُوبِهِمْ و يَتَفَكَّرُونَ : پهلوهای خودشان - و فکر می کنند .

فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ : در - آفرینش - آسمانها .
و الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ : و زمین - پروردگارا - نیافریدی .
هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ : این را - بیهوده - منزهی تو .
فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ : پس نگهدار ما را - از عذاب - آتش .
رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ : پروردگار ما - بتحقیق تو - کسیکه .
تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ : داخل کنی - بآتش - پس بتحقیق .
أَخْرَيْتَهُ و ما : ناکام کردی او را - و نیست .
لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ : برای ستمکاران - از - یارانی .
رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا : پروردگار ما - بتحقیق ما - شنیدیم .
مُنَادِيًا يُنَادِي : خواننده ایرا - می خواند .
لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا : برای ایمان - اینکه - ایمان آورید .
بِرَبِّكُمْ فَأَمَّا : به پروردگار خودتان - پس ایمان آوردیم .
رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا : پروردگار ما - پس بیامرز - برای ما .
ذُنُوبَنَا و كَفِّرْ : گناههای ما را - و بپوشان .
عَنَّا سَيِّئَاتِنَا : از ما - بدیهای ما را .
و تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ : و بآخر رسان ما را - با - نیکان .

ترجمه :

آنانکه یاد می کنند خداوند متعال را در حال اینکه ایستادگانند ، و یا نشستگانند ، و بر حالیکه بجانب پهلو باشند ، و فکر می کنند در آفرینش آسمانها و زمین ، پروردگار ما نیافریدی اینها را بیهوده ، منزّه هستی تو از این ، پس نگهدار ما را از عذاب آتش . - ۱۹۱ پروردگار ما بتحقیق تو هر کسیرا که داخل آتش کنی ، پس بتحقیق او را خوار و ناکام ساختی ، و نیست برای ستمکاران از یارانی . - ۱۹۲

پروردگار ما بتحقیق ما شنیدیم ندا کننده ایرا که می خواند برای ایمان پیدا کردن ، اینکه ایمان آورید به پروردگار خودتان پس ایمان آوردیم ، پروردگار ما پس بیامرزد برای ما گناههای ما را و بپوشان از ما بدیهای ما را و بآخر برسان ما را با نیکان . - ۱۹۳ .

تفسیر :

۱- الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ :

این آیه کریمه نتیجه جمله - لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ - است .

آری چون با عقل خالص و روح پاک توجه و دقت در آیات الهی بشود : قهراً ذکر و فکر خداوند متعال در هر حالی بر قلب انسان مستولی و حاکم گشته ، و او را در مسیر حق سیر می دهد .

و ذکر مقدم شده است : زیرا تذکر مربوط می شود بأصل موضوع ، بخلاف تفکر که ارتباط پیدا می کند بخصوصیات آن .

و حالت قیام : باقتضای جریان طبیعی است ، و سپس از حالت قیام بحال قعود تحوّل می شود ، و آن جلوس از قیام و یا از موقعیت قیام باشد ، و اعمّ باشند از مادّی و معنوی .

و حالت جنوب هم پس از قعود صورت می گیرد .

پس این امور مراحل است که از موضوع روح پاک و عقل خالص و سالم جریان پیدا می کند : زیرا بودن روح خالص و پاک اقتضاء می کند که انسان بنشانیهایی که نشان دهنده عالم غیب است توجه پیدا کند ، و در مرتبه دوّم پس از استقرار و تثبّت و استمرار این مرحله ، مرتبه تفکر و دقت و بررسی پیش آمده ، و در نتیجه ابواب علم و معرفت بأسماء و صفات گشوده می شود .

پس ذکر همیشه تعلق می‌گیرد بأصل موضوع که خداوند متعال است ، ولی فکر متعلق می‌شود بمقامات أفعال و صفات ، و از این لحاظ فرمود :

يَذْكُرُونَ اللَّهَ - وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ .

زیرا تفکر در ذات خداوند متعال ممنوع و بی فائده است ، ولی یاد کردن او بخود وجود او بنحو اجمال و مطلق یا بضمیمه صفات او جایز باشد ، مانند تفکر در أسماء حُسْنیِ إلهی .

و تعبیر با - خَلْقِ السَّمَوَاتِ : اشاره بمفهوم مصدری است که بمعنی خالقیت باشد ، یعنی حدوث و نسبت فعل به چیزی ، نه بمعنی اسمی که مقصود خود مخلوق خارجی و بدون نسبت به خالق باشد ، زیرا تفکر در مخلوق بدون انتساب آن بخالق منظور نخواهد بود .

و أَمَّا ترتیب در قیام و قعود و جنب : اشاره باستمرار و دوام ذکر است در همه حالات ، بطوریکه اگر در حال قیام نشدند ، در حال قعود ذاکر می‌شوند ، و اگر از قعود هم توانایی نداشتند ، در حالت به پهلو دراز کشیدن اشتغال خواهند ورزید .

۲- رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ :

خَلْقِ : ایجاد چیزیست بر کیفیت مخصوص و تقدیر معین .

بُطْلَانِ : بمعنی بیهوده بودن است ، و باطل چیزیست که ثبوت و واقعیتی برای او نباشد ، و آن در مقابل حَقّ است .

و رسیدن باین واقعیت در نتیجه تفکر در صفات و أفعال خداوند متعال است . و ذکر این جمله بدون فاصله پس از تفکر در خَلْقِ : اشاره است به نتیجه دادن تفکر در خلق ، این إظهار و قول را بدون آنکه فاصله‌ای در میان پیدا شود - رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ .

پس در تفکر و نظر دقیق در خَلْقِ ، دو نتیجه می‌دهد :

أول - نفی بیهوده بودن و بطلان ، از خلق آسمانها و زمین ، بطوریکه بعجایب و

غرایب و نظام تمام خلقت متوجه شده ، و بی اختیار زبان بگفتار - رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ - بگشاید .

دوم - تنزیه خداوند متعال از آنچه باقتضای قصور و یا تقصیر در نظر و تفکر در افعال و صفات او ، بتصور می‌رسد ، و این تقصیر موجب ضعف معرفت و طاعت و عبودیت می‌گردد .

و سُبْحَانَ : مصدر است بمعنی تنزه و پاکی از هرگونه نقاط ضعف و انحراف ، با بودن در حق ، و تنزیه خداوند از همه نقاط ضعف و عجز ، ملازم می‌شود با دور کردن او از مراحل جسمانیت و عوالم محدودیت از زمان و مکان و حدود ذاتی . و این کلمه بطور کلی در مورد تنزیه و تعظیم و تقدیس استعمال می‌شود ، و مفعول مطلق است که برای معلوم بودن فعل و بقصد مبالغه و تاکید ، بصورت مصدر تنها استعمال می‌شود ، مانند لَبَّيْكَ .

رجوع شود به آیه ۴۱ .

قِنَا : امر است از تقوی (وَ قِي يَقِي) ، و ضمیر متکلم مفعول اول ، و عذاب مفعول دوم است .

و چون در جهت توجه و تفکر در افعال و صفات الهی تقصیر شده است : در حقیقت شخص مقصر خود را از ارتباط با جهان نور محروم ساخته ، و بتناسب و میزان تقصیر خود قهراً در محدوده ظلمت و مضیقه جهل و غفلت و آتش محرومیت خواهد بود .

۳- رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ :

در این آیه در تعقیب شهود تنزه و تسبیح خداوند متعال ، و قصور و تقصیر در تفکر و معرفت مقامات خداوند متعال ، خود را در این مرحله ظالم و محکوم و محتاج و فقیر دیده از او یاری می‌طلبد .

و خِزْي : عبارتست از ناکامی و خواری و رسوایی ، و اینمعنی در زندگی اخروی

با صورت گرفتن خواری در خود نفس خواهد بود ، زیرا در آنجا اسم و رسم و عنوان و سائر ظواهر و اعتباریات خیالی مورد توجه نخواهد بود .

آری در هر محیط و اجتماعی نظر بموضوع مخصوصی می‌باشد ، مثلاً در مورد امتحانات عمومی کلاسهای فرهنگی ، توجه برشته مخصوص فنی یا علمی خواهد بود ، نه بعنوان و لباس و خانواده و ثروت و فقر و زبان و غیر آنها .

و در عالم ماورای ماده که هرگونه امور ظاهری و مادی از عنوان و اسم و مال و ملک و مقام و قوای مادی ، منتفی می‌شود ، تنها بجهت شخصیت معنوی و روحانی انسان توجه پیدا شده ، و ذاتیات و صفات روحانی و باطنی او منظور می‌گردد .

و در مقابل خزی : فوز است که بمعنی پیروزی است ، و پیروزی در عالم ماورای ماده عبارتست از رسیدن بخیر و نعمت و خوشی که باقتضای زندگی آن عالم صورت بگیرد ، و معلوم است که خوشی و خیر در آنجا مال و ملک و خوردنی و آشامیدنی و مشتهیات نفسانی و سائر امور مادی نخواهد بود .

و نار در مقابل نور است ، و مبدء نور از خداوند متعال است ، و کسیکه از جهان نور محروم و محجوب گشت : قهراً بمحیط ظلمت و نار و مضیقه نزدیک گشته ، و در آتش سوزان گرفتار خواهد شد .

و تعبیر با کلمه - لِلظالمین : اشاره است بآنکه سبب این گرفتاری بآتش سوزان آنجهان ، ظلم و ستمکاری است ، خواه ستم و تجاوز بحقوق خود باشد و یا بحقوق افراد دیگر .

و بزرگترین ظلم اینستکه : انسان درباره حقوق الهی و سپس بحقوق خود تجاوز کند ، و در اینمورد که کوتاهی و تقصیر در تفکر در خلق خدا است : هر دو جهت واقعیت پیدا می‌کند .

و أمّا نبودن أنصار برای ظالمین : زیرا نصرت بظالم خود ظلم حساب شده ، و چنین ناصری از ظالمین حساب خواهد شد /

۴- رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ :

نداء و منادات : بمعنی خواندن و دعوت است که در حال مخاطبه و با استمرار صورت بگیرد ، و این سه قید منظور می‌شود ، و مفهوم نداء اعم است از اینکه در موارد محسوس استعمال شود ، و یا در موارد معقول و روحانی ، مانند - و يَوْمَ يُنَادِيهِمْ آيِنُ شُرَكَائِي - ۴۷/۴۱ . اِذْ نَادَى رَبِّهٖ نِدَاءً خَفِيًّا - ۳/۱۹ .

و در اینجا هم بقرینه تفکر و خطابات گذشته (رَبَّنَا) ، نداء باطنی و روحانی منظور است، نه نداء ظاهری ، و همچنین در سمع .

و این خطاب (رَبَّنَا) در مرتبه سوم که نتیجه تفکر باطنی است ، ذکر شده است ، خطاب اول : اعتراف بحق بودن در نظم آسمانها و زمین و نفی بطلان است . و خطاب دوم : اشاره می‌کند به تقصیر خود در مقام تفکر و بدست آوردن حقایق . و در خطاب سوم : اشاره می‌کند بتحقق ارتباط در میان او و خداوند متعال ، و سیر معنوی بسوی او ، و درخواست مغفرت از اعمال گذشته .

و تعبیر بکلمه - برَبِّكُمْ : اشاره است به طبیعی بودن این ایمان ، زیرا گرایش پیدا کردن بشخصی که تربیت و پرورش انسان در دست قدرت و حفظ او است : امر طبیعی و لازم است ، و این موضوع نیز با تفکر و اندیشه پاک متناسب خواهد بود .

۵- فَأَمَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ :

غفر و مَغْفِرَت : پوشانیدن و محو کردن آثار عملی است که خطا باشد .
و تَكْفِير : از کفر است که آن در مقابل ایمان و گرویدن ، و بمعنی رد کردن بی‌اعتنایی و مخالفت نمودن است .

و ذَنْب : بمعنی تبعیت است با سه قید تأخر و اتصال و دناءت ، و بمناسبت بودن عصیان و آثار آن از لواحق اعمال خلاف ، آنرا ذنب گویند که متأخر و پست است .

و سَيِّئَه : از ماده سوء ، و اصل آن سَوِيئَه بوزن فعيله است که بمعنی چیز پست

که نامطلوب و ناملائم و بد باشد ، و آن اعمّ است از آنچه نامطلوب در شرع باشد و یا در عرف .

و چون سیئه و عمل نامطلوب مانند مکروهات شرعی ، ممکن است در صورت مسامحه و در اثر تکرار ، بعضیان منتهی گردد : لذا در مورد آنها با تکفیر تعبیر شده است .

توضیح اینکه معاصی و خلافهایی که صورت گرفته است : قهراً آثار و لوازمی بجای گذاشته است که لازمست آن آثار پوشانیده شده و محو گردد ، تا روح انسان مبتلاء به بیماری و ضعف نگردد .

ولی سیئات و أعمال مکروه آثار موقتی داشته و مانند معاصی نیست که آثار متأخری از آنها باقی بوده ، و محتاج به محو شود .

از این لحاظ در مورد سیئات دور شدن و دور گردانیدن و ردّ ساختن آنها از خود باید صورت بگیرد .

پس کفر بمعنی ردّ کردن چیزی است از خود ، و گفته می شود : کفر به . و تکفیر ردّ کردن چیزبست از دیگری ، گفته می شود : کفر عنه .

در این آیه کریمه : پس درخواست مغفرت ، و سپس تکفیر سیئات ، در مرتبه سوّم درخواست مصاحبت با نیکوکاران می شود .

و تَوْفُّنَا : از باب تَفَعَّلَ أمر است ، و تَوْفُّی بمعنی اختیار کردن وفاء است ، یعنی برای مطاوعت توفیه است . و وَفَاء : عبارتست از بیپایان رسانیدن چیزی باقتضای تعهد سابق ، خواه آن تعهد تکوینی باشد و یا تشریعی و یا عرفی .

و مراد ادامه دادن زندگی است که زندگی بیپایان برسد با مصاحبت افراد نیکوکار ، تا در دو جهت اوّل (مغفرت ، تکفیر) موفقیت ادامه پیدا کرده ، و نتیجه مطلوب گرفته شود .

و اَبْرَار : جمع برّ بکسر اوّل صفت است چون مِلْح و بمعنی شخصیکه متّصف

باشد به نیکوکاری .

و مصاحبت : معاشرتی باشد که توأم با ملازمت شود .

و مصاحبت حقیقی در صورتی محقق می‌گردد که از جهت برنامه زندگی و هدف و مقصد موافق همدیگر باشند .

پس مصاحبت با نیکوکاران بطور مسلم انسانرا به نیکوکاری و صلاح عمل و حسن نیت سوق داده و تثبیت خواهد کرد .

و این مصاحبت وقتی مفید و نتیجه بخش خواهد شد که : پس از تحقق مغفرت ذنوب ، و تکفیر سیئات صورت بگیرد ، و اگر نه تحقق چنین معاشرتی بنحو حقیقی امکان‌پذیر نیست .

روایت :

در کافی (باب ما يجب من ذکر الله ح ۱۰) از امام ششم است که : خداوند متعال خطاب بحضرت موسی (ع) فرمود - قرار بده زبان خود را از دنبال قلب خود تا سالم باشی ، و بسیار کن ذکر و یاد مرا در شب و روز ، و تبعیت کن از خطا و خلاف که در معدن آن هست ، تا پشیمانی برای تو حاصل نشود ، زیرا خطا و عصیان و عداگاه اهل آتش باشد .

توضیح :

۱- زبان دنبال قلب باشد : هر کدام از دست و پای و چشم و زبان انسان مظهر قوه‌ای از قوای بدنی است ، و ارزشمند بودن آنها در صورتی فعلیت پیدا می‌کند که روی برنامه صحیح و با حاکمیت خرد انجام وظیفه بدهند ، چنانکه بلندگو و یا رادیو و یا تلویزیون ، موقعی مورد توجه قرار می‌گیرند که حاکم بر آنها یک مدیر عاقل و مدبر و دانشمندی بوده ، و تحت نظر او اداره بشوند .

و منظور از قلب : روح و قوه عاقله انسان است که لازمست زبان با مدیریت و حاکمیت او اجرای عمل کند .

پس سخن گفتن وقتی ارزش پیدا می‌کند که زبان بدنبال عقل بوده ، و با حکم و اشاره او حرکت داشته باشد .

و همچنین است چشم و دست و پای و گوش و اعضای دیگر .

۲- ذاکر بودن دائمی : ذکر عبارتست از توجه قلب و ارتباط پیدا کردن ، و بزرگترین سعادت انسان اینستکه : با خدای جهان که حاکم بر جهانیان است ارتباط داشته باشد ، و هر دقیقه‌ایکه این ارتباط منقطع و از هم جدا گردد : برای بنده سبب خسران و ضرر خواهد بود .

مانند طفل ضعیفی که از مادر خود قطع ارتباط کند ، که بسا در همان زمان اندک ، حوادث ناگواری برای او رخ بدهد .

۳- معدن خلاف : البته شخص عاقل هرگز خود را بمراکزیکه (خواه محلّ باشد و یا افراد) برای فساد و خلاف و عصیان است ، نزدیک نکرده ، و خود را در معرض گرفتاری و انحراف قرار نمی‌دهد .

لطائف و ترکیب :

۱- و علیٰ جُنُوبِهِمْ : حال است ، مانند قیاماً و قعوداً . و جُنُوب : جمع جَنب بمعنی پهلو است ، و چون ذوالحال ضمیر جمع است ، این سه کلمه بصیغه جمع ذکر شده است ، و قیام و قعود: جمع قائم و قاعد است .

۲- هَذَا بَاطِلًا : هذا : اشاره به سماوات و اَرْض است باعتبار خلق بودن آنها ، و باطلاً : حال است از هذا .

۳- اَنْ آمِنُوا : اَنْ : برای تفسیر است از نداء .

۴- مَعَ الْاَبْرَارِ : حال است از ضمیر متکلم مع الغیر .

رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ . - ۱۹۴ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُودُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ . - ۱۹۵ .

لغات :

- رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا : پروردگار ما - و بیاور ما را - آنچه .
 وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ : وعده دادی ما را - بر - رسولان تو .
 وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ : و رسوا مکن ما را - روز - قیامت .
 إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ : بتحقیق تو - پشت نمی اندازی - وعده را .
 فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ : پس خواستار جواب کرد - برای آنها - پروردگار .
 أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ : بتحقیق من - ضایع نمی کنم - عمل .
 عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ : عمل کننده ای - از شما - از - مرد .
 أَوْ أَنْتَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ : یا زن - برخی از شماها - از .
 بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا : برخی دیگرند - پس آنانکه - هجرت کردند .
 وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ : و إخراج شدند - از - خانه های خودشان .
 وَ أُودُوا فِي سَبِيلِي : و آزار کرده شدند - در - راه من .
 وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا : و کارزار کردند - و کشته شدند .
 لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ : هر آینه ردّ می کنم از آنها - بدیهاشانرا .
 وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ : و هر آینه داخل می کنم آنها را - بهشت هایی .
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا : جاری می شود - از - پایین آنها .
 الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ : چشمه ها - جزای برگشتی - از .

عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ : در رابطه خداوند - و خداوند .
عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ : در رابطه او - نیکویی جزاء است .

ترجمه :

پروردگارا و بیاور برای ما آنچه وعده دادی بر رسولانت ، و رسوا مگردان در روز قیامت ، بتحقیق تو به پشت قرار نمی‌دهی وعده را . - ۱۹۴ پس خواهنده جواب دادن و نفوذ شد برای آنها پروردگارشان ، بتحقیق من ضایع و محو نمی‌کنم عمل شخص عمل کننده را از شماها ، از مردی یا از زن ، برخی از شما از برخی دیگرند ، پس آنانکه هجرت کردند و بیرون برده شدند از خانه هایشان و در راه من متحمل آزار گشته و کارزار نموده و کشته شدند : هر آینه ردّ می‌کنم از آنها بدیهاشانرا ، و هر آینه داخل می‌کنم آنها را به بهشتهاییکه روان می‌شود از پایین آنها چشمه‌ها ، جزایبی است از رابطه خداوند متعال ، و خداوند در رابطه او باشد جزای نیکو . - ۱۹۵ .

تفسیر :

۱- رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَ لَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ

الميعاد :

وَعَد : تعهد کردن بامریست خواه آن امر خیر باشد یا شرّ . و ميعاد بوزن مفعال : عبارتست از هر وسیله ایکه سبب تعهد می‌شود ، از کلام و نوشته و فکر و غیر آنها ، و این امور بهترین وسیله کاشف از تعهد باشد .

و چون ارتباط بندگان خدا با او بواسطه انبیاء و مرسلین صورت می‌گیرد : قهراً تعهدات الهی هم مانند احکام و اوامر و نواهی و دستورها و راهنماییهای او ، بواسطه آنان صورت خواهد گرفت ، زیرا انسان عادی چنین ارتباطی با خدا ندارد ، و

اگر ارتباطی هم داشته باشد: اجمالی و جزئی است نه تفصیلی و در همه موارد .
و اما ارتباط رسولان با خداوند متعال: باختلاف استعدادها، و ریاضتها و
اعمال، و جعل مرتبه و منصب، فرق پیدا می‌کند که از راه وحی الهی باشد، یا
الهام، یا تکلیم، یا نزول کتاب آسمانی، و بهر صورت رسولان الهی چون رسولان و
سفراء سلاطین هستند که برای ابلاغ سخنان و اجرای دستورها برای مملکتی
مبعوث می‌شوند .

و چون در اینمورد وَعَد و تعهد از جانب خداوند متعال است: بحرف - علی،
استعمال شده است که دلالت کند بر استعلاء .

و خِزَى: گذشت که بمعنی رسوایی و ناکامی و خواری است، و در عالم ماورای
ماده که زندگی مادی و اسم و عنوان و مال و ملک سپری شده است: قهراً خِزَى و
فوز مربوط خواهد شد بخود نفس انسان .

و بقرینه کلمه خِزَى: استفاده می‌شود که مراد از وعده الهی، مطلق تعهدات او
است خواه در جهت ثواب و عقاب و وظائف و احکام باشد، و یا در جهت لطف و
رحمت و فضل او، زیرا بی بهره ساختن در مقام جزاء و ثواب اعمال، هرگز سزاوار
عدل الهی نیست .

۲- فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى
بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ :

استجابت: در آیه ۱۷۲ گفته شد که بمعنی درخواست کردن تأثیر و نفوذ است
در آنچه منظور باشد، و نتیجه این خواستن، پذیرفتن است .

و اینمعنی در نتیجه با مفهوم اجابت کردن نزدیک می‌شود، با تفاوت اینکه در
مفهوم استجابت، قید خواستن و طلب نیز موجود است .

و إِضَاعَهُ: بمعنی محو کردن صورت و نظم چیزی است که موجب مهمل و بی
اثر شدن آن باشد، و اینمعنی پیش از هلاکت است .

و تعبیر به کلمه - عامل ، اشاره است باینکه نظر در این مورد بعنوان عامل بودن است ، و فرقی در میان مرد بودن و زن بودن نباشد ، چنانکه فرقی در میان قبائل و طوائف و خصوصیات و عوارض دیگر نیست ، و از این لحاظ فرمود که : برخی از شما از برخی دیگر باشند ، و نباید عوارض زمانی و مکانی و زبانی و رنگی و ظواهر دیگر را در ذاتیات او دخیل دانست .

پس در این آیه کریمه لطائفی مورد توجه شده است :

اول - تعبیر باستجابات : دلالت می‌کند به خواستار بودن و تمایل .

دوم - کلمه - لهم : که اشاره بلطف و فضل می‌شود اضافه بر مزد و استحقاق ، و اگر نه احتیاجی بحرف لام نبود .

سوم - تعبیر به کلمه - ربّ : که دلالت به مهربانی و پرورش می‌کند .

چهارم - تعبیر با کلمه - أنّ و إضاعه : که دلالت بحفظ موضوع و تحقیق در حکم و جریان می‌کند ، بطوریکه ضیاع نیز صورت نخواهد گرفت .

پنجم - تعبیر به - عمل عامل : که اشاره بحفظ خود عمل است نه أجر و مزد ، و نظر هم بخود جهت وصف عامل بودن است .

ششم - جدا نکردن زن و مرد : که در جهت عمل و طاعت و عبادت و أجر ، فرقی در میان آنها نباشد .

هفتم - تعبیر با - بعضکم من بعض : که دلالت می‌کند به برابری و یکسان بودن در ذاتیات که فرقی در میان آنها نیست .

هشتم - تعبیر در - ذکر و أنثی و بعض ، بصیغه تنکیر : که دلالت می‌کند بامتیاز نداشتن افراد از همدیگر بطور مطلق .

پس فرق و امتیاز قائل شدن در میان مرد و زن ، در جهت عمل و پیشرفت مادی و معنوی و در مراحل سیر و سلوک روحانی : از کمال غفلت و بی اطلاعی است .

و اما اختلاف در وظائف عرفی و شرعی : هرگز ارتباطی بأصل و کیفیت عمل از لحاظ نیت و طهارت قلب و استقامت و توجه و محبت و إخلاص ندارد ، اگرچه از جهت خصوصیات و جزئیات باختلاف صحت و کسالت ، علم و جهل ، فقر و ثروت ، جوانی و پیری ، سفر و حضر ، عقل و ضعف ، خوف و أمن ، تقیه و آزادی ، و غیر اینها : فرق پیدا می کند .

۳- فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا :

اینقسمت در تعقیب جمله - لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ ، ذکر شده ، و به مواردی از أعمال اشاره می شود .

أول - هجرت از دار الکفر و منتقل شدن به محیط اسلامی است ، و اینمعنی توأم با ناراحتیها و ترک عوائد جاری و إعراض از امور معاملات و أفراد آشنا و سوابق عرفی خواهد بود .

دوم - إخراج از محیط زندگی از خانه و ملک و وطن است ، که بیش از مورد اول موجب ناراحتی و زحمت و فشار خواهد شد .

سوم - آزار و اذیت دیدن در مسیر إلهی مادی باشد یا معنوی .

چهارم - موظف بودن به کارزار با دشمنان دینی .

پنجم - ادامه فعالیت و مبارزه تا برسد بشهادت در راه خدا .

این پنج موضوع بهمان ترتیب و مرتبت از مصادیق اعمالی است که در پیشگاه خداوند متعال مورد پذیرش واقع شده ، و مطابق خصوصیات عمل پاداش نیکو داده خواهد شد .

و ضمناً این پنج مرتبه بمراتب پنج سیر إلهی بسوی لقاء منطبق می شود :

اول - بیرون رفتن از محیط کفر و ظلمت ، و گرایش پیدا کردن باسلام و ایمان ،

در اثر تحقیق و بررسی در دو موضوع کفر و ایمان .

دوم - پس از هجرت ، خارج شدن با تأیید و توفیقِ اَلْهِی از محیط تعلقات و وابستگیهای مادی دنیوی ، و تحقق توبه از اعمال ناشایست گذشته و از محیط تاریک افکار و اعمال .

سوم - پس از خروج از محیط ظلمانی و دیار گذشته ، پیوسته برای تهذیب نفس و اصلاح باطن و تزکیه صفات روحی مشغول و اهتمام داشته ، و شب و روز در اینجهت مجاهده و کوشش کند .

چهارم - کارزار حقیقی با دشمن باطنی و بسیار نیرومند که نفس خود است ، تا جایکه مسلط باو گشته ، و حکومت خود را پابرجا و برقرار کند .

پنجم - پس از کارزار شدید و مقاتله با نفس ، آنرا کاملاً مقهور و مغلوب ساخته ، و حالت فناء کامل متحقق گشته ، و همه امور و فعالیت او بحکومت خداوند متعال صورت بگیرد .

و در اینجا است که بتدریج آثار توحید حقیقی در ذات و صفات و افعال ، ظاهر گشته ، و هم حقیقت اخلاص در باطن او روشن می شود .

و کمالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ .

و اگر در همین اعمال ظاهری بدقت و مراقبت کامل ، جهات معنوی را نیز که ذکر شد ، تطبیق کنیم : مراحل خمسه سیر بلقاء صورت خواهد گرفت .

۴- لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ :

و در اینجا برای پاداش اعمال گذشته که در راه خداوند متعال صورت می گیرد ، سه امتیاز ذکر شده است که مورد درخواست بود .

اول - تکفیر سَیِّئَاتِ : و آن بطوریکه در آیه گذشته ذکر شد ، عبارت است از رد کردن بدیها که ناملائم و مکروه است از دیگری .

و اینمعنی در مرتبه اول که در هر موردی لازم است : برای تنزیه و تطهیر کلی

است تا زمینه برای ورود بهشت فراهم گردد .
و در اینجا ذکری از مغفرت ذنوب نشده است : زیرا پس از تحقق سیر الی الله ،
ذنوبی باقی نمی ماند .
دوم - دخول بجنت : که در مراحل سلوک زمینه برای بهشتی بودن فراهم شده
است ، و در ۱۵ و ۱۳۶ توضیحی از مفهوم اجمالی جنت ، و نهر ، ذکر شده است -
رجوع شود .
و اما تعبیر بکلمه - لَادْخَلْتَهُمْ : برای اینکه موضوع بهشت ، بخشیدنی نیست ، و
بلکه باید بوسیله نیات خالص و اعمال صالح بدست آورد ، ولی سیر مراحل و داخل
شدن در مرحله نهایی که بهشت است ، لازم است با اذن و رضا و حکم خداوند
متعال صورت بگیرد .
و روی این لحاظ است که در قرآن مجید در بیست مورد بهمین صورت إدخال
جنت ذکر شده است ، نه دخول جنت ، و اگر بصیغه مجرّد باشد : یا بصورت امر
بدخول است ، و یا برای ذکر نتیجه .
سوم - ثواب و پاداش بودن از رابطه خداوند متعال : و مراد پاداش بودن این
تکفیر سیئات و إدخال جنت است از سلوک آنان بسوی لقاء الهی ، و معلوم شد که
این دو پاداش تنها از جانب خداوند متعال فقط می تواند صورت بگیرد ، زیرا ملک
سماوات و ارض در تحت حکومت او است .
و ضمناً فهمیده شد که : حکم نهایی و اختیار تمام و فرمان قاطع در دخول
جنت و در تکفیر و ردّ سیئات ، با خداوند متعال است .
و همچنین است در دخول جهنّم و آتش ، چنانکه در ۱۹۲ تصریح شده و فرمود :
مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أُخْزِيَتْهُ .
و بهمین نظر است که در آخر آیه فرمود : وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ . که این
جمله نتیجه مطالب گذشته است .

آری پاداش اعمال بنحو اجمال و روی جریان طبیعی که باقتضای نظم خلقت و بموجب حکمتِ الهی صورت گرفته است : در همه موارد جاری است ، ولی حکم نهایی و اختیار کامل در تحت سلطنت و حکومت نافذ خداوند متعال می باشد .
و این پاداشی است روی عدل و حکمت و لطف و رحمت .

روایت :

در تفسیر عیاشی از رسول اکرم (ص) در ذیل این آیه کریمه نقل می کند :
آنحضرت فرمود : یا علی مصداق ثواب تو هستی ، و أصحاب تو مصداق ابرار هستند .

توضیح :

در این آیه کریمه تکفیر سیئات و إدخال جنّات که آنها را از پایین آنها جاری می شود ، بعنوان ثواب اعمال آنها ذکر شده است .
و رسول اکرم (ص) وجود مقدّس امیرالمؤمنین را مورد تأویل و مصداق این ثواب معین می فرماید .
آری وجود آنحضرت مظهر خارجی و ردّ و دور کننده سیئات و صفات و اعمال مکروه می باشد . و همچنین وجود آنحضرت مظهر خارجی و روحانی جنّت و نهر بهشتی است که او مظهر صفا و لطف و رحمت و طراوت و حقیقت بوده ، و علوم و معارف و حقایق از سینه او سرازیر می شوند .

لطائف و ترکیب :

- ۱- اَنْیَ لَا اُضِیْعُ : اَنّْ برای تفسیر است ، مثل اَنْ و اَی .
- ۲- بَعْضُكُمْ : جمله مستأنفه و از کلمات قصار و جامع است .

- ۳- ثواباً : حال است از ضمیر تکفیر و إدخال جنت .
 ۴- و اللّٰهُ عنده : جمله مستأنفه و از کلمات قصار و جامع است .

لَا يَغْرُنَكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ . - ۱۹۶ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا أُوِيَّهُمْ جَهَنَّمَ
 وَ بئسَ المهادُ . - ۱۹۷ لَكِنَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ . - ۱۹۸ .

لغات :

- لَا يَغْرُنَكَ تَقَلُّبُ : بغفلت و ندارد تو را - تحوّل و برگشتن .
 الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ : آنانکه - ردّ کردند - در شهرها .
 مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ : برخوردارى - اندكى است - سپس .
 مَا أُوِيَّهُمْ جَهَنَّمَ وَ بئسَ : مسكن آنان - جهنّم است - و بد است .
 الْمِهَادُ لَكِنَ الَّذِينَ : محلّ استراحت - لكن - آنانکه .
 اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ : خوددارى کردند - پروردگارشانرا - برای آنها است .
 جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ : بهشتها - روان می شود - از .
 تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ : پایین آنها - چشمه ها - جاویدند .
 فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ : در آنها - فرود آمدنست - از - رابطه .
 اللَّهُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ : خداوند - و آنچه - در رابطه - خدا است .
 خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ : پسندیده تر است - برای نیکوکاران .

ترجمه :

بغفلت و ندارد تو را رفت و آمد و تحوّل کسانیکه کافر شدند در شهرها . - ۱۹۶

برخورداری اندکی است ، سپس محلّ سکونت آنها جهنّم است ، و بد آسایشگاهی است . - ۱۹۷ لکن آنانکه خودداری و تقوی پیدا کردند در مقابل پروردگارشان ، برای آنها است باغهایی که روان می‌گردد از پایین آنها جویهای آب ، جاوید باشند در آنها ، نازل شده از رابطه خداوند متعال ، و آنچه در رابطه پروردگار است پسندیده‌تر است برای نیکوکاران . - ۱۹۸ .

تفسیر :

۱- لا یُعْرَنُكَ تَقَلُّبُ الدِّينِ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَ بَيْتِ الْمِهَادِ :

غُرُور : غفلتی است که در اثر چیزی دیگر پدید آید .

و تَقَلُّبٌ : تحوّل شدید پیدا کردن و بازگشت نمودن است ، بهر صورتی باشد ، مادّی یا معنوی ، ظاهری یا وصفی .

و مَتَاعٌ : اسم مصدر است از تمتیع و بمعنی برخورداری از لذّت و نفعی است که بدست آید .

و مَأْوَى : بمعنی محلّ سکنی و استقرار است ، مادّی باشد یا روحانی .

و جَهَنَّمُ : در آیه ۱۲ گذشت که بمعنی گرفتگی و غلظت است .

و مِهَادٌ : اسم است برای محلّ آماده و مهیّا برای استراحت ، و در اصل مصدر بوده است ، مانند کتاب .

این آیه کریمه در مقابل آیه گذشته و بمناسبت حسن ثواب و جزای الهی برای افرادیست که در راه خدا حرکت کرده‌اند .

و منظور اینست که منافع موقتی و عوائد مادّی و لذائذ محدود دنیوی را نمی‌توان با ثواب و جزای الهی مقایسه کرد ، زیرا ثواب الهی ثابت و حقّ بوده و در نفس انسان نافذ و برقرار و همیشگی است ، بخلاف منافع مادّی که هیچگونه با روح

و ذات و حقیقت انسان برخوردار و تماسی نداشته ، و بلکه انسانرا از مسیر حقیقی خود منحرف ساخته و حواس و قوای او را در همین برنامه زندگی دنیوی و بدنی مصروف ساخته ، و از توجّه بحقیقت سیر کمالی و روحی خود مانع می‌شود .

آری اهل دنیا بهمین زندگی محدود و لذائذ مادی موقتی چند روزی قانع شده ، و خود را از حیات ابدی و از لذائذ و منافع ثابت و روحی وسیع محروم ساخته ، و چون دایره زندگی مادی سپری شده ، و چهره عالمی که ماورای عالم ماده است گشوده شد : از هر جهت دست خالی و تهی سرمایه و فقیر و گرفته و محدود و محروم از روحانیت و مشتهیات روحی خواهد بود .

و همینطوریکه التذاذات و خرمی و خوشی و وسعت و آزادی روحی بهشت از وصف خارج است : گرفتگی و عذاب و ناراحتی و شدائد و محرومیت جهنم نیز از گفتن و شنیدن بیرون خواهد بود .

و خداوند متعال در معرّفی جهنّم می‌فرماید : **و بئس المهاد** .

و در تعبیر با کلمات - غرور ، تقلّب ، کفروا ، بلاد ، متاع قلیل ، مأویهم جهنّم ، بئس المهاد در هر کدام از آنها اشارات و لطائفی است که بنحو اجمال و کلی بآنها اشاره می‌شود :

غرور : توجّه شود که بسبب جریانهای موجود از مسیر حق غفلت نشده ، و تظاهرات و آزادیها و امکانات مادی فکر انسانرا آلوده نکند .

تقلّب : آزادی و اختیار تحولات ظاهری زندگی جلب توجّه نکند .

کفر : توجّه شود که این آزادی ظاهری برای افراد کافر است که مخالف و ردّ کننده حق هستند ، و در حقیقت محروم باشند .

بلاد : همه آزادی و تحولات آنها در سرزمینهای محدود و قطعات معینی صورت می‌گیرد که بسیار اندک و ضعیف است .

متاع قلیل : همه جهان ماده را هم در مقابل عالم ماورای ماده حساب کنیم ،

چون حلقه کوچکی باشد در فضای وسیع نامحدود .
 مأویهم جهنم : وقتیکه مسکن انسان مادی ، زمین محدود و گرفته و ناراحت کننده و غلیظی شد : چه خوشی برای او خواهد شد .
 بئس المهاد : چه بد آماده سازی و تهیّه محیط زندگی است که انسان با نیّت و اخلاق و اعمال خود آنرا برای خود سازندگی می کند .
 ۲- لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ :
 این آیه کریمه در مقابل آیه گذشته است که می فرماید :
 افرادی که در برابر خواسته و آیینِ الهی ، از مخالفت او خودداری کرده ، و تقوی اختیار می کنند : برای آنها است جنّات و محیطهای سبز و خرم و وسیع با روحانیت در کمال صفا و طهارت ، که از پایین آنها آنهار فیوضات و توجّهات و ألطافِ الهی جریان پیدا کرده ، و در مورد رحمت و فضل قرار می گیرند .
 پس تقوی : در مقال تقلّب و تحولاتیست که در بلاد و محیطهای مادی حاصل شده ، و با برنامه مادی زندگی خود را ادامه می دهند .
 و جنّت : در مقابل جهنم است که باطن و نتیجه فرو رفتن و تعلق دنیا و شهوات دنیوی بوده ، و محیط پر از گرفتگی و شدّت و غلظت و سختی است .
 و متاع قلیل : در مقابل خلود و همیشگی نعمت و خوشی و سعه رحمت و ظهور نورانیت و روحانیت در نفس است .
 و جریان آنهار : در مقابل عوائد و منافع احتمالی مسافرتها و فعالیتهای أهل دنیا است که محدود و موقّتی است .
 با اختلاف اینکه فیوضات جاری در بهشت : از جانب خداوند متعال صورت گرفته ، و از او افاضه می شود .
 و این رحمت و فیض و لطفِ الهی مخصوص افرادیست که از نیکوکاران بحساب آمده و از ابرار باشند .

و ضمناً توجه شود که در آیه کریمه بتعبیر - لَهْم جَنَّاْتُ ، ذکر شده ، و دلالت می‌کند در مرتبه اوّل بفعلیت اختصاص این جنّات و آنهار برای متّقین ، که پاداش و اثر تقوی می‌باشد ، و مقید کردن و محوّل ساختن آنها بروز قیامت برخلاف إطلاق آیه کریمه بوده ، و هم منافی با داد و ستدهای عادلانه و عرفی است گذشته از اینکه مؤمنین حقیقی آثار تقوی خودشان را بدون توقّف و فاصله ، بصورت نقد و فعلی می‌بینند .

۳- خَالِدِينَ فِيهَا نَزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ :

خلود : مطلق استمرار پیدا کردنست تا موقعیکه زمینه در موضوع موجود باشد ، از لحاظ اقتضای ذاتی و روحی .

و در آیه ۱۳۶ بحثی از جنّات و آنهار و خلود شده است .
و نُزُلٌ : اسم است از نزول که بمعنی فرود آمدن چیز است به پایین ، خواه در جهت مادی باشد یا معنوی .

و چیزی که در رابطه فرود آمدن و نزول است : نُزُلٌ گویند ، مانند محلّیکه مهتّا شود برای نزول نازل ، یا طعامیکه نازل شود برای مهمان ، یا اجر و ثوابیکه برای افراد مهتّا گردد .

و مراد در اینجا مطلق آنچیز است که مربوط به نزول باشد از محلّ نزول و خود نازل شدن و آنچه نازل می‌شود .

پس در مورد بدست آوردن جنّات : دو امتیاز اضافه بر عوائدیکه در فعّالیتهای مادی هست ، اضافه می‌شود :

أوّل - پاینده بودن و استمرار داشتن سکنی در جنّات .

دوّم - نزول از جانب خداوند متعال است .

و جمله - وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ : از کلمات جامع و قصار قرآن است .

روایت :

در محجة البيضاء (ج ۶ کتاب ذم الغرور) از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند :
خوش است خواب و غذا خوردن افراد فهمیده و متوجه ، و چگونه آنان کمی و نقص
پیدا می‌کنند نسبت به شب زنده داری آنانکه ضعیف و کم خرد بوده و هم پیوسته
کوشش در عبادت می‌کنند ، و هر آینه عمل اندکی از صاحب تقوی و یقین و
معرفت ، بالاتر و برتر است از اعمال افراد مغرور و غافل ، اگرچه بوسعت زمین
باشد .

توضیح :

مرحوم فیض در همین قسمت می‌فرماید : آنچه در فضیلت علم ، و مذمت
جهل ، وارد شده است ، دلالت دارد بر مذمت غرور ، زیرا غرور نوعی خاص از جهل
باشد ، و سپس انواع و اصناف مغرورین را ذکر می‌کند :
غرور کفار ، غرور اهل عصیان ، غرور اهل علم ، غرور اهل عبادت ، غرور اهل
اخلاق و تزکیه ، و غرور اهل کلام ، و وعظ ، و ناقلین کلمات زهاد ، و محدثین ، و
ادباء ، و فقهاء ، و قراء ، و دیگران .

لطائف و ترکیب :

۱- متاعٌ : خبر است از مبتداء محذوف ، و آن راجع به تقلب است .

۲- لکن : مخففه از مثقله ، و از حروف مشبه بفعل است .

وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ
خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ

اللَّهِ سَرِيعُ الْحِسَابِ . - ۱۹۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ . - ۲۰۰ .

لغات :

و إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ : و بتحقیق - از - أهل - کتاب .
 لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ : هر آینه کسی که - ایمان می آورد - بخدا .
 و مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ : و آنچه - نازل کرده شده است - بر شما .
 و مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ : و آنچه - نازل کرده شده است - بآنها .
 خَاشِعِينَ لِلَّهِ : فروتنی و اطاعت کنندگان - برای خداوند .
 لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ : أخذ نمی کنند - به آیات - خداوند .
 ثَمَنًا قَلِيلًا أَوْلَئِكَ : بهای - اندکی - آنان .
 لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ : برای آنها است - مزد آنان - در رابطه .
 رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ : پروردگارشان - بتحقیق - خداوند .
 سَرِيعُ الْحِسَابِ : سرعت کننده - در رسیدگی بامور است .
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا : ای - آنانکه - ایمان آورده اند .
 اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا : صبر کنید - و استمرار داشته باشید در صبر .
 وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ : و وابسته بشوید - و خودداری کنید از خدا .
 لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ : شاید شما - پیروز باشید .

ترجمه :

و بتحقیق از أهل کتاب هر آینه کسی هست که ایمان می آورد بخداوند متعال و آنچه نازل کرده شده است بشما و آنچه نازل کرده شده است بآنان ، در حالیکه خضوع و اطاعت کنندگان هستند ، و أخذ نمی کنند در مقابل آیات الهی بهای کمی

را ، آنان برای آنها باشد در رابطه پروردگارشان مزد آنها ، و بتحقیق خداوند سرعت کننده برسیدگی امور است . - ۱۹۹ آی آنانکه ایمان آوردند صبر کنید و در صبر کردن استمرار داشته باشید و بهمدیگر وابستگی شدید پیدا کنید و خودداری کنید از هرگونه خلاف ، شاید شما پیروز شوید . - ۱۰۰ .

تفسیر :

۱- و إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا :

در این چند آیه کریمه از آخر سوره ، رجوع شده است به نتیجه مربوط بآیات ابتدای سوره ، و در آغاز سوره بحثی از اهل کتاب و از مخالفت و کفر آنها شده بود ، و در اینجا اشاره می شود بتوصیف و ایمان و خشوع برخی از آنان که در جستجوی حقیقت هستند .

و در اینجا اهل کتابرا (که یهود و نصاری هستند) با پنج خصوصیت وصف فرموده ، و در مقابل جمعی از آنها که در اول سوره انتقاد شدید از آنها شده ، و بکفر مخالفت معرفی شده بودند ، می فرماید :

اول - لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ : در مرتبه اول ایمان بخداوند متعال پیدا می کنند ، و آن نقطه اصل و اساس اعتقاد پیدا کردن بعالم ماورای ماده است ، و با این عقیده قدم اول برای سیر بسوی سعادت و کمال انسانی و پیروزی در زندگی دنیوی حاصل خواهد شد .

دوم - وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ : و این عقیده از لوازم و آثار ایمان بخداوند متعال است ، زیرا ایمان بخدا قهراً و بالضرورة ملازم است با عقیده پیدا کردن و خضوع و اطاعت کردن از اوامر و نواهی و دستورهای او ، آنهم هر دستور و سخنی که از جانب او باشد .

و در این جهت نباید وسایط و زمان و مکان و خصوصیات دیگر را مدخلیت قرار داده ، و حقیقت اطاعت و خضوع را آلوده کرده ، پس هدف ایمان بخدا و اطاعت و تسلیم باو است .

سوم - و ما أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ : و این عقیده در مرتبه پس از ایمان پیدا کردن بقسمت - ما أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ - است ، زیرا آنیکه فعلاً مورد برخورد و مواجهه و لازم است : ایمان بدستورها و حقایق اسلامی و احکام قرآن مجید است ، و اما کتابهای گذشته در پیرو اعتقاد بآیین اسلام مقدّس حاصل می شود که مصدّق آنها است .

پس دین اسلام همیشه از آیین توحید و از کتب آسمانی و از انبیای الهی صدرصد طرفداری کرده ، و بنحو کامل آنها را تأیید و تصدیق نموده ، و مخالفتی با ادیان حق ندارد .

چهارم - خَاشِعِينَ لِلَّهِ : اینمعنی هم نتیجه اعتقاد بمقام الوهیت پروردگار متعال ، و توجه داشتن بعبودیت و فقر و احتیاج ذاتی و محدود بودن انسان و مخلوقات دیگر خواهد بود .

و حقیقت خشوع : عبارتست از پیدایش حالات چهار گانه - فروتنی و ذلت ، و فرمانبرداری و اطاعت ، و نرمی و لینت ، و قبول و أخذ .

و تا این چهار حالت در قلب انسان پیدا نشود : حقیقت خشوع نیز در مقابل عظمت پروردگار متعال حاصل نخواهد شد .

و باید توجه داشت که پیدایش حالت خشوع : در هر برنامه و سیری لازم است ، و خشوع نبودن ملازم با مخالفت و کفر است .

پنجم - لا يَشْتَرُونَ : اینجهت هم نتیجه عملی و خارجی ایمان و خشوع است ، زیرا چون حقیقت گرایش و عقیده پیدا شد : هرگز تزلزل و اضطراب در برنامه خود پیدا نکرده ، و با منافع مادی و أغراض گوناگون از عقیده یقینی خود دست نمی کشد .

و اشتراء: بمعنی تحصیل و بدست آوردن و أخذ چیزی است که در ضمن جریانی صورت بگیرد.

و أمّا اندک بودن ثمن: برای اینکه استفاده مادی در مقابل اعتقادات و امور روحانی و منافع معنوی همیشگی بسیار ناچیز است، و شخص عاقل هرگز بچنین معامله‌ای رضایت نخواهد داد.

۲- **أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ:**

أجر: بمعنی مزد عمل است، و چون آنان بنیت خالص در راه خدا و با خشوع انجام اعمال و عبادات داده‌اند: مزد اعمال آنها نیز فقط مربوط بخداوند متعال خواهد بود. - آیه ۱۷۱.

و ربّ: بمعنی تربیت کننده و پرورش دهنده موجودات است. و آن صفت است بوزن صعب، و خداییکه تربیت کننده است مناسب است که بندگان خود را تحت مراقبت خود قرار داده، و اعمال نیک آنها را از روی عدل و حکمت أجر عنایت فرماید.

و خداوند متعال شتاب کننده در حساب است، و حساب بمعنی رسیدگی کردن بامری است با اشراف بآن.

و سرعت در مقابل بطؤ است، و تأخیر انداختن از ضعف و جهل ناشی می‌شود، و علم و عدل و قدرت در همه موارد اقتضای سرعت در عمل می‌کند، مخصوصاً که در مورد أجر و پاداش دادن.

و این جمله از کلمات قصار و جامع قرآن مجید است.

۳- **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ:**

در این آیه کریمه که آخرین آیه از سوره آل عمران است، مؤمنین را در مقابل مخالفین و اهل کتاب که اکثراً از دشمنان مسلمین هستند، دستور مقاومت و ثبات

و تحکیم امور خود داده ، و می‌فرماید :

اوّل - صبر کردن : یعنی بردباری و تحمّل و نگهداری نفس از تزلزل و اضطراب ، و پیدایش حالت طمأنینه و ثبات است .

و صبر در مقابل ناملائم و سختی صورت می‌گیرد ، و برای آن سه مرتبه تصوّر شده ، و در هر برنامه و حرکتی می‌باید آنها منظور گردد .

صبر و تحمّل در مقام خودداری از عصیان و خلاف برنامه .

صبر و ایستادگی در مقام انجام وظائف و عمل بواجبات .

صبر و تحمّل در مقابل حوادث و ناملائمات و ابتلاءات خارجی .

دوّم - مصابّره و ادامه دادن و توسعه مفهوم صبر بهمه حالت و امور ، و استقامت و ثبات و طمأنینه نفس در تمام مراحل ، تا رفع تزلزل و اضطراب و پریشانی گردد .

سوّم - مرابّطه : و بهم وابسته شدن و پیدایش پیوند در میان یکدیگر ، و افراد با پیشوایان خود ، و افراد با تجهیزات و وسائل .

بطوریکه اختلاف و تفرقه و پراکندگی در فکر و برنامه و عمل و افراد پیدا نشده ، و همه در یک صفّ و با یک نقشه و با نظم عمل ، در مقابل دشمن و مخالفین ثابت قدم شده و دفاع کنند .

چهارم - حفظ تقوی و خودداری در مقابل خداوند متعال ، و مراقبت در رعایت رضای پروردگار متعال ، بطوریکه در اینجهت کوچکترین خلل و سستی فیما بین خود و خداوند متعال پیدا نشده ، و در همه حال مورد توجه و لطف و تأیید او باشند .

آری چون این سه شرط در اجرای برنامه‌ای و در پیشرفت برای هدفی عملی شود : امید موفقیت و پیروزی (فلاح) حاصل خواهد شد .

روایت :

در وافی از کافی (باب الصبر ح ۱۲) از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که : صبر بر سه نوع است ، صبر کردن نزد مصیبت و ناملائمات . و صبر بر اطاعت و در انجام فرائض . و صبر و خودداری از معاصی .

پس کسیکه صبر کند بر مصیبت تا آنرا بنحو شایسته ردّ کند : خداوند متعال برای او سیصد درجه ثبت می‌کند که میان هر دو درجه باندازه فاصله آسمان و زمین باشد .

و کسیکه صبر کند در مقام اطاعت از تکالیف الهی : می‌نویسد خداوند متعال برای او ششصد درجه که ما بین هر دو درجه بفاصله زمین تا عرش خواهد بود . و کسیکه صبر کند در مقام اجتناب از معصیت : خداوند متعال می‌نویسد برای او نهصد درجه که ما بین هر دو درجه بفاصله حدود زمین تا منتهی عرش باشد .

توضیح :

صبر در معصیت : در مرتبه اول برای شخص متدین لازم است ، و اگر انسان خود را از معاصی که صدمه زننده به برنامه الهی بوده ، و موجب تجاوز از حدّ معروف شده ، و ایجاد اختلال می‌کند ، محافظت و خودداری ننماید : هرگز نخواهد توانست قدمی فراتر گذاشته ، و بسوی خداوند پیشرفت کند .

و در عین حال موفقیت در این مرحله : بسیار مهمّ بوده و هم سخت و مشکل است ، و از این لحاظ اجر آن بالاتر می‌باشد .

و در مرتبه دوم - صبر در طاعت است که : موجب نیرو گرفتن و قدرت پیدا کردن بوده ، و تنها وسیله ایجاد ارتباط فیما بین خالق و خلق است .

و در مرتبه سوم - صبر به ناملائمات و حوادث و ابتلاءات است :

و در این مرحله سالک می‌تواند خود را از گرفتاریهای خارجی و از پیش آمدها

محافظت کرده ، و موانع و صدمات را که در مقام حرکت و سیر او برخورد می‌شود ، برطرف کند .

پس با برقراری و ثبوت این سه مرحله : پایه اوّل سلوک در راه خدا که مرحله نخست از مراحل پنجگانه است ، محقق خواهد شد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- لَمَنْ يُؤْمِنُ : موصوله و اسمِ إنّ ، و مؤخّر شده است .
- ۲- خَاشِعِينَ : حال است از مَنْ ، و در معنی جمع است .
- ۳- لَهُمْ أَجْرُهُمْ : مبتداء مؤخّر ، و خبر مقدم و جمله خبر است از اولئک که مبتداء است .

سُورَةُ النِّسَاءِ

(۴)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ
بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا . - ۱ وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا
تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا . - ۲ .

لغات :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا : أى - مردم - خودداری کنید .
رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ : پروردگار خودتان را که - آفریده شما را .
مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ : از - یک نفس .
وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا : و آفریده است - از آن - همسر آنرا .
وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا : و پراکنده کرده - از آندو - مردان .
كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا : بسیار - و زنهایی - و خودداری کنید .
اللَّهُ الَّذِي تَسَاءَلُونَ : خدا را - آنکه - درخواست می کنید .
بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ : بآن - و أرحام را - بتحقیق - خداوند .
كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا وَآتُوا : هست - بر شما - مراقب - و بیاورید .
الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ : یتیمانرا - مالهای آنانرا .
وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ : و بدل مگیرید - چیز پلید را .
بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا : بجیز پاکیزه - و مخورید .

أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ : مالهای آنها را - بر - مالهای خودتان .
 إِنَّه كَانَ حُوبًا كَبِيرًا : بتحقیق آن - هست - خلافی - بزرگ .

ترجمه :

ای مردم خودداری کنید در برابر پروردگار شما ، آنکه آفریده است شما را از یک نفس ، و آفریده است از آن جفت ویرا ، و منتشر گردانید از آندو مردان بسیار و زنانی را ، و خودداری کنید از خداوندیکه درخواست می‌کند از همدیگر بوسیله او ، و از أرحام خود ، بتحقیق خداوند متعال هست بر شماها مراقب . - ۱ و بیاورید یتیمانرا مالهای آنها را ، و بدل و عوض مگیرید چیز پلید را در مقابل چیزیکه پاکیزه است ، و مخورید اموال آنها را که مخلوط شود بر اموال شما ، بتحقیق آن باشد تزییع بزرگ . - ۲ .

تفسیر :

۱- يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً :

نفس : بمعنی فردیست که ذاتاً متشخص باشد ، مادی یا روحانی . و اینمعنی در عالم ماده منطبق می‌شود به آدم نخست که تحت قدرت و علم و اراده و تدبیر پروردگار متعال آفریده شده ، و سپس با توالد و تناسل ذریه او بظهور رسیدند .
 و أمّا در عالم روحانی : منطبق می‌شود بروحیکه در عالم ماورای ماده متشخص و متجلی گشته ، و از جانب خداوند متعال خلق و مقدر شده است که روان بخش افراد انسانها و فیض دهنده باشد ، و البته اینمعنی مانند آدم مادی است که منشأ توالد و تناسل گشته ، و افراد دیگر بوسیله او متولد می‌شوند .
 و بهر صورت مبدء حقیقی وجود و فی در همه عوالم : نور مطلق و نامحدود و

محیط و حاکم و نافذ پروردگار متعال می‌باشد .

و همه جهان و جهانیان علوی و سفلی : شبیه می‌شوند بأعضاء و جوارح و قوای و حواس یک انسان که کوچکترین اختیار و استقلالی از خود نداشته ، و در تحت حکومت و اراده مغز مادّی و روح روحانی شخصی ، پیوسته انجام وظیفه می‌دهند . پس مفهوم نفس اعمّ است از نفس مادّی و روحانی ، و اختصاص دادن آن به مادّی (آدم) صحیح نیست .

و چون بعقیده اسلامی یقینی و طبق روایات کثیره ، عالم ارواح مقدّم بر اجساد است : بهتر اینستکه کلمه - نفس واحده - را بر روح متشخصّ تطبیق بدهیم ، و همین روح متشخصّ را می‌توانیم مقدّم و مؤثر در بدن جسدی هم بدانیم .
و زَوْج : بمعنی همسر و همعدل است که در برنامه زندگی قرین همدیگر باشند ، و بهر یک از طرفین زوج گویند .

و چون زوج هر چیزی لازمست از جهت خصوصیات و ذاتیات با او متجانس باشد : فرمود أزواج شما نیز از همان نفس واحده آفریده شده است ، و در حقیقت خطاب - خَلَقَكُمْ ، بآنها نیز شامل است ، و ذکر اینجهت در مرتبه دوّم : برای اشاره به متجانس بودن باشد .

و این اندازه بنحو اجمال بحکم کلمات اِلَهِی مفهوم است ، و اما تفصیل این موضوع و خصوصیات آن ، از محیط فکر ما بیرون باشد .

و بَتٌّ : بمعنی جدا کردن و پراکنده نمودن باشد .

و چون نظر بأفراد انسان و تکوّن آنها در جهان مادّه است : قهراً این منتشر و متفرّق شدن با توالد و تناسل طبیعی صورت گرفته ، و هم محتاج خواهد بود بوجود زوجین ، و از این لحاظ موضوع بَتٌّ ، پس از خلق زوج ، و بهر دو نسبت داده شد . و در نتیجه فهمیده می‌شود که : ریشه و اصل همه انسانها از نفس واحده روحانی است که از مقام عظمت اِلَهِی متجلّی گشته ، و سپس از عالم روحانی تنزّل

و در جهان طبیعت ظاهر شده ، و دارای هر دو جنبه روحی و بدنی باشد ، و پس از تنزل در عالم طبیعت با زوج خود مأنوس گشته ، و تناسل صورت می‌گیرد .
و بنحو اجمال ، اینست حقیقت مرکب بودن انسان از روح و جسد ، و تحقیق و خصوصیات آن از آگاهی ما خارج است .

و تعبیر با کلمه - ربّ و خلق از نفس واحده ، و خلق زوج : برای تنبیه بلزوم و تقوی است ، تا در مقابل این نعمتها قرار بگیرد .

۲- و اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا :

اتِّقَاء : از باب افتعال و دلالت می‌کند باختيار کردن فعل ، و از ماده وقی که بمعنی حفظ و نگهداری است .

پس اتِّقَاء بمعنی اختیار کردن نگهداری است که خود یا چیزها از آفات و ضررها و موانع و آنچه ممنوع و ناملائم است حفظ کرده و نگهداری کند .
و در اینجا برای اهمیت و تاکید در موضوع ، این کلمه تکرار شده است ، و ضمناً اشاره می‌شود بلزوم رعایت تقوی در راه خداوند متعال در رابطه أرحام که در این سوره کریمه توجّه مخصوص باین موضوع شده است .

آری در سوره بقره از مطلق تقوی بحث می‌شد ، و در آل عمران از مصادیق آن درملتها و موارد دیگر سخن رفت ، و در این سوره کریمه از تقوی در رابطه أرحام و اقارب و نساء بحث خواهد شد .

و تَسْأَلُ : از باب تفاعل دلالت می‌کند بمطابقت باب مفاعله و حصول استمرار ، از ماده سؤال که بمعنی طلب و درخواستن چیزی باشد از شخصی ، خواه آن چیز مال باشد و یا علم و یا خبر و یا چیز دیگر .

و چون خداوند متعال مالک مطلق و مبدء همه خیرات و إفاضه کننده هرگونه فیض و قادر بهر عمل خیر و صلاح است : همه موجودات بزبان قال و حال و فطرت ، در تمام امور و حاجات خود باو توجّه داشته ، و از پیشگاه عظمت او

درخواست حاجت می‌کنند .

پس چنین فردی که همیشه باو نیازمندی هست ، لازم است که مقام عظمت و شأن والای او بنحو دقیق و کامل رعایت شده ، و کوچکترین کوتاهی و تقصیری در انجام وظائف عبودیت و اطاعت او صورت نگرفته ، و اوامر و نواهی و حدود او را اجراء کرد .

و أرحام : در ۶/۳ گفتیم که آن جمع رَجَم بوزن حَیْن و صفت مشبیهه است ، و بکسی اطلاق می‌شود که صفت رحمت و مهربانی در وجود او ثابت باشد ، و أقارب نسبی از مصادیق اینمعنی باشند .

و چون هستی و تعلیم و تربیت و رشد هر شخصی پس از خداوند متعال در تحت نظارت و تدبیر و فعالیت أرحام نزدیک صورت می‌گیرد : قهراً تقوی و رعایت مقامات و شؤون و خواسته‌های آنان نیز پس از خداوند متعال بحکم عقل و وجدان لازم خواهد بود .

و خود کلمه - أرحام ، لحاظ وصف رحمت و مهربانی ذاتی آن چنین اقتضاء و تکلیف وجدانی را ایجاب خواهد کرد .

و از خصوصیات تقوی در رابطه با أرحام بحث خواهد شد .

و أمّا رقیب بودن خداوند متعال : اینکلمه از مادّه مراقبت و بمعنی اشراف و مواظبت با تحقیق و رسیدگی است .

و رقیب بمعنی شخصی است که اینصفت برای او ثابت باشد .

و مراقبت خداوند متعال بطور مطلق و بدون قید و حدّ برای او در نتیجه علم محیط و نور نامحدود و قدرت نامتناهی او خواهد بود .

پس خداوند متعال همینطوریکه علم و قدرت نامحدود در مقابل همه موجودات دارد : مراقبت او نیز چنین خواهد بود .

و رقیب بودن او اقتضاء می‌کند که : همه انسانها درمقابل او با تمام توجه و

دقت، تقوی داشته باشند.

۳- و آتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا :

إِيتَاء: بمعنی آوردن بنحو سهل و جریان طبیعی است، و اینمعنی غیر از مفهوم إعطاء است که بمعنی دادن و بخشیدن باشد.

و اشاره می‌شود که: اموال یتامی را نباید بطور مطلق بآنها داد، بلکه در اختیار آنها گذاشته می‌شود که استفاده کنند. اینمعنی غیر از بخشیدن است، مانند مزد دادن و هبه کردن، مگر اینکه از هر جهت دارای تمییز و تشخیص بوده و بحدّ رشد کامل برسند.

پس کلمه إیتاء بمعنی آوردن و نزدیک کردن و در اختیار گذاشتن است، و بهمه مراتب آن شامل می‌شود، و تعیین خصوصیات آن محتاج بتشخیص عرف و عقل خواهد بود.

و خَبِيث: بمعنی پلید و مستکرمه بوده و در مقابل طَيِّب است، و طَيِّب بوزن فَعِيل از ماده طَیْب و بمعنی پاکیزه و مورد رغبت بوده، در ظاهر و باطن پلیدی در آن نباشد.

و خُبث و طَیْب باختلاف موضوعات فرق می‌کند، از مفاهیم حرمت و حَلِّیت، و نجاست و طهارت، و نظافت و کثافت، و صدق و نادرستی، و حقّ و باطل، و پاک و آلوده، و غیر اینها.

و منظور در اینجا بدل گرفتن خبیث است بطَیْب، یعنی بدل و عوض گرفتن مال یتیم است که حرام و نادرست و باطل و آلوده است بمال خودش که حلال و درست و حقّ است، و نظر در اینمورد باینجهت است، نه بجهت ارزش و یا مطلوب بودن، و یا به پاکیزه بودن ظاهری و نظیف بودن، زیرا پاکیزه بودن و ارزشمند بودن حقیقی اینستکه از جهت باطن و حقّ چنین باشد، نه از جهت ظاهر و صورت.

و تبدیل: بمعنی عوض کردن چیزی است که چیز اولی را عوض کرده و دومی را بجای آن بگذارد، و تبدل: عوض گرفتن است که چیز دومی را بجای اولی عوض بگیرد.

گفته می‌شود: بدلت بیتی ببیت آخر، فتبدل.

و حُوب: بمعنی ضایع کردن حقوق افرادیست که زیر دست او بوده و باو اعتماد کرده‌اند، و از این لحاظ از شدیدترین مصادیق تضييع حقوق بحساب آید. و در اینمورد هم تضييع حقوق ایتام و خیانت و تجاوز بأموال آنها شده، و حقوق آنها رعایت نمی‌شود.

و این قسمت سوّم از رعایت حقوق ایتام است که در این آیه کریمه بآنها اشاره شده است.

و در این سه قسمت رعایت ترتیب هم شده است.

در اولی: امر می‌شود بردّ اموال آنها که حفظ کرده است.

در دومی: پس از ردّ اصل مال، تصرف و تحوّل و تبدلی صورت نگیرد که موجب ضرر و خسارت آنها گردد.

در سوّمی: پس از این دو مرحله، از اموال آنها بأموال خود مخلوط کرده، و با این نقشه، از مال آنها استفاده کند.

روایت:

در تفسیر عیاشی از امام پنجم (ع) سؤال می‌شود که: از چه چیزی آفریده شد حواء؟ فرمود: مردم در این باره چه می‌گویند؟ راوی گفت: می‌گویند - خداوند متعال او را از ضلعی از أضلاع آدم آفریده است. فرمود: دروغ گفته‌اند، آیا خداوند عاجز بود از اینکه او را خلق کند از غیر ضلع آدم!

عرض کردم: من بفدای تو گردم ای پسر پیغمبر، پس از چه چیزی آفریده است

او را؟ فرمود: خبر داده است مرا پدرم از پدرانش که رسول خدا فرمود: خداوند متعال مشتی از گل را برداشته، و با دست راستش آنرا مخلوط ساخته، و البته هر دو دست او راست است، و از آن گل آدم را آفرید، و مقداری از آن گل باقی مانده، و از آن حوآء را آفرید.

توضیح:

۱- طین یا بمعنی مطلق طینت و أصل خلقت است، و یا بمعنی گل است که مبدء تکون همه نباتات و حیوانات و انسان است، که بواسطه یا بیواسطه صورت می‌گیرد، و چنین قوه و مایه و استعدادی در آن ذخیره شده، و منشأ حیات در زمین شده است.

۲- و مخلوط کردن طین با دست راست: اشاره می‌شود بتصرف و تحت تدبیر و اراده قرار گرفتن خواهد بود.

۳- باقیمانده گل: اشاره است به تبعیت و همجنس بودن زن، و باینمعنی اشاره شده است با جمله - وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا .

لطائف و ترکیب:

۱- و الأرحام: عطف است به الله.

۲- إنه کان: ضمیر رجوع می‌کند بمصدر - لا تأکلوا.

و إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَ ثَلَاثًا وَ رُبَاعًا فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا . - ۳ و آتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا

فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا . ۴ .

لغات :

و اِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تُقْسِطُوا : و - اگر - ترسیدید - اینکه - ایفاء نکنید .
 فِي الْيَتَامَى فَاَنْكِحُوا : در یتیمان - پس زناشویی کنید .
 مَا طَابَ لَكُمْ مِنْ : آنچه - پاکیزه است - برای شما - از .
 النِّسَاءِ مَتْنِي و ثَلَاثَ : زنها - در مورد دو تا - و سه تا .
 و رُبَاعَ فَاِنْ خِفْتُمْ : و چهار تا - پس اگر - ترسیدید .
 اَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً : اینکه - عدالت نکنید - پس یکی باشد .
 اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ : یا - آنچه - مالک شده - دستهای شما .
 ذٰلِكَ اَدْنٰى اَلَّا تَعُولُوا : این - نزدیکتر است - اینکه - جور نکنید .
 و اَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ : و بیاورید - زنها را - مهرهای آنها را .
 نِحْلَةً فَاِنْ طِبْنَ : عطای بیعوض - پس اگر - پاکیزه شدند .
 لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ : برای شما - از - چیزی - از آن .
 نَفْسًا فَكُلُوهُ : از جهت باطن و روح - پس بخورید آنرا .
 هَنِيئًا مَرِيئًا : گوارا و ملایم - و پسندیده و مطلوب .

ترجمه :

و اگر بترسید که ایفاء حق نکنید در مورد یتامی : پس زناشویی کنید آنچه را که پاکیزه است از زنها برای شما ، موردی را که دو تا باشد و یا سه تا و یا چهار تا ، و اگر بترسید از اینکه عدالت کنید : پس یکی را داشته باشید ، و یا آنچه را که دستهای شما مالک شده است ، این نزدیکتر است از آنچه تعدی کنید . - ۳ و بیاورید برای زنها مهرها و آنچه را که حق آنها است بی آنکه چیزی دریافت بدارید ، پس اگر با

طیب نفس و با رضایت باطن چیزها برای شما از آن اموال دادند : پس از آن استفاده کرده و بخورید که گوارا و مطلوب است . - ۴ .

تفسیر :

۱- و إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثًا وَرُبَاعًا :

قسط : بمعنی رسانیدن چیز است بمورد خود ، یعنی ایفاء حق شخصی که باید با داده شود ، و اینمعنی یکی از مصادیق عدل است .

و چون در آیه گذشته امر بایفاء اموال یتامی شده بود ، و در زناشویی با آنها زمینه برای استفاده سوء از اموال آنها موجود می شد ، چنانکه در خارج اینطور است : در اینجا می فرماید : اگر اطمینان صددرصد بنگهداری و حفظ خود نداشته باشید : بهتر است با غیر ایتام زناشویی کرده ، و اموال آنها را تحت اختیار و تصرف خود قرار ندهید .

و برای تأکید و مبالغه بجمله - أَلَّا تُقْسِطُوا ، تعبیر فرموده است ، تا اشاره بشود بآنکه شرط در اینمورد علم بإقساط است ، نه جهت منفی که نظر سوء نداشتن و تعدی و سوء استفاده نبودن باشد .

و ضمناً معلوم می شود که : مفهوم إقساط أخصّ و دقیقتر از عدالت است : زیرا نظر در آن بایفاء حق و ایصال چیز است بمحلّ خود ، و مفهوم عدالت در مرتبه کمتر از این هم حاصل می شود .

و کلمه - و إِنْ خِفْتُمْ ، نیز اینمعنی را تأیید می کند ، یعنی احتمالی که ایجاد خوف کند کافی است در خودداری ، و علم لازم نیست .

و إقساط درباره ایتام : شامل همه امور آنها خواهد شد ، خواه در جهت امور مالی باشد ، و یا سائر امور زندگی آنها .

۲- فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا :

عَدَلٌ : معتدل و در حدّ وسط واقع شدن است که افراط و تفریط و تجاوز از میانه روی و کوتاهی از آن نباشد .

و اینمعنی در هر یک از موضوعات اعتقادات و أخلاق و أفكار و أعمال و أقوال ، بنسبت خود آن موضوع فرق پیدا می کند .

و منظور در اینجا رعایت عدالت درباره أزواج متعدّد است ، زیرا رعایت میانه روی و عدالت نسبت بآنها اقتضاء می کند که از لحاظ إظهار علاقه و إعمال محبّت و انس و از جهت خدمات لازم ، همه در حدّ مساوی بوده ، و ترجیح و تفریطی در میان واقع نشده ، و مالدار بود و فقیر بودن و عالم بودن و جاهل بودن و خوش سیمایی و متوسط بودن ، از لحاظ زوجیت و انجام وظائف زناشویی و انس و خدمات لازم ، اختلافی ایجاد نکند .

و در اینجا بکلمه عدالت تعبیر شده است نه إقساط : زیرا نظر باجرای ضوابط زناشویی در میان أزواج متعدّد است ، و إقساط و ایفای حقوق یکایک آنها کافی نیست ، و بلکه در إقساط خصوصیات و جهات نفسانی و شخصی آنها مورد توجه واقع شده ، و از جهت زوجیت و عنوان همسری خارج می شود .

و اینمعنی که برابر دیدن أزواج است : در نهایت صعوبت می باشد . و از این لحاظ ما معتقد هستیم که : تعدّد زوجات برای أفراد عادی که قدرت ضبط نفس نداشته ، و مسلّط بر هوی و خواسته های نفسانی نیستند : حرام است ، مخصوصاً با آثار خارجی آن که مورد توجه شود ، از ظلم و تعدّی و تضييع حقوق و ایجاد اختلاف در میان خانواده و اولاد و أرحام و بدگوییها و غیر اینها .

و أكثر أفراد اگرچه از خواصّ باشند ، در مقابل انجام وظائف لازم شرعی و عرفی و عقلی ، درباره زوج واحد و فرزندان او از جهت تعلیم و تربیت إلهی و دینی ، بسیار عاجز و قاصر و مقصّر هستند ، تا برسد باینکه متعهد برای تأمین دو خانواده یا

بیشتر باشند .

أیمان : جمع یمین بمعنی جانب راست و دست راست ، و اینمعنی از لغت عبری و سریانی گرفته شده است .

و در عربی أصل بمعنی قوّت با زیادت و خیر است .

و جمله - أو ما ملکت ، عطف است به واحده ، و منظور اینکه : در صورت عدم توانایی باجرای عدالت در میان أزواج متعدّد ، لازم است بیکی اکتفاء شده ، و یا از زنهاى مملوکه اختیار کند اگرچه آنها متعدّد باشند .

زیرا شخصیکه عبد یا کنیز است : بصورت خرید و مملوکیت در اختیار مالک قرار گرفته ، و روی جریان عرفی و شرعی توقع بیشتری نداشته ، و با برنامه مختصری زندگی می کنند .

و البته اینمعنی تجویز نمی کند که کمترین ظلمی در حق آنها صورت گرفته ، و مورد اهانت و تحقیر قرار بگیرند .

و خود این تزویج برای آنها نوعی از آزادی و خوشی است ، که مقدمات آزادی و اختیار و منزلت خواهد بود .

و عول : بمعنی مستولی شدن بچیزیست که بصورت استعلاء و بلندی باشد ، چنانکه در کفالت و تأمین زندگی و اداره امور و أمثال اینها دیده می شود .

و أدنی : از ماده دنوّ است که بمعنی قرب با تسفّل باشد .

منظور اینکه : کفایت کردن به تزویج یک همسر آزاد و یا مملوکه نزدیکتر بحق و تقوی است از استیلاء و استعلاء (عول) .

آری در صورت تعدّد زوجات : مرد مجبور است که برای تأمین زوجات و فرزندان آنها و سازش با خانواده های آنها و تحمّل جریانهای مختلف آنها ، بهر نحو است صبر و ایستادگی کرده ، و در نتیجه متوسّل بزور و استیلاء و استعلاء گردد .

۳- و اتوا النساء صدقاتهنّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ

هَنِيئاً مَرِيئاً :

صَدَقَات : جمع صَدَقَه که یکی از لغات صَدَقَه است ، و لغت أهل حجاز بوده و بآنچه بعنوان مهر یا عطاء بزن داده می‌شود اطلاق می‌شود ، و آن اعم است از مهر . و صَدَقَه از ماده صِدَق و بمعنی راستی است ، و صَدَقَه هر عطایی باشد که روی صدق و خلوص و بعنوان مساعدت بآفراد نیازمند داده می‌شود ، و صَدَقَه در مورد نساء اطلاق می‌گردد .

و نِحْلَة : بناء نوع است از ماده نَحَلَ که بمعنی عطای بدون عوض و بدون مطالبه چیزی باشد .

و منظور در اینجا مطلق عطیه هایبست که از لحاظ عرف و وجدان باید بلاعوض بزنها داده شود ، مانند آنچه بعنوان تأمین معاش و تأمین مسکن و تأمین لباس و سائر لوازم و احتیاجات که بدمه زوج بوده و باید پرداخت کند ، خواه در زمان زوجیت باشد و یا پس از جدایی و طلاق .

و أمّا مهر : آن با تعهدیکه در اجرای عقد نکاح صورت می‌گیرد بر ذمه زوج واجب شده ، و بلکه باقتضای عقد می‌باید در اولین زمان زناشویی پرداخت شود . و طِبْن : صیغه جمع مؤنث است از طِيب که بمعنی پاکیزه و مورد رغبت بودن است ، و نفساً : تمیز است .

و منظور اینستکه : اگر باطن و نفس آنها در رابطه مالی که از او و برای نفع شما بود ، راغب و موافق و پاکیزه شد : مانعی نیست که از آن استفاده کرده و بخورید . و هَنِيء : چیزیکه ملائم و خالص و لذیذ باشد .

و مَرِيء : چیزیکه پاکیزه و پسندیده و گوارا باشد .

و هَنِيء از ماده هَنَأ و هَنَاءَة است .

و مَرِيء از ماده مَرَاءَة است .

روایت :

در تفسیر عیاشی است که : مردی بخدمت امیرالمؤمنین (ع) آمده و عرض کرد
یا امیرالمؤمنین در شکم من دردی هست !
امیرالمؤمنین (ع) فرمود : آیا برای تو همسری هست ؟
عرض کرد : آری .
فرمود : از او چیز اندکی از مال خود او بگیر که با طیب نفس و رضایت کامل
صورت بگیرد ، و از آن مال عسلی خریداری کن ، و سپس آب حلال و پاکی باو بریز
و بخور !

خداوند متعال می فرماید : و أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا .
و یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس .
و فَإِنْ طِبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا .
پس با توجه خداوند متعال بهبودی حاصل شود .
آنمرد باین دستور عمل کرده و شفا یافت .

توضیح :

خوراکی که با طیب نفس و پاکیزگی باطن بخشیده شود ، و مخصوصاً که از طرف
أرحام و پدر و مادر و بالخصوص همسر که محبت خالص بشوهر خود دارد : بطور
مسلم اثر شفابخشی خواهد داشت .
و اینمعنی در هر مورد باقتضای تمایل و علاقه و خلوص باطن و طیب نفس ، اثر
مخصوصی می بخشد ، و حتی در معاملات نیز که باین صورت واقع می شود ، اثر
طبیعی دارد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- أو ما ملكتُ : عطف است به واحده .
 ۲- نِحْلَةً : حال است از - آتو .
 ۳- عن شيء منه : ضمیر راجع است بمطلق صدقه که در معنی مال و عطا شده است .

و لا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا
 وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا . - ۵ وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ
 فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ
 يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا
 دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا . - ۶ .

لغات :

- و لا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ : و نیاورید - بسفیهان - مالهای خود را .
 الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ : آنچه - قرار داده است - خداوند - برای شما .
 قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا : برپایی - و روزی بدهید آنها را - در آن .
 وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ : و پوشاک بدهید آنها را - و بگویید - برای آنها .
 قَوْلًا مَعْرُوفًا وَابْتَلُوا : گفتار شناخته شده - و آزمایش کنید .
 الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا : یتیمانرا - تا - زمانیکه - برسند .
 النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ : بحدّ نکاح - پس اگر - فهمیدید و مسّ کردید .
 مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا : از آنها - راه یافتن را - پس بدهید .
 إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوهَا : بآنها - أموالشانرا - و نخورید آنها را .

إِسْرَافًا وِ بِدَارًا أَنْ : بلحاظ تجاوز از حدّ - و سرعت - از اینکه .
 يَكْبُرُوا و مَنْ كَانَ غَنِيًّا : بزرگ شوند - و کسبیه - باشد - توانگر .
 فَلْيَسْتَغْفِرْ و مَنْ كَانَ : پس خودداری کند - و کسبیه - باشد .
 فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ : نیازمند - پس بخورد - بمعروف .
 فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ : پس زمانیکه - ردّ کردید - بآنها .
 أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ : اموالشانرا - پس شاهد بگیرید - بر آنها .
 وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا : و کفایت است - خداوند - برسیدگی .

ترجمه :

و نیاورید سفیهان را مالهای خودتانرا که قرار داده است خداوند برای شما قیام کردن بر آنها ، و روزی بدهید آنها را در آن و پوشاک بدهید آنها را ، و بگوئید برای آنها سخن شناخته شده نیکو . - ۴ و آزمایش کنید یتیمانرا تا زمانیکه برسند بحدّ نکاح ، پس اگر دریافتید از آنها هدایت شدن براه راست را ، پس ردّ کرده و بدهید بر آنها اموالشانرا ، و نخورید آن اموالرا از جهت تجاوز از حدّ و حقّ و سرعت گرفتن از اینکه بزرگ شوند ، و کسبیه باشد بی نیاز پس عفت و خودداری بطلبید ، و کسبیه فقیر و نیازمند است پس بخورد روی معروف ، پس زمانیکه ردّ کردید بر آنها اموالشانرا گواه بگیرید بر آنها ، و کافی باشد خداوند متعال از جهت رسیدگی کردن . - ۵ .

تفسیر :

۱- و لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا
 وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا :

سُفَهَاءَ : جمع سفیه است ، و آن کسی را گویند که در زندگی مادی یا معنوی

خود اختلال و تباهی باشد، و در نتیجه این اختلال حصول اختلال در نظم امور و فکر خواهد شد.

و قیام و قوام: بمعنی برپا شدن و از مرحله قوت بفعلیت رسیدن است. و منظور اینستکه: اموال خودتانرا که فعلیت و نیروی شما بوده، و بوسیله آن توانایی در ادامه زندگی و معیشت پیدا می‌کنید، هرگز در اختیار کسیکه از جهت فکر و عقل ضعیف است، قرار ندهید، خواه آن فرد ضعیف تحت ولایت شما باشد و یا نه.

و تعبیر بایتاء نه باعطاء: برای اینکه در صورت تملیک، توجهی بجهت بقاء مال نیست، مگر آنکه خود مالکیت شخص سفیه صلاح نباشد.

و در صورت إعطاء و تملیک: لازم است روی برنامه تأمین معاش (رزق) و یا تأمین لباس، باشد.

و در عین حال نباید این مساعدت توأم با گفتار خشن و زننده صورت بگیرد، زیرا شخص ضعیف بخاطر ضعفی که دارد بیشتر از ناملائمات یا سخن زننده و اهانت‌آمیز متأثر می‌شود.

و باید توجه شود که إعانت و مساعدت: محدود به موضوع زکوة و خمس نیست، بلکه کسیکه متمکن و ثروتمند است وظائف مختلفی برای او واجب و فریضه می‌شود که افراد فقیر آن فرایض را ندارند.

مانند رسیدگی کردن و تأمین معاش افرادی که مریض و یا ضعیف و یا مسکین و درمانده بوده، و برای آنها وسیله دیگری نیست.

و اگر این افراد از خویشاوندان و یا از همسایگان و یا از آشنایان و یا از ایتام و یا از خدمتگذاران دینی باشند: تکلیف محکمتر خواهد شد.

و معروف: چیز است که نزد عقل و عرف و شرع شناخته شده و روشن باشد.

۲- وابتلوا الیتامی حتی إذا بلغوا النکاح فإن آنستم منهم رشداً فادفعوا إليهم

أموالهم :

ابتلاء : ایجاد تحوّل و دگرگونیست تا نتیجه منظور بدست آید ، و فتنه پیش از تحوّل بوده و بمعنی ایجاد اضطراب و اختلال باشد ، و پیدایش اضطراب و اختلال در زندگی موجب تحوّل می شود .

و یتامی : جمع یتیم و از ماده یتیم و بمعنی انقطاع و انفراد از آنچه وابسته بود ، باشد ، و یتیم در مورد کسی که پدر ندارد ، اطلاق می شود ، زیرا که او از بالاترین کسی که وابسته باو بود منقطع شده است .

و شخص یتیم شبیه می شود بفردی که ضعیف بوده ، و نمیتواند خود را اداره و تأمین کند ، زیرا که او وابسته بپدر بوده ، و در تحت تکفل و تربیت و اداره او قرار داشته ، و فعلاً از او جدا گشته است .

و از این لحاظ درباره او دفع اموال را متوقف فرموده است به بلوغ بحدّ نکاح و ظهور حالت رشد .

أولی - علامت بلوغ بدنی جسمانی ، و دوّمی - علامت بلوغ عقلی روحی است . نظر ببلوغ از هر دو جهت است .

و نکاح : زناشویی کردن روی مقرّرات معین عرفی و شرعی است که زمینه معاشرت و زندگی و مصاحبت با همدیگر را داشته باشند ، و این معنی دلالت می کند به بلوغ و رسیدن بحدّ تمام جسمانی ، و روی این جهت است که در فقه اسلامی ، یکی از علائم بلوغ را احتلام ذکر نموده اند ، یعنی زناشویی کردن عملی در خواب که بحالت طبیعی و بدون تکلف صورت می گیرد .

و رشد : عبارتست از تشخیص راه راست از جهت خیر و صلاح ، و آن در مقابل غیّ و فرو رفتن در فساد باشد ، و پیدایش این تشخیص علامت کامل شدن فکر خواهد بود .

پس در صورتیکه یتیم از جهت جسمانی بحدّ بلوغ رسیده ، و از جهت فکر و

عقل نیز توانست خیر و صلاح خود را تشخیص بدهد: قابل آن خواهد بود که اموال خود را ضبط و حفظ کند.

و اُنس: بمعنی قرب و اختلاط روحی است، در مقابل وحشت و تنفر و بُعد باطنی، و این تعبیر برای تأکید و مبالغه در فهمیدن و علم به رشد و بلوغ است که بصورت تحقیق صورت بگیرد.

و دَفْع: منع کردن چیزی است در جهت استدامت و باقی بودن، چنانکه منع در جهت اصل وجود چیزی اطلاق می‌شود.

و در اینجا هم مراد منع از نگهداری و ابقاء اموال باشد.

۳- و لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بَدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ :

در اینجا بچهار فرع اشاره می‌فرماید:

أوّل - جواز استفاده از اموال ایتم باندازه ضرورت، برای اولیاء و متولیان امور آنها، و بیش از حدّ ضرورت و یا بیش از مقداریکه در مقابل عمل و فعالیت و خدمات قرار می‌گیرد: جایز نباشد، و متولّی اعمّ است از آنکه منصوص باشد یا منصوب از طرف حاکم شرع و یا روی جریان عرف صحیح.

و إِسْرَاف: تجاوز کردن است از حدّ معقول و معروف، و آن در هر موضوعی که صورت بگیرد حرام است، اگرچه در مورد مال و مملوک خود بوده، و بهرگونه تصرّفی باشد.

و منشأ إِسْرَاف کردن در أغلب موارد: علاقه دنیا و محبت به زندگی مادی و طمع داشتن است.

دوّم - أَكْل بمبادرت برای استفاده از فرصت موجود: و در اینجا با غنیمت شمردن فرصت در صغر سنّ یتیم، از مال او استفاده کرده، و می‌خواهد تا بسنّ بلوغ و رشد نرسیده است، تا می‌تواند در مال او تصرّف کند. و اینعمل نیز از

محرمات مسلم است .

و بدار : مصدر است از باب مفاعله ، و بمعنی مبادرت و شتاب کردن و سرعت نمودن است .

فرع سوّم - کسی که بی نیاز بوده و زندگی او تأمین است : اگر عفت نفس و تقوی و خودداری از اکل مال یتیم داشته باشد ، مطلوب خواهد بود ، و در اینصورت استفاده بعنوان ضرورت و نیازمندی صحیح نباشد ، مگر بعنوان دیگر صورت بگیرد ، مانند قرارداد داشتن برای اجرت عمل و غیر آن .

و استعفاف : طلب کردن عفت است ، و عفت عبارتست از حفظ و نگهداری نفس از شهوات و تمایلات نفسانی داخلی . و تقوی در نگهداری از محرمات خارجی استعمال می شود .

فرع چهارم - در صورت فقر و نیازمندی ، استفاده بمیزان معروف معقول و عرف صحیح باشد ، و نباید از حدّ معروف تجاوز شود .

۴- فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا :

و برای تحکیم خاتمه پیدا کردن جریان امانت ، و روشن شدن آن ، و دفع سوء ظنّ ، و رفع زمینه اتهام ، و صورت نگرفتن اشتباه برای طرفین و دیگران : لازم است برای دفع اموال و وصول آن گواہانی گرفته و بقدر امکان نوشته‌ای در میان باشد .

و اِشْهَاد : از باب افعال و از ماده شهادت است که بمعنی حضور و اِشْرَاف داشتن با آگاهی و علم باشد ، و اِشْهَاد : شاد و گواه گرفتن است ، و منظور حاضر گرفتن گواہانی است که اِشْرَاف باین جریان داشته و آگاه باشند .

و پس از دستور گواه گرفتن می فرماید : لازمست طرفین توجّه داشته باشند که خداوند متعال همیشه حاضر و ناظر و گواه و بررسی کننده جزئیات و کلیات امور و اعمال و نیات شماها بوده ، و در مقام واقعیّت اِحاطه و آگاهی او کافی است .

روایت :

در تفسیر عیاشی از امام ششم (ع) در رابطه کلام خداوند متعال - و مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ، می‌فرماید : این حکم درباره مردیست که خود را محدود کرده است درباره رسیدگی بامور یتیم ، در جهت جمع کردن محصول ، یا رسیدگی و اداره دام و چهار پایان او ، و پیوسته در اینجهت مشغول شده است ، پس در اینصورت طبق معروف عقلی و عرفی از مال او استفاده می‌کند ، و اینمعنی شامل اموال جنسی از قبیل نقد و دینار و درهم که نزد او امانت است ، نخواهد بود .

توضیح :

۱- در اینحدیث شریف بخصوصیاتی در اینقسمت اشاره شده است :
 اوّل - استفاده از مال یتیم در صورتیست که فقیر بوده ، و اوقات خود را فی الجمله در راه تأمین امور زندگی او صرف کند ، مانند مباشرت بزراعت یا دام داری یا کسب و تجارت یا غیر آنها ، بطوریکه عرفاً حقّ السعی باو تعلق بگیرد .
 دوّم - تنها عنوان متولّی بودن بدون عمل و خدمت برای حقّ العمل گرفتن کافی نیست ، مانند اینکه اموال نقدی و جنسی او در تحت تسلّط و نظر او باشد .
 سوّم - استفاده باید در صورت نیازمندی در حدّ معروف باشد ، نه آنه هر چه احتیاج دارد از مال یتیم مصرف کند .
 چهارم - اگر برای تولیت از جانب اولیاء یتیم و یا از جانب حاکم و ولیّ شرعی ، حقوقی معین شود : مانعی در گرفتن آن نیست ، اگرچه فقیر نباشد .
 پنجم - در صورتیکه متولّی نیازمند نیست ، و حقّ العمل و یا حقّ التولیه‌ای معین نشده است : بموجب آیه کریمه - فليستعفف ، از گرفتن چیزی عفت نفس نشان بدهد بهتر است .
 و البته اینمعنی مطلق است ، و با موارد فرق می‌کند .

لطائف و ترکیب :

- ۱- إسرافاً و بداراً : حال باشند از ضمیر - تأكلوا .
- ۲- أن يكبروا : مفعول به است برای - بداراً .
- ۳- و كفى بالله : الله فاعل است ، و حرف باء برای تاکید است .
- ۴- حسيباً : تمییز است از نسبت فعل بفاعل .

للرجال نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ
الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيباً مَّفْرُوضاً . - ۷ و إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ
أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا . - ۸ .

- للرجال نَصِيبٌ مِّمَّا : برای مردها - سهمی است - از آنچه .
تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ : واگذاشته - پدر و مادر - و نزدیکان .
و لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا : و برای زنها - سهمی است - از آنچه .
تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ : واگذاشته - پدر و مادر - و نزدیکان .
مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ : از آنچه - کم باشد - یا - بسیار بود .
نَصِيباً مَّفْرُوضاً و إِذَا : سهمی - مقدر شده - و زمانیکه .
حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ : حاضر شوند - بقسمت - صاحبان .
الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ : خویشی - و یتیمان .
و الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ : و فقراء - پس روزی دهید آنانرا .
مِنْهُ و قُولُوا لَهُمْ : از آن مال - و بگوئید - برای آنها .
قَوْلًا مَعْرُوفًا : گفتار - شناخته شده .

ترجمه :

برای مردها سهمی باشد از آنچه ترک کرده و واگذاشته است پدر و مادر و خویشان نزدیک ، و برای زنها سهمی باشد از آنچه واگذاشته است پدر و مادر و خویشان نزدیک ، از آنچه کم است یا زیاد باشد ، سهمی مقدر شده . - ۷ و زمانیکه حاضر شد به محل قسمت ارث صاحبان نزدیکی و خویشی و یتیمان و مساکین ، پس روزی بدهید آنها را از مال ، و بگویید آنها را گفتار شناخته شده پیش عقل و عرف . - ۸ .

تفسیر :

۱- لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ :

نَصِيبٌ : بمعنی برپا و نصب و ثبت شده است ، یعنی چیزیکه مقدر و مشخص گردد بعنوان سهم فردی .

و تَرَكَ : مطلق واگذاشتن و دست برداشتن از چیزی است .

این آیه شریفه در بیان اصل موضوع و مطلق توارث است ، و خصوصیات و شرائط آن بعد از این ذکر خواهد شد .

و می فرماید که : مردها و زنها هر کدام از والدین و خویشاوندان نزدیک خود با خصوصیاتیکه ذکر می شود ارث می برند .

و در اینجهت مطلق آنچه از میت واگذاشته می شود منظور است ، خواه منقول باشد یا غیرمنقول ، و کم باشد یا زیاد ، و خواه هر کدام از آنها کوچک و طفل باشند یا بزرگ و سالخورده .

۲- نَصِيبًا مَّفْرُوضًا :

مَفْرُوضٌ : از ماده فرض است که بمعنی تقدیر و تدبیر است .

و از این لحاظ با احکام واجب فقهی فرایض اطلاق می‌شود .
 و این سهام معین شده در آیات بعد از این ذکر خواهد شد .
۳- و إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا :

قِسْمَةٌ : دلالت می‌کند بنوعی از قَسَم که عبارتست از تجزیه کردن و جزء جزء نمودن چیزی . و منظور در اینجا تقسیم کردن مال میراث است در میان وَرَثَه طبق آنچه مقرر است .
 و منظور از أُولُو الْقُرْبَى : افرادی از خویشاوندان هستند که از وَرَثَه حساب نمی‌شوند .

و مَسَاكِين : جمع مسکین است که اطلاق می‌شود بکسی که از حالت فَعَالِيَّت و تحرک متوقف شده باشد ، خواه بجهت کسالت یا ضعف مزاج باشد ، و یا فقر و نبودن وسائل زندگی .

و رِزْق : انعام مخصوصی است که استمرار پیدا کرده ، و برای ادامه زندگی و رفع گرفتاری و مضیقه صورت می‌گیرد .

و در أُولُو الْقُرْبَى : عنوان خویشی و قرب مناط است ، چنانکه در یتامی عنوان یتیم و بی پدر بودن ، و در مساکین عنوان مسکنت ، و چون نظر در اینمورد (که أموالی بعنوان ارث و بلاعوض بورته می‌رسد) بجهت انتظار و توقع حاضرین است : در این سه طائفه بخاطر آن خصوصیات (قُرْب ، یَتَم ، مَسْكَنْت) توقع و انتظار بیشتر بوده ، و مقتضی برای توجه و تعاون شدیدتر خواهد بود .

و البته همینطوریکه توقع و نظر از شخص ضعیف مؤثر و آثار طبیعی نامطلوبی دارد : کمک و انفاق و بخشودگی نیز اثر طبیعی داشته ، و گذشته از ثواب و اجر معنوی ، آثار سوء توقع را نیز محو خواهد کرد .

آری این سه طائفه که حضور در مجلس قسمت بهم می‌رسانند : هر کدام از

یکجهت شکست و ضعف و محرومیتی در خود احساس می‌کنند ، أولوا القربی با اینکه با شخص متوفی قرابت دارند : ولی از میراث او خود را بی‌بهره می‌بینند . یتامی خود را منقطع از پدر دیده و از توجه و دستگیری و مهربانی او محروم می‌بینند . و مساکین در خود حالت فقر و مسکنت دیده و از بدست آوردن عوائد مأیوس می‌شوند .

پس بدست آوردن دلخوشی و توقع آنها : گذشته از مسرور شدن و رضای خاطر آنها ، موجب رضای خداوند متعال نیز خواهد بود .
و أمّا تعبیر برزق نه بإحسان و إعانه : اشاره می‌شود به برنامه مطلوب و کامل إعانت که رزق و إنعام مستمرّ است ، تا این عمل بهر مقداریکه میسر است و تا هر زمانیکه مقتضی است ، آنها را مسرور و تأمین کند .
و راجع بقول معروف : در آیه پنجم توضیح مختصری گفته شد .
و گفتار نرم و نیکو و پسندیده از لوازم إنعام و إحسان است .

روایت :

کافی (باب الاهتمام بامور المسلمین ح ۶) از امام ششم (ع) ، فرمود : رسول اکرم (ص) خلق عائله خداوند متعال هستند ، و محبوبترین مردم نزد خدا کسی است که نفع بدهد بعیال او ، و داخل کند به اهل بیتی سرور و خوشی را .

توضیح :

این موضوع در جریان ابتدایی است ، و أمّا اگر در موردی باشد که زمینه برای إعانت و نفع اقتضاء کرده ، و بلکه از جانب طرف توقع و انتظار بوده ، و خصوصیات دیگر نیز از قبیل خویشی و یتیم بودن و مسکنت موجود باشد : چندین برابر بفضیلت و برتری عمل افزوده ، و صددرصد محبوبتر خواهد شد .

البته چون موجبات محبوبیت بنده نزد خداوند متعال آماده شد: قهراً آثار لطف و رحمت و عطوفت پروردگار متعال، شامل چنین فردی خواهد شد.

لطائف و ترکیب :

- ۱- نصیبٌ : در هر دو مورد مبتداء مؤخر است .
- ۲- ممّا ترک : در هر دو مورد متعلق به نصیب است .
- ۳- ممّا قلّ : بدل است از ممّا ترک .
- ۴- نصیباً : حال است از ما که موصول است در ما قلّ .

وَلِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ
وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا . - ۹ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي
بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا . - ۱۰ .

لغات :

- و لِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ : و بترسد - آنانکه - هرگاه .
تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ : ترک کنند - از پشت خودشان .
ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا : فرزندان - ضعیفان - بترسند .
عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ : بر آنها - پس تقوی داشته باشند - خدا را .
وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا : و بگویند - گفتار - محکم و درست .
إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ : بتحقیق - آنانکه - می خورند .
أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا : مالهای - یتیمانرا - بظلم .
إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ : بتحقیق - می خورند - در - شکمهایشان .
نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا : آتش را - و زود وارد شوند - بآتش .

ترجمه :

و بترسد آنانکه هرگاه واگذارند از پشت سر خودشان فرزندان عاّجز و ضعیف ، که بترسند بر آنها ، پس تقوی پیدا کنند در مقابل خداوند متعال ، و بگویند گفتار درست محکم . - ۹ بتحقیق آنانکه می خورند مالهای یتیمانرا بظلم و ستم ، بتحقیق می خورند در شکمهای خودشان آتّشرا ، و زود داخل می شوند بآتش شعله‌ور . - ۱۰ .

تفسیر :

۱- وَلِيخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ حَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا :

خَشِيَّة : بمعنی مراقبت داشتن با خوف است ، و آن در مقابل غفلت و بی‌مبالاتی باشد .

و ذُرِّيَّة : منسوب است به ذُرَّة بوزن فُعلة ، از ماده ذَرّ که بمعنی نشر و پراکنده کردن بنحو دقیق است ، و ذُرّه چیزی است که پراکنده و منتشر شود ، و مراد در اینجا فرزندان و اولاد افراد منظور هستند .

و منظور از موصول (الَّذِينَ) اشخاصی باشند که در مورد قسمت میراث نفیاً یا اثباتاً و کلاً یا بعضاً و در هر جهتی باشد ، مؤثّرند ، مانند خود وصیت کننده (موصی) که در وصیت خود بخواهد ورثه خود یا اقارب دیگر و نیازمندانرا از حقّ الارث و یا از ثلث مال محروم کند ، و یا اولیاء و اوصیاء پس از فوت موصی که بخواهند دخل و تصرف برخلاف حقوق ورثه و دیگران کنند ، و یا حاضرین در مجلس قسمت و یا از خارج که اظهار نظر و عقیده برخلاف حقّ کنند ، و یا بزرگان از ورثه که در حقّ صغار ورثه و یا دیگران برخلاف خیر و صلاح و رضای اِلهی اعمال سلیقه کنند .

پس لازمست این افراد خودشان و فرزندان خود را بجای شخص متوقّی و

باقیمانندگان او ، و همچنین بجای خویشاوندان حاضر و یتامی و مساکین ضعفاء گذاشته ، و متوجه باشند که دخل و تصرف و اثبات و نفی و اظهار نظر لازمست صددرصد بخیر و نفع ضعفاء بوده ، و هم بر وفق موافقت و رضای آلهی صورت بگیرد .

و در نتیجه خداوند متعال افراد مؤثر در برنامه قسمت را بدو موضوع بسیار لازم و مهم توجه می دهد :

اول - اختیار کردن برنامه تقوی در زندگی خود و مخصوصاً در رابطه اموریکه در پیرامون میراث و ارث و تقسیم بورثه صورت می گیرد ، تا در همه این جریان خداوند متعال را در مقابل اعمال و نیات خود مشاهده کرده ، و برخلاف رضای او قدمی برندارند .

دوم - در گفتار خودشان مراقب و دقیق بوده ، و سخن ضعیف و گفتار باطل و برخلاف حق و زننده و اهانت آمیز نگویند .

زیرا اگر از جهت مالی هم کمک و اعانتی نکردند : اقللاً با گفتار خود موجبات رنجش خاطر و ناراحتی دیگرانرا فراهم نکنند .

و بلکه ممکن است یک جمله تند و زننده و سست بیش از اثر مطلوب احسان و اعانت ، سوء اثر ببخشد .

۲- **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا**
وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا :

و صلی : بمعنی عرضه کردن و تقریب بآتش برای سوزاندن و یا بریان کردن باشد .

و این ماده غیر از صلوه که بمعنی ثناء و تحیة و عبادت است .

و سعیر : چیز است که حرارت شدید داشته و ملتهب گردد .

و بطن و بطون : در مقابل ظهر و ظهور است ، و چون معده حیوان در باطن قرار

دارد آنرا بطن گویند ، و آن اعم است از شکم و معده و رحم .
و نار : شامل آتش مادّی ظاهری و روحانی هر دو می‌شود ، و نار روحانی
عبارتست از آلودگی و تیرگی باطن که موجب اضطراب و اختلال و اشتعال در باطن
می‌گردد .
و کسیکه مال یتیم را می‌خورد : در باطن و قلب او منعکس می‌شود به اضطراب
و فشار و اختلال و اشتعال روحانی ، و هرگز قلب او صفا و نورانیت و روحانیت را
پیدا نمی‌کند .
و نار مادّی عبارت از تموج و اضطراب ذرات است .
پس جهت تعبیر با بطن نه با معده ، و با نار نه با عذاب و ظلمت و امثال آنها :
معلوم گشت .
و نتیجه این اکل مال یتیم : پیدایش محیط اشتعال حرارت شدید و التهاب
آتش خواهد بود .

روایت :

در تفسیر نورالثقلین از کافی از امام ششم (ع) نقل می‌کند که : اگر کسی ظلم
کند یتیمی را خداوند مسلط می‌کند بر او کسی را که بر او ظلم کند ، یا ظلم کند بر
فرزند یا بر فرزند فرزند او ، خداوند متعال می‌فرماید : **و لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ
خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا .**

توضیح :

۱- تسلط ظالم بر او : اثر طبیعی ظلم است که در زندگی دنیوی پیش آید ، این
در صورتیست که ظلم فقط بجهت ظاهری و مالی صدمه بزند ، و اگر بقلب و آبرو هم
صدمه برساند : قهراً عذاب روحی و آخرتی هم باو خواهد رسید .

۲- یا ظلم کند بر فرزند : وقتیکه از اموال یتیم سوء استفاده شده و خورده شد : قهراً در باطن او اثر سوء مادی و روحانی ایجاد خواهد کرد ، و این اثر سوء بگریان طبیعی بفرزندان او منتقل شده ، و زمینه را برای عقاب و ظلم باو و گرفتاری او مستعدّ خواهد کرد .

لطائف و ترکیب :

۱- لَو تَرَکُوا : کلمه لَو ، برای شرط در رابطه زمان گذشته است ، و خافوا ، جواب آنست ، و در اینجا کلمه اِنْ مناسب نیست ، و معنی اینستکه : هرگاه ترک کرده‌اند ذرّیه‌ای را خواهند ترسید بآنها .

۲- ظَلَمًا ، فی بطونهم : هر دو حالند از یا کلون در دو مورد .

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنِ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا . - ۱۱ .

لغات :

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ : وصیت می‌کند - خدا - در فرزندان شما .
 لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ : برای مرد - مانند - بهره - دو زن است .
 فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ : پس اگر - باشند - زنهایی بالای .
 اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا : دو زن - پس برای آنها است - دو ثلث .

مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ : آنچه - ترک کرده - و اگر - باشد .
 وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ : یکدختر - پس برای او باشد - نصف .
 وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ : و برای پدر و مادر او - برای هر - یکی .
 مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا : از آندو - شش یک است - از آنچه .
 تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَكَدُّ : ترک کرد - اگر - باشد - برای او - فرزند .
 فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَدُّ : پس اگر - نشد - برای او - فرزندی .
 وَ وَرَثَهُ أَبَوَاهُ : و وارث شد او را - پدر و مادر او .
 فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ : پس برای مادر او - ثلث است - پس اگر .
 كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ : باشد - برای او - برادرانی - پس برای مادرش .
 السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ : شش یک است - از - پس از .
 وَصِيَّةٌ يُوصِي بِهَا : وصیتی که - وصیت می‌کند - بآن .
 أَوْ دِينَ آبَائِكُمْ و : یا بدهکاری - پدران شما - و .
 أَبْنَائِكُمْ لَا تَدْرُونَ : فرزندان شما - نمی‌دانید .
 أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ : کدام آنان - نزدیکتر است - برای شما .
 نَفْعًا فَرِيضَةً مِنْ : از جهت منفعت - مقدر شده - از .
 اللَّهُ إِنْ اللَّهُ : خداوند - بتحقیق - خداوند .
 كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا : هست - دانا - حکم قاطع دهنده .

ترجمه :

وصیت می‌کند شما را خداوند درباره فرزندان شما که برای مرد مانند نصیب دو زن باشد ، پس اگر اولاد میت زنها باشند بالای دو : پس برای آنها باشد دو ثلث آنچه میت واگذاشته است ، و گر یک زن باشد : پس برای او نصف مال خواهد بود . و برای پدر و مادر میت به هر کدام از آنها شش یک خواهد رسید از آنچه واگذاشته

است ، اگر باشد برای او فرزندی . پس اگر نباشد برای او فرزندی ، و پدر و مادر وارث شدند : پس برای مادر یک ثلث مال رسیده (و بقیه مال پدر خواهد بود) . پس اگر باشد برای میت برادرانی : پس برای مادرش شش یک خواهد بود ، از پس وصیتی که وصیت می کند بآن یا بدهکاری . و پدران و فرزندان شما نمی دانید که کدام از آنها نزدیکترند برای شما از جهت منفعت دادن ، و این سهام تقدیراتی است از جانب خداوند متعال ، و بتحقیق خدا عالم و حکم کننده دقیقی است . - ۱۱ .

تفسیر :

۱- یُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِيْ اَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنثٰى :

وَصِيَّت : بوزن فَعِيْلَه از ماده وَضِيَ که بمعنی رسانیدن چیز است بموردی ، و اینمعنی بوسیله سفارش یا قول یا کتابت صورت می گیرد . و در میان این ماده با ماده وصل اشتقاق اکبر موجود است ، و حرف یاء در آخر کلمه دلالت به وصل با انحطاط می کند .

و حَظٌّ : عبارت از حصّه و نصیبی مخصوص است که مورد استفاده شخص معینی قرار گیرد .

خطاب در این جمله شریفه بمؤمنین است که درباره فرزندان آنان که از فرد متوقّی (میت) باقیمانده اند ، بنحویکه در این آیه کریمه و آیات دیگر ذکر شده است ، ارث باید ببرند .

می فرماید : بنحو کلی ، هر پسری مطابق دو سهم دختر ارث می برد ، خواه هر کدام از آنها منفرد باشند و یا متعدّد .

و این افزونی در سهم پسر : بخاطر اینستکه پسر باید عائله دار بوده ، و متکفل مخارج آنها شود ، و قهراً احتیاج ببودجه و سرمایه پیدا می کند تا بتواند معیشت آنها را تأمین کند .

و برخلاف دختر که اکثراً تحت تکفل مرد اداره خواهد شد .
 و اُنْثَى : بوزن فُضْلَى از ماده اُنْثَ که بمعنی لینت باشد ، و بمناسبت این معنی
 بزنی اطلاق می شود که لینت در بدن و قوای بدنی دارد .
 و مُذَكَّرٌ و مُؤنَّثٌ : بکلماتی اطلاق می شود که علامت تأنیث و یا تذکیر داشته
 باشند . پس استعمال دو کلمه اُنْثَى و ذَكَرٌ در این مورد صحیح است ، و مؤنَّث و مذکر
 در أَلْفَاظ استعمال می شوند .

و اَمَّا کَلِمَةُ ذَكَرٌ : از ماده تَذَكَّرٌ است ، و بمناسبت اینکه اولاد ذکور مظهر
 شخصیت و وجود و صفات آباء هستند : کلمه ذَكَرٌ بآنها اطلاق می شود ، و آن در
 اصل صفت باشد بوزن حَسَنٌ .

۲- فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلَاثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا
 النِّصْفُ :

نِسَاءٌ : از لغات عبری و سریانی گرفته شده ، و در مورد جمع مرأه استعمال
 می شود ، و مفردی ندارد - ۱۴/۳ .

و فَوْقٌ : بمعنی بلند و بالا است بنسبت چیز دیگر .
 و اِثْنَتَيْنِ : مؤنَّث اثنین ، و از اَسَامِی اعداد است بمعنی دو که تکرار واحد
 می شود .

و چون اینکلمه مانند سائر کلمات عددی دلالت بعدد تنها می کند ، و لازمست
 معدود هر عدد بالای آن نوشته شود : پس در مقام شمارش نظر بمعدود است ، و
 معدود هم همیشه مقصود اصلی و منظور بوده ، و عدد برای معرفتی خصوصیات آن
 باشد .

پس ورثه اگر از نساء و بالای دو زن بودند : برای آنها دو ثلث از مجموع مال
 میت خواهد رسید . و اگر یک زن بود : نصف مال مخصوص آن یک زن خواهد بود .
 البته مراد از ورثه در اینمورد اولاد است (یُوصِيكُمُ اللّهُ فِيْ اَوْلَادِكُمْ) و به

خواهران شامل نمی‌شود .

و تعبیر با کلمه - فوق اثنتین ، دلالت می‌کند به تحقق صدق دو زن یا بیشتر ، چنانکه گفته می‌شود که : شرط استخدام ، بیست سال بالایا بودن است ، یعنی باید بیست سال بودن محقق گردد ، و چون بیست سالگی محقق گشت : قهراً اگرچه یک ساعت بیشتر شد ، فوق بیست سال بودن صدق خواهد کرد .
پس از این آیه کریمه حکم خود امرأتین (اثنتین) نیز معلوم خواهد شد ، زیرا در اولین زمان گذشت و تحقق وجود امرأتین در حقیقت عنوان فوق اثنتین صدق خواهد کرد .

پس این آیه کریمه حکم - اثنتین ، را نیز معین فرموده است .

۳- و لِأَبْوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرَثَةٌ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ :

حکم چهارم - سهم هر کدام از پدر و مادر است در صورتیکه برای میت فرزندی هم باشد ، و آن شش یک (سدس) است که بهر یک از ابوین می‌رسد .
حکم پنجم - سهم مادر است در صورتیکه ورثه منحصر باشد بپدر و مادر و اولادی نداشته باشد ، و آن سه یک (ثلث) است که مخصوص مادر شده ، و قهراً بقیه برای پدر می‌شود .

و ذکر نشدن سهم پدر : برای اینستکه روی جریان طبیعی وارث دیگری نبوده ، و قهراً پس از برداشتن سهم مادر باقی مال مخصوص پدر خواهد بود .
و از حکم چهارم فهمیده می‌شود که ابوین و اولاد ، در یک مرتبه قرار گرفته ، و مانع ارث یکدیگر نمی‌شوند .

۴- فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ :

حکم ششم - اگر برای میت برادرانی با مادر بودند : در عین حالیکه برادران طبقه ابوین نیستند ، ولی مادر را از أخذ سهم بیشتر که ثلث است مانع شده ، و

محدود بسهم سُدس می‌کنند .

و أمّا جمله - مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ : مربوط بهممه این شش حکم بوده ، و تقدیر چنین است که خداوند وصیت می‌کند بشماها که پس از انجام دادن و عمل بوصیت میت و پس از آداء دیون او ، درباره اموال او باین شش دستور عمل کنید ، و این حکم هفتم در این آیه باشد .

یعنی این شش حکم مربوط به باقیمانده اموال او است .

۵- آباؤُكُمْ وِ ابْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا :

این احکام مربوط باولاد و آباء ، موافق صلاح و خیر صددرصد حقیقی تنظیم شده است ، و همه جهات و اطراف قضیه مورد توجه و دقت گردیده است ، و از جمله آن مصالح رعایت جانب فرزندان است که چشم امید و توقع پبدر دارند ، و هنوز در تأمین زندگی خود برقرار و پابرجا نشده‌اند ، مخصوصاً که پدران بصورت مبدء وجود فرزندان شده‌اند ، و بدهکاری بسیار و عمیق نسبت بآنها بذمه خود دارند .

و از جهت معنوی نیز چشم امید بدعاء و صلاح عمل آنها دوخته‌اند ، و می‌توانند خلف صالح و از باقیات صالحات پدران باشند .

پس ایرادی در این مورد متوجه نمی‌شود که : احترام و تعظیم و تکریم آباء بیش از آبناء لازم و واجب است ، زیرا این دو موضوع جدا از همدیگر بوده ، و ارتباطی بهم ندارند .

و اینها احکام و فرائضی است که از جانب خداوند متعال مقدر می‌شود ، و او محیط بر همه امور بوده ، و بهممه جزئیات بطور قاطع حاکم است .

اینها او عالم مطلق و حکیم است ، و علم بمعنی احاطه باشد ، و علم خداوند متعال از صفات ذاتیه او و احاطه مطلق و نامحدود بهممه زمانها و مکانها و عوالم و

موجودات دارد .

و حکمت بمعنی حکم قاطع و نظر دقیق و یقینی باشد ، و بناء نوع است . پس این فرائض از جانب خداوند علیم و حکیم بوده ، و کمترین غفلت و خلاف و اشتباهی در آنها متصوّر نخواهد شد .

روایت :

در نور الثقلین از مَنْ لا يحضره الفقيه نقل می‌کند که : ابن اَبی العوجاء به محمد بن نعمان اَحوّل گفت : چیست که برای یک زن ضعیف در مقام اِرتّ یک سهم باشد ، و برای مرد قویّ متمکّن دو سهم ؟

محمد بن نعمان گوید : این سخن را بامام ششم (ع) عرضه کردم ، آنحضرت فرمود : برای زن عاقله بودن که دیه بدهد نیست ، و عاقله دار نمی‌شود که نفقه بگردن او باشد ، و جهاد واجب نیست ، و چند موضوع دیگر را فرمود ، و این تکالیف برای مردها است .

توضیح :

۱- عبدالکریم ابن اَبی العوجاء : از شاگردان حسن بصری و از زنادقه محسوب است ، که پیوسته در اِضلال و ایجاد وسوسه در میان مسلمین فعالیت می‌کرد . و در سال ۱۵۵ بامر محمد بن سلیمان که از جانب منصور دوانیقی والی کوفه بود بقتل رسید .

۲- عاقله : عبارتست از افرادی که از خویشاوندان ذکور بوده ، و دیه و خونبهای کسی را که بدست خویش آنها بخطا کشته شده است بدهند ، و شرط است که عاقله از خویشان پدری باشند ، و مرد و عاقل و بالغ و متمکّن باشند .

۳- جهاد : برای جهاد کردن نیز شرائطی لازم است ، و از جمله آنها مرد بودن ،

و متمکن بودن از جهت سلامتی بدن و قوت مزاج ، و استطاعت داشتن برای تأمین مخارج خود و عائله و اهل است ، و راضی بودن والدین در صورتیکه واجب عینی نباشد ، و عالم بودن بآنچه علم بآن لازم است .

لطائف و ترکیب :

- ۱- لِلذَّكَرِ مِثْلُ : خبر مقدّم و مبتداء مؤخّر است ، و جمله مفعول یوصی است .
- ۲- فَاِنْ كُنَّ : ضمیر راجع است بأولاد ، و تأنیث باعتبار خبر است .
- ۳- فَلَهُنَّ : جواب شرط است ، و خبر است از ثلثا ، و در جمله‌های بعد از این هم این ترکیبات جاری است .
- ۴- آباؤکم : مبتداء ، و جمله - لا تدرّون خبر ، و ایّهم اقرب که مبتداء و خبر است ، مفعول لاتدرّون باشد .

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ . - ۱۲ .

لغات :

- وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ : و برای شما است - نصف - آنچه - واگذاشت .
 أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ : همسران شما - اگر - نباشد .

لَهِنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ : برای آنها - فرزندی - پس اگر - باشد .
 لَهِنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ : برای آنها - فرزندی - پس برای شما است .
 الرَّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ : چهار یک - از آنچه - وا گذاشته‌اند .
 مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ : از - پس از - وصیّتی که .
 يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دِينَ : وصیّت می‌کنند - بآن - یا - بدهکاری .
 وَ لَهِنَّ الرَّبْعُ مِمَّا : و برای آنها است - چهار یک - از آنچه .
 تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ : وا گذاشتید - اگر - نباشد - برای شما .
 وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ : فرزندی - پس - اگر - باشد - برای شما .
 وَلَدٌ فَلَهِنَّ الثُّمْنُ : فرزندی - پس برای آنها است . هشت یک .
 مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ : از آنچه - وا گذاشتید - از پس از .
 وَصِيَّةٍ تَوْصُونَ بِهَا : وصیّتی که - وصیّت می‌کنید - بآن .
 أَوْ دِينَ وَإِنْ كَانَ : یا بدهکاری - و اگر - باشد .
 رَجُلٌ يُورَثُ : مردی که - وارث گرفته می‌شود .
 كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً : اطرافیانی - یا - زنی .
 وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ : و برای او - برادر - یا - خواهری است .
 فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا : پس برای هر یک - از آندو .
 السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا : شش یک است - پس اگر - باشند .
 أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ : زیادتر - از - این - پس آنها .
 شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ : شریکانند - در - سه یک - از .
 بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا : پس - وصیّتی که - وصیّت می‌شود - بآن .
 أَوْ دِينَ غَيْرِ مُضَارٍّ : یا بدهکاریکه - ضرر رساننده نباشد .
 وَصِيَّةٍ مِنَ اللَّهِ : وصیّتی است - از - خداوند .
 وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ : و خداوند - عالم - و بردبار است .

ترجمه :

و برای شما است نصف آنچه وا گذاشت همسران شما اگر نباشد برای آنها فرزندی ، پس اگر باشد برای آنها فرزند پس برای شما باشد چهار یک از آنچه وا گذاشتند ، از پس از انجام وصیتی که وصیت می کنند بآن ، یا بدهکاری که تأدیه شود ، و برای همسرهای شما است چهار یک از آنچه وا گذاشتید ، اگر نباشد برای شما فرزندی ، پس اگر باشد برای شما فرزندی : پس برای آنها است هشت یک از آنچه وا گذاشتید ، از پس از وصیتی که وصیت می کنید بآن یا بدهکاری .

و اگر باشد مردی که وارث گرفته می شود از آن کلاله (از طبقه دوم خویشاوندان) ، یا زنی ، و برای آن مرد برادر یا خواهری باشد : پس برای هر یک از آن دو (یعنی برادر و خواهر) شش یک باشد ، پس اگر باشند بیشتر از این : پس آنها شریک همدیگر می شوند در سه یک ، از پس از وصیتی که وصیت کرده میشود بآن یا بدهکاری که ضرر رساننده نباشد ، این وصیتی است از جانب خداوند متعال ، و خداوند عالم و بردبار است . - ۱۲ .

تفسیر :

در این آیه کریمه شش حکم در رابطه ارث ذکر شده است :

اوّل - ارث مرد از زوجه خود ، اگر زوجه فرزندی نداشته باشد ، در اینصورت زوج نصف مال زوجه را ارث می برد .

و فرزند اعمّ است از آنکه از این شوهر باشد ، و یا از شوهر سابق ، و فرزند بلاواسطه باشد ، و یا فرزند فرزندش باشد .

و شرط است که : تقسیم سهام پس از عمل کردن بوصیت و تأدیه دیون میّت باشد ، زیرا وصیت و دین بأصل مال تعلق می گیرد .

دوّم - ارث مرد از زوجه خود که فرزندی بطور مطلق دارد ، در اینصورت زوج

رُبَع مال زوجه خود را ارث می‌برد ، و وجود فرزندی از مادر مانع از ارث اضافه بر ربع برای زوج خواهد شد ، خواه این زوج پدر فرزند هم باشد و یا از زوج سابق باشد .

و زَوْج : شخصی یا چیز است که مقارن و عدل دیگری باشد ، و تذکیر و تأنیث در مفهوم آن قید نمی‌شود .

و وُلْد : از ولادت و بمعنی خروج چیز است از چیز دیگر که بنحو طبیعی و تکوینی باشد ، در حیوانات باشد و یا در نباتات و یا در موضوعات دیگر ، و آنچه را که خارج می‌شود : وُلْد گویند .

و در آیه گذشته گفته شد که : نزدیکترین افرادی که چشم توقع و انتظار خیر و فائده از آنها هست اولاد است ، و از این لحاظ حکم ارث آنها در مرتبه اول ذکر شد ، و پس از آنها آباء است ، و در مرتبه سوم أزواج باشد که همیشه قرین انسان می‌باشد .

سوم - ارث زوجه از زوج خود ، که فرزندی بطور مطلق نداشته باشد ، خواه از این زوجه یا از زوجات دیگر : در اینصورت زوجه چهار یک از مال زوج را بارث می‌برد .

و در مانع بودن وُلْد از ارث زائد بر ثمن برای زوجه ، فرق نمی‌کند که مادر وُلْد منقطعه باشد یا دائمی یا کنیز ، زیرا مناط صدق وُلْد بودن برای زوج است .

چهارم - ارث زوجه از زوج خود که : زوج فرزندی داشته باشد ، خواه فرزند مذکر باشد یا مؤنث ، در اینصورت زوجه ، هشت یک (ثمن) از مال زوج را می‌برد . و شرط است که فرزند بتواند شرعاً وارث پدرش باشد ، یعنی کافر یا قاتل یا مملوک نباشد ، که آنها ارث نمی‌برند تا مانع از ارث اضافی از پدر باشند .

و فرزند داشتن زوج اعم است از فرزند و یا فرزند فرزند .

پنجم - ارث کلاله از میت که با نبودن طبقه اول آباء و أبناء ، صورت می‌گیرد :

شش یک (سُدس) خواهد بود .

و کَلَالَة : مصدر و بمعنی ثقل و سنگینی است که بکسی تحمیل شود ، و اکثراً در تَقَالَة معنوی استعمال می شود .

و چون افراد طبقه دوّم و سوّم (برادر و خواهر و اعمام و خالات) برای انسان از لحاظ تحمّل آنها سنگینی دارد : بعنوان کَلَالَة تعبیر می شود ، بخلاف ابویین و اولاد که تأمین معاش آنها مورد علاقه و تمایل باشد .

و أمّا کلمه - أو امرأة : عطف برجل بوده ، و تقدیر چنین است - أو امرأة تورث کَلَالَة ، و للرجال أخ أو أخت فلکُل واحد من الأخ و الاخت السُدس .

پس ضمیر در کلمه - له ، برجل رجوع می کند ، زیرا موضوع اصلی در کلام رجل است ، و کلمه مرأة عطف است تا در حکم آن شریک باشد .

و منظور از ذکر اخ و اخت : بیان مصداقی از مفهوم کلاله است که بنحو مطلق ذکر شده بود .

ششم - إرث کلاله با متعدّد بودن آن که شریک خواهند بود در سه یک از مال میّت ، یعنی ثلث مال را در میان خودشان قسمت می کنند .

و توجه شود که : منظور از کلاله در اینجا أخ و اخت امی میّت باشند ، و در آیه ۱۷۶ که آخر همین سوره است ، منظور اخت ابی است یا ابی و امی است ، و از این لحاظ در آنجا فرموده است که : *إِنْ امْرَأَةٌ هَلَكَتْ لَيْسَ لَهَا وَكْدٌ وَ لَهَا أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَكْدٌ فَإِنْ كَانَتَا انْتَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ .*

أولاً - در اینجا تعبیر به - یورث کَلَالَة ، شده است که برای أخ یا اخت مناسبتر است ، زیرا کلالیت در اینصورت بیشتر می شود ، و گویی که این ایراث بدون خواسته او بوده است .

و ثانیاً - در آنجا کلمه - و له أخت ، ذکر شده است بدون قید کلاله ، اگر چه موضوع بحث از کلاله است .

و ثالثاً - در اینجا کلمه - أو امرأة ، اضافه شده است ، زیرا جانب أم در اینجا مورد توجه و نظر است .

و بطوریکه گفته شد ، لازم است تقسیم سهام پس از اجرای وصیت و تأدیه دیون میت صورت بگیرد .

و أمّا ضرر رسانیدن وصیت : در صورتی است که وصیت کردن بمال بیش از حدّ معروف (ثلث) باشد ، که موجب ضرر زدن بسهام و حدود ورثه خواهد بود .
و أمّا ضرر دین : اگر دین لازم و صددرصد صحیح و محقق نشد ، سبب محرومیت ورثه بوده ، و عمل بآن لازم نخواهد بود .

و چون کلمه مُضَارّ : اسم فاعل از مضارّه و باب مفاعله بوده ، دلالت بر استمرار می‌کند : و ممکن است فهمیده شود : در صورتیکه ضرر جزئی و موقتی باشد ، بخاطر احترام بنظر میت ، می‌توان آنرا نافذ و قابل إجراء دید ، البتّه با رضایت ورثه .

و توجه شود که : این احکام از جانب خداوند متعال توصیه می‌شود ، خداییکه عالم و محیط بهمه عوالم و موجودات بوده ، و با آگاهی و إحاطه علمی خود ، برای انسانها احکام و قوانین تشریحی مطابق تکوین و باقتضای آفرینش مقدر فرموده ، و در عین حال از موافقت و مخالفت و اطاعت و عصیان آنان آگاهی داشته ، و در مقام مجازات و ثواب و عقاب با تمام بردباری رفتار می‌کند .

روایت :

در عیون الأخبار (باب ۳۲ کتابت امام هشتم به محمد بن سنان) می‌فرماید : و أمّا علّت اینکه زن از زمین ثابت که ملک میت است (عَقَار) ، ارث نمی‌برد ، مگر از قیمت آنچه در آنجا بکار رفته مانند آجر و غیره : برای اینست که زمین را نمی‌توان تغییر و تبدیل کرده و از جایی بمحلّ دیگر برد ، ولی زن اینچنین نیست ، و ممکن

است از این خانواده منقطع شده و از این موقعیت دست کشیده و برکنار باشد . و فرزند و پدر ثابت و پابرجا هستند ، و بهم خوردگی و جدایی در آنها امکان پذیر نباشد .

پس زن چون در حالت تحوّل و تبدّل و آمد و رفت باشد : مناسب است که میراث او نیز چیزی باشد که قبل تحوّل و تبدّل است .
بخلاف پدر و فرزند که مانند زمین و ملک ثابت و برقرار باشند .

توضیح :

أحكامیكه از این آیات استفاده شد : بنحو کلی و بطور قاطع روشن است ، و برای فروع جزئی كه اختلافات مختصری در آنها موجود است ، لازم است بكتب فقهی و فتاوی آقایان مراجع مراجعه كرد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- نصفُ ما : مبتداء مؤخر است ، و همچنین الرُّبُع و الثَّمَنُ و أَخٌ و السُّدُسُ ، و خبر آنها مقدّم شده است .
- ۲- إِنْ لَمْ يَكُنْ : از مواردیكه جواب حذف می شود ، در موردیستكه چیزی مقدّم باشد بر شرط كه دلالت می كند بر جواب .
- ۳- غَيْرُ مُضَارٍّ : حال است از ضمیر یوصی .
- ۴- وَصِيَّةٌ : ارتباط پیدا می كند بكلمه - يوصيكم ، در صدر آیه گذشته ، و هر دو آیه مربوط بود بأحكام إلهی ، یعنی يوصيكم وَصِيَّةً .

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ . - ۱۳ و مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ . - ۱۴ .

لغات :

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ : این احکام - حدود - خداوند است .
 و مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ : و کسیکه - اطاعت کند - خدا - و رسول او را .
 يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ : داخل می کند او را - به بهشتهایی که .
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا : جاری می شود - از - پایین آن .
 الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا : جویها - جاویدانند - در آنها .
 وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ : و این - پیروزی - بزرگست .
 و مَنْ يَعِصِ اللَّهَ : و کسیکه - نافرمانی کند - خدا را .
 وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ : و رسول او را - و درگذرد - از حدود او .
 يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا : داخل کند او را - آتشی را - جاویدان .
 فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ : در آن - و برای او است - عذابیکه .
 مُهِينٌ : خوار کننده .

ترجمه :

این احکامی که ذکر شد (در رابطه یتامی و نکاح و وصیت وارث) حدود خداوند متعال است ، و کسی که اطاعت کند خداوند و رسول او را داخل می کند خداوند او را بهشتهاییکه می رود از پایین آنها جویها ، جاوید باشند در آنها ، و این پیروزی بزرگی است . - ۱۳ و کسیکه نافرمانی کند خدا و رسول او را ، و تجاوز کند از حدود الهی ، داخل می کند خداوند او را با آتشی که جاوید باشند در آن ، و برای او است

شکنجه خوار کننده . - ۱۴ .

تفسیر :

۱- تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ :

حُدُود : جمع حدّ و آن بمعنی تندی و شدّت است که در هر مورد متناسب خود صورت می‌گیرد مانند تندی در چیز برّنده ، و تندی در أوامر و نواهی که مراد قاطعیّت و شدّت در آنها باشد .

پس باید توجه داشته باشیم که : لازمست در مقابل حدودِ اِلهی ، از هر جهت تسلیم و فرمانبردار بوده ، و هرگز مسامحه نداشته باشیم .

إِطَاعَت : از مادّه طوع است که بمعنی فرمانبرداری و عمل کردن است بحال رغبت و خضوع .

و نظر در اینجا باطاعت و فرمانبرداری از حدودِ اِلهی است که بوسیله رسول اکرم (ص) بیان و اظهار می‌شود .

و حقیقت اطاعت همان فرمانبرداری است ، و منظور از فرمان هم همین أوامر و نواهی و دستورهای اِلهی باشد .

و چون سلوک بکمال و سعادت بوسیله همین دستورهای اِلهی صورت گرفته ، و انسانرا از مراحل برنامه‌های مادی بسوی روحانیّت و عالم نور و صفا که مرتبه قرب بخداوند متعال است ، سوق می‌دهد : قهراً نتیجه اطاعت از حدودِ اِلهی ، بهشتی بودن خواهد بود .

پس اطاعت خداوند متعال در اطاعت کردن از رسول او محقق شده ، و اطاعت رسول هم در فرمانبرداری از دستورهای او که در حقیقت از جانب خداوند است خلاصه می‌شود ، و اینها جدا از همدیگر نیستند .

و أمّا کلمات - جنّات - و أنهار - و خلود - و جریان : در آیه ۱۹۸/۳ ، بنحو اجمال ذکر شده است .

و فَوْز : بمعنی پیروز شدن است ، و بزرگترین پیروزی و ظفر در زندگی دنیوی اینستکه انسان محصول و نتیجه مطلوبی بدست آورد ، بطوریکه برای زندگی ماورای طبیعت مفید واقع گردد .

و در مقابل پیروزی : مقهور و مغلوب شدن است ، بطوریکه آنچه فعلاً بدست داشته و تحصیل کرده است ، همه را از دست داده ، و چیزی برای او باقی نباشد .
 ۲- و مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُوْدَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيْهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ :

عصیان : در مقابل اطاعت ، و بمعنی نافرمانی و بی اعتنایی به دستورهای الهی است که بوسیله رسول اکرم اظهار می شود .

و تَعَدَّى : از ماده عُدوان که بمعنی تجاوز بحقوق دیگران است ، و باب تفعّل دلالت می کند باختیار و أخذ تجاوز بحقوق دیگران ، و بزرگترین تعدی اینستکه انسان بحدود و حقوق الهی تجاوز کند .

و عصیان مقدّمه تعدی است ، و در عصیان جهت منفی تنها در نظر گرفته می شود ، یعنی ترک تبعیّت ، و پس از عصیان لواحق دیگر مانند ضلال و انحراف و خلاف و تعدی صورت می گیرد .

و چون این تعدی باختیار صورت می گیرد : نتیجه آن عذاب خواهد شد که عبارت است از انعکاس اعمال و افکار انسان که روی برنامه عصیان و تعدی انجام گرفته است .

و عذاب اثر طبیعی عمل است که از روی عدل کامل ظاهر می شود .
 و نار روحانی عبارتست از شعله ور شدن و اختلال و اضطراب در باطن انسان که نتیجه انعکاس آثار اعمال و افکار سوء است .

و البتّه آثار سیّئات و معاصی در قلب انسان بصورت ظلمت و تیرگی و گرفتگی ظاهر شده ، و موجب اضطراب و اختلال می‌شود .
 و چون این ظلمت و محجوبیت و اضطراب در قلب انسان جایگیر و ثابت و نافذ گشته ، قهراً موجب استمرار و خلود این آتش مشتعل و محجوبیت گشته ، و در اثر این اشتعال و ظلمت باطن ، بدن هم بهر کیفیتّی که باشد ، جسمانی باشد یا برزخی ، معذب خواهد شد .
 و چه خوار شدن ظاهری و باطنی بالاتر از این می‌شود .

روایت :

در وافی (باب الطاعة و التقوی ح ۴) از من لا یحضر از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که : هر بنده‌ای که مرا إطاعت کند ، وانمی‌گذارم او را به غیر خودم . و هر بنده‌ایکه عصیان کرد مرا ، وامی‌گذارم او را بخودش ، و سپس باکی ندارم که در کدام درّه‌ای بهلاکت رسید .

توضیح :

حقیقتِ إطاعت : از خود گذشتن و اختیار کردن خداوند متعال است در همه جریانهای امور خود ، یعنی خواسته او را بخواسته خود مقدّم شمردن ، و در همه اعمال خود مطابق دستور او عمل کردن است .

و چنین شخصی از صمیم دل و از خلوص نیت ، امور خود را بخداوند متعال واگذار کرده است ، و بطور مسلّم خداوند متعال نیز بهمه امور او بهتر از خود او کفایت خواهد کرد .

این معنی یک امر طبیعی است ، چنانکه می‌فرماید : **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** - ۳/۶۵ .

آری مردم با وجدان و با شرف باین روش پابند و مقید هستند ، تا برسد بخداوند
 قادر مهربان و رحیم .

لطائف و ترکیب :

۱- خالداً : حال است از ضمیر مفعول در کلمه - یدخله .

وَاللّٰتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ
 شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ
 سَبِيلًا . - ۱۵ وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا
 إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا . - ۱۶ .

لغات :

وَاللّٰتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ : آنهاييکه - می آیند - عمل زشت را .
 مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا : از - زنهاى شما - پس شاهد بگيريد .
 عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ : بر آنها - چهار تا - از شما - پس اگر .
 شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ : شهادت دادند - پس نگهداريد آنها را .
 فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّيَهُنَّ : در خانه‌ها - تا بانجام رساند آنها را .
 الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ : مرگ - يا - قرار بدهد - خداوند .
 لَهُنَّ سَبِيلًا وَاللَّذَانِ : براى آنها - راهى - و آندو تا که .
 يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا : می آیند آنها - از شما - پس برنجانيد آنها را .
 فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا : پس اگر - توبه کردند - و اصلاح نمودند .
 فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ : پس اعراض کنید - از آنها - بتحقيق - خدا .

كان تَوَّاباً رَحِيماً : هست - برگردنده - و مهربان .

ترجمه :

آن زنهاییکه می آیند عمل زشت را از زندهای شما : پس شاهد بگیرید بر عمل آنها چهار تا از شماها ، پس اگر شهادت دادند پس نگهدارید آنها را در خانه‌ها تا بآخر برساند آنها را مرگ آنها ، و یا قرار بدهد خدا برای آنها راه دیگری . - ۱۵ و آندو کس که بیایند بطرف عمل زشت از شماها پس برنجانید آنها را ، پس اگر توبه کردند و اعمال خود را اصلاح نمودند : پس روی بگردانید از آنها بتحقیق خداوند توبه کننده و مهربان است . - ۱۶ .

تفسیر :

۱- وَاللّٰتِي يَأْتِيْنَ الْفٰحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوْا عَلَيْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ :

اللّٰتِي : جمع الّتی که برای تأنیث موصول است ، و جمع الّتی بچندین صیغه استعمال شده است ، مانند - اللات ، واللاء ، واللاتی ، واللائی ، واللائی ، واللواتی . و فاحشه : از ماده فُحش که بمعنی چیز قبیح آشکار باشد ، و چون نسبت بفاعل داده شود : فاحشه گویند .

پس فاحشه عبارتست از ظهور عملیکه پیش عقل و عرف معروف قبیح و زشت بوده ، و شرع الّهی نیز آنرا قبیح بشمارد ، مانند تجاوز بناموس محترم دیگری ، و یا بناموس خود با قبول زنا .

و حرکت و یا عمل فاحشه گذشته از حرکت شرعی که آشکار است ، از لحاظ عقل خالص و عرف معروف نیز قبیح می باشد .

و مخصوصاً اگر این فحشاء از طرف زن که بحکم وجدان و فطرت و شرع ، مأمور بحفظ و حجاب و تقوی است : بیشتر اهمیت دارد .

و از این لحاظ تخلف زن در این مورد بسیار نامناسب و زننده و قبیح است ، و روی اینجهت است که برای اثبات عمل فحشاء در مورد زن ، محتاج به بودن چهار شاهد خواهد بود .

و نساء : در ۱۴/۳ گفته شد که اینکلمه از لغات سریانی و عبری گرفته شده ، و بمعنی زنها است ، یعنی در مورد جماعت زن استعمال می شود ، و اینکلمه مفردی ندارد .

و منظور اینستکه : چون زن مرتکب عمل فحشاء (زناء) گردید : لازم است چهار شاهد برای اینعمل گواهی بدهند ، و نباید با سخن یک یا دو سه نفر این موضوع را مسلم گرفته و باور کرد .

۲- فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا :

شهادت : بمعنی حضور داشتن و اشراف است با حصول علم .

و تعبیر با این کلمه : برای اهمیت موضوع است که باید چهار نفر باین جریان شهادت بدهند ، یعنی حاضر و مشرف و علم داشته باشند ، و تنها حضور یا اشراف یا مطلق علم کافی نیست ، و لازمست بخصوصیات و جزئیات این جریان آگاه و مشرف و عالم باشند .

و اِمْسَاكٌ : بمعنی بازداشتن و توقیف چیزی است ، و منظور در اینجا توقیف این زن است در خانه مخصوص ، مانند زندانی کردن او که سلب آزادی از او بشود ، تا موجب تکرار عمل زشت و یا افساد دیگران نگردد .

و بَيْتٌ : بهر محلّیکه جای استراحت و توقّف باشد ، بیت گویند ، خواه مادّی باشد و یا معنوی ، و چون مسجد محلّ توقّف است برای عبادت و مناجات ، و هم نزول رحمت و فیض اِلَهِی ، و مورد توجّه مخصوص نور حقّ است : بیت گویند .

و مراد در اینجا از کلمه بیت : محلّی است که آنرا زندان گویند .

و تَوَفَّى : بمعنی أخذ و فاء است ، و وفاء عبارتست از بآخر رسانیدن عمل یا تعهدی ، و منظور بآخر رسانیدن موت است جریان امر او را .

و مراد از سَبِيل : راه نجات از زندانی بودن و محصور شدنست ، بهر نحویکه از لحاظ دینی و اَلْهَى باختلاف موارد و افراد پیش آید ، مانند توبه از خلوص نیت و از قلب ، و انجام گرفتن مدّت زندان که از اوّل محدود بوده ، و یا بتشخیص شارع و یا امام و یا قاضی حقّ بپایان رسیده باشد ، و یا بخشودگی صحیح روی مصالح داخلی و خارجی که بتصویب قاضی صورت می‌گیرد .

پس اِمساک در بیوت از لحاظ خصوصیات موضوع و زمان و کیفیات دیگر مطلق بوده ، و متوقّف باقتضای مورد و صلاح امر می‌شود ، و تشخیص آنها وابسته بنظر حاکم عادل و عالم است که می‌تواند حکم اَلْهَى را در این مورد تعیین کند .

۳- وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَأَذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا :

این آیه کریمه بنحو اطلاق و اجمال ذکر شده است :

أَوَّلًا - بعنوان تشبیه مطلق است که شامل یک مرد و زن که با همدیگر بعمل زنا مشغول باشند ، و یا دو مرد که با همدیگر بعمل لواط بوده باشند ، خواهد بود . و چون عمل زنا متداول و بسیار است : دلالت بر آن روشنتر است ، و برای تغلیب بصیغه مذکر استعمال شده است ، چنانکه در کلمه - منکم ، نیز تغلیب هست .

و ثانیاً - ضمیر در اِتِيَانِ ، بفاحشه برمی‌گردد ، و آن هم اعمّ است از زنا و لواط که هر دو عمل قبیح آشکار باشد .

و ثالثاً - مجازات که ایذاء است ، اعمّ است از هرگونه آزار و ناملائمی که بانسان برخورد می‌کند .

و تعیین مرتبه و خصوصیت اَدَى ، وابسته بنظر قاضی است که مطابق شرائط و مقتضیان حکم کند .

پس این آیه شریفه هیچگونه مخالفتی با آیات دیگر، از جهت موضوع و از لحاظ مجازات، و خصوصیات دیگر نداشته، و نظر به بیان حکم است بطور اطلاق. و جهت بیان بنحو اطلاق: بودن آیه کریمه است در مقام توبه و رحمت که زمینه را برای مهربانی خداوند متعال آماده کرده، و بندگان خود را دعوت بتوبه و اصلاح می‌نماید.

مخصوصاً اینکه در این سوره کریمه از ابتداء آیات، شروع شده است به تقوی و ازدواج و رسیدگی بایتام و احکام نکاح و سهام ارث، و حفظ حدود الهی و نتیجه اطاعت که جنات است، و نتیجه عصیان که نار است، و سپس از مصادیق عصیان ذکر می‌فرماید.

پس در آخر آیات شریفه برای امیدواری و جلب و سوق بندگان خود بسوی حق و حقیقت، دعوت بتوبه و اصلاح فرمود.

روایت:

در تفسیر قمی می‌نویسد: در جاهلیت چون مردی مرتکب زنا می‌شد: در مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت. و چون زنی زنا می‌کرد: حبس و زندانی می‌شد، تا زمانیکه أجل او برسد. و سپس این حکم با آیه - الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحدٍ منهما مائة جلدة - ۲/۲۴، منسوخ گردید.

توضیح:

۱- نسخ در اینجا بمعنی از میان رفتن اطلاق است، زیرا بطوریکه گفتیم: این دو آیه کریمه در مقام بیان حکم بطور اطلاق بوده، و آزار کردن و یا خصوصیات زندان بمقتضای جرم و با تشخیص و نظر قاضی فرق می‌کند، و بهر کیفیت که

عملی گردد : عنوان زندان و آزار صدق خواهد کرد .
و این تعبیر با قانون جاهلیت نیز سازگار شده ، و ایجاد اختلاف دیگری نخواهد کرد .

۲- و در مقدمه هم گذشت که : نسخ بمعنی از بین بردن و محو و ازاله نیست ، بلکه بمعنی سلب اعتبار و نفوذ است ، و اینمعنی بخاطر نبود اقتضاء در ادامه پیدا کردن آن جریان و یا ضعف داخلی و یا خارجی و یا رعایت مصالح و مفسد باشد .
و در واقع زمان حکم منسوخ موقت و محدود بوده است ، و این امر در میان ملل و حکومتها یک جریان طبیعی و لازم باشد .

۳- جمله **أَوْ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً** - باین امر اشاره می فرماید ، و مفهوم ایذاء هم عرفاً بهمه مراتب آن شامل می شود .

۴- و اما آیه کریمه نور که بجای **وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا ، وَالزَّانِيَةُ وَالزَّانِي** - گفته شده ، یعنی مقید و تصریح شده است بمرد و زن ، و بعمل زنا : هیچگونه تنافی و تخالف در میان این دو آیه نخواهد بود ، مخصوصاً اگر مورد نزول هر یک از این دو آیه در نظر گرفته شود .

لطائف و ترکیب :

۱- **وَاللَّاتِي** : مبتداء است ، و جمله - **فَاسْتَشْهَدُوا** ، خبر است ، و همچنین است جمله - **وَاللَّذَانِ ، وَفَاذُوهُمَا** .

۲- **إِنَّ اللَّهَ** : جمله مستأنفه است که از ماقبل خود منقطع است .

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا . - ۱۷ و **لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ**

يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُم الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا . - ۱۸ .

لغات :

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ : بتحقیق که - توبه - بر - خداوند .
 لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ : برای آنها است که - عمل می‌کنند - بدی را .
 بَجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ : بنادانی - سپس - توبه می‌کنند .
 مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ : از - نزدیک -- پس آنان .
 يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ : توبه می‌کند - خدا - بر آنها - و هست .
 اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا : خداوند - عالم - قاطع در حکم .
 وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ : و نیست - توبه - برای کسانی که .
 يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا : عمل می‌کنند - بدیها را - تا - زمانیکه .
 حَضَرَ أَحَدَهُم الْمَوْتُ : حاضر باشد - یکی از آنها را - مرگ .
 قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ : گفت - بتحقیق من - توبه کردم - اکنون .
 وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ : و نه - آنها ییکه - می‌میرند - و آنها .
 كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا : کافرانند - آنها - آماده کردیم .
 لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا : برای آنها - شکنجه - دردناک .

ترجمه :

بتحقیق که توبه بر خداوند متعال برای کسانیست که بجای می‌آورند بدی را روی نادانی و بی توجهی ، و سپس بازگشت می‌کنند بخداوند از زمان نزدیک ، پس آنها بازگشت می‌کند خداوند بر آنها ، و باشد خدا آگاه و عالم و حکم قطعی کننده . - ۱۷ و نیست توبه خدا بر کسانی که عمل می‌کنند بدیها را تا زمانیکه در رسد بیکی از آنها

آثار مرگ ، و گوید بتحقیق من بازگشت کردم اکنون بسوی خدا ، و نه بر آنهایکه می‌میرند در حالیکه کافران باشند ، اینها آماده ساختیم برای آنها عذابی را که دردناک است .

تفسیر :

۱- إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا :

توبه : بمعنی بازگشت کردن از خلاف و عصیان با پیدایش حالت ندامت است ، و خصوصیات این معنی با موارد و اشخاص فرق می‌کند ، مانند توبه از ارتکاب محرمات ، توبه از سستی در بجا آوردن واجبات ، توبه از نفاق و کفر و افکار انحرافی .

و أمّا توبه خداوند متعال بر بنده خود : عبارت می‌شود از بازگشت خداوند از حال قهر و اعراض و سخط بحال لطف و رحمت و مهربانی و بخشودگی و دستگیری ، و در اینصورت با حرف علی استعمال می‌شود ، تا مفهوم استعلاء و استیلاء فهمیده شود .

و توبه اولین قدمی است که انسان در مسیر سلوک بسوی خداوند متعال برداشته ، و از مرحله خلاف و عصیان و غفلت بازگشت بحق می‌کند .

و تا این زمینه توجه و بازگشت بخدا از خلوص باطن پیدا نشده است : از جانب خداوند متعال هم توبه و توجه به بنده صورت نخواهد گرفت .

و در این آیه کریمه مراحل برای توبه ذکر شده است :

أوّل - عمل سوء از طرف بنده که از روی جهالت انجام گرفته باشد ، خواه جهالت بموضوع باشد یا بحکم .

دوّم - توبه کردن و ندامت از آن اعمال سوء که با کمال توجه و خلوص نیت و با

شدت علاقه و محبت صورت گرفته ، و هر چه زودتر در فکر و عمل از راه منحرفیکه رفته است ، باز گردد .

و این دو مرحله از لحاظ تشخیص و عمل : مربوط بخود بنده است که با توفیق و لطف پروردگار متعال صورت خارجی پیدا کند .

سوّم - توبه و بازگشت خداوند متعال است با لطف و رحمت و عطوفت خود به بندهاش که : در وجود او زمینه برای توجّه خداوند متعال باو پیدا شده است .

و بارها گفتیم که : لطف و توجّه و رحمت خداوند متعال بر بندگان خود در جهت ادامه زندگی ، متوقف بر تحقق زمینه و مقتضی است ، و هرگز بدون بودن زمینه ، فیض و رحمتی صورت نمی‌گیرد .

و از این لحاظ در این آیه کریمه ، بصورت حصر با کلمه - اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ ، یعنی توبه‌ایکه بر عهده خداوند متعال است . و سپس باز برای تأکید فرمود : فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ، یعنی آنان هستند که خداوند توبه می‌کند بر آنها .

و در آخر آیه برای دقت و توجّه دادن بیشتر به توبه‌کنندگان فرمود : که خداوند متعال باشد در همه موارد و امور عالم و حکیم .

یعنی او بهمه امور و اعمال و نیات و ظواهر و بواطن و حالات ، آگاه و محیط بوده ، و کوچکترین امری از احاطه علم او نمی‌تواند خارج باشد .

و حکم قاطع او در همه امور و موارد ، مطابق واقعیت و باقتضای زمینه‌ها جاری و نافذ می‌باشد .

۲- وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ :

این آیه کریمه برای توضیح آیه گذشته ، و بیان خصوصیات موضوع توبه و بازگشت خداوند متعال است به بندگان خطاکار .

و بطوریکه معلوم شد : توبه خداوند متوقف است به پیدایش زمینه و مقتضی در وجود انسان که با خلوص نیت و صمیم قلب و حسن عمل بسوی خداوند متعال برگشت کرده ، و مسامحه و تعلل و تأخیری در این برگشت پیدا نگردد .

و اما اینکه بزبان و خیال قصد توبه و ندامت داشته ، ولی در مقام عمل راه خلاف و اعمال سوء خود را ادامه داده ، و توجه کامل و تصمیم جدی و ندامت حقیقی برای توبه بسوی خداوند متعال و سلوک بسوی او پیدا نکرده ، و برنامه زندگی خود را عوض نکرده است : هنوز مورد توجه و لطف خداوند متعال واقع نشده ، و مقتضی برای برگشت و توبه الهی پیدا نخواهد شد .

پس حقیقت توبه بازگشتن از برنامه مادی و زندگی دنیوی و منصرف شدن از راه باطل و خلاف حق است ، نه آنکه پس از انقطاع و یأس و محروم شدن از برنامه‌های باطل خود ، روی بسوی خداوند متعال کرده ، و اظهار میل و علاقه کند .
و اینمعنی انصراف قهری و توبه بدون اختیار بوده ، و خواه و ناخواه واقع خواهد شد ، و اثری برای خیال و قصد او نیست .

البته در این نوع از توبه : از طرف بنده بی اثر نبوده و بطور یقین فائده و خیری خواهد بخشید ، و اما بازگشتن خداوند بلطف و رحمت : وابسته و متوقف بخواستن او خواهد بود ، و چنین تعهدی (التوبة علی الله) از طرف خداوند متعال در اینمورد داده نشده است .

و بطور کلی نباید بندگان خطاکار و فریب خورده ، تا آخرین ثانیه از زندگی خود ، از لطف بی پایان الهی مأیوس گردند .

۳- و لا الذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذاباً الیماً :

إعتاد : از باب افعال و از ماده عتاد که بمعنی تهیو فعلی و حاضر است برای انجام دادن امری ، و اینمعنی پس از مطلق مفهوم تهیئه و تنظیم مقدمات ، و سپس اعداد و ضبط است .

و عذاب : عبارت بود از انعکاس افکار و اعمال انسان .
 پس کسیکه امتداد زندگی او با مخالفت و ردّ حقّ پایان گرفته ، و دریچه‌ای از نور و حقیقت و واقعیت بقلب او باز نشده ، و باطن او پیوسته تا آخر عمرش در ظلمت و گرفتگی مادی فرو رفته است : چگونه صحیح است که لطف و رحمت و فیوضات الهی بجانب او متوجّه گردد .

آری چنین امری اهانت و تحقیر فیض و نور حقّ محسوب خواهد شد .
 پس در قسمت اول از طرف خود او در حالت احتضار موت ، اظهار توبه و برگشتی شده بود ، و بهمین اندازه بطور مسلم مؤثر می‌شد .
 ولی در این قسمت گذشته از منتفی بودن توبه الهی در حقّ او که بخاطر انتفاء زمینه است : از جانب خود او نیز کمترین اظهار و تمایلی برای توبه و توجّه بحقّ نشده است ، اگرچه در آخرین دقایق زندگی او صورت می‌گرفت .
 و از این لحاظ در اینجا بتعبیر - الّذین - صورت گرفته است ، نه بتعبیر - للّذین ، زیرا در اینجا مطلق توبه از طرف خداوند و خود او منتفی است .

روایت :

در کافی (باب التوبة ح ۶) از امام پنجم (ع) که می‌فرماید : ای محمد بن مسلم گناهان مؤمن چون توبه کند از آنها آمرزیده شده است برای او ، پس شخص مؤمن پس از این توبه و آمرزش می‌باید عمل خود را از سر گیرد ، و آگاه باش که سوگند بخداوند این نیست مگر برای اهل ایمان . عرض کردم : اگر پس از این بخشودگی باز گناه کرده و نادم گشته و توبه کند ؟ فرمود : ای محمد بن مسلم آیا می‌شود که بنده مؤمن نادم باشد بر گناه و از خداوند متعال طلب مغفرت کرده و توبه از آن گناه کرده ، و خداوند متعال توبه او را نپذیرد ؟ عرض کردم : او بارها اینعمل را تکرار می‌کند ، گناه می‌کند و نادم شده و طلب آمرزش کرده و توبه

می‌نماید!

فرمود: هر آنگاه که مؤمن باستغفار و توبه برگردد: خداوند متعال نیز بآمرزش گناه او برمی‌گردد، و بتحقیق خداوند آمرزنده و مهربان است، و توبه بنده را پذیرفته و از سیئات او درگذرد.

پس دوری کن از آنکه مؤمنین را از رحمت خداوند متعال ناامید کنی!

توضیح:

۱- طلب مغفرت و اظهار توبه خود موانع را برطرف کرده، و زمینه را برای توجّه و لطف الهی آماده می‌کند، و در اینصورت توبه خداوند متعال و بازگشت او ببلطف و مغفرت قهری خواهد بود.

۲- تکرار معصیت و توبه از آن چون از روی حقیقت باشد: اشکالی ندارد، و برای رفتن بسوی خداوند متعال رسومات و مقرّرات و شرائطی نیست،

این درگه ما درگه نومیدی نیست صدبار اگر توبه شکستی باز آی
۳- از معاصی بزرگ: ناامید شدن و یأس از توجّه لطف و رحمت الهی است که همه عوالم و موجودات را فرا گرفته است، و همچنین است مأیوس ساختن و ناامید کردن بندگان خدا از رحمت و توجّه و لطف پروردگار متعال.

۴- آنچه در باب توبه و قبول آن شرط است: اظهار بندگی و خضوع و ندامت بر عصیان است که زمینه ساز رحمت باشد.

و آنچه مانع از پذیرش توبه است: کفر و استکبار و مخالفت عملی است، بطوریکه عصیان و مخالفت خود را ادامه بدهد.

لطائف و ترکیب:

۱ إِنَّمَا التَّوْبَةُ: مبتداء است، و خبر آن: لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ است، و متعلّق است به

کلمه - کأنته .

۲- عَلَيَّ اللَّهُ : متعلق بتوبه است .

۳- فَأُولَئِكَ : مبتداء است ، و فاء : برای سببیت و نتیجه است ، زیرا حرف فاء بطور کلی در مورد سببیت استعمال می شود ، خواه اینمعنی از شرط فهمیده شود ، و یا از شبه شرط که در معنی شرطیت باشد ، و یا در موردیکه دلالت به استنتاج باشد .

۴- و كان الله : جمله منقطع از سابق و مستأنفه است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا و لَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا
ببَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ و عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ
كُرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا و يُجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا . - ۱۹ و إِنْ
أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ و آتَيْتُمْ إِحْدِيَهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا
أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وِإِثْمًا مُبِينًا . - ۲۰ .

لغات :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا : أي - آنانکه - ایمان آورده اند .

لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ : حلال نشود - برای شما - اینکه .

تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا : ارث بگیرید - از زنها - بکراهت .

و لَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا : تنگ مگیرید بآنها - تا ببرید .

ببَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ : برخی - از آنچه - داده‌اید آنها را .

إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ : مگر - اینکه - بیاورند - عمل قبیحی را .

مُبَيَّنَةٍ و عَاشِرُوهُنَّ : که آشکار کننده است - و معاشرت کنید آنها را .

بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ : به طریق شناخته شده - پس اگر .
 كِرِهْتُمْوهِنَّ فَعَسَى : کراهت بدارید آنها را - پس شاید .
 أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا : اینکه - کراهت بدارید - چیزها .
 وَيَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ : و قرار بدهد - خداوند - در آن .
 خَيْرًا كَثِيرًا وَ إِنْ أَرَدْتُمْ : خیر - بسیار - و اگر - خواستید .
 اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ : بدل گرفتن - زوجی را - جای .
 زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدِيهِنَّ : زوجی - و داده‌اید - یکی از آنها را .
 قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا : مال بسیار - پس نگیرید .
 مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ : از او - چیزی - آیا - می‌گیرید آنرا .
 بُهْتَانًا وَ إِثْمًا مُّبِينًا : جهت تحیر - و مسامحه - آشکار کننده .

ترجمه :

ای آنانکه ایمان آورده‌اند ، حلال نمی‌شود برای شما اینکه میراث بگیریید از زنان روی‌اکراه آنها ، و آنها را در مضیقه نگذارید تا اینکه ببرید برخی از آنچه را که داده‌اید بانان ، مگر آنکه بیاورند عمل قبیح آشکاریکه روشن کننده است ، و معاشرت و آمیزش کنید با آنها روی برنامه شناخته شده صحیح ، پس اگر کراهت داشته و از آنها خوشدل نباشید : پس شاید که کراهت داشته باشید چیزی را در حالیکه خداوند متعال در آن خیر بسیار را قرار بدهد . - ۱۹ و اگر خواستید عوض کردن همسری را بجای همسر دیگر ، و داده بودید یکی را مال بسیاری را : پس نگیریید از او چیزی را ، آیا می‌گیریید از روی دروغ حیرت آور و تعدی و مسامحه آشکار کننده . - ۲۰ .

تفسیر :

۱- یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ کَرِهًا :

حَلٌّ و حَلَالٌ : بمعنی آزادی و مباح بودن ، در مقابل حَرَام و حُرْمَت باشند که بمعنی ممنوعیت باشند ، و حَلَال و حَرَام بمعنی مصدری و هم بمعنی وصفی بوزن جَبَان استعمال می‌شوند .

و اِثْر و وِثْر و وِرَاث و تُّرَاث و وِرَاث : بصیغه مصدر و بمعنی انتقال چیز است از شخصی پس از پایان حیات او ، بشخص دیگری ، خواه در جهت مادی باشد یا معنوی .

و کَرِه و کَرَاهَت : بمعنی ناپسند و نامطلوب داشتن و مصدر باشد ، و کَرِه چون غُسَل اسم مصدر و عبارتست از حالت نامطلوب و ناپسند شدن ، و این حالت در اثر محدودیت و سلب آزادی حاصل می‌شود ، و هر اندازه‌ایکه محدودیت بیشتر گردد ، اراده و اختیار ضعیف گشته و کراهت بیشتر می‌شود .

و انسان بجریان طبیعی میل دارد که در هر مورد اختیار تام و آزادی کامل داشته باشد ، و آنچه دلش خواستار است جامه عمل پوشیده و هر مطلوبی که دارد برآورده شود .

در صورتیکه این برنامه صحیح نیست ، و بسا که منافی حقوق دیگران و مخالف صلاح و خیر او باشد .

و مخصوصاً اگر این اِکراه درباره دیگران اجراء شده ، و بخاطر خیر و آزادی و دلخواه و تمایل خود ، دیگرانرا مجبور بامری کند .

و این اِکراه اگر نسبت بآفراد ضعیف و یا افرادی که تحت حکومت و نفوذ او هستند ، صورت بگیرد : بسیار قبیحتر خواهد بود .

پس اِکراه کردن و واداشتن همسر خود در هر موقعیتی باشد که قسمتی از دارایی خود را بزوج خود واگذار کند : از مصادیق فاحش ظلم و طغیان و خلاف

خواهد بود .

و ذکر کلمه - لایحَلّ ، با عنوان گره ، بسیار متناسب است .

۲- و لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ :

عَضَل : بمعنی منع کردن با مضیقه و فشار آوردن باشد .

جمله گذشته مربوط بود به إکراه نساء تا از اموال خود کلاً یا جزءاً ، برای مردهای خود وصیت کرده ، و پس از فوت آنها مردها وارث گردند . و در اینجمله می فرماید : زنهای خودتانرا در حال حیات خود محدود نساخته و در تحت فشار و مضیقه قرار ندهید تا مقداری از آن اموالیکه بآنها بخشیده‌اید بشما واگذار کنند . و قید - آنچه بآنها داده‌اید - برای اینکه در اینمورد یک بهانه ظاهری و خیالی موجود است که در گذشته مال آنها بوده است .

و أمّا اموال مخصوص خود آنها : بهیچ بهانه و خیالی نمی شود چشم طمع در آنها دوخته ، و بیک نوعی آنها را تصرف کرد .

و از جمله آن موارد که بهانه (ظاهری یا حقیقی) بدست مردم می دهد :

ارتکاب امر قبیح و عمل زشت روشن است چون زنا ، که حقیقت تعهد و ربط و علاقه و زوجیت را در میان زوجین قطع می کند ، و در اینصورت مرد می تواند بآنچه بزنی خود بخشیده است ، رجوع کرده و مطالبه نماید .

و مُبَيِّنَةٌ : از تبیین که بمعنی روشن و جدا ساختن است پس از ابهام ، و تبیین فاحشه (عمل قبیح آشکار) در صورتی واقع می شود که آنعمل روشن و جدا کننده بوده و ابهامی در آن باقی نباشد ، تا بتوان آنرا تأویل کرد .

پس این قید در حالیکه حقیقت و واقعیت را برای ما روش می کند ، از زنها که افراد ضعیفی هستند طرفداری کرده ، و فاحشه را توضیح می دهد که تا تبیین نشده است سوء استفاده واقع نگشته ، و برای خلاف آنها تهمت زده نشوند .

و ضمناً باید توجه داشت که : اموالیکه در تحت تصرف نساء است : مثل اموال

دیگران حرام و ممنوع است ، و بهیچ وجهی جایز نیست بآنها تعدی کردن ، مگر با رضایت کامل صورت بگیرد .

آری در دو صورت می شود بآن اموالیکه از طرف مرد بخشوده شده است ، رجوع کرد : اوّل - اگر هنوز تصرّفی در آنها نشده است ، و بخشش بصورت هبه لازم نبوده است که در کتب فقهی بحث شده است - باب عطیه .

دوم - هبه بقید ادامه زوجیت نبوده باشد .

۳- و عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا :

معاشرت : بمعنی مصاحبت با اختلاط است ، یعنی استمرار صحبت با آمیزش داشتن است .

و مَعْرُوفٍ : بمعنی شناخته شده از روی عقل و عرف و شرع است .

و در اینجمله قسمت سوم از دستورهای مربوط بآداب ازدواج و زناشویی را بیان می فرماید که : مردها باید با همسرهای خود طبق برنامه ها و مقررات معروف که نزد عقل و عرف و شرع پسندیده و پذیرفته شده است ، رفتار و همزیستی کنند .

آری زن بنده خدا و امانت خدا است در خانه مرد ، و باید از هر جهت و از تمام انحاء خدمات درباره او انجام وظیفه شده ، و هرگونه در تأمین زندگی او از مسکن و لباس و خوراک و استراحت کوشش و فعالیت گردد ، تا برسد باینکه روی غفلت و جهالت موجبات ناراحتی و آزار فکری و خارجی او را فراهم سازد .

و متأسفانه افراد جاهل و غافل و مخصوصاً آنهایکه تقدّس ظاهری بخود گرفته و بحقایق زندگی توجّهی ندارند : در انجام وظائف اِلَهِی و وجدانی خود در همه امور قاصر و مقصّرند .

و چقدر خوب است که اینکلام جامع نورانی اِلَهِی را (و عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) در تمام حالات و اعمال خود ، نصب العین خود قرار داده ، و مابین خود و خداوند

متعال بحقیقت نیت و عمل خود متوجه گردد .

و کراهت : معلوم شد که بمعنی ناپسند و نامطلوب بودن است .

و چون انسان بآینده امور و بواطن جریانهای زندگی و حقائق و مقدرات و مصالح ، احاطه ندارد : نباید صددرصد به تشخیص و آگاهی محدود خود اعتماد کرده ، و از خواسته‌ها و مقدراتِ اَلْهِی صرف نظر کند .
و بسا اموریکه در همین زندگی خود مشاهده کرده‌ایم ، و مطابق میل و خواسته ما نبوده است ، و سپس فهمیده‌ایم که خیر و صلاح ما از جهت مادی و یا معنوی و یا از هر جهت در آن بوده است .

و در مورد زناشویی نیز چنین است ، و نباید تنها بصورت و زیبایی و مال و عنوان مادی توجه داشته ، و جهات دیگر را از لحاظ اخلاق باطنی ، و صفات نفسانی ، و اعمال خالص ، و نیت پاک ، و عفت ، و روحانیت ، و عطوفت ، و خانه داری ، و خدمات ، و شوهرداری ، و بچه داری ، و امانت ، و قانع بودن ، و تسلط بخود و بزبان و عمل ، و نظم در امور ، و نظافت ، و امور دیگر ، ندیده گرفت .
و هر کسی اگر دقت کرده و بررسی کند : خواهد دید که بسیاری از خانواده‌ها بواسطه یکی از این امور ، زندگی تلخی را پیوسته ادامه داده و گاهی هم مجبور بجدایی می‌شوند ، اگرچه ظواهر روی بنیکویی باشد .

و ضمناً باید متوجه شد که دیگران و بقیه انسانها همه مانند خود ما بوده ، و جهات ضعف و منفی در وجود همه افراد از مرد و زن موجود است ، و نباید توقع بیجا داشت که همسر انسان شخصیتی داشته باشد که از همه عیوب و نواقص ظاهری و معنوی پاک باشد .

و بطوریکه خداوند متعال فرمود : **و یَجْعَلُ اللَّهُ فِیهِ خِیراً کَثِیراً** ، چه بسا نقطه ضعفی که در وجود همسر موجب تکمیل و هدایت و تقویت و تربیت و تنبّه مرد باشد ، و انسان بخاطر روبرو شدن و برخورد با این خصوصیات ، توجه بخود پیدا

کرده ، و در تهذیب و تقویت خود و جهات روحی خود کوشش و ممارست نماید .
 آری زیبایی و جمال و جلوه‌های ظاهری : مرد را بسوی هوسرانی و تمایلات
 مادی سوق داده ، و از مراحل روحانی باز می‌دارد .

نرمی و تحمل و صبر و سکوت : از تهذیب نفس مرد و از جلوگیری از هیجان قوه
 غضبیه و تعدیل خود مانع شده ، و بلکه غضب و تندی و حدت در گفتار و کردار را
 چند برابر می‌کند .

حلم و فعالیت خستگی‌ناپذیر و عمل مداوم : مرد را تنبل بار آورده و از انجام
 وظائف شخصی باز می‌دارد .

پس اینطور نیست که هر صفت پسندیده ظاهری یا باطنی نساء : برای مردها
 مفید و نتیجه بخش و تربیت کننده باشد .

و باید توجه داشت که : از وظائفیکه برای مرد لازم و مهم است ، برقرار کردن
 برنامه تعلیم و تربیت دینی و اخلاقی و دروس اسلامی است که در مرتبه اول مورد
 استفاده زن و سبب پیشرفت علمی و عملی او بوده ، و خود مرد نیز در این برنامه
 شرکت کرده و بدقت برای تکمیل نفس خود استفاده کند .

و این جمله (عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا) از کلمات
 جامع و کوتاه و بسیار مفید قرآن مجید است که در همه امور و شئون انسان
 مصداق پیدا می‌کند .

۴- و إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَيْهِنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا
 مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا :

زَوْج : در آیه ۱۲ گفتیم که زوج بمعنی مقارن و عدل دیگری است ، و أعمّ است
 از مرد و زن ، و مراد در اینجا زن است .

و قِنْطَار : در ۱۴/۳ گفتیم که بمعنی مقدار کثیر از مال است .

و بُهْتَان : بمعنی تحیّر و دهشت است ، و در مواردیکه علم و یقین نبوده و پایه

صحيح و أساس محكمی نباشد : استعمال می شود .
و در اینمورد هم أخذ مال از زوجه : کاملاً بی أساس بوده ، و بر پایه محکم و معلومی نیست ، زیرا پس از إعطاء مال باو که ظاهراً روی عنوان تملیک لازم صورت گرفته بود ، اکنون در این موقعیت حساس ، بچه بهانه معقولی می شود آنرا مطالبه کرد .

و باقتضای وجدان و عدل ، لازمست درمقام استبدال زوج بیشتر رضایت و موافقت و خوشی او را بدست آورد ، نه آنکه داده سابق خود را نیز مطالبه کرد ، و اینمغنی نهایت پستی طبع و بی توجهی بعواطف انسانی است .
و قید قنطار در مقام إعطاء و نهی از أخذ هر مقداری از آن اگرچه اندکی باشد : دلالت می کند به منتهای وحشت و حیرت در موضوع .

و تعبیر بکلمه - إحدیهن : اشاره می کند بعمومیت حکم نسبت بهرکدام از این دو زن ، که بعنوانین مختلف بآنها إعطا شده ، و سپس در مقام پس گرفتن و أخذ برمی آید .

البتّه توجّه در مرتبه اول بهمسر اولی است که فعلاً در مقام استبدال ، نظر به أخذ چیزی از او باشد ، بعنوان پس گرفتن إعطاء . و درباره دومی نیز ممکن است بعنوانین مختلف صدق کند .

و اثم : اسم مصدر است از اثم که بمعنای تأخیر و مسامحه و تقصیر کردن در انجام وظیفه است .

و پس گرفتن چیزیکه إعطاء کرده ، و طرف تصرّف در آن نموده است ، آنهم از کسیکه مدّتی با او همسری و مصاحبت داشت : از هر لحاظیکه حساب شود (وجدانی ، عقلی ، عرفی ، شرعی) بسیار قبیح است .

و از این جهت است که بکلمه - مُبین ، تعبیر شده است ، یعنی عملیکه بذاته روشن کننده تقصیر و مسامحه در انجام وظیفه بوده ، و نزد همه اهل عرف و شرع

نامطلوب و ناپسند می‌باشد .

روایت :

در دُرّ منثور از رسول اکرم (ص) نقل می‌کند که : آی مردم بتحقیق زنها نزد شما کمک کننده در زندگی شما هستند ، آنها را گرفته‌اید بعنوان امانت و ایمنی دادن از جانب خداوند متعال ، و زناشویی و ازدواج کرده و برای شما حلال شده‌اند بوسیله کلمه خداوند متعال ، و برای شما در گردن آنها حقوقی هست ، و از این حقوق است که مهیّا نکنند فراش شما را برای دیگری ، و در امور معروف و پسندیده از نظر عقل و شرع با شما مخالفت نکنند ، و در اینصورت بگردن شما است تأمین زندگی و پوشاک آنها روی برنامه معروف .

توضیح :

۱- امانت خدا : زن انسان ضعیفی است از لحاظ جسمانی ، و خداوند متعال رسیدگی و تولیت امور و تأمین زندگی او را بعهده مرد گذاشته است ، پس او امانت خدا است نزد همسرش ، و لازم است که مرد تمام اهتمامش را در رعایت زندگی و عافیت و آسایش و خوشی عائله خود مصروف بدارد .

۲- کلمه خدا : طبق قوانین عرف و شرع ، ازدواج با صیغه مخصوص عقد نکاح صورت می‌گیرد ، و اینمعنی از اَلطاف خداوند متعال درباره بندگان خود است ، و باید در مقابل این لطف مخصوص ، حقوقی را که خداوند متعال که ولیّ طرفین است ، قرار داده است بنحو کامل رعایت کرده و مورد عمل قرار بگیرد .

لطائف و ترکیب :

۱- و لا تَعْضُلُوْهُنَّ : عطف است به جمله - لا یَجِلُّ لَکُمْ .

- ۲- و عاشروهنّ: عطف است به جمله - و لا تعضوهنّ .
 ۳- إِيَّا أَنْ: استثناء است از کلمه - لا تعضوهنّ .
 ۴- فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا: جمله - أَنْ تَكْرَهُوا فاعل عَسَى باشد ، و آن از أفعال مقاربه و دلالت می‌کند به نزدیک شدن موضوع به فعلیت و تحقق - رجوع شود به ۲۱۶/۲ .

و كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا . - ۲۱ و لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا . - ۲۲ .

لغات :

- و كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ و قَدْ : و چگونه - باز می‌گیرید آنرا - و بتحقیق .
 أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ : از خود گذشت کرده - برخی از شما - ببرخی .
 وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا : و گرفته‌اند - از شما .
 غَلِيظًا و لَا تَنْكِحُوا مَا : سخت - و بنکاح درنیارید - آنچه .
 نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنْ : بنکاح آورده - پدران - شما - از .
 النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ : زنها - مگر - آنچه - بتحقیق .
 سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ : گذشته است - بتحقیق او - باشد .
 فَاحِشَةً و مَقْتًا : قبیح آشکار - و مغبوض .
 و سَاءَ سَبِيلًا : و بد است - از جهت راه .

ترجمه :

و چگونه برمی گیرید چیزی را در حالکیه برخی از ما از خود گذشت نشان داده است به برخی دیگر ، و گرفته است از شما پیمان سخت و محکمی را . - ۲۱ و بنکاح نگیرید آنکه را که بنکاح آورده است پدران شما از نساء ، مگر آنچه گذشته است ، بتحقیق باشد اینعمل امر قبیح آشکار و مبعوض ، و بد راهی است . - ۲۲ .

تفسیر :

۱- وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ أَحْذَنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا :

إفشاء : از ماده فضاء و فُضُو است که بمعنی وسعت پیدا کردن است ، و إفشاء بمعنی خالی کردن و تهی ساختن چیزی است از آنچه داشته است ، از مال یا گفتار یا سرّ یا علم یا خبر یا چیز دیگری که نگه داشته بود در قلب یا در دست خود تا از آن تقید خود را خالی و فارغ سازد .

و در اینجا برای قبح شدید این أخذ کردن مال از زن ، بدو امر اشاره فرموده است :

أول اینکه : زن و شوهر هر کدام در مقام ازدواج آنچه در اختیار داشتند ، بدیگری واگذار کرده ، و صمیمانه گذشت نموده اند .

مرد بآن اندازه ای که وسع و تمکن داشت : بعنوان مهر و مخارج جشن و عقد و خریدجنس و برای مقدمات زناشویی از دارایی خود خرج کرده است ، و بسا که اضافه برگذشت از امکانات فعلی خود ، بدهکاری نیز پیدا می کند .

و زن نیز گذشته از تعهدات و خدمات که خود را از لحاظ عمل و استمتاع در اختیار شوهر قرار می دهد : تا آنجا که امکاناتی برای او هست ، و بلکه افاضه بر تمکن ، برای آماده ساختن وسائل زندگی و جهیزیه ، از دارایی خود می گذرد .

پس در صورتیکه چنین برنامه‌ای از طرفین بوقوع پیوسته ، و باین اندازه قدم برداشته ، و برنامه خود را تحکیم و تثبیت کرده‌اند : چگونه می‌توان آنرا باین سادگی بهمزده و نقض کنند .

دوم - گرفتن تعهد لفظی با صیغه عقد مخصوص که با محکمترین و روشنترین کلمات شرعی و عرفی صورت گرفته ، و لازم است این تعهد لازم در خارج ادامه پیدا کرده و مورد توجه و عمل قرار بگیرد .

و نقض این تعهد لازم با مطالبه مال از همسر خود ، در نهایت درجه بی وفایی بوده و برخلاف وجدان و عرف و شرع است .

و اما أخذ میثاق در ۶۳/۲ گفتیم که : أخذ بمعنی فرا گرفتن چیز است که بنحو جمع و ضبط باشد .

و میثاق : بوزن مفعال ، وسیله اطمینان و أمن با احکام آنست ، و مفهوم آن نزدیک بتعهد باشد .

و اما گرفتن میثاق و تعهد از طرف زنها : برای اینکه صیغه ایجاب (أَنْكحْتُ نَفْسِي عَلَى الصِّدَاقِ) ، از جانب زن در مرتبه اول اظهار میشود ، و سپس مرد آن ایجاب را قبول می‌کند ، و می‌گوید بصراحت که (قَبِلْتُ لِنَفْسِي عَلَى الصِّدَاقِ) .
 ۲- وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاءَ سَبِيلًا :

نکاح : بمعنی زناشویی کرد که طبق مقررات عرفی و شرعی انجام بگیرد . و اینکاح بمعنی بزناشویی دادن خود یا دیگری است .

و سُلوْف : عبارتست از وقوع و تحقق چیزی ، و منظور واقع شدن و تحقق این نوع از نکاح است در زمان این حکم .

و در اینجا بسه نوع از مفاسد و نتایج سوء اینعمل اشاره می‌شود :

اول - فَاحِشَه بودن آن ، که فی نفسه و نزد عقل و فطرت سالم قبیح و زشت

آشکار شمرده می‌شود، زیرا این امر اهانت و سبک شمردن مقام پدر، و تجاوز کردن بناموس او است، و شخص با غیرت و مقید بآداب صحیح از اینعمل رنج می‌برد.

دوم - مَقْت که بمعنی بُغض شدید است: و این امر ایجاد بغض و عداوت شدید در میان ورثه و خویشاوندان کرده، و مخصوصاً اگر اولادی هم از پدر و فرزند بوجود آید، و در اینصورت برای همیشه اختلاف و دشمنی فیما بین آنها و فرزندان آنها و خویشاوندان پدید خواهد آمد.

سوم - سوء سبیل: زیرا این برنامه در خارج موجب حصول اختلاف و بدبینی و فساد گشته، و در میان نسل و طائفه ایجاد اختلال و شبهه و آلودگی خواهد کرد. پس اینعمل برای زن و مرد ممنوع و حرام بوده، و از مصادیق فاحشه که اغلب از زناء تعبیر بآن می‌شود، خواهد بود.

روایت:

در تفسیر قمی از ابوالجارود از امام پنجم (ع) نقل می‌کند که: در جاهلیت رسم بود که چون مردی فوت کرده و او را زنی بود، یکی از خویشاوندان یا از فرزندان آنمرد، لباسی بر سر آن انداخته، و وارث نکاح آنزن می‌شد، بهمان صدائیکه قبلاً داده شده بود بی آنکه چیزی بدهد.

و چون ابوقبیس بن أسلت فوت کرد، فرزندش محسن بن ابی قبیس (ابی قیس) لباس خود را بر سر زن پدرش انداخته و نکاح او را وارث گشت، و سپس او را ترک کرده و نفقه او را تأمین نمی‌کرد.

آنزن که کبیشه دختر معمر بن معبد بود، خدمت پیغمبر اکرم آمده، و جریان امر خود را بآنحضرت عرض کرده و گفت: محسن مانع می‌شود که من بخانواده خود ملحق بشوم.

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: بخانه خود برگرد، تا حکمِ اِلهی تو معین شود. پس از برگشتن او، این آیه کریمه نازل شد که: **و لا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ**، آنزن بدستور آنحضرت نزد خانواده خود برفت.

توضیح:

- ۱- این رسم یکی از رسوم جاهلیت بود که از ضعف زن سوء استفاده کرده، و حقوق او را بکلی ضایع کرده بودند. زن مانند مرد خود دارنده اختیار و تمییز و تشخیص است، و کمترین تجاوز و حکومت و ظلمی درباره او جائز نیست. و اگر در مواردی بنظر سطحی، کمتر عوائد او بحساب آمده است: صددرصد بخاطر رعایت حق و صلاح و خیر او می باشد.
- ۲- امروز هم در میان طوائف جاهل و عقب افتاده، آثاری از رسوم جاهلی باقیمانده، و زن را در همه امور محکوم می دانند. و هرگز فکر نمی کنند که وجود زن در برپایی جامعه، اگر برتر و مهمتر از مرد نباشد، کمتر نیست، و از لحاظ قوانین اِلهی و طبیعی و وجدانی می باید مرد متکفل تأمین زندگی و احتیاجات او باشد.

لطائف و ترکیب:

- ۱- و کیف: اسم مبنی بر فتح بوده و دلالت می کند بر چگونگی، و با لحن کلام بشرط یا باستفهام یا بتعجب دلالت می کند، و در اینجا برای استفهام بوده، و خود حال است از فعل - تَأْخُذُونَهُ.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخْوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخْوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً . - ۲۳ .

لغات :

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ : حرام گردانیده شده - بر شما - مادران شما .
 وَبَنَاتُكُمْ وَ أَخْوَاتُكُمْ : و دختران شما - و خواهران شما .
 وَعَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ : و عمه‌های شما - و خاله‌های شما .
 وَبَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ : و دختران برادر - دختران خواهر .
 وَأُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي : و مادران شما - آنهاييکه .
 أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخْوَاتُكُمْ : شیر داده‌اند شما را - و خواهران شما .
 مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ : از شیر خوردن - و مادران .
 نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِبُكُمْ : زنهای شما - و تربیت شده‌های شما .
 اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ : آنهاييکه - در - دامنهای شما هستند .
 مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي : از - زنهای شما - آنهاييکه .
 دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ : دخول کرده‌اید - بآنها - پس اگر .
 لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ : نباشید - دخول کرده‌اید - بآنها .
 فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ : پس تمایل از حق نیست - بر شما .
 وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمْ : و زنهای - فرزندان شما .
 الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ : آنهاييکه - از پشت و صلبهای شمايند .
 وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ : و اينکه - جمع کنید - میان - دو خواهر .

إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ : مگر - آنچه - بتحقیق - واقع شده است .
 إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً : بتحقیق - خدا - هست - آمرزنده مهربان .

ترجمه :

حرام و منع شده است بر شما ازدواج با مادران شما ، و دختران شما ، و خواهران شما ، و با عمّه‌ها که خواهران پدران شمایند ، و با خاله‌ها که خواهران مادرانند ، و دختران برادر ، و دختران خواهر ، و مادران مرضعه که بشما شیر داده‌اند ، و خواهران شما از شیر خوردن ، و مادران زنهای شما ، و دخترانیکه در دامنهای شما تربیت شده و از زنان شما هستند که دخول کرده‌اید بآنها و اگر دخول نکرده باشید بآنها پس تمایل از حق نیست بر شما ، و زنهای فرزندان شما که از اصلااب شما هستند ، و اینکه جمع کنید میان دو خواهر را ، مگر آنچه واقع شده و گذشته است ، بتحقیق خداوند هست آمرزنده و مهربان . - ۲۳ .

تفسیر :

۱- حُرْمَتُ عَلَیْكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ أَخَوَاتِكُمْ :

در این آیه کریمه چهارده نوع از محرمات نکاح ذکر شده است ، و آنها به ترتیب مراتب از لحاظ قرب طبیعی و ذاتی بیان می‌شود .
 اوّل - اُمّهات : و معلوم است که اصل و ریشه وجود انسان مادر است که گذشته از مرحله تکوین ، رشد و تربیت فرزند در سایه تغذیه او صورت گرفته است که نه ماه بصورت جنینی و حدود دو سال بصورت شیرخوارگی می‌باشد .
 و تکوّن انسان از زوجین است ، و لازم است زوجین از لحاظ ظاهر و باطن با همدیگر اختلاف داشته باشند ، تا از فعل و انفال زوجین پدیده سوّم متولّد می‌شود .

و از اینجا است که می‌گویند: هر چه در مقام ازدواج زن و مرد از همدیگر دور بوده و قرابت نداشته باشند بهتر است.

دوم - بنات: که ریشه بنات از ابوبن است، و زا اینجهت فرزند وارث صفات و اخلاق و ذاتیات پدر و مادر می‌شود. و در صورت ازدواج با بنات: آن فعل و انفعال که باید از دو نیروی مخالف بعمل آید، صورت نخواهد گرفت.

سوم - اخوات: که با برادر هم‌ریشه بوده و از یک اصل هستند، و آنها از لحاظ قرابت طبیعی در مرتبه سوم قرار می‌گیرند، و از لحاظ طبقه بندی در توارث از طبقه دوم محسوب می‌شوند.

۲- و عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ:

این چهار صنف نیز مانند سه صنف گذشته از محرّمات بنسب محسوب می‌شوند که جمعاً هفت صنف می‌باشند.

چهارم - عمه‌ها که: خواهرهای پدر می‌شوند، و با پدر هم‌ریشه شده، و ریشه هر دو جدّ پدری است.

پنجم - خاله‌ها که: خواهرهای مادر بوده، و با مادر هم‌ریشه باشند.

ششم - دخترهای برادر که: برادر هم‌ریشه است.

هفتم - دخترهای خواهر که: خواهر هم‌ریشه است.

و این هفت صنف: باین ترتیب است که:

امّهات: بطرف صعودی بی واسطه است.

بنات: بطرف نزولی و بی واسطه است.

اخوات: بطرف عرضی و بی واسطه می‌شود.

عمّات: بطرف صعودی بیک واسطه است.

خالات: بطرف صعودی امّی بیک واسطه است.

بنات أخ: بطرف عرضی بیک واسطه می‌شود.

بنات اخت : بطرف عرضی بیک واسطه می شود .
در این ترتیب جهت قرابت از لحاظ طبیعی و خارجی و فعلی که مورد برخورد و ابتلاء است حساب می شود .

ولی در باب ارث : گذشته از جهت قرابت طبیعی ، جهات دیگری نیز مانند رسیدگی کردن و کمک و مساعدت و صلّه أرحام و در نظر گرفتن موارد اَهمّ و مهمّ در وضع و زمان فعلی ، مورد توجّه است ، و از این لحاظ عمّات و خالات در طبقه سوّم ، و بنات أخت و اخت در مرتبه دوّم آمده است .
آری در مقام نکاح : وضع فعلی یکفرد زنده موجود با اقارب و خویشاوندان او حساب شده و مورد نظر است .

و در مقام ارث : وضع و جریان یکنفر در گذشته و میّت ، با خویشاوندان او در نظر گرفته می شود .

۳- و أمّهاتکم اللّاتی أرضعنکم و أخواتکم من الرّضاعه :

در اینجا پس از ذکر هفت صنف از محرّمات بنسب : هفت صنف از محرّمات بغیر نسب را بیان می فرماید :

اوّل و دوّم - مادر رضاعی است که پسر را با شرائط لازم شیر داده است ، در اینصورت آن زن مرضعه بمنزله مادر نسبی حرام خواهد شد به آن مرتضع شیرخوار .

و همچنین خواهر رضاعی : یعنی زنیکه بوسیله شیر خوردن خواهر می شود باین پسر شیرخوار ، که حرام باین پسر می شود .

و در قرآن مجید از محرّمات برضاع ، تنها این دو مورد ذکر شده است .
و چون تعبیر بکلمات - أمّهات ، أخوات ، شده است : دلالت می کند بصدق حقیقی این دو کلمه در مورد رضاع .

پس صدق حقیقی این دو عنوان : مستلزم لوازم این دو مفهوم است چنانکه در

امّهات و أخوات نسبی ذکر شد .

و از اینجا است که حدیث متواتر لفظی و معنوی از رسول اکرم (ص) نقل شده است که : **يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ** ، و این حدیث و احادیث دیگر در کتب فریقین ذکر شده است .

و باید توجه شود که : همینطوریکه امّ نسبی با تغذیه فرزند در زمان جنینی و شیرخوارگی ، زندگی و ادامه حیات او را تأمین کرده و وجود او را تقویت می‌کند : مادر رضاعی نیز چنین است ، و لازم است حدّاقلّ موضوع تقویت و رشد طفل تحقق پیدا کند .

و از این لحاظ در روایات شریفه : عنوان إنبات لحم و تشدید استخوان مناط شده است .

رجوع شود بکتاب فقهی و آیات الأحکام جزائری و غیر آن .

و **أُمَّهَاتُ** : جمع امّ است که برای سهولت و روان بودن تلفظ حرفها ، اضافه شده است ، و امّ بمعنی قصد کردن با توجه مخصوص است ، و امّ بوزن صلب : چیز است که مورد قصد و توجه باشد .

و **إِبْنُ** و **بِنْتُ** : از ماده بنی و بناء است ، و همزه ابن برای وصل است ، این مطالب از لحاظ لغت عربی است .

در صورتیکه حقیقت امر در سه ماده - امّ و ابن و بنت و أخ اینستکه : این سه لغت از لغات عبری و سریانی و آرامی گرفته شده است ، و نباید بحث در اشتقاق آنها بشود .

۴- و **أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ** :

سوّم از محرّمات سببی : مادران زنهای شماها باشند . و در این موضوع لازم است صدق حقیقی باشد : اول با مقدمات شرعی صحیح و با شرایطیکه در باب نکاح

هست ، می‌باید زوجیت تحقق پیدا کند .

و چون بحث در این آیات کریمه از نکاح است ، و حقیقت نکاح تحقق ازدواج و زناشویی در میان زن و شوهر است ، و عقد و مقدمات دیگر برای واقعیت این موضوع است : از این لحاظ لازم است زناشویی محقق گردد ، نه تنها عقد .

دوم - اُمّ بودن و فرزند او هم باید بنحو مشروع صورت بگیرد ، خواه مادر بعقد دائمی باشد یا منقطع یا بتحلیل صحیح . و فرزند هم باید بتولّد شرعی متولّد شده باشد .

آری مادر بودن متوقف است به تولّد فرزند از او ، و چون فرزند از او متولّد شد : قهراً با جریان طبیعی آنزن مادر خواهد شد ، مگر آنکه این جریان بنحو مشروع صورت نگیرد .

چهارم - از محرمات سببی : ربیبه یعنی دختر زنیست که در ازدواج مردی قرار گرفته ، و دختری به‌همراه خود دارد که آنهم توأم با مادرش در تحت تکفل و تربیت آنمرد (زوج) است .

این دختر را ربیبه گویند ، یعنی تربیت شونده ، و این دختر با شرائطی مخصوص بر آنمرد حرام می‌شود :

آری زن (زوجه) اگر منکوحه (مدخوله) شد : دختر او اگرچه برضاع باشد ، و یا دختر دختر او باشد ، بر آنمرد حرام دائمی خواهد شد . ولی اگر مدخوله نشد : مرد میتواند آن‌دختر را بعقد خود درآورد ، البته پس از طلاق مادر .

و حَجْر : بمعنی حفظ کردن با محدودیت است ، و اطلاق آن بر ربیبه : برای اینست که در اغلب موارد دختر نزد مادرش زندگی می‌کند ، و چون مادر با دیگری ازدواج کرد : قهراً هر دو نزد زوج ثانی خواهند بود .

اگر چه گاهی با مادر نباشد ، ولی تحت نظر و حمایت و مراقبت زوج مادر قرار خواهد گرفت ، و بهر صورت این دختر از محرمات می‌باشد .

و أمّا قید - فی حُجورکم ، با اینکه دخترهای زن منکوحه حرام هستند بطور مطلق : برای اینستکه دختر اگر در پهلوی مادر نباشد ، روی قاعده در عقد و نکاح دیگری هستند ، با اینحال باز تحت مراقبت و نظر زوج مادرشان خواهند بود ، اگرچه مقتضی بر ازدواج نباشد .

چنانکه امّهات نساء نیز در اغلب موارد مزدوجه هستند ، پس این حکم حرمت بحساب نفس موضوع است (من حیث هو) .

و جُنّاح : مصدر است بمعنی تمایل کردن از حقّ و عدل .

۵- و حَلَالُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ :

صنف پنجم از محرّمات سببی : زنه‌ای فرزندان است .

حَلَالٌ : جمع حلیله مانند ربائب که جمع ربیبه بود ، از ماده حَلَّ و حَلَالٌ که

بمعنی برطرف شدن منع است ، در مقابل حرمت .

و حَلِیل و حَلِیلَة بزوجه و زوجه اطلاق می‌شوند ، بخاطر اینکه هر یک برای

دیگری آزاد و حلال است .

و أَصْلَابُ : جمع صُلب بمعنی سخت و در مقابل لَینت و نرمی است . و این

کلمه به پشت انسان که سختترین عضو حیوان و از استخوانها متشکل شده است

اطلاق می‌شود .

و آب نطفه مرد از میان استخوانهای کمر او با جهندگی نازل می‌شود ، چنانکه

نطفه زن از ترائب که رحم زن است ظاهر می‌گردد .

و ذکر این قید برای اینستکه : فرزند نامیده شده (متبتّی) خارج شود ، و

همچنین فرزند زن از شوهر دیگر .

و أبناء شامل فرزندان بی واسطه و بواسطه خواهد شد ، خواه از فرزندان پسر

باشند و یا دختر ، و خواه پسر رضاعی .

۶- و أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً :

صنف ششم از محرّمات سببی : جمع کردن نکاح اُختین است . و تحریم در اینجا در صورت جمع کردن دو خواهر است از جهت ازدواج آنها در یک زمان ، و اگر پس از جدا شدن کامل یکی (طلاق با انقضا عدّه و یا بفسخ عقد) خواهر دیگر را به عقد خود درآورد اشکالی نخواهد داشت .

و در اینجهت فرقی نمی‌کند که بصورت عقد دائمی باشد یا منقطع .

پس عقد دومی با بودن اُولی باطل می‌شود . و اگر عقد هر دو در یک زمان صورت بگیرد : هر دو عقد باطل خواهد شد .

و سُلوف : بمعنی وقوع و تحقّق چیز است که در گذشته واقع شده است ، و نظر در این مادّه تنها بجهت وقوع چیز است .

و خداوند متعال در مواردیکه از طرف بنده عصیان و نافرمانی صورت نگرفته و روی جهالت و یا اشتباه و یا قصور باشد : آمرزنده اُعمال خلاف و بخشنده و درگذرنده است .

روایت :

در خصال صدوق (ابواب الأربعة و الثلاثین) از امام هفتم (ع) است که می‌فرماید : از پدرم پرسیده شد از آنچه خداوند متعال تحریم کرده است از زناشویی در قرآن مجید ، و از آنچه رسول اکرم (ص) تحریم کرده است در سنت و روش و آیین خود ؟

فرمود : أمّا آنچه خداوند متعال در کتاب خود تحریم فرموده است ، هفده وجه است :

۱- زنا است - و لا تقربوا الزّنا - ۳۲/۱۷ .

۲- نکاح زن پدر - و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم - ۲۲/۴ .

۳- ۱۵ - سیزده صنف در همین آیه کریمه تفسیر شد .

- ۱۶- حائض - و لا تقربوهنَّ حتّٰی یطهّرنَ - ۲۲۲/۲ .
- ۱۷- در حال اعتکاف در مسجد - و لا تباشروهنَّ و أنتم عاکفونَ - ۱۸۷/۲ .
و أمّا آنچه در سنت رسول اکرم است : باز هفده است :
- ۱- زناشویی : در روز ماه مبارک که صائم است .
- ۲- تزویج زنیکه در مورد ملاغنه قرار گرفته است (لیعان با صیغه مخصوصی از طرف زوج و زوجه صورت گرفته ، و بهمدیگر حرام می‌شوند) .
- ۳- تزویج زن در آیام عدّه طلاق .
- ۴- ازدواج در حال إحرام و یا تزویج دیگری .
- ۵- زناشویی شخصیکه محرم است .
- ۶- و زناشویی کسیکه ظهار کرده پیش از کفاره دادن (ظهار با صیغه مخصوصی از طرف مرد صورت گرفته و بهمدیگر حرام می‌شوند) .
- ۷- و تزویج کردن زن مشرک و کافر .
- ۸- و تزویج کردن زنیکه نه مرتبه طلاق داده شده است .
- ۹- و تزویج زن کنیز بر سر زن آزاد .
- ۱۰- و تزویج زنیکه از اهل کافر ذمی است بر سر زن مسلم .
- ۱۱- و تزویج زن بر سر عمّه یا خاله او .
- ۱۲- و تزویج کنیز بی آنکه مولای او اجازه بدهد .
- ۱۳- و تزویج کنیز در صورتیکه می‌توان با زن آزاد ازدواج کند .
- ۱۴- و تزویج کنیز اسیر پیش از قسمت اسراء .
- ۱۵- و تزویج کنیزیکه مملوک چند نفر است .
- ۱۶- و تزویج کنیزیکه هنوز استبراء و پاکیزه نشده است .
- ۱۷- و تزویج کنیزیکه مکاتبه شده و قسمتی از مال را داده است .

توضیح :

چون این مسائل در کتب فقهی (ابواب طهارت ، صوم ، نکاح ، حج ، ظهار ، لعان) بحث شده است ، احتیاجی نیست که در اینجا از خصوصیات آنها بحث بشود .

لطائف و ترکیب :

- ۱- و أمهاتکم اللاتی : موصول باصله‌اش صفت امهات است .
- ۲- من الرضاة : حال است از اخوات .
- ۳- و أن تجمعا : عطف است به امهات اول .
- ۴- إلا ما قد سلف : استثناء است از آن تجمعا ، یعنی حرمت الجمع إلا نکاح ، قد سلف و الاستمرار فيه .

والمُحَصَّنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا . - ۲۴ .

لغات :

- والمُحَصَّنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ : و حفظ کرده شده‌ها - از - زنها .
 إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ : مگر - آنچه - مالک شده - دستهای شما .
 كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ : نوشتن و ثبت - خداوند است - بر شما .
 وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ : و حلال کرده شده - برای شما - آنچه غیر .

ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا : اینها - اینکه - بخواهید با میل .
 بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ : بمالهای خودتان - در حال حفظ کنندگان .
 غَيْرَ مُسَافِحِينَ : غیر - زنا و تعدی کنندگان از عفت .
 فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ : پس آنچه - طلب برخورداری کردید - بآن .
 مِنْهِنَّ فَأْتُوهُنَّ : از زنها - پس بیاورید آنها را .
 أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً : مزدهای آنها را - که معین شده است .
 وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا : و تمایل از حق نیست - بر ما - در آنچه .
 تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ : توافق کردید - بآن - از پس .
 الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ : معین شده - بتحقیق - خداوند .
 كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا : هست - عالم و - حکم کننده .

ترجمه :

و حرام کرده شده است نکاح زنهای حفظ شده و محدود برای شما ، مگر آنچه مالک شده است دستهای شما ، نوشته خداوند متعال است بر شما ، و حلال و آزاد گردانیده شده است بر شما آنچه غیر اینها است ، اینکه بطلبید بأموال خودتان در حالیکه خود را حفظ و محدود کرده و از عفت و پاکدامنی تجاوز نکنید ، پس آنچه برخورداری یافتید بآن از زنهای نکاح شده : پس بیاورید آنها را مزدهای آنها را که قرار گذاشتید که معین شده است ، و تمایل از حق نیست در آنچه توافق پیدا کردید بآن از پس از مقدار معین شده که فریضه است ، بتحقیق خداوند هست عالم و حکم کننده . - ۲۴ .

تفسیر :

۱- وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ :

محصّنات : اسم مفعول است از إحصان که بمعنی حفظ و صیانت باشد ، و مُحصّن کسی است که محفوظ و محدود و عفیف شود ، و اکثر اطلاق آن در مورد زن آزاد و عفیف ، و در مرتبه دوم در زن ازدواج کرده و محفوظ و محدود می‌باشد . پس قدر مسلم و مصداق کامل از محصّنات در اینمورد : زنهایی هستند که تحت برنامه الهی و با مقرّرات عقد ازدواج محفوظ و محدود شده و از اعمال خلاف خودداری می‌کنند .

و منظور از محصّنات در این آیه کریمه : همین زنها هستند که گذشته از ایمان و تقیّد بأحكام دینی ، از لحاظ عرف معروف و شرع تحت مقرّرات و تعهدات عقد نکاح قرار گرفته ، و صددرصد در حق آنها عنوان محصّن بودن در خارج صدق می‌کند .

و این صنف هفتم از محرّمات سببی است که ازدواج آنها حرام است ، یعنی زنهایی که از جهت عرف و شرع محفوظ هستند .

و از این صنف استثناء میشود زنهای محفوظ و محدودیکه بوسیله ملکیت تحت حدود عرفی و شرعی قرار گرفته‌اند .

و این قسم از مملوکات و کنیزها که از وطن خود بوسیله اسارت بیرون آمده ، و از أزواج خود جدا شدند : قهراً در تحت ملکیت دیگری قرار گرفته ، و پس از گذشت یک حیض و یا وضع حمل اگر حامله باشند ، جایز است با آنها ازدواج نمود .

و کتاب : مصدر و بمعنی تثبیت و ضبط و إظهار چیز است که مقصود است . و اشاره می‌شود باینکه این احکام در ارتباط چهارده صنف از محرّمات و أقسام دیگر ، همه از جانب خداوند متعال ثبت و ضبط شده است .

۲- و أُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ : مسافحه : از ماده سَفَح و در مقابل حصانة است ، و گفتیم که حَصْن بمعنی محفوظ بودن مطلق است که عَقَّت و عصمت داشته باشد . و سَفَح بمعنی بیرون

رفتن و تجاوز از عفت و محفوظیت و وقار است ، و باب مفاعله دلالت بر استمرار می‌کند .

می‌فرماید : غیر این محرّمات که ذکر شد ، برای شما حلال و جائز است ، و شما می‌توانید بوسیله پرداخت مال بعنوان مهریه ، و یا اجر تمتّع ، یا تأدیه ثمن برای تملک و خرید ، و یا هبه ، و یا بعنوان دیگر ، از آن زنها تزویج کنید .
و لازم است در برنامه زناشویی موضوع احسان و عفت و محافظت و پاکدامنی را داشته ، و از تجاوز و بی‌عفتی و زنا دوری کنید .

۳- فما استمتعتم به منهنّ فاتوهنّ أجورهنّ فریضةً :

استمتاع : از ماده مُتَوَع که بمعنی نفع دادنست که موجب التذاذ باشد . و استمتاع برای طلب است ، یعنی طلب و درخواست انتفاع و التذاذ از چیزی .
و فریضة : چیز است که تقدیر و تدبیر در آن صورت گرفته بشود .
و منظور اینکه : از محصّنات در صورتیکه بواسطه اموال خود بهر نحویکه معین و مقدر شده ، و استمتاع کردید ، لازم است که مزد آنها را که قرار گذاشتید پرداخت کنید .

پس این جمله نتیجه جمله گذشته (أن تبتغوا بأموالکم محصنین) است ، که از جمله مصادیق استفاده از اموال در رابطه ازدواج ، مورد عقد تمتّع است که با تأدیه مبلغ معین ازدواج منقطع حاصل می‌شود ، و این جمله مربوط بعقد متعه است .

أولاً - در نتیجه ابتغاء ازدواج باموال ذکر شده است .

ثانیاً - بعنوان استمتاع و طلب متعه است .

ثالثاً - ضمیر - به ، بکلمه ما ، مرجوع است که مراد مال است .

رابعاً - إیتاء اجر و مزد است که مربوط می‌شود بمتعه .

خامساً - با کلمه - فریضة ، قید شده است که تقدیر و تعیین اجر در عقد متعه

لازم است .

و در عقد نکاح دائمی این پنج قید منظور نمی‌شود ، مخصوصاً اینکه در نکاح دائم توجه باستمناع با مال و پرداخت اجرت معین نیست .
آری در نکاح دائم نظر بتشکیل زندگی و ادامه برنامه معاشرت و اختیار همسر و خانواده و فرزند است .

و اما ارتباط اینجمله با سابق و لاحق : با سابق ، از لحاظ استفاده با مال در جهت زناشویی و تمتع است . و با لاحق ، از لحاظ اینستکه چون استطاعت زناشویی با زنه‌های آزاد را نداشت ، از کنیزهای مملوک بوسیله مال اندک استفاده می‌کند .

۴- و لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاذَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا :

می‌فرماید : تمایل از حق نباشد اگر پس از پرداخت مبلغ مقدر معین یا اجریکه منظور شده است ، از جهت مدت یا اجرت تمدید کنید ، و یا تجدید عقد متعه نمایید ، بشرط اینکه برضایت و توافق طرفین صورت بگیرد .

و توجه داشته باشید که : خداوند متعال در همه امور و در تمام موارد از جهت ظاهر و معنی آگاه و محیط و حکیم و دقیق است .

و هر حکم و دستوریکه از جانب او صادر می‌شود باقتضای علم و حکمت و واقع‌بینی و خیر و صلاح و حقیقت باشد .

و توضیح این دو اسم در آیه ۱۱ و ۱۷ ذکر شد .

و جُنَاحَ : تمایل کردن از حق و عدل باشد .

و این جمله شریفه شامل موضوعات مورد تراضی طرفین ، در همه جهات از شرائط و قیود و زمان ، در آغاز عقد و یا پس از آن و یا پس از انقضای مدت خواهد بود .

روایت :

فروع کافی (کتاب النکاح ، باب الممتعة) : ابوحنیفه از امام ششم از موضوع متعه سؤال کرد ، امام فرمود : از کدام از دو متعه سؤال می‌کنی ؟ گفت : نظر من بمتعه حج بود ، ولی از متعه نساء بفرمایید که آیا صحیح است ؟ فرمود : سُبْحَانَ اللَّهِ ! آیا نخواننده‌ای آیه کریمه را که می‌فرماید فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ؟ ابوحنیفه گفت : سوگند بخداوند که گویا این آیه‌ای بود که هرگز آنرا ندیده بودم .

توضیح :

۱- در کتاب - الحقائق فی تاریخ الاسلام ، دو باب بعنوان فتنه تحریم المتعه ، منعقد شده ، و روایاتی از صحیح مسلم ، و مسند احمد ، و نسائی ، و بیهقی ، در آنجا نقل شده ، و در پیرامون آنها بحث و تحقیق نمودیم - بآنجا مراجعه شود .
و از آن روایات صددرصد فهمیده می‌شود که این دو نوع متعه (متعه نکاح ، و متعه حج پس از عمره) در زمان رسول اکرم و تا زمان خلیفه دوّم در میان مسلمین عمل می‌شد ، و سپس خلیفه ثانی آنها را تحریم شدید کرد .
و با اینحال جمعی از بزرگان اصحاب نیز مخالفت می‌کردند .

لطائف و ترکیب :

- ۱- والمحصناتُ : عطف است به امهات .
- ۲- مِنَ النِّسَاءِ : حال است از محصنات .
- ۳- إِلَّا مَا مَلَكَتْ : مستثنی است ، و در محلّ منصوب باشد .
- ۴- كِتَابِ اللَّهِ : منصوب است بمصدریّه از حُرِّمَتْ که متضمّن مفهوم كُتِبَتْ باشد .

۵- فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ : کلمه - ما بمعنی الّذی مبتداء است ، و کلمه - فَاَتَوْهِنَّ ، خبر باشد . و فَرِيضَةٌ : حال است .

و مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ . - ۲۵ .

لغات :

- و مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ : و کسیکه - رغبت و خضوع نکند - از شما .
- طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ : از جهت وسعت و امتداد - اینکه - زناشویی کند .
- الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ : زنهای حفظ شده ایکه - مؤمن هستند .
- فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ : پس از - آنچه - مالک شده - دستهای شما .
- مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ : از زنهای بالغ و عاقل - که مؤمن هستند .
- و اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ : و خداوند - داناتر است - بایمان شما .
- بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ : برخی از شماها - از - بعضی دیگرید .
- فَانْكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ : پس زناشویی کنید با آنها - بموافقت .
- أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ : مصاحبین آنها - و بیاورید آنها را .
- أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ : مرزدهای آنها را - روی پسندیده .
- مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ : که محفوظ و محدودند - نه زناکنندگان .

و لا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ : و نه فراگیرندگان - دوستان پنهانی .
 فَإِذَا أَحْصِنَّ فَإِنَّ : پس زمانیکه - محفوظ و محدود شدند - پس اگر .
 أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ : آوردند - عمل زشت آشکارا .
 فَعَلَيْهِنَّ نِصْفٌ مَا : پس بر آنها است - نیم - آنچه .
 عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنْ : بر زنه‌های محفوظ آزاد است - از .
 الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ : شکنجه - این - برای کسی است که .
 خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ : خوف و خوددار باشد - از رنج - از شما .
 وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ : و اینکه - صبر کنید - بهتر است .
 لَكُمْ وَ اللَّهُ : برای شما - و خداوند .
 غَفُورٌ رَحِيمٌ : آمرزنده - و مهربان است .

ترجمه :

و کسیکه راغب و حاضر نشود از شماها از جهت وسعت و امتداد قدرت اینکه ازدواج کند با زنه‌های حفظ شده و محدود و مؤمن ، پس از آنکه مالک شده است دستهای شما انتخاب کند ، از کنیزهاییکه عاقل و مؤمن هستند ، و خداوند دانایتر است بایمان داشتن شما ، و برخی از شما از برخی دیگری ، پس زناشویی کنید با آنها بموافقت مصاحبین و اولیاء آنها ، و بیاورید بآنها مزدهای آنها را روی برنامه شناخته شده نزد عقل و عرف ، در حالیکه آنزنها محفوظ و محدود بوده و زناکننده نباشند ، و هم فراگیرنده دوستان پنهانی نشوند ، پس زمانیکه محفوظ و محدود شدند ، پس اگر در اینصورت بجا آوردند عمل قبیح آشکارا : پس بر آنها باشد نصف آنچه بر زنه‌های آزاد محفوظ است از شکنجه ، و این زناشویی مخصوص کسانیست که تقوی و خوف داشته باشد از رنج و ابتلاء و ناتوانی از شماها ، و اگر بتوانید صبر کنید بهتر است برای شما ، و خداوند آمرزنده و مهربانست . - ۲۵ .

تفسیر :

۱- وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ :

استطاعت : از باب استفعال و از ماده طوع که بمعنی عمل کردن با خضوع و رغبت در مقابل حکم است ، و طلب و درخواست طوع اعم است از آنکه بزبان باشد و یا بحال و طبیعت .

و طَوْل : بمعنی امتداد معین موجود است ، و آن در مقابل عرض و پهنایی است ، و اینمعنی غیر از استمرار پیدا کردن یا امتداد بزمان پس از این است که در حال حاضر موجود نباشد .

و این قید برای استطاعت است در مورد زناشویی با محصنات ، یعنی در صورتیکه در حال فعلی وسعت و گشایش و امکانات موجودی نباشد در مورد نکاح محصنات مؤمنات : پس از زندهای مؤمن و مورد اطمینان که از کنیزان مملوک هستند ، انتخاب کنید .

و فَتَيَاتٍ : جمع فَتَاةٍ که مؤنث فَتَى است ، و آن بمعنی چیز است که تمام و کامل باشد ، خواه موضوع خارجی باشد و یا امر معنوی . و از این ماده است کلمه فَتْوَى که بمعنی حکم تمام حق است .

پس فتاة بزنی إطلاق می شود که صاحب عقل و تدبیر باشد ، و مخصوص کنیز یا مملوک نیست ، چنانکه فتی بهر فردی إطلاق می شود که قوی و مدبر و عاقل است ، و مخصوص جوان نیست .

و چون در اینجا در مقابل محصنات ذکر شده است ، و هم از افراد - ما مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ - مورد نظر است : پس منظور زندهای مملوک و کنیزی باشند که صاحب عقل و تدبیر و ایمان باشند .

و این آیه کریمه دلالت می کند به رجحان و مطلوب بودن زناشویی با زندهای آزاد

و محفوظ ، در مقابل زندهای مملوک .

۲- و اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ فَاذْنُكُم بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ
أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ :

إِذْنُ : بمعنی آگاهی و علم با موافقت و رضایت باشد .

در این آیه کریمه قیود چندی در اینمورد ذکر شده است :

أَوَّلُ - فَتَيَاتُ : که شخص کامل و عاقل مدبری باشد .

دوّم - مَوْمِنَاتُ : که پس از صفات ذاتی عقل و فهم و تدبیر است که در مرتبه

دوّم بصفهت ایمان و اطمینان آراسته شود .

سوّم - بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ : اشاره می‌شود بجهت ذاتیات و استعداد سیر کمالی و

بدست آوردن مراتب ایمانی ، که در اینجهت فرقی در میان افراد آزاد و عبید و اِماء

نبوده ، و هر انسانی که تحت نظر دقیق و مراقبت قرار بگیرد : مستعدّ رسیدن

بکمال خود باشد .

و جمله - وَاللَّهُ أَعْلَمُ : اشاره می‌کند بلزوم توجه بجهت ایمان که بهر صورت در

مقام زناشویی باین قید اهمّیت بسیار داده شده و از تحقّق آن اطمینان حاصل

گشته ، و بگفتار تنها و ادّعی ظاهری اکتفاء نشود .

آری تنها ضمانت در جریان زندگی ظاهری و معنوی زوجین : ایمان و وابستگی

حقیقی آنها است بخداوند متعال و احکام اِلهی .

چهارم - فَاذْنُكُم بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ : که پس از اشاره بنفی موانع در زناشویی با کنیز مملوک ،

و حفظ شرائط و مقتضیات ، تصریح می‌شود بجهت مثبت آن که در اینصورت

مطلوب و لازم است .

پنجم - بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ : اهل بافردای اطلاق می‌شود که مصاحب و ملازم کسی یا

چیزی بوده ، و اختصاصی در میان باشد .

و در اینجا اهل کنیزها : عبارتند از مالکین یا ابوین یا اولیاء که لازم است در

جریان امور آنها موافق و اجازه بدهند ، زیرا مملوک خود استقلال فکری و عملی نداشته و باید برنامه امور او تحت نظر مالک یا ولی او صورت بگیرد .

و چون شخص مملوک تحت سلطه و حکم دیگری است : قهراً اهل او همان طبقه بالای او از اولیاء خواهد بود ، و أمّا طبقه پایین او : تابع او در مملوکیت بوده ، و چون خود او تحت اختیار اولیاء خواهند بود .

ششم - و آتوهنُّ أجورهنَّ : أجر بمعنی مطلق مزدی است که در مقابل عملی بدّمه انسان تعلق می‌گیرد . و تعبیر با این کلمه نه با صداق و مهر : برای اینستکه شامل شود بصورتهای نکاح دائم یا منقطع یا تحلیل یا غیر اینها .

پس مزد زناشویی بهر صورتی که واقع شود مطابق قرارداد و یا أجره المثل عادلانه ، بر ذمه مرد ثابت و واجب است .

هفتم - بالمعروف : که این اجر از ابتداء قرارداد و عقد و یا پس از زناشویی موافق دلالت عقل و عرف و شرع لازمست که معین شود ، و نباید در اینجهت کوتاهی صورت بگیرد .

۳- مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ :

إحصان : از ماده حَصَن که بمعنی مطلق حفظ است در ظاهر باشد و یا در معنی . و مُحْصَن کسی است که حفظ شده و عقیف باشد .

و اینمعنی بهمه زنهای عقیف که محفوظ و محدود باشند شامل خواهد شد ، خواه از حرائر باشند و یا از اِماء ، و متزوّجه باشند و یا غیر متزوّجه ، و إحصان از جانب خودشان باشد و یا از جانب زوج و یا اولیاء و یا غیر آنها .

و مسافِحَات : از ماده سَفَح بوده و آن در مقابل حَصَن باشد ، یعنی بمعنی تجاوز کردن از محدوده عَقَّت و عصمت در ظاهر و یا در معنی ، و أصل مفهوم سفح بمعنی ریختن و انحدر است در موردیکه باید محفوظ و محدود گردد ، و مسافِحَة از باب مفاعله دلالت می‌کند با استمرار تجاوز از محدوده عَقَّت ، و در خارج منطبق می‌شود

به مطلق فجور .

أخذان : جمع خدن و بمعنی مصاحب و رفیق سّری و پنهانی است .
و در اینقسمت سه قید دیگر برای کنیزهاییکه زناشویی می‌شوند ذکر شده است
که باضافه قیود گذشته ده قید خواهد شد .

هشتم - محصّنات : که محفوظ و عفیف و محدود باشند .

نهم - غیر مُسافحات : که محفوظ بودن آنها بطور دقیق محقق شده ، و هرگز از
حدود پاکدامنی تجاوز نکنند .

دهم - اختیار نکردن أخذ مصاحب و رفیق سّری است .

و این سه موضوع بهمان ترتیبی است که ذکر شده است :

محفوظ و محدود بودن در برنامه ظاهری ممکن است برخورد داشته باشد به
متجاوز بودن از حدود عفت در باطن و پنهانی .

و متجاوز نبودن از حدود در ظاهر نیز ممکن است برخورد کند به رفیق گرفتن
پنهانی که بحدّ عملی خلاف عفت نرسد .

که اینموضوع دقیقتر و پنهانی‌تر از دوّمی است ، و موضوع دوّمی نیز که تجاوز
است دقیقتر و مخفی‌تر از محصّن بودن خواهد بود .

و ذکر این قیود دهگانه درباره کنیزهای مملوکه : برای اینستکه آنها بخاطر توجّه
نشدن بتعلیم و تربیت آنها ، و باقتضای مشاغل خدمت و إطاعت موالی ، و برخورد
کردن با افراد مختلف : بیشتر در مورد انحراف و تجاوز از حدود شرعی و عقلی قرار
می‌گیرند .

و نظر در این قیود دهگانه : وجود آنها است در زمان گذشته از زندگی یا زمان
حال است ، و این سابقه وضع زمان آینده را نیز روشن می‌کند .

۴- فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ

العَذَابِ :

منظور اینکه : چون زنهای مملوکه دارای شرط حسانت و محفوظ بودن و عفت بوده ، و روی این شرط و قید موجود زناشویی با آنها صورت گرفت : و سپس بطرف عمل فحشاء تمایل کرده و شرط - *غَيْرَ مَسَافِحِينَ* - را عمل نکردند ، در اینصورت بخاطر اینکه در محیط مملوکیّت بودند و هستند : حدّ (شکنجه) آنها بمقدار نصف حدّ زنهای آزاد خواهد بود .

و *فاحِشَة* : چیزبست که متّصف به قباحت و زشت بودن آشکار باشد ، و آن اعمّ است از هر عمل قبیح آشکاریکه نزد شرع و عقل ممنوع و حرام باشد ، و مراد در اینجا بقرائن گذشته و آینده فحشاییست که جرم حساب شده و حدّ و مجازاتی داشته باشد .

و مصداق تمام از فاحشه : زناء کردن است ، و حدّ آن درباره بنده بالغی که مرتکب اینعمل باشد پنجاه تازیانه است ، خواه زنا کننده مرد مملوک باشد یا زن مملوک .

و در این آیه کریمه کلمه - *محصّنات* - بطور طبیعی بزنهاى آزاد اطلاق شده است که اصل اوّلی و جریان طبیعی در زندگی آنها محفوظ و تحت نظر بودن است ، و اگر تجاوز از برنامه عفت و حسانت پیدا شد : برخلاف جریان طبیعی در زندگی آنها خواهد بود .

بخلاف زنهای مملوک و کنیز که حسانت درباره آنها محتاج به برنامه جدید است که در زندگی جدید خود داشته باشند ، و از این لحاظ شرط شده است که در زناشویی با آنها حسانت داشته باشند - *محصّناتٍ غیرِ مسافِحَاتٍ* - فاذا اُحصِنَّ .

و روی همین نظر است که : در مقام اشاره بزنهاى آزاد و عقیف طبیعی ، اینکلمه بطور اطلاق ذکر شده ، و می فرماید : *نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ* .

۵- *ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ* :

خَشِيَّت : مراقبت است که توأم با خوف باشد .

و عَنَّت : بمعنی دشواری و شدت در اختلال در آمریست .
و در اینجمله رابطه زناشویی با زنهای مملوک را میفرماید :
اول - ازدواج با زن مملوک را در صورتی تجویز می‌فرماید که زندگی بی زناشویی
برای مرد سخت و دشوار بوده ، و وسائل ازدواج با زنهای آزاد را نداشته باشد .
مخصوصاً در زمان ما که با اندازه‌ای تقیدات و تشریفات در ارتباط به زناشویی
زیاد شده است که کمتر کسی می‌تواند چنین امکاناتی را از لحاظ مسکن و وسائل
تشریفات و توقات مادی و مخارج دیگر ، داشته باشد .
و این تقیدات بیجا و آزار دهنده هر دو طرف را از زن و مرد دچار مضیقه و
ناراحتی سخت قرار داده است .
و جای بسیار تأسف است که خانواده‌ها بجای توجه به برنامه‌های دینی حق و
إلهی و اخلاقی ، از اسم و رسم و عنوان و امور مادی پیروی کرده ، و خودشانرا برای
همیشه بزندگی سخت و محدود مبتلا می‌کنند .
و منظور در اینجا رعایت جانب مرد است که در مقام ازدواج که لازم است بجهت
تشکیل خانواده و تربیت فرزند و تکمیل نفس خود ، توجه دقیق و اساسی بشود :
در اینمورد تأمین نخواهد شد .
و از این لحاظ آنچه مسلم است ، مکروه و نامطلوب بودن این ازدواج است که
برنامه زندگی صحیح را متوقف می‌کند .
و ممکن است از جهت اختلاف در برنامه زندگی ، خود زن مملوک نیز آنطوریکه
می‌خواهد خوش نباشد .
دوم - می‌فرماید که اگر بتوانید صبر کنید باین سختی در زندگی و خودداری
نمایید از زناشویی با زنهای مملوک : بنفع و خیر شما خواهد بود .
زیرا در صبر و خودداری از این ازدواج یک دشواری هست ، ولی در ادامه زندگی
بافردیکه موافق حال و اخلاق نباشد : دشواریهای بسیار و همیشگی خواهد بود .

و در عین حال لازمست توجه داشت که : در همه موارد آمرزنده و مهربانست ، و اگر کسی روی عذری عملی انجام بدهد که نامطلوب است : خداوند متعال آمرزنده و مهربان است .

و در اینمورد مانند زناشویی با کنیزان بی آنکه ناچار و معذور باشد ، و صبر نکردن از این ازدواج ، و یا تجاوز از عفت برای مرد و زن در صورت جهل و قصور ، و یا خطاهای دیگر .

روایت :

در نور الثقلین از کافی از امام ششم (ع) است که می‌فرماید : ازدواج می‌کنی با زن آزاد (حُرّه) با داشتن زن مملوک (أمّه) ، و ازدواج نمی‌کنی با مملوک با داشتن زن آزاد ، و نکاح مملوک با داشتن زن آزاد باطل است . و اگر زن آزاد با مملوک نزد تو باشند : دو روز حقّ مصاحبت زن آزاد بوده ، و یک روز حقّ زن مملوک . و جایز نیست نکاح زن مملوک مگر با موافقت و اجازه مولای او .

توضیح :

۱- عبد و أمّه مملوک هستند ، و چون تصرّف در ملک بدون اجازه مالک جایز نیست ، و زناشویی از مصادیق بزرگ و مهمّ تصرّف باشد ، و چنین عقدی بدون اجازه و موافقت مالک و مولای او باطل خواهد بود .

۲- و در صورتیکه زنی بهر مقدّمه‌ای (از لحاظ کفر و محاربه با مسلمین ، یا اسارت و خرید ، و یا تولّد از مملوک) باشد ، مملوک گردید : البتّه نباید کمترین اهانت و ظلمی با او بشود ، ولی در مرتبه زن آزاد مسلم تربیت شده هم نخواهد بود . و از این ازدواج با او با داشتن زن مسلم آزاد : در حقیقت ترجیح دادن و برتر قرار دادن او باشد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- و مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ : شرط است ، و جواب آن - فَمِنْ مَا مَلَكَتْ ، باشد . و طَوَّالاً : تمییز است از نسبت فعل ، یعنی رغبت نکند مِنْ الطَّوْلِ و مِنْ جِهْتِهِ . و أَنْ يَنْكَحَ : مفعول به است .
- ۲- فَاَنْكِحُوهُنَّ : حرف فاء برای نتیجه و تفریع است .
- ۳- مَحْصَنَاتٍ : هر دو کلمه حال است از ضمیر - فَاَنْكِحُوهُنَّ .
- ۴- ذَلِكِ لِمَنْ ، و أَنْ تَبْصُرُوا : هر دو مبتداء هستند .

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ . - ۲۶ و اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا . - ۲۷ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا . - ۲۸ .

لغات :

- يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ : می خواهد - خداوند - تا بیان کند .
 لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ : برای شما - و راهنمایی کند - بروشهای .
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ : آنانکه - از - پیش از شما بودند .
 وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ : و بازگشت کند - بر شما - و خداوند .
 عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَاللَّهُ : دانا - و حکم قاطع کننده است - و خداوند .
 يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ : می خواهد - اینکه - بازگشت کند - بر شما .
 وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ : و می خواهد - آنانکه - پیروی می کنند .
 الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا : شهواترا - اینکه - میل کنند از حق .

مَيْلًا عَظِيمًا يُرِيدُ : میل - بسیار - می خواهد .
 اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ : خداوند - اینکه - سبک کند .
 عَنْكُمْ وَ خُلِقَ : از شما سنگینی را - و خَلَقَ شده است .
 الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا : انسان - ضعیف .

ترجمه :

می خواهد خداوند متعال تا آشکار کند برای شما ، و هدایت کند شما را به روشهای گذشتگان شما ، و بازگشت کند بر شما برحمت و خداوند آگاه و مهربان است . - ۲۶ و خداوند می خواهد که بازگشت کند بر شماها ، و آنانکه در پی شهوات نفسانی هستند می خواهند که منحرف شوند از راه او بانحراف بزرگ . - ۲۷ و می خواهد خداوند که سنگینی ها و تکالیف سخت را از شما سبک کند ، و انسان ضعیف و کم طاقت آفریده شده است . - ۲۸ .

تفسیر :

۱- يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ :

تبیین : روشن و جدا ساختن است که رفع ابهام کند .
 وَ سُنَّ : جمع سَنَّة که بمعنی روش و جریان آمریست که روی تقدیر و ضابطه معینی باشد . سُنَّ إلهی آن امور و احکامی است که با ضوابط معینی باقتضای صفات و افعال إلهی و با شرائط مخصوصی جریان پیدا کرده و تقدیر می شود .
 و در این آیه کریمه سه امر بری ذکر آیات گذشته اشاره شده است .
 أوّل - روشن و جدا ساختن احکام گذشته در رابطه موضوعات ایتمام ، نکاح ، وصیت ، ارث ، حدود ، حقوق ، محرمات ، که اساس زندگی فردی و اجتماعی

انسانها باشد .

و بطور مسلّم پیدایش اختلال در یکی از این موضوعات و امور گذشته ، اساس و نظم جامعه را مختل خواهد کرد .

مانند پیدایش اختلال در خانواده‌های آیتام ، و در برنامه‌های زندگی زناشویی و تشکیل خانواده ، و بی نتیجه و عقیم بودن امتداد کوششها در زندگی که توأم با وصیت و ارث نباشد ، و شیوع فساد و ظلم و جنایت که توجهی با اجرای حدود نشود ، و پیدایش اختلال در همه امور اگر رعایت حقوق نگردد ، و بهم خوردن نظم و عافیت و بهداشت ظاهری و معنوی اگر توجهی بجهت ممنوعه در قسمت محرمات نباشد .

دوّم - راهنمایی بأحكام و قوانین و حدود و حقوق و روشهای انبیاء گذشته و صالحین و اولیاءِ اَلّهی است : تا معلوم شود که اینها حقایق ثابت و صدق و واقعیت داریست ، و در میان ملت‌های اَلّهی از جهات کلی فرقی در میان نباید باشد . آری قوانین و أحكام اَلّهی در هر زمانی باشد : بخاطر تکمیل نفوس و سوق و سلوک آنها بمقام قرب و لقای اَلّهی است ، و این برنامه از جهت کلیات فرقی نمی‌کند .

سوّم - توبه خداوند است بسوی آنها : و اینمعنی نتیجه دو امر گذشته است که زمینه برای توجه و بازگشت خداوند پیدا شده ، و رحمت و لطف خود را شامل بنده خود قرار خواهد داد ، و اینمعنی نتیجه هر فعالیت و سیر و عمل انسان است . و خداوند است که عالم و محیط بر موضوعات و موارد و مراتب بوده ، و باقتضای هر موردی حکم کننده قاطع و یقینی است ، نه در شناخت موضوعات کمترین اشتباهی رخ می‌دهد ، و نه در حکم خود کمترین ضعف و افراط و تفریطی پیش آید .

۲- و اللّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا

مَيْلًا عَظِيمًا :

مَيْل : بمعنی انحراف پیدا کردن از خطّ است خواه حقّ باشد و یا باطل ، و در موضوعات باشد یا در احکام .

و إرادة : عبارتست از خواستن چیزی با انتخاب و اختیار ، و آن در مقابل کراهت و جبر است ، و تحقّق إرادة متوقف است به منتفی شدن کراهت ، و بهر مقداریکه کراهت منتفی باشد إرادة و خواستن قویتر و وسیعتر خواهد شد .
و إرادة خداوند متعال از هر جهت نافذ و قویّ بوده ، و کمترین حدّ و مانعی در مقابل او نیست تا إيجاب کراهت کند .

و چون رحمت و فیض و لطف از صفات ذاتی خداوند متعال بوده ، و تنها شرط در آنها بودن زمینه است : از این لحاظ توبه او بر بنده خود که در حقیقت إظهار جود و رحمت و لطف است ، برای همیشه ثابت و مستمرّ خواهد بود .

و أمّا إرادة بنده : بخاطر محدود بودن او و مواجه شدن با موانع ، از هر جهت آزادی و اختیار مطلق را از دست داده ، و اختیار و إرادة مطلق نخواهد داشت .

و از جمله محدودیت او : وابسته شدن بشهوات نفسانی است .
و أمّا شَهَوَات : جمع شَهَوَات و بمعنی رغبت شدید و تمایل زیاد باشد بچیزی ، خواه آن تمایل در جهت مادّی و قوای بدنی باشد ، و یا در جهت روحی و معنوی صورت بگیرد .

و انسان چون از آغاز طفولیت با شهوات مادّی مانند خوردن و لهو و لعب و استراحت و لذائذ حیوانی انس گرفته است : پیدا کردن رغبت و تمایل بجهت روحی و معنوی محتاج به مجاهدات زیاد خواهد بود ، تا بتواند از لذائذ روحانی بهرمنند گردد .

پس إطلاق کلمه - شهوت ، در موارد و امور مادّی : منصرف می شود به مفهوم شهوت در قوای بدنی که نفسانی گفته می شود .

و مقصود اینستکه : همینطوریکه خداوند متعال بذاته می‌خواهد بطرف بندگان خود با لطف و مهربانی بازگشت کند ، مردم عادی نیز بالطبع خواستار رسیدن بشهوات نفسانی بوده ، و از جاده مستقیم حق و نور الهی بچپ و راست منحرف می‌شوند .

و تعبیر با جمله - أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا : در مقابل اظهار لطف و رحمت و توجه و توبه خداوند متعال است که باقتضای مَراحم و عواطف او شایسته و لازم است که انسان نیز شکرگزاری و قدردانی و توجه باو داشته و بسوی لقای او حرکت کند . ولی افراد دنیاپرست و علاقمند بزندگی مادی از این راه حق منحرف شده ، و بسوی همان برنامه دنیوی خود میل می‌کنند .

۳- يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا :

این آیه کریمه برای توضیح نتایج توجه خداوند متعال است .

آری گفتیم که : توبه و بازگشت خداوند متعال روی برنامه رحمت و مهربانی و لطف است ، و لطف و رحمت او از دو جهت تشکیل می‌شود : اَوَّل - عفو و مغفرت از خطاهای گذشته که ندامت و استغفار از جانب بنده حاصل شده است . دَوِّم - توجه بیشتر و عطف داشتن برای اعطای نعمتهای ظاهری و معنوی ، و توسعه دادن در زندگی بندگان .

پس با اجرای این برنامه از جانب خداوند متعال : تخفیف بسیاری در زندگی حاصل شده ، و بار سنگین عصیان و پرونده سوء از دوش او افتاده ، و هم مشمول عطف و رحمت قرار گرفته است .

آری انسان از هر جهت ، مادی و روحانی ، ضعیف و ناتوان آفریده شده است ، خودداری و صبر و تحمل و استقامت و مقاومت بر سختی را نداشته ، و قابل ترحم و بخشش و تخفیف است .

و از طرف دیگر : احتیاجات او بیش از همه موجودات است ، انسان نیاز

بمَسکن ، و ملبس ، و أكل و غذاء ، و محلّ استراحت ، و انس ، و وسائل مختلف زندگی دارد ، که در سائر انواع موجودات چنین نیازی وجود نداشته ، و بی نیاز هستند .

پس در وجود انسان زمینه برای تخفیف و ترخّم موجود است .

روایت :

در وافی (باب التوبة ح ۱) از کافی از امام ششم (ع) است که فرمود : زمانیکه بنده‌ای توبه خالص کرد : خداوند او را دوست می‌دارد ، پس می‌پوشاند او را در دنیا و در آخرت . پس عرض کردم : چگونه می‌پوشاند بر او ؟ فرمود : فراموشی می‌دهد بر دو ملکی که ذنوب او را نوشته بودند ، و سپس وحی می‌کند بر أعضاء و جوارح او که بپوشانید بر او ذنوبشرا ، و وحی می‌کند بر زمینهاییکه بروی آنها گناه کرده است اینک بپوشان بر او آنچه را که عمل معصیت نموده است ، پس روبرو می‌شود با خداوند متعال در صورتیکه چیزی بر او شهادت نمی‌دهد .

توضیح :

- ۱- عصیان : برخلاف برنامه و رضای اِلَهِی عملی را انجام دادن است ، و موجب دوری از محیط نور و رحمت می‌شود .
- ۲- توبه : برگشتن بسوی محیط نور و رضای پروردگار متعال ، و ندامت کامل از اعمال خلاف ، و توجّه و پیدایش حالت ارتباط با خداوند متعال است .
- ۳- پیدایش ارتباط و وارد شدن به محیط نور ، موجب برطرف شدن ظلمت و آلودگی از أعضاء و جوارح و از قلب ، و تبدیل مکانها به محلّ نزول رحمت و توجّه حقّ متعال خواهد بود .
- ۴- و أمّا دو ملک خواه بعنوان دو فرد متشخّص از ملائکه که مأموریت ضبط و

ثبت أعمال صالح و ناصالح را داشته باشند ، و یا دو وجود روحانی که از خوبیها و بدیهای اعمال متکون گردند : در صورتیکه نور و رحمت و فیوضات الهی فراگیر شود ، نیازی به ثبت و ضبط أعمال خیر و شر نبوده ، و از مرحله محاسبه و رسیدگی خارج خواهد شد .

آری چنین شخصی وارد عالم ملائکه شده ، و با عالم لاهوت و نور مرتبط گشته ، و سراسر وجود او مظهر نور و رحمت شده است .

لطائف و ترکیب :

- ۱- یُریدُ اللهُ لُیْبِینَ : جمله لیبین ، مفعول یُریدُ ، است ، و لام بمعنی کی ، است ، یعنی یُریدُ تعلیل التبیین لکم . و یا برای تأکید است فقط .
- ۲- و یهدیکم و یتوب : عطف باشند به - یُبیین .
- ۳- أَنْ یتوب ، أَنْ یُخَفِّفَ : مفعولند برای - یُرید . و همچنین جمله - أَنْ تَمیلوا ، مفعول است به یُریدُ الذین .

یا أیُّهَا الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض منکم و لا تقتلوا أنفسکم إن الله کان بکم رحیماً . - ۲۹ و مَنْ یفعل ذلک عدواناً و ظلماً فسوف نُضلیه ناراً و کان ذلک علی الله یسیراً . - ۳۰ إن تجتنبوا کبائرما تنهون عنه نکفر عنکم سبئاتکم و ندخلکم مدخلاً کریماً . - ۳۱ .

لغات :

یا أیُّهَا الذین آمنوا : ای - آنانکه - ایمان آوردند .

لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ : نخورید - اموالتانرا - در میان خودتان .
 بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ : به باطل - مگر - اینکه - باشد .
 تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ : خرید و فروشی - از - راضی شدن .
 مِنْكُمْ وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ : از شما - و نکشید - خودتانرا .
 إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ : بتحقیق - خداوند - هست - بشما .
 رَحِيماً وَ مَنْ يَفْعَلْ : مهربان - و کسیکه - بجا آورد .
 ذَلِكَ عُدْوَاناً وَ ظُلماً : آنرا - از دشمنی - و ستمکاری .
 فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ : پس خواهیم - وارد کنیم او را .
 ناراً وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى : به آتش - و هست - این - بر .
 اللَّهُ يَسِيراً إِنَّ : خداوند - آسان - اگر .
 تَجْتَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا : پرهیز کنید - از بزرگیهای - آنچه .
 تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ : نهی می شوید - از آن - می پوشانیم .
 عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ : از شما - بدیهای شما را .
 وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً : و وارد می کنیم شما را - به محلّ - گرامی .

ترجمه :

ای آنانکه ایمان آورده اند مخورید اموال خود را در میان خودتان روی برنامه باطل ، مگر آنکه باشد معامله ای روی توافق و رضایت شما ، و مکشید همدیگر را ، بتحقیق خداوند هست مهربان بر شما . - ۲۹ و کسیکه بجا آورد آنرا از روی تجاوز و ظلم و ستمگری : پس در آینده وارد می کنیم او را بآتش ، و هست این امر بر خداوند آسان . - ۳۰ اگر دوری و پرهیز کنید از معصیتهای بزرگیکه نهی شده اید از آنها می پوشانیم از شما بدیهای شما را ، و وارد می کنیم شما را به محلّهای گرامی شده . - ۳۱ .

تفسیر :

۱- یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً
عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ :

أكل : بمعنی خوردن و أخذ و فرا گرفتن چیزی است که بعنوان استفاده از آن باشد ، و در اكل خصوصیات و صورت محو خواهد شد ، و آن منحصر بخوردن ظاهری با دهان و جهاز هاضمه نیست ، و منظور فرا گرفتن و در تحت تصرف خود قرار دادن است ، مانند خوردن مال یا زمین یا ملک یا حق دیگری که در تحت تصرف خود قرار بدهد .

و باطل : در مقابل حق بوده ، و چیز است که برای او ثبوت و واقعیتی نباشد ، یعنی بیهوده و ظهور موقتی پیدا می کند .

و تجارت : بمعنی مطلق معامله ایست که سود داشته باشد ، خواه مادی باشد یا معنوی ، و بعنوان خرید و فروش صورت بگیرد یا نه .

پس در آیه کریمه برای تصرف اموال و تجارت دو شرط بیان شده است :

اول - باطل و بیهوده نباشد : مانند بدست آوردن چیزی با برنامه قمار ، یا غضب ، یا ربا ، یا معاملات محرّمه ای که در باب تجارت ذکر شده است ، یا آنچه فاسد باشد .

دوم - تراضی طرفین : پس اگر تراضی نباشد عقد باطل خواهد بود ، اگر چه معامله بصورت صحیح باشد .

و در صورت تراضی طرفین لازمست که زمینه و شرائط هم موجود باشد ، مانند عاقل و بالغ و مختار بودن در طرفین معامله ، و پاک و قدر نبودن ، و فاسد نشدن ، و در اختیار داشتن ، و غیر اینها که در کتب فقهی بطور مشروح بحث شده است .

و در این آیه بمناسبت آیه گذشته که اتباع شهوات را در مقابل توبه و سیر بسوی خداوند متعال ذکر کرده بود : اشاره با اكل اموال باطل کرده ، و از این موضوع

نهی فرمود .

آری اتباع شهوات بوسیله اکل اموال دیگران : از بزرگترین اسباب هوسرانی و شهوت پرستی باشد .

۲- و لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا و مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذْوَانًا و ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا و كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا :

بمناسبت نهی از اکل مال بباطل که موجب اختلال در امور زندگی است ، از قتل نفس که از جهت بهم خوردن زندگی شدیدتر باشد : نهی فرموده است . آری زندگی مادی انسانها در مرتبه اول با صفات حیات و زنده بودن ، و در مرتبه دوم که ادامه حیات است : با دارائی جنسی و نقدی اداره می شود .

و در مقام نفی این دو نعمت : در مرتبه اول به ترتیب : از بین بردن اموال و دارایی و وسائل ادامه حیات است . و در مرتبه دوم : بصورت شدیدتر از بین بردن خود وجود انسان است .

و عُذْوَان : بوزن عُفْرَان بمعنی تجاوز کردن بحقوق دیگران است ، و از این معنی است اعتداء و تعدی کردن .

و ظُلْم : بمعنی ضایع کردن حقوق است بخود باشد یا بدیگری ، و ظلم پس از عدوان صورت می گیرد .

و در اینجا هم اول تجاوز به حقوق است ، و سپس إضاعه حقوق ، و در مرتبه اول از ظلم کردن : ظلم بخود باشد ، و پس از آن ظلم بدیگری .

و اگر بدقت رسیدگی شود : در امثال اینمورد که تجاوز و ظلم بمخلوق خداوند متعال است ، در آغاز ظلم بحقوق و مقررات الهی شده از لحاظ تکوین و هم از جهت تشریح ، و از این نظر است که شکنجه سخت ، آنهم از جانب خداوند ، برای او ذکر می شود .

و إصْلَاء : از ماده صَلَى و از عبری گرفته شده ، و بمعنی نزدیک کردن و عرضه

نمودن بآتش است ، و از این معنی است مفهوم مشوی و بریان شدن بآتش .
و در این مورد که بواسطه تحرّک شدید و حصول اضطراب در اندرون انسان که
موجب إضاعه حقوق شده است : خود نیز لازمست بآتش سوزان که از باطن خود
برانگیخته می‌شود، عرضه شود .

آری خداوند متعال به بندگان خود مهربان و رحیم است ، و با تمام عظوفت و
رحمت هرگونه وسائل زندگی آنها را فراهم آورده است ، و کسی که در نظم آفرینش
او إخلال کند : مشمول قهر و غضب او قرار خواهد گرفت ، و اگر نه برنامه خلقت لغو
خواهد شد .

و انسان باید متوجّه باشد که همه بندگان حقیقی و عبید و إماء پروردگار متعال
بوده ، و خداوند ولی و مالک آنها است .

و کسیکه به بندگان خدا تعدّی و ظلم می‌کند : طرف مقابل او خداوند مالک و
قادر مطلق است ، و همه موجودات و امور در دست توانای او و در زیر إحاطه علم و
قدرت او باشد .

و إعمال قدرت از جانب او تنها با إرادة (کُنْ) صورت می‌گیرد ، و احتیاجی به
آماده ساختن مقدمات نخواهد بود .

و أمّا قید عمل بعدوان و ظلم : برای اینستکه گاهی یکفرد یا افرادی خود عامل
ظلم و عدوان بحقوق إلهی و مردمی بوده ، و مظهر فساد و إفساد گشته ، و إخلال در
نظم حقّ می‌کنند : در اینصورت طبق احکام إلهی لازم می‌شود بهر نحویکه ممکن
است از عدوان و ظلم آنها جلوگیری کرد ، و اینمعنی در أبواب جهاد و حدود مذکور
است .

۳- إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا
كَرِيمًا :

اجتناب : از مادّه جنّب و جانب که بمعنی طرف پهلوی است که خارج از شیء بوده

و جدا هم نباشد . چنانکه طَرَف بمعنی پهلو است که منتهای شیء و داخل باشد .
و اجتناب بمعنی کنار قرار دادن و اختیار کردن شیء است که در کنار خود و از
او منصرف بشود .

و کِبَائِر : جمع کبیره است که بمعنی بزرگ است ، و مراد گناهانی است که از
لحاظ شرع و عقل و عرف بزرگ بوده ، و آثاری در إخلال نظام فردی یا اجتماعی
داشته باشد ، مانند شرک بخدا ، و إهانت بمقامات رسالت و ولایت ، و ظلم به
بندگان خدا ، و تزییع حقوق آنها ، و بی اعتنائی بمقدّسات دینی و أحكامِ إلهی ، و
تأدیه نکردن حقوق مالی واجب ، و ترک تکالیف و فرائض دینی ، و رعایت نکردن
حقوق والدین ، و غیر اینها .

تکفیر : بمعنی پوشانیدن و ردّ ساختن است ، و منظور پوشانیدن سیئات است
از وجود آنان ، تا آثار آنها محو گردد .

و سیئات : جمع سیئه بوزن فعیله و آنچه زیست که بد و نامطلوب باشد ، خواه در
اعتقادات باشد یا در اخلاقیات و یا در أعمال .

و مُدْخَل : اسم مکان از باب إفعال ، و از ماده دخول که بمعنی وارد شدن
بمحیطی است که او را فرا گیرد .

و کَرَم و کَرَامَت : عبارتست از عزّت و برتری که در خود شیء باشد ، نه نسبت
بچیز دیگر چنانکه در مفهوم عزّت اعتبار می شود .

و کَرَامَت در مقابل هَوَان و خواری است .

و محیط کریم بمناسبت اجتناب از کبائر معاصی است که خواری را باین وسیله
از خود دفع کرده ، و سربلند و گرامی شده است .

و چون علو و عزّت و برتری در مرتبه اوّل مخصوص خداوند متعال است : قهراً
أفرادیکه با او رابطه و قُرب معنوی پیدا کرده و با صفات او متّصف می گردند : مظهر
کرامت واقع شده و در محیط کرامت و سربلندی زندگی می کنند .

و در مقابل آنها هستند که بسبب دور شدن از مبدء کرامت و انحراف از برنامه الهی خود را بمحیط هوان و خواری می‌رسانند .

و سیئات در این آیه کریمه در مقابل معاصی کبیره بوده ، و شامل مطلق معاصی صغیره می‌شود که در مورد پوشش و محو قرار می‌گیرد .

و بطوریکه در آیه ۲۸ روشن شد : انسان ضعیف و مورد ترحم بوده ، و خداوند متعال بالذات مهربان و بخشنده است - *يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ* - و اینمعنی از صفات ذاتی او باشد .

آری آنچه از انسان انتظار هست : عمل کردن و قدم برداشتن در محدوده قدرت و قوت ضعیف خود است ، بطوریکه عدوان و ظلمی در برنامه او نبوده ، و در اندیشه عبودیت باشد .

روایت :

در تفسیر قمی گوید : کبائر معاصی هفت است : اول - کفر بخداوند متعال . دوم - قتل نفس . سوم - عاق شدن بوالدین . چهارم - اکل مال یتیم . پنجم - ربا خوردن . ششم - فرار کردن از میدان جهاد با کفار حربی . هفتم - برگشتن بمیان کفار پس از بیرون آمدن از آنجا . و هر چیزیکه در قرآن مجید وعده آتش بآن داده شده است از کبائر معاصی حساب می‌شود .

توضیح :

۱- باید توجه کرد که : هر کدام از این هفت معصیت را مراتب و درجاتی هست ، و نباید انتظار داشت که انسان بحدّ آخر و تمام آن برسد ، مثلاً مرتبه اول کفر : از مخالفت خدا و سخنان و دستوره‌های او شروع می‌شود . و قتل نفس : از آزار و اذیت‌های زبانی و تهمت و ضررهای مالی و عنوانی و آبرویی شروع می‌شود . و عقوق

والدین : از اطاعت نکردن در امور معروف و مخالفت شروع می‌شود .
و همچنین در اقسام دیگر .

لطائف و ترکیب :

۱- **إِلَّا أَنْ تَكُونَ** : استثناء منقطع است ، و مفهوم جامع در انواع استثناء اینستکه : مذکور باشد پس از أدات استثناء و مخالف باشد با حکم سابق از جهت نفی و اثبات .

و در استثنای متصل : استثناء قرینه است به اینکه مراد در مستثنی منه مقدار محدودی است ، و مطلق نباشد .

۲- **فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ** : در میان شرط و جزاء لازم است سببیت وجود داشته باشد تا هر دو مجزوم باشند ، زیرا إعراب تابع قصد و معنی است ، و مطابق مفاهیم ترکیبی إعراب در ظاهر جمله ظاهر می‌شود ، چنانکه مکرراً گفته شده است - آیه ۴۱ و ۵۵ بقره .

و در اینجا نظر بعلیت نیست که عمل علّت إصلاء باشد ، بلکه مقصود اینستکه : در مقابل آنفعل ، خداوند متعال چنین برنامه و ضابطه‌ای دارد که - فسوف نصلیه ، باشد ، و ذکر حرف استقبال نیز دلالت به نبودن سببیت و وجود فاصله و ضعف رابطه می‌کند ، و از اینجهت است که حرف - فاء ، داخل شده است .

۳- **نُكْفِّرْ عَنْكُمْ** : در اینمورد در میان شرط و جزاء سببیت هست ، زیرا اجتناب از کبائر باقتضای عدل و رحمت ، موجب تکفیر خواهد بود .

و لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا و
لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمًا . - ۳۲ وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ
أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا . - ۳۳ .

لغات :

و لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ : آرزو نکنید - آنچه افزونی داده - خدا .
بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ : بآن - برخی از شما را - بر - برخی .
لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا : برای مردها - بهره ایست - از آنچه .
اَكْتَسَبُوا و لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ : بدست آورده‌اند - و برای زنها - بهره‌ای .
مِمَّا اَكْتَسَبْنَ و اسْتَلُوا : از آنچه - کسب کردند - و بخواهید .
اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ : خداوند را - از - افزونی خود .
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ : بتحقیق - خداوند - هست - بهر .
شَيْءٍ عَلِيمًا و لِكُلِّ : چیزی - عالم - و برای هر کسی
جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا : قرار دادیم - موالی - از آنچه .
تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ : واگذاشته - والدین - و نزدیکان .
وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانَكُمْ : و آنانکه - پیمان بسته - دستهای آنها .
فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ : پس بیاورید آنها را - بهره آنها را .
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ : بتحقیق - خداوند - هست - بر .
كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا : هر - چیزی - شاهد و گواه است .

ترجمه :

و آرزو مکنید آنچه را که افزونی داده است خداوند متعال بآن برخی از شماها را
به برخی دیگر ، برای مردها سهمی باشد از آنچه تحصیل کرده‌اند ، و برای زنها هم
سهمی است از آنچه تحصیل کرده‌اند ، و شما باید از فضل و افزونی خداوند متعال

خواستار باشید ، بتحقیق خداوند بهمه اشیاء و امور آگاه و محیط است . - ۳۲ و برای هر کسی از مرد و زن قرار دادیم محلّهای ولایت (قیام بامور دیگری) از آنچه واگذاشته است پدر و مادر و خویشاوندان ، و آنکه پیمان بسته است دستهای شما پس بیاورید آنها را سهم آنانرا ، بتحقیق خداوند متعال هست بر هر چیزی گواه و دانا . - ۳۳ .

تفسیر :

۱- و لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ :

تمنی : اشتها و تمایل پیدا کردنست با اندازه گیری و تقدیر .

منظور اینکه : خلق و آفرینش همینطوریکه از جهت اجناس و انواع و اصناف مختلف هستند ، از نظر اشخاص نیز مختلف و متفاوت و رنگارنگ آفریده شده اند ، هر فردی با یک خصوصیت و کیفیت خلق شده است ، و اختلاف در رنگ و شکل و ظاهر و قیافه و صورت علامت صددرصد وجود اختلاف در باطن و سیرت و اخلاق و صفات ذاتی است ، و باقتضای این اختلاف ، قهراً حرکات و اعمال و وظائف و مسئولیتها فرق خواهد کرد .

آری هر فردی بتناسب صفات و خصوصیات ذاتی او : زندگی و اعمال او ، برنامه شرعی و عرفی او ، و حتی غذا و احتیاجات و فعالیت و تکالیف او ، اختلاف پیدا خواهد کرد .

و خداوند متعال هم باقتضای خصوصیات آفرینش : در کیفیت زندگی و خصوصیات ادامه حیات ، روی برنامه های مختلف با آنها رفتار خواهد کرد ، تا جهت ادامه حیات با مرحله تکوین و خصوصیات آفرینش ، برابر و منطبق گشته ، و عدل الهی و حکمت و تدبیر رعایت شود .

پس کم و زیادی و افزونی و متوسط بودن در احسان و فضل و انعام و توسعه : روی احتیاج است ، و نباید در اینجهت گله و شکوه‌ای داشته ، و تنها بظواهر امور توجه کرده و از حقایق غفلت نمود ، هر که بامش بیش برفش بیشتر . گذشته از این : اعمال خیر و شرّ انسان نیز در جلب خیرات مؤثر بوده ، و اینمعنی در مراحل کسب و تجارت ظاهری نیز محسوس می‌باشد . و از این لحاظ فرمود : هر کدام از مرد و زن از آنچه تحصیل کرده و بدست می‌آورند بهرمنند می‌گردند ، یعنی گذشته از آفرینش و تقدیر الّهی ، هر فردی در محدوده صفات و فعّالیّت نیکوی خود ، نتایج اعمال و خلوص نیّت و صفای باطن خود را خواهد دید .

و أمّا ذکر رجال و نساء : برای تنبیه است باختلاف آفرینش مرد و زن از جهت ذاتیات و صفات و قوّت و ضعف و شکل و روش زندگی و خصوصیات دیگر ، که باقتضای ذاتیات هر کدام خداوند متعال مسئولیّت و وظائف و زندگی مخصوصی قرار داده است .

پس جمله - ما فَضَّلَ اللَّهُ به : بمعنی مختلف قرار دادن و متفاوت بودن است که هر کدام را بسببی افزونی داده است ، و اینمعنی غیر از برتری و تفوّق و بلندی مقام است .

و باید توجه داشت که : این تفاوت و اختلاف و تفضیل در همه موجودات جهان موجود است ، و حقیقت - و مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اِخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ . - ۲۲/۳۰ - همین است ، که هر کدام افزونی و امتیازی دارد که در دیگری نیست ، و اگر توفیق الّهی باشد : در سوره روم بحث خواهد شد .

اری لسان و لون مظهر تمام صفات باطنی باشند .

۲- وَاسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا :

سؤال : مطلق درخواست کردن چیز است از شخصی ، خواه در امر مادی باشد و

یا معنوی ، و سؤال باید با اظهار صورت بگیرد ، ولی طلب اعم است از اظهار و یا با خواستن قلبی .

و در آیه گذشته روشن گشت که : آنچه از جانب خداوند متعال بچیزی افزونی داده می شود ، امر تکوینی است ، و آن قابل درخواست و آرزو نیست ، و از امور تکوینی است که از هر جهت تحت اراده و قدرت و تقدیر و تدبیر الهی باشد . و لازم است که از فضل و لطف خداوند متعال امور را درخواست کرد که مقتضی بر اعطاء آنها موجود باشد ، مانند توفیق پیدا کردن بطاعت ، و تحصیل عبودیت ، و بدست آوردن علم و معرفت ، و داشتن صحت و عافیت ، و پیدایش خوشی در زندگی و وسعت ، و شمول مغفرت و رحمت ، و آنچه در پیشرفت و کمال انسان مؤثر باشد .

پس هر کسی بحکم وجدان و عقل می باید : از وضع فعلی و از محیطی که موجود است ، استفاده کرده ، و شرائط و امکانات را در نظر گرفته ، و فرصت را غنیمت شمرده ، و حداکثر فعالیت را بجا آورد .

و اما مصروف کردن وقت برای جریانهای گذشته ، یا اموری که از اختیار انسان بیرون است ، و یا در رابطه حالات دیگران : هرگز نفعی بحال انسان نداشته ، و نتیجه ای نخواهد داد .

و باید دانست که : خداوند متعال بهمه امور آشکار و پنهان و بهمه اعمال و نیات و افکار خوب و بد و خالص و آلوده انسانها آگاه بوده ، و مطابق واقعیت و حقیقت با آنها معامله خواهد کرد .

۳- وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ :

مَوَالِيَ : جمع مَوَالِي ، در ۱۵۰/۳ گفتیم که اسم مکانست از ماده ولایت که بمعنی قیام کردن بانجام امور دیگری باشد . و مَوَالِي : عبارتست از محل ظهور و فعلیت مفهوم ولایت .

و در اینجا مراد وارثان و متولیان امور میت هستند که پس از او به متروکات او از مال و ملک و اطفال و باقیمانندگان او رسیدگی کنند .

و تعبیر بصیغه اسم مکان در اینمورد : برای اشاره بموارد ظهور ولایت است ، خواه مفهوم ولایت در خارج عملی شود یا نه ، مانند اطلاق مسجد و مدرسه و متجر بآماکنی که باین عناوین ساخته شده باشند ، اگرچه هنوز بفعلیت نرسیده باشند .

پس جمله - مِمَّا تَرَكَ ، متعلق است به کلمه مَوَالِی ، یعنی برای هر شخصی از فرزندان والدین و اقرباء مَوَالِی قرار دادیم ، تا به متروکات آنان رسیدگی کنند .

و أَمَّا تعبیر بوالدین و اقرباء نه با ضمیر (مِمَّا تَرَكَ) : برای تحکیم مبنای ولایت است که متولّی متروکات والدین و اقرباء باشند ، و در حقیقت این مَوَالِی از همان ورثه حساب می‌شوند ، و روی عنوان قرابت و از اهل بودن قهراً جنبه ولایت هم پیدا می‌کنند .

و در صورتیکه این قرابت و وراثت نباشد : جعل ولایت در اینمورد از افراد بیگانه بسیار مشکل خواهد بود ، و اگر هم صورت بگیرد روی جریان طبیعی نبوده ، و با نصب تعیین می‌شود ، نه از جانب خداوند .

پس لحن کلام اقتضاء می‌کند که گفته شود : الف و لام در دو کلمه عوض مضاف‌الیه مقدر است ، یعنی - والداهم و اقربوهم .

و این آیه کریمه اشاره بجهت دیگرست از اَلطَّاف و توجّهات اِلهی برای عموم رجال و نساء که : از خویشاوندان آنان اشخاصی را بعنوان مَوَالِی برمی‌گزینند که در زمان ضعف و بازنشستگی و یا پس از فوت ایشان ، به اداره و تأمین امور آنها قیام کنند .

۴- وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا :

عَقَدَ : بمعنی محکم کردن و بهم بستن دو چیز است در نقطه معین ، و آن در

مقابل حَلَّ است که بمعنی باز کردن گره و عَقْدَه است .

و ایمان : جمع یمین که بمعنی طرف و دست راست ، و از عبری و سریانی گرفته شده است . و همچنین است مفهوم سوگند .
و کلمه یمُن در لغت عربی : بمعنی قوّت و زیادتی در خیر است ، و تناسب در میان این مفاهیم محفوظ است .

و در اینجا بمناسبت تتمیم مسائل ارث و سهام ورثه ، توصیه می شود بسهام عقدی و قراردادی که با نبودن نسب و حسب صورت می گیرد ، مانند ولایت در آزاد کردن بنده ، و ولایت کسیکه ضامن جنایت و جرم شده است ، و ولایت امامت ، و کسیکه عهد و پیمانی بسته اند در مقابل ارث بردن ، که هر کدام از اینها با خصوصیات و شرائطی سبب ارث بردن خواهد شد .

و منظور اینست که : چون عقد و پیمانی طبق مقررات مشروع بعنوان ارث بردن صورت گرفت ، لازمست مقدار معینی که قرارداد شده است ، از مال اخراج و پرداخت گردد .

و در اینموارد هم نباید بمسامحه و خلاف تعهد رفتار کرد ، زیرا خداوند متعال گواه و شاهد بهمه امور گذشته و آینده و پنهانی و آشکار بوده ، و کمترین چیزی از محیط علم او بیرون نمی شود .

روایت :

خصال صدوق (ابواب الأربعمائه در ح ۱۰) از امیرالمؤمنین (ع) : در هر مردی یکی از سه چیز دیده می شود ، کِبَر و خودبینی ، طَیْرَه و فال بد ، تمَنّی و آرزو . پس چون انسان چیزها بفال بد گرفت : بآن توجهی نکرده و برنامه خود را با توجه بخداوند متعال انجام بدهد . و هرگاه در موردی از بزرگ بینی خود هراسید : با غلام و خادم همغذا بوده و أعمال کوچک را مانند دوشیدن گوسفند انجام بدهد . و زمانیکه آرزوی بیجا نمود : از خداوند متعال و از فضل او درخواست حاجت کرده ، و

در پیشگاه او خضوع و زاری نموده ، و نفس او سوق ندهد او را بعصیان و خلاف .

توضیح :

۱- مَبْدَأُ این سه خصلت : خود را بزرگ دیدن است ، و اینمعنی در مقابل خدابینی بوده ، و برگشت آن بکفر و یا شرک است .
آری تا خودبینی و اُنَانِیَّت از قلب بنده پاک نشده است : هنوز حقیقت توحید و خداپرستی را درک نخواهد کرد .

توجه بفال بد : در حقیقت مؤثر دیدن اسباب و امور خارجی و بلکه امور خیالی است در مقابل اراده تمام و قضاء و قدر او ، و هم علامت تسلط خیال و اُوْهَام است بنفس او ، و چنین شخصی نه بحکومت و اراده خدا ایمان آورده است ، و نه باستقلال و آزادی خود .

و تمنّی و آرزو کردن بیجا : همیشه غفلت کردن از مَبْدَأُ قادر و عالم و مهربان و محیط است که می خواهد با آرزو خود را دلشاد کرده ، و هم از انجام وظائف وجدانی و عقلی خود شانه را خالی کند .

۲- اکثر صفات رذیله : با مبارزه کردن بوسیله ضدّ آنها ، می توان برای تضعیف و از بین بردن آنها فعّالیّت کرد .

لطائف و ترکیب :

۱- لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ : مبتداء مؤخّر ، و خبر مقدّم است . و همچنین است : و لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ ، و بخاطر توجه بخبر و نکره بودن ، مقدّم شده است .

۲- مِمَّا اَكْتَسَبُوا : نکره بودن نصیب و ذکر کلمه - مِنْ تبعیضیه ، برای اشاره است که قسمت دیگر در اینمورد فضل اوّلی اِلَهی باشد .

۳- وَالَّذِينَ : مبتداء است ، و فآتوهم : خبر است .

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا . - ۳۴ .

لغات :

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى : مردها - قیام کنندگانند - بر امور .
 النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ : زنها - بآنچه - افزونی داده - خدا .
 بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ : برخی از آنها را - بر - برخی دیگر .
 وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ : و بآنچه - عطا می کنند - از .
 أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ : مالهای خودشان - پس نیکوکارها .
 قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ : خاضع هستند - حفظ کننده اند .
 لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ : اسرار غیبی را - بآنچه - حفظ کرده - خدا .
 وَاللَّاتِي تَخَافُونَ : و زنها ییکه - می ترسید .
 نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ : سرپیچی آنها را - پس موعظه کنید آنها را .
 وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ : و بکنار شوید - در - خوابگاهها .
 وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ : و بزنید آنها را - پس اگر .
 أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا : اطاعت کردند شما را - پس طلب نکنید .
 عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ : بر آنها - راهی - بتحقیق .
 اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا : خداوند - هست - بلند - بزرگ .

ترجمه :

مردها قیام کنندگانند بر امور زنها ، بسبب آنچه افزونی داده است خداوند برخی

از آنها را بر برخی ، و بجهت آنکه انفاق می‌کنند از اموال خودشان درباره آنها ، پس زنان نیکو و شایسته حال خاضع و اطاعت کنندگانند ، و حفظ کنندگان اُسرار غیبی خانواده هستند ، بآن نحویکه خداوند حفظ کرده است ، و آنزنانیکه می‌ترسید از سربچی و نافرمانی آنها : پس موعظه کنید آنها را ، و پس از آن کناره‌گیری کنید از آنها در خوابگاهها ، و پس بزنید آنها را ، پس اگر اطاعت کرده و فرمان بردند : پس مطلبید بر آنها راهی برای آزار ، و خداوند بتحقیق هست بلند و بزرگ . - ۳۴ .

تفسیر :

۱- الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ :

قوام : صیغه مبالغه از ماده قیام بوده ، و بمعنی قیام کننده کامل بامور و اعمال ، و تدبیر و تنظیم کننده زندگی است .

و این کلمه تنها بموضوع قیام کردن به امور دیگران دلالت کرده ، و جهات دیگر مانند برتری و بلندی مقام و مرتبه و حاکمیت و تسلط و نفوذ دلالت نمی‌کند .

و در اینجا دو جهت برای این موضوع ذکر فرموده است :

اوّل - ما فَضَّلَ اللَّهُ : آنچه خداوند متعال در مقام تکوین و خلق افزونی داده است به مردها ، و نظر در موضوع افزونی : بآن خصوصیتی است که در ارتباط قیام کردن و رسیدگی بامور دیگران لازم می‌شود ، و آن عبارت می‌شود از جهات فعالیت و استقامت و صبر و تحمل شدائد و توانایی بدنی و تدبیر امور ، و برگشت آنها به قوت و افزونی قوای بدنی خواهد بود که بتواند در مقابل وظائف سنگین و پیش آمدهای ناملائم ، تحمل و شکیبایی و استقامت داشته باشد .

و برای زن چنین توانایی و قدرتی از لحاظ نیروهای بدنی نیست .

و أمّا از جهت وظائف مخصوص او که بطور کلی در برنامه‌های لطیف و ظریف و

سبک خلاصه می‌شود: از لحاظ کیفیت بسیار مهم می‌باشد، مانند اداره کردن امور زندگی داخلی مرد، و تدبیر منزل، و تربیت اولاد، و رسیدگی بااحتیاجات خانواده از جهت لباس و غذا و استراحت.

پس در اینجهت: زن تأمین کننده زندگی عائله خواهد بود. و تعبیر به - **فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ**، نه با - **فَضَّلَهُمْ عَلَيْهَا**: اشاره باینجهت باشد که هر کدام از اینها را فزونی مخصوصی باقتضای وظائف او داده است، و این فزونی در هر دو موجود است.

دوم - **بِمَا أَنْفَقُوا**: اینقسمت مربوط بجهت عمل از تکوین است. آری در نتیجه تشخیص وظیفه که بمقتضای خصوصیات خلقت آنها معین می‌شود: تأمین زندگی و معاش زن بعهده مرد است، و اینخدمت که بسیار مهم است: قابل تقدیر و سپاسگزاری باشد، و در نتیجه حق بزرگی بگردن زن درباره مرد ثابت خواهد شد.

پس از اینجهت امتیاز دیگری نیز برای مرد نسبت بزن خواهد بود.

۲- **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ**:

صلاح: در مقابل فساد و بمعنی شایسته بودن و نیکویی است که در آن اختلال و بهم خوردگی دیده نشود.

و صلاح در هر موردی با موضوع منظور مختلف می‌شود: و در اینمورد که مربوط بزنها است، عبارت می‌شود از شایسته بودن او از جهت صفات قلبی و اعمال و افکار، بطوریکه اختلال و فساد و بهم خوردگی در اعمال و افکار و نیات او وجود نداشته باشد.

و در اینجا برای زنهای شایسته دو صفت ذکر شده است:

أول - **قنوت**: و آن عبارتست از خضوع پیدا کردن توأم با حال إطاعت. و منظور از قنوت نساء در اینجا خاضع و مطیع بودن در مقابل مقررات و دستورهای

إلهی و تعهدات عقد ازدواج و وظائف شوهرداری و خانه داری و تبدیل منزل و تربیت اطفال است .

بطوریکه در این جهات تخلف و مسامحه و سرپیچی نشده ، و با تمام نظم و مراقبت و توجه ، برنامه لازم خود را انجام بدهد .

و باید توجه شود که : ادامه زندگی خانواده صددرصد متوقف است به خضوع و اطاعت زن ، تا با وحدت فکری و اتفاق در برنامه زندگی بتوانند از جهت تأمین سعادت و خوشی خودشان موفقیت داشته ، و آرامی و طمأنینه ادامه زندگی کنند .
دوم - حافظات للغیب : غیب در مقابل حضور و شهود است ، یعنی چیزیکه مشهود و حاضر نباشد .

و در اینجا سه مرحله برای زنهای پسندیده ذکر شده است :
در مرتبه اول - صلاح مطلق است که از هر جهت شایسته بوده ، و فساد و اختلالی در زندگی ظاهری و باطنی او نباشد .

دوم - در جهت مخصوص برنامه زناشویی و شوهرداری است که کاملاً موافق و خاضع و مطیع بوده ، و اختلافی نداشته باشد .

سوم - در قسمت مخصوص از زندگی با همسر است که أصرار پنهانی او را که در ادامه مصاحبت آگاهی داشته است : حفظ کند .

و در اینقسمت مقید شده است بجمله - بِمَا حَفِظَ اللَّهُ : و مراد این است که بآن نحویکه خداوند متعال حفظ کرده ، و آنرا آشکار و ظاهر ننموده است ، و زن هم باید از هر جهت آنرا حفظ کند .

چنانکه در موضوع غیبت نیز : آنچه در میان مردم روشن و آشکار می شود ، بازگو کردن آن از مصادیق غیبت نخواهد بود .

و آنچه از اعمال خلاف و خطا تکرار نشده ، و صاحب آن از آن عمل منزجر باشد : خداوند متعال آنرا مستور می دارد .

پس اُسرار و اُعمال پوشیده مرد را ، خواه مخصوص خود او باشد و یا مربوط بخانواده او باشد ، تا وقتیکه آشکار و شایع نشده است : لازمست پوشیده نگه داشت .

۳- وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ : نُشُوزُ : بلندطلبی و سرپیچی است در مقابل قنوت ، در جهت ظاهری باشد و یا در جهت معنوی ، و منظور عدم اطاعت و خضوع است .
و مَضَاجِعُ : جمع مَضَجٍ از ماده ضَجُوع که بمعنی استراحت و فراغت از کار است ، در مقابل قیام برای عمل کردن .

و در اینجا در مقام برطرف ساختن نشوز زن بسه اُمر اشاره شده است .
أوَّل - موعظه و پند دادن : تا توجه پیدا شود بجهت ضعف فکر و عمل خود ، و در برنامه خود تجدید نظر کند .

آری اگر زن عاقل و مخصوصاً اگر بوظائف اِلهی توجه داشته ، و عواطف انسانی و مصالح زندگی خود و خانوادگی را رعایت کند : ناچار خواهد بود که کمترین اختلاف را در میان خود و همسرش راه ندهد .

و کمترین بلندطلبی و سرپیچی زن : در مرتبه اوَّل بضرر زن و فرزندان او واقع شده ، و سپس موجب سلب آرامش و خوشی و طمأنینه درزندگی خانوادگی خواهد شد .

دوّم - هَجْر : و آن بمعنی ترک کردن چیزیست با سابقه ارتباط .

و مهاجرت دلالت می‌کند به استمرار هجرت .

و این معنی در مرتبه دوّم و پس از سود ندادن و مؤثر نشدن موعظه صورت می‌گیرد ، تا نمونه‌ای از جدایی و بهم خوردن ارتباط و پیدایش اضطراب و اختلال در زندگی را با چشم خود مشاهده کند .

و عملاً و در خارج نتیجه سازش نکردن و خضوع و اطاعت ننمودن را در خلال

زندگی به بیند ، و از این جریان عبرت بگیرد .
و اینمعنی در حقیقت إرشاد عملی و تربیت خارجی و هدایت بسوی خیر و صلاح است ، تا تنبّه و توجّهی بحقیقت امر پیدا شود .
سوّم - ضَرْب : بمعنی زدن چیز است بدیگری روی برنامه و مقصود معیّن ، خواه بوسیله دست باشد یا بقدم یا با سخن و کلام .
و در اینجا هم باید مراتب را رعایت کرده ، و در مرتبه اول سخن زدن و تند گفتن و نکوهش کردن صورت می‌گیرد .
و اگر از آنهم نتیجه‌ای گرفته نشد : به تندی عملی نوبت می‌رسد ، چنانکه در تربیت بچه‌ها و شاگردهای مدارس چنین رفتار می‌شود . و این ترتیب در همه تشکیلات بموجب عقل و عرف اجراء می‌شود .
و مسامحه و سستی در این موارد : برخلاف عقل و عدل خواهد بود .
و اینمعنی کمال رعایت نظم و صلاح و خیر افراد و جامعه کوچک و بزرگ بوده ، و مخالفت توأم با فسادطلبی و اختلال خواهد بود .
و أمّا تعبیر به خوف از نشوز نه تحقّق نشوز : برای اینکه در صورت واقع شدن نشوز ، لازم است بنحو دیگر عمل شود که خواهد آمد .
۴- فَإِنْ أَطَعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا :
گفتیم که نشوز در مقابل قنوت بود ، و قنوت عبارت بود از إطاعت با خضوع و از قلب ، و چون نشوز رفع شد : مفهوم اطاعت مطلق پیدا خواهد شد .
و در ۲۵ گفته شد که طوع عبارتست از عمل کردن بدستور با خضوع ، پس خضوع در قنوت بیشتر باشد .
و بَغَى : بمعنی طلب شدید است که توأم با تندی باشد ، و چون با کلمه عَلَى استعمال شود : دلالت می‌کند به تجاوز و استعلاء .
منظور اینکه : چون تنبّه پیدا کرده و از مخالفت و سرپیچی منصرف گشته ، و

برنامه سازش و اطاعت را قبول کرد : نباید پس از آن ببهانه‌های مختلف شروع به تجاوز و ظلم کرده ، و از راههای گوناگون باو آزار و اذیت روا داشت .
و خداوند متعال بزرگ و بلند و بالای همه است ، و شما همه در زیر سلطه و نفوذ و حکم او هستید ، و مبادا بدیگران استعلاء طلبیده ، و او را محکوم حکم خود قرار بدهید .

روایت :

فروع کافی (کتاب النکاح باب ۷ ح ۱) از امام ششم (ع) فرموده است رسول اکرم (ص) : سود نبرده است مرد مسلم سودی پس از اسلام که بهتر باشد از زوجه مسلمه ای که مسرور می‌کند زوج خود را چون نظر کند بآن زن ، و اطاعت می‌کند او را چون دستوری بدهد او را ، و حفظ و نگهداری می‌کند در غیاب مرد مال او را و خودش را .

توضیح :

این روایت شریف منطبق می‌شود بهمین آیه کریمه - **فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ** .

و جای تأثر زیاد است که در زمان ما توجه مردم بمال و عنوان و ظواهر بوده ، و هرگز بصلاح و قنوت و محافظ بودن زن عنایتی نمی‌شود ، و از این لحاظ است که مهر و وفاء و خوشی و روحانیت و توجه معنوی و حفظ آداب و احکام الهی در میان خانواده‌ها پدید نشده ، وطمأنینه و سکون نفس از میان برداشته شده است .

لطائف و ترکیب :

۱- بما فضل الله : حرف باء برای ربط و متعلق است به قوامون .

۲- فالصالحاتُ : حرف فاء برای عطف بوده ، و دلالت می‌کند به ترتیب و تفریع از جمله گذشته .

۳- فعظوهنَّ : حرف فاء برای ربط شبه جواب از کلمه - اللّاتی - است که در لحن تعبیر ، شرطیّت فهمیده می‌شود .

۴- فإِن اطعنکم : حرف فاء برای نتیجه است .

و إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا . - ۳۵ وَاغْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا . - ۳۶ .

لغات :

- و إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ : و اگر - ترسیدید - شکاف .
- بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا : میان آن دو را - پس برانگیزانید - حَکمی .
- مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ : از خانواده او - و حَکمی - از .
- أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا : خانواده زن - اگر - بخواهند .
- إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ : إِصْلَاح را - موافق می‌کند - خداوند .
- بَيْنَهُمَا إِنْ اللَّهُ كَانَ : در میان آن دو - بتحقیق خدا - هست .
- عَلِيمًا خَبِيرًا وَاغْبُدُوا : دانا - و آگاه - و بندگی کنید .
- اللَّهُ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ : خدا را - و شریک قرار ندهید - باو .
- شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا : چیز را - و بوالدین - نیکویی را .

و بَدِي الْقُرْبَىٰ و الْيَتَامَىٰ : و بصاحبان نزدیکی - و ایتام .
و الْمَسَاكِينِ و الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ : و مساکین - و همسایه - صاحب نزدیکی .
و الْجَارِ الْجُنُبِ : و همسایه - دور از نسب یا از محلّ .
و الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ و ابن : و مصاحب - در کنار - و آدم .
السَّبِيلِ و مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ : در راه - و آنچه - مالک است .
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ : بتحقیق - خداوند - دوست نمی‌دارد - کسیرا .
كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا : باشد - خودبین - و فخر کننده .

ترجمه :

و اگر ترسیدید شکاف در میان آندو را پس برانگیزانید حکم کننده‌ایرا از نزدیکان مرد و حکم کننده‌ایرا از نزدیکان زن ، اگر بخواهند اصلاح میان آنها را : توفیق و سازگاری می‌دهد میان آنها را خدا ، بتحقیق خداوند هست عالم و آگاه . - ۳۵ و پرستش کنید خدا را و شریک قرار مدهید باو چیزیرا ، و بر پدر و مادر نیکویی کنید ، و به نزدیکان و یتیمان و مساکین ، و بهمسایه‌ایکه صاحب خویشاوندی باشد و بهمسایه بیگانه و کسیرا که مصاحب نزدیک است کسیکه در راه است ، و آنکه مالک شده است دستهای شما ، بتحقیق خداوند دوست نمی‌دارد کسی را که خودبین و فخر کننده است . - ۳۶ .

تفسیر :

۱- و إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ و حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا :

شِقَاق : مصدر و بمعنی شکافتن مطلق که در جهت مادی باشد و یا معنوی ، و خواه جدایی حاصل گردد یا نه .

و شقاق در مقابل وفاق است ، و از آثار آن حصول تفرّق و خلاف و انفراج باشد .
و حَکَم : بوزن حَسَن صفت مشبّهه است از مادّه حِکْمَت و حُکْم که بمعنی فرمان قاطع و یقینی است در هر رشته‌ای باشد .

و منظور معین شدن حَکَمین از جانب طرفین است که بتوانند درباره این شقاق و خلاف ، بدقت رسیدگی کرده و فرمان قاطع صادر کنند ، و نظر و قول هر حَکَمی برای طرف خود حجّیت داشته ، و لازم می‌شود از حُکْم او پیروی کنند ، تا شقاق واقع نشود .

و تعبیر به - خوف از شقاق : اشاره می‌کند بلزوم این حکمیت پیش از حصول شقاق ، زیرا پس از تحقق آن مذاکره بی نتیجه می‌شود .
و توفیق : از ماده وفاق است ، یعنی وفاق دادن .
و منظور در اینجا حصول موافقت و رفع شقاق و اختلاف است که در میان دو حَکَم که وکیل مطلق هستند ، حاصل گردد .

و شرط می‌شود که : لازم است این دو وکیل به نیت خالص قصد اصلاح فیما بین زوج و زوجه را داشته باشند ، تا خداوند متعال یاری فرموده و در میان آنها ایجاد توافق فرماید .

۲- إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَبِيرًا وَاَعْبُدُوا اللَّهَ و لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا :

علیم : بوزن شریف و از مادّه عِلْم که بمعنی احاطه و آگاهی است ، و آن اَعْم است که بنحو حصولی و اکتسابی باشد و یا بنحو حضوری .

و علم خداوند متعال شهودی و حضوری است ، و چون صفت ذاتی و عین ذات است : قهراً نامحدود و ازلّی و ابدی خواهد بود .

و خبیر : از مادّه خُبَر و بمعنی اطلاع دقیق و آگاهی محیط است ، و این تعبیر در موارد اطلاع بر لطائف و خصوصیات ظاهری و باطنی استعمال می‌شود ، و بصیر در احاطه بظواهر گفته می‌شود .

پس این دو حکم لازمست با کمال بیطرفی و تعصب، جوانب اختلاف را بررسی کرده، و مطابق حق و واقعیت نظر خود را اظهار کنند.

و زوجین نیز حقیقت و آگاهی خداوند متعال را در نظر داشته، و جهات نفسانی و منافع شخصی را از خود دور کنند.

و از این لحاظ فرمود که: برنامه شما تنها عبودیت و بندگی خداوند متعال بوده، و بدانید که هر دو بنده خدا هستید، و تمام امور آینده و سعادت و خیر شما بدست قدرت او است، و دیگران و امور دیگر را در برنامه بندگی او شریک قرار ندهید.

آری اگر حکمین و مخصوصاً زوجین با خلوص نیت و صمیمیت برنامه الهی داشته، و در اعمال و رفتار و گفتار خود رضای خداوند متعال و بندگی او را منظور کنند: هرگز خلافی باقی نمی ماند.

۳- و بالوالدین إحساناً و بذی القربی و الیتامی و المساکین و الجارذی القربی و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکتم ایمانکم: در اینجا برای انجام خدمات و اظهار محبت و خضوع، ده مرتبه و برای ده مقام ذکر شده است.

مرتبه اول - مقام الوهیت است که: همه باید در مقابل او تمام خضوع و اطاعت و بندگی و إخلاص نیت داشته باشند، زیرا او خالص و مقدر و مبقی و منعم و رازق و مرجع است.

مرتبه دوم - مقام والدین است که: در ظاهر بامر و تقدیر الهی، تولید و نشوء، و تربیت و حفظ و تغذیه بوسیله آنها صورت می گیرد.

و پس از خداوند متعال بزرگترین حق را بفرزند خود دارند.

سوم - اقرباء و خویشاوندان پدر و مادر که: پس از ابوبین حفظ و مراقبت و محبت و توجه و خیرخواهی و خوبیهای آنان بطور طبیعی و خواه و ناخواه در رشد و تربیت اطفال مؤثر می باشد.

و قُرْبَى: مصدر است بمعنی قُرب و نزدیکی . و ذَا و ذُو و ذَى : بمعنی ملازم با قاهریت است ، و اینمعنی أَخَصّ از مصاحبت باشد .

چهارم - یتامی است : و در اینمورد خدمات و اِظهار محبّت بحکم وجدان و انسانیت می‌باید بیشتر باشد ، اگرچه نسبت و خویشاوندی در میان نیست ، ولی شخص یتیم بخاطر بی پدر بودن روی جریان طبیعی خاضع و متوقّع و متمایل بانسان است برای مساعدت و دلجویی .

پنجم - مَساکین است : که بخاطر مَسکنت و بازنشستگی از حرکت و فعالیت و تهی دستی و فقر ، متوقّع از دیگران است که باقتضای وظائف انسانی و وجدانی از او دستگیری نمایند .

و شخص یتیم پدرش را که پناه دهنده او بود از دست داده است ، و مسکین توان بدنی و مال را که بحالت مسکنت افتاده است .

ششم - همسایه توأم با قرب : خواه قرب نسبی باشد و یا قرب جواری و مکانی . و جار و مجاور بمعنی میل کننده و اختیار کننده قرب باشد . و در اینموضوع نیز همسایه پیوسته متمایل و منعطف به همسایه خود بوده ، و همیشه متوقّع خیر و احسان و خدمت است ، و باید هم چنین باشد .

و توقّع و انتظار در اینمورد ضعیفتر از یتیم و مسکین باشد .
هفتم - همسایه دور از جهت مکان و یا نسب و آشنایی که : توقّع در اینمورد کمتر از همسایه نزدیک خواهد بود .

و جُنُب : صیغه صفت از مادّه جَنَب که بمعنی کنار و میل است ، و جُنُب کسی یا چیز است که از محلّی برکنار شده و متمایل از آن باشد .

هشتم - صاحب بجنَب : یعنی کسیکه مصاحب و رفیقی است که در جَنَب و کنار انسان باشد ، در اقامت و سفر و یا در أغلب اوقات ، و رابطه در اینمورد کمتر از همسایه است ، و در عین حال لازمست حقّ صحبت را رعایت کرده و از احسان

مضایقه ننمود .

نهم - ابن السبیل : ابن بمعنی آنچه زیسته که متفرّع از دیگری باشد .

و سبیل : راه ممتدی است که بطور مستقیم انسانرا بمقصود برساند .

و ابن سبیل بکسی اطلاق می‌شود که در راه گرفتار و مانده باشد ، و در اینصورت او از همه جا منقطع شده ، و امید و انتظارش بمساعدت و دستگیری مؤمنین و اهل خیر است .

دهم - آنکه بنده و مملوک است که : اختیار و مالکیت و هیچگونه وسعت و آزادی ندارد ، و در اینصورت لازمست مورد عطوفت و رسیدگی و مساعدت قرار بگیرد .

پس این نه مورد همه از مصادیق لزوم مساعدت و احسان کردن و اظهار ملاحظت و دستگیری خواهد بود ، و همه هشت عنوان آخر عطف می‌شود به (بالوالدین احساناً) .

و لزوم احسان و اندازه و مرتبه آن بهمان ترتیبی است که در آیه کریمه ذکر شده ، و ما توضیح دادیم .

۴- إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا :

مُخْتَالٌ : اسم فاعل از باب افتعال و از ماده خیل است ، و خیل و خیال بمعنی صورت و حالت مخصوصی است که در ذهن یا در خارج شکل بگیرد ، و از مصادیق اینمعنی است : مفهوم تکبر و تبختر و عجب و ظنّ و وهم ، و غیر اینها .

و بطور کلی : هر صورتیست که در نزد انسان متشکل شده و واقعیتی نداشته باشد ، و تکبر و عجب و وهم و تبختر هم از این قبیل باشد .

و خداوند متعال هرگز چیزیرا که واقعیت دار و حق نباشد : دوست نمیدارد ، زیرا در مقابل حق باطل باشد .

و از مصادیق باطل : افتخار کردن است ، و معنی فخر عبارت است از ادّعاء

کردن فضیلتی که ممتاز و برجسته باشد در مقابل دیگران ، و اینعمل از صفات و اعمال بسیار زشت انسان است که بخواهد خود را بر دیگران برتری بدهد ، و آن در نتیجه مختال بودن حاصل شود که خود را با صورت و نقشه فکری ممتاز و برجسته دیده ، سپس دعوی برتری کند .

آری اینصفت در مقابل مسیر عبودیت و بندگی خواهد بود که در مرتبه اول از موضوعات دهگانه ذکر شد - و اَعْبُدُوا اللَّهَ .

روایت :

در احتجاج طبرسی (احتجاج امام پنجم ح ۹) نافع بن أزرَق خدمت امام پنجم (ع) آمده ، و در محضر آنحضرت نشسته و از احکام حلال و حرام سؤال می‌کرد ، امام در ضمن سخنان خود فرمود که : بگوی باین فرقه مارقه (شعبه‌ای هستند از خوارج ، و مَرَق بمعنی خروج است) برای چه شما جایز دیدید که از امیر المؤمنین خلیفه پیغمبر (ص) جدا شده و کنار بروید ، در صورتیکه از یاران او بوده و تحت فرمان او جهاد و مقاتله کرده ، و به نیت قرب بخداوند متعال اطاعت او می‌کردید .

و در پاسخ شما خواهند گفت که : او در دین خدا حَکَم قرار داد !

بگوی آنانرا که : خداوند متعال در شریعت خود دو مرد را حکم قرار داده و می‌فرماید : - فَاَبِئْتُوا حَکَمًا مِنْ اَهْلِهِ وَ حَکَمًا مِنْ اَهْلِهَا ، و باز رسول اکرم (ص) سعدبن معاذ را در جریان اختلاف بنی قریظه حکم قرار داد ، و خداوند متعال نظر او را تصویب و امضاء فرمود ، و آیا توجه نداشتید که امیر المؤمنین شرط کرد با حکمین که مطابق قرآن مجید حکم کرده و از آن تجاوز نکنند ، و آنچه برخلاف احکام قرآن مجید گفته شود لازم است رد کردن آن .

و چون بآنحضرت گفته شد که : برخلاف خود حَکَم قرار دادی ! فرمود : من قرآن

را حَکَم قرار دادم نه مخلوق و مردم را .

توضیح :

۱- حکم قرار دادن در مواردیست که نظر بتعیین مصداق باشد ، نه حکمِ الهی ، زیرا احکامِ الهی فقط از جانب خداوند متعال باید صادر شود ، و حتی انبیاء هم چنین اختیاری ندارند .

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ . - ۴۶/۶۹ .

۲- و تعیین مصداق هم باید از جانب کسی باشد که عالم و متقی و عارف بخصوصیات احکام و عرف باشد .

۳- و در صورتیکه حکمیت راجع بأصل احکام باشد : لازم است مجتهد عادل جامع الشرائط و فقیه مخالف هوی و نفس باشد ، تا در موضوع معین حکمِ الهی را از مصادر آن استنباط کند ، اگرچه عرفاً اینمعنی را حکم نمی‌گویند ، و حکم در بیان مصداق حکم است .

۴- و تعیین حکمین از جانب امیر المؤمنین (ع) : أَوْلَا - راجع بتعیین ولی امر مسلمین بود که طبق شرائط لازم در مقام ولایت عقلاً و شرعاً ، و با در نظر گرفتن سوابق علمی و عملی ، و با توجه بموضوع وصایت و نصوص از جانب رسول اکرم (ص) لازم بود مصداق آن تعیین گردد .

۵- و تعیین این مقامِ الهی که : فیما بین امیر المؤمنین (ع) و معاویه بن ابی سفیان مورد اختلاف شده بود ، بسیار روشن و أظهر من الشمس بود ، ولی هوسرانی و دنیاپرستی و فریب خوردن ، قابل کنترل کردن نیست .

۶- و اگر از جریان جنگ جمل و از جریان تعیین حکمین با مراجعه بکتاب تواریخ آگاهی پیدا شود : حقایق روشن است .

لطائف و ترکیب :

- ۱- إن یریدا : ضمیر تشبیه به حکمین برمی‌گردد ، و یوقق جزاء است .
- ۲- جَنب و جُنُب : هر دو صفت مشبیه باشند .
- ۳- إِحْسَانًا : مفعول به است بفعل مقَدَّر - اِعْلَمُوا .
- ۴- و بذی القربی : عطف است به بالوالدین ، و أمّا بصیغه مفرد برای اینستکه : همه ذُووالقربی ، موافق یا مخالف و فقیر یا غنی ، منظور نیستند ، و عنوان قرب هم چنین اقتضایی را نمی‌کند .

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا . - ۳۷ وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا . - ۳۸
وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا . - ۳۹ .

لغات :

- الَّذِينَ يَبْخُلُونَ و يَأْمُرُونَ : آنانکه - بخل می‌ورزند - و امر می‌کنند .
النَّاسَ بِالْبُخْلِ و يَكْتُمُونَ : مردم را - به بخل و می‌پوشانند .
مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ : آنچه - آورده آنها را - خداوند - از .
فَضْلِهِ و أَعْتَدْنَا : فضل خود - و آماده کرده‌ایم .
لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا : برای کفار - عذابی - خوار کننده .
وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ : و آنانکه - انفاق می‌کنند - اموالشانرا .
رِئَاءَ النَّاسِ و لَا يُؤْمِنُونَ : بنشان دادن - بمردم - و ایمان نیاورند .

بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ : بخدا - و نه - بروز - پسین .
 وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ : و کسیکه - باشد - شیطان - برای او .
 قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا : هم پهلو - پس بد است - از هم پهلو بودن .
 وَ مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ : چیست - این - بر آنها - هرگاه .
 آمَنُوا بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ : ایمان می آوردند - بخدا - و روز پسین .
 وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمْ : و انفاق کردند - از آنچه - روزی داد آنها را .
 اللَّهُ وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا : خداوند - و هست - خدا - بآنها - عالم .

ترجمه :

آنانکه بخل می ورزند و امر می کنند مردم را به بخل ، و می پوشانند آنچه را که آورده است ایشانرا خداوند از فضل خود ، و ما آماده کرده ایم برای آنها ییکه کفر و کفران می کنند عذاب خوار کننده را . - ۳۷ و آنانکه انفاق می کنند از اموال خود برای دیدن مردم ، و ایمان نمی آورند بخداوند متعال و نه بروز پسین ، و کسیکه باشد برای او شیطان همدوش و همنشین پس بد همدوشی است او را . - ۳۸ و چه چیز بود برای آنها هرگاه ایمان می آوردند بخداوند و بروز پسین و انفاق می دادند از آنچه روزی داده است آنها را خداوند ، و هست خداوند بآنها عالم . - ۳۹ .

تفسیر :

۱- الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا :

این آیه کریمه معرفی کردن و توصیف مختال فخور است ، و گفتیم که مختال کسی است که شکل و صورت ساخته شده ای در ذهن او درست شده و بآن گرایش پیدا کند ، مانند شکل عُجَب و تَكَبَّر و تبختر .

و شخص بخیل نیز چنین تخیل و نقشه‌ای در فکر خود ترسیم کرده ، و برای دارایی و اموال خود که از آثار فضل و بسط رحمت و عطای الهی است ، محدودیت و اِمساک نشان داده ، و از اِراءه رحمت و فضل پروردگار جلوگیری می‌کند .

آری شخص بخیل آنچه را که در تصرف او است ، از خود دیده ، و خیال می‌کند که با بذل و عطاء و رسیدگی بحوائج ضروری مردم ، از دارایی او کم شده ، و خود او فقیر و محتاج می‌شود .

و این خیال غلط و تصوّر باطل چون در قلب انسان جایگزین و ثابت گردید : نقشه خود را یک اصل صحیح تصوّر کرده ، و حتی دیگرانرا نیز باین عمل دعوت می‌کند .

و اثر دوّم این خیال اینستکه : چنین آدم همیشه با ظهور رحمت الهی و با بسط و نشر فضل و لطف پروردگار متعال ، مقابله کرده و عملاً مانع از جلوه نور و رحمت و فیض او می‌شوند .

آری خداوند متعال در جهان ماده : افاضات و رحمت خود را بوسائل و وسائط انجام می‌دهد ، و مقتضای عالم ماده که تراحم و مزیقه و محجوبیت و محدودیت در آن هست ، چنین باشد ، پس باید متوجّه شد که آنچه از مال و وسعت و قدرت و ثروت بکسی عطاء می‌شود : مخصوص او نیست ، و آنچه اضافه بر احتیاجات او است ، لازم است به بندگان نیازمند خدا و در رفع نیاز و حوائج و گرفتاریهای آنها صرف گردد .

پس شخص بخیل گذشته از جلوگیری و مانع شدن از بسط رحمت و فیض الهی : بندگان ضعیف و محتاج خدا را نیز از رسیدن به وسعت و درک سهم و نصیب خودشان که بوسیله این آدم عطاء می‌شود ، محروم می‌کنند .

و کتمان : عبارتست از پوشانیدن و پنهان کردن چیزی که موجود است در قلب و یا در خارج که آشکار نشده است .

و در اینمورد نصیب فقراء که بفرد بخیل داده شده است ، جنبه وساطت و خصوصی داشته ، و چون امر پنهانی بوده ، و شخص بخیل این جریانرا پنهان داشته است : قهراً از هر دو جهت مسئول خواهد بود .

و از این لحاظ است که چنین شخصی در اثر این عمل زشت و خلافی که برخلاف نظر خالق و هم برخلاف وظیفه خدمت است : بعذاب و گرفتاری شدیدی مبتلاگشته ، و انعکاس اعمال خود را خواهد دید .

و در اینمورد افراد بخیل را بعنوان کافر ، و عذاب آنها را مُهین ، معرفی فرموده است : زیرا کفر : بمعنی بی اعتنایی و ردّ و مخالفت است که با جریان افاضات اِلهی مخالفت کرده و آنها ردّ نموده است . و مُهین : از اهانت بوده و بمعنی خوار کننده است ، و او بخاطر خوار کردن و بی اعتنایی نمودن بحقوق و سهام ضعفاء ، در نتیجه خود را خوار کرده و در مقام حقیقت از خوشی و اعتبار و رحمت محروم خواهد شد .

۲- وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا :

إنفاق : اتمام جریان امر و بانتهاء رسانیدن آنست ، و در مفهوم آن إعطاء و بخشیدن اضافه می شود ، پس إنفاق در مورد إعطاء بنحو اِکمال استعمال می شود . و رِئاء : از باب مفاعله و از ماده رؤیت که بمعنی مطلق دیدن است ، و این باب دلالت با استمرار می کند ، و منظور انجام دادن و بانتهاء رسانیدن عمل إنفاق است ، تا مردم آنرا خوب به بینند ، و اِدامه در دیدن مردم مطلوب است .

و شَیْطَان : از ماده شطن و بمعنی انحراف و اعوجاج است ، و در موارد جنّ و انسان و حیوان اطلاق می شود .

و قَرین : چیز است که در جنب دیگری واقع شده ، و هر کدام استقلال داشته باشند ، و تأثیر و تأثر در موضوع مقارنه طبیعی است و بدون نظر به علّیت و سببیت

در یکدیگر صورت می‌گیرد .

و منظور اینکه : در این نقشه تخیلی که انفاق بخاطر دیدن دیگران است ، آثار و لوازمی پیدا می‌کند :

أوّل – رياء الناس : یعنی بخاطر دیدن مردم ، و این نظر در مقابل توجه بخداوند و نیت عبودیت و إخلاص است .

دوّم – و لا يُؤمنون : رياء علامت منتفی شدن ایمان بخداوند و بروز آخرت است ، زیرا نتیجه عمل و عبادت خود را دیدن مردم و جلب نظر آنان قرار داده است ، و از این لحاظ انتظاری از خداوند متعال نباید باشد که در مقابل اعمال او اجر نیکویی بدهد .

سوّم – و لا بالیوم الآخر : این آدم ریاکار هرگز بروز جزاء و عالم قیامت نیز اعتقاد قلبی ندارد ، و اگر نه برنامه زندگی و عمل خود را طوری تنظیم می‌کرد که آینده معنوی خوبی در پیشروی او باشد .

چهارم – الشیطان قریناً : آری در صورتیکه رحمن و توجه و التفات باو مقارن و در جنب انسان نباشد ، قهراً شیطان انس و جنّ در پهلوی او خواهد بود .

پنجم – و ساء قریناً : بطوریکه گفتیم همدوش و قرین آدم خواه و ناخواه در زندگی انسان از جهت عقائد و اخلاقیات و اعمال و آداب ، مؤثر و نافذ است ، و شصت درصد هر کسی تحت افکار و روش و آداب و اعمال قرین خود قرار گرفته ، و بهستی یا جهتمی ، و در راه رحمان یا شیطان خواهد بود .

پس باید توجه داشت که شخص ریاکار اگرچه خودش نفهمد : در واقع ایمان بخدا و بروز قیامت ندارد ، و او همیشه از خداوند متعال منقطع گشته ، و با شیاطین انس و جنّ مانوس خواهد بود .

و البته چنین کسی از تمام مراحل سعادت محروم گشته ، و جایگاه او در معنی و در آینده آتش سوزان خواهد بود .

و این آدم از مصادیق - مختال - بوده ، و با همان تخیل باطنی و نقشه پوچ خود دلشاد می‌باشد .

۳- و مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا :

می‌فرماید : چیست این بر آنها که هرگاه ایمان می‌آوردند بخداوند و برزو قیامت ، و انفاق می‌کردند از آنچه روزی داده است خداوند آنها را ، و هست خداوند بآنها عالم .

و آیا بجز این بود که : ایمان بخدا موجب ارتباط آنها بود با مبدء موجودات و عوالم که قادر و عالم و محیط و مهربان است .

و ایمان بروز قیامت : سبب می‌شد که آنها خودشان را آماده کرده ، و مقدمات و لوازم این سفر را تهیه کنند .

و انفاق در این حال ایمان : باعث بر مزید رحمت و نعمت از طرف خداوند متعال بوده ، و بحساب او ثبت می‌شد .

و در اینصورت اعمال و افکار و عقائد آنها همه سزاوار حسن جزاء بوده ، و در پیشگاه خداوند مقبول و پسندیده می‌شد .

و باید متوجه باشند که خداوند بهمه امور عالم و محیط بوده ، و کمترین امری از إحاطه او بیرون نخواهد بود .

و در موضوع انفاق بطور اطلاق ذکر شده است : زیرا بقرینه جملات قبل ، انفاق قهراً در راه خداوند خواهد بود .

و قید - مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ : اشاره است بلزوم إعطاء و انفاق به بندگان نیازمند خداوند متعال ، زیرا أصل و مبدء این وسعت و دارایی از خداوند متعال است ، و پس از این هم از جانب او خواهد بود .

روایت :

در مصباح الشریعه (باب ۵۳) می‌گوید : و هرگاه همه دنیا را بتصرف و مالکیت خود در آورد : نخواهد دید خود را مگر چون شخص بیگانه‌ای از دنیا ، و اگر بذل کند آن دارایی را در راه خداوند متعال و برای او در یک ساعت : هرگز ملول و متأثر نمی‌شود .

رسول اکرم (ص) فرموده است : شخص سخی نزدیک است به خداوند متعال ، و نزدیک است ب مردم ، و نزدیک است به بهشت ، و دور است از آتش . و شخص بخیل دور است از خداوند متعال ، و دور است از مردم ، و دور است از بهشت ، و نزدیک است به آتش . و هرگز کسی را سخی نگویند مگر آنکه سخاوت او در راه خدا و برای خدا باشد ، اگرچه قرصه نانی بخشش کند .

توضیح :

آری سخاوت حقیقی در صورتی متحقق می‌شود که در بخشش خود به نیت خالص و بقصد انجام وظیفه بندگی و إطاعت امر مولى ، عمل کند ، و در صورتیکه نیت او تحصیل عنوان و بدست آوردن مقام و اسم و سائر اغراض دنیوی باشد : سخاوت و بخشش صدق نکرده و بلکه در واقع عنوان معامله و تبدیل عوض و معوض پیدا خواهد کرد .

و در مقابل سخاوت : بخل است و در حقیقت آن نیز نیت خودداری از انجام وظیفه بخاطر حب مال و زندگی مادی ، قید می‌شود ، و در صورتیکه مفهوم بخل به نیت إطاعت از امر مولى و برای خدا واقع گردد : این معنی از حقیقت بخل خارج خواهد شد .

و اینمعنی مانند خودداری کردن از بذل مالست در مواردیکه نامطلوب باشد نزد خداوند متعال ، چون موارد فساد و خلاف .

و مانند بخشش و بذل مالست در مواردیکه موجب فساد بوده ، و برخلاف رضای
إلهی باشد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- الَّذِينَ يَبْخُلُونَ : بدل است از کلمه - مَنْ كَانَ مُخْتَالًا .
- ۲- و يَأْمُرُونَ ، و يَكْتُمُونَ : در مقام توضیح و توصیف - يَبْخُلُونَ ، است .
- ۳- و أَعْتَدْنَا : جمله مستأنفه است .
- ۴- وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ : عطف است به - الَّذِينَ يَبْخُلُونَ .
- ۵- رِثَاءَ النَّاسِ : مفعول لأجله است .
- ۶- فِسَاءً قَرِينًا : ساء : از افعال ذمّ است ، و فاعل آن ضمیر عائد بشیطان است ،
و قریناً تمییز است از آن .
- ۷- و مَاذَا : کلمه - ما ، برای استفهام است . و ذا : بمعنی الذی موصول و خبر
است از کلمه - ما ، که استفهام است .

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا
عَظِيمًا . - ۴۰ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ
شَهِيدًا . - ۴۱ يَوْمَئِذٍ يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَا الرَّسُولِ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا
يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا . - ۴۲ .

لغات :

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ : بتحقیق - خداوند - ظلم نمی‌کند .
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكَ : بسنگینی - ذره‌ای - و اگر - باشد .

حَسَنَةً يُضَاعِفُهَا : نیکویی - چند برابر می‌کند آنرا .
 و يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهِ أَجْرًا : و می‌آورد - از - نزد خود - مزد .
 عَظِيمًا فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا : بزرگی را - پس چگونه - زمانیکه - آوردیم .
 مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ : از - هر - گروهی - گواهی را .
 وَ جِنَابِكَ عَلَيَّ هُوَ لَا : و بیاریم - تو را - بر - این امت .
 شَهِيدًا يَوْمَئِذٍ يَوْمَئِذٍ : گواه - در آنروز - دوست می‌دارد .
 الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوْا : آنانکه - مخالف شدند - و نافرمانی کردند .
 الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى : رسول را - هرگاه - برابر می‌شد .
 بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ : بآنان - زمین - و نمی‌پوشانند .
 اللَّهُ حَدِيثًا : از خداوند - سخنی را .

ترجمه :

بتحقیق خداوند ستم نمی‌کند کسیرا همسنگ ذره‌ای ، و اگر باشد نیکویی چند برابر می‌کند آنرا ، و می‌دهد او را از نزد خود مزدی بزرگ . - ۴۰ پس چگونه باشد احوال آنها زمانیکه آوردیم از هر گروهی بگواهی ، و آوردیم تو را بر این امت گواه . - ۴۱ در آنروز دوست می‌دارد آنانکه کافر شده و نافرمانی کردند از فرستاده خدا : اینکه هرگاه برابر کرده می‌شد زمین با آنها، و کتمان نمی‌کنند از خداوند سخنی را . - ۴۲ .

تفسیر :

۱- إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِنَّ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفُهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهِ أَجْرًا عَظِيمًا :

ظلم : عبارتست از ضایع کردن حق و تجاوز بآن ، خواه در امور مادی صورت

بگیرد و یا در امور معنوی ، و خواه نسبت بخود تجاوز شود و یا بدیگری ، و خواه از جانب خداوند تصوّر شود و یا از طرف مخلوق .

و بزرگترین ظلم : تجاوز کردن بحقوق إلهی و مقامات و احکام او باشد ، و سپس تجاوز کردن بحقوق و کمالات خود است .

و مبدء ظلم از ضعف و احتیاج و محدودیت برانگیخته می شود ، زیرا چون انسان خود را محتاج و فقیر و محدود دید : قهراً در صدد رفع فقر و احتیاج برآمده ، و در صورتیکه احتیاج او در امور مادی شد ، و دستهای دیگر مانع از رسیدن بآن باشد : درصدد کوتاه کردن آن دستها ، و تجاوز بحقوق و دائره مالکیت و تصرف آنها خواهد بود ، تا توان و اختیار خود را توسعه بدهد .

و اینمعنی درباره خداوند متعال هرگز و بهر اندازه ایکه باشد ، واقع نخواهد شد : زیرا خداوند جهان لازم است ازلی و ابدی و نامحدود بوده ، و صفات او ذاتی و نامتناهی و واجب باشد .

و کمترین ضعف و حاجت و نیازمندی اگرچه بمقدار ذره نامرئی باشد : علامت محدود بودن و نیاز داشتن و امکان خواهد بود ، و ظلم و تجاوز از چنین معنایی کشف می کند .

آری همه موجودات جهان از عوالم روحانی و مادی ، محدود و متناهی است خواه بحدود زمانی و مکانی باشند مانند مادّیات ، و یا بحدود جسمانیّت لطیف چون ملائکه ، و یا بحدود ذاتی مانند موجودات عوالم جبروت و ارواح و عقول ، که هر کدام از آنها در محدوده ذات معین و مشخص و با نیروی مخصوص باشد .

و مثقال : اسم آلت است بمعنی چیزیکه وسیله تشخیص سنگینی در اشیاء باشد ، مانند سنگها یا آهنهای چند گرمی یا چند کیلویی ، و مصدر آن ثَقُلَ است مانند صَغَرَ و کَبُرَ ، و ثَقُلَ در مقابل خَفَّتْ باشد ، و آن اعمّ است از سنگینی ظاهری و معنوی .

و مثقال ذره : عبارت است از آنچه بسنگینی یک ذره باشد ، و ذره آنچیزیست که از پراکنده شدن اجزاء شیء حاصل می‌شود ، و آن آخرین جزء از اجزاء متجزی هر چیزیست که در گذشته آنرا جزء لایتجزی می‌گفتند ، و امروزه ذره اتمی گفته می‌شود .

پس ذره عبارتست از اولین مرتبه ظهور وجود از عالم عدم ، که کمترین مرتبه از ظهور وجود باشد .

و این ذره نسبت بعنوان مفهوم ظلم از جانب خداوند متعال هرگز وجود خارجی پیدا نمی‌کند . ولی اگر بعنوان عمل نیکو از کسی صورت بگیرد : خداوند متعال بآن توجه داشته ، و چند برابر ارزش خواهد داد .

و این معنی نقطه مقابل و طرف مثبت از نفی ظلم مطلق باشد .
و مضاعفه : در آیه ۲۶۱ بقره ، گفتیم که مضاعفه از ماده ضَعَف بکسر اَوَّل و بمعنی مثل و برابر است ، و از لغت عبری گرفته شده ، و صیغه مفاعله دلالت بر استمرار می‌کند .

و چون عمل نیکو بمقدار ذره بوده و قابل توجه نباشد خداوند متعال روی رحمت و لطف خود آنرا چند برابر خواهد فرمود .

و باز باقتضاء زمینه از جهت خلوص نیت و حسن عمل : خداوند متعال موافق مقام و عظمت جود ، اجر بزرگی را خواهد داد .

پس تضاعف اثر نیکو بودن آن عمل کوچک است ، و اجر عظیم باقتضای نیکو بودن و خلوص نیت است .

آری خلوص نیت و اظهار محبت و صمیمیت که در وسع بنده محدود صورت می‌گیرد : شایسته اجر عظیم از جانب خداوند بزرگ خواهد بود ، زیرا خداوند متعال لازم است بتناسب و وسع رحمت و لطف خود چنین بنده خالص و پاک را اجر عنایت فرماید .

چنانکه در ۲۶۱ بقره پس از ذکر مضاعفه ، فرمود : **وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** . و در اینجا هم فرمود : **وَيُوتِ مِنَ لَدُنْهِ** .

و **لَدُنْ** : در ۳۸/۳ گفتیم که **لَدُنْ** دلالت می‌کند به قرب متصل .

۲- **فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا** :

شَهِيد : از ماده شهود که بمعنی حضور است با اِشْرَاف و علم . و مراد افرادی باشند که بمرتبه حقّ الیقین رسیده ، و اِحاطه و اِشْرَاف بأعمال و نیات دیگران دارند ، از انبیاء و اولیاء اِلهی .

و اینمعنی برای اِتمام حِجّت است ، و با اینکه خداوند متعال بهمه امور و جزئیات محیط و شاهد است : می‌خواهد از خود مردم گواهی برای خصوصیات زندگی آنان وجود داشته باشد ، تا کوچکترین سخنی که بی‌دلیل باشد : اِراءه نشود . آری شهود علم یقینی و دیدن با اِحاطه است که کمترین اشتباه و حجابی در میان نباشد ، و آن قویتر و نافذتر از دیدن باصره است . و شهود دید روحی و باطنی است ، و هیچگونه قابل فهم و احساس برای افراد ظاهر بین نیست ، اگرچه از جهت قوای پنجگانه بدنی بسیار قوی باشند .

و در جهت حقیقت شهود : مصداق تمام آن وجود رسول اکرم (ص) است که شهید بر امت اسلامی باشد .

و تعبیر به شهید نه شاهد : برای اینکه فَعِيل دلالت بر ثبوت وصف می‌کند ، بخلاف شاهد که دلالت می‌کند بر حدوث و قیام .

و اَمَّا عدم ذکر خداوند متعال بعنوان شهادت : برای اینکه این افراد ارتباطی با ماورای حسّ و عالم لاهوت ندارند ، و لازم بود که گواه آنها از جنس خودشان باشد . و چون هر اُمَّتِ معتقد برسالت و روز قیامت : یقین پیدا کرده است به پیغمبر خودشان که از جانب خداوند مبعوث شده ، و از احکام و معارف اِلهی آگاه بوده ، و با غیب بنحو اجمال مرتبط است : زنده بودن و غیبت و رحلت او در نظر آنان زیاد

تولید اشکال نمی‌کند ، و از نظر واقعیت نیز چنین است ، زیرا توجه و بینایی و احاطه انسان با موت بدن که حاجب بود ، چند برابر شده ، و روشنتر و دقیقتر خواهد شد .

و أمّا تعبیر بماده مَجِیء نه باتیان : برای اینکه اکثر استعمال مَجِیء در مواردیست که صاحب عقل باشند ، بخلاف اِتیان .

۳- یَوْمَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ عَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوِّی بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا یَکْتُمُونَ اللَّهَ حَدِیثًا :

مَوَدَّتْ : دوست داشتن مطلق و تمایل است .

و تُسَوِّی : مضارع مجهول از باب تفعیل ، و اَرْض نائب فاعل است ، و بمعنی معتدل و برابر کردن است بنحویکه افراط و تفریط و بالا و پایین نباشد ، و تسویه کردن زمین بآنها در صورتی خواهد بود که زمین آنها را زیر گرفته و صاف و برابر گشته و اثری از آنها دیده نشود .

و در این آیه کریمه لطائفی ذکر شده است :

أوّل - قید عصیان پس از کفر : زیرا کفر تنها موجب محجوبیت مطلق بوده ، و حالت تنبّه و توجهی پیدا نمی‌شود که سبب ندامت برگزیده و اعمال خود گردد ، و مراد در اینجا کفر بعصیان است .

و أمّا اگر عصیان تنها باشد بدون کفر : آنها قابل عفو خواهد بود .

پس منظور کفریست که امتداد اثر آن بعصیان باشد .

دوّم - قید رسول در عصیان : زیرا عنوان رسالت خود موضوعیتی نداشته ، و رسول نماینده و مأمور است از جانب خداوند متعال ، و اطاعت و عصیان او در واقع : فرمانبرداری و نافرمانی کردن از خداوند است که او را فرستاده است .

و از این لحاظ عصیان او مربوط می‌شود بکفر بخداوند .

سوّم - لَوْ تُسَوِّی : این جمله نتیجه یک عمر زندگی دنیوی آن افراد دنیاپرست

است که با کفر بحق و عصیان اوامر و نواهی اَلْهٰی ، چون چشم از این زندگی مادی بر بسته ، و با جهان حقیقت روبرو می‌شوند ، چنان خود را دست خالی و فقیر و شکسته حال دیده ، و بلکه سراسر وجود خودشانرا فرو رفته در گرداب ابتلاء و ظلمت و عذاب و بدبختی می‌بینند که آرزو می‌کنند اثری از هستی آنها دیده نشده و بخاک اندر گردند .

و چقدر جای تأثر است که انسانیکه مستعدّ برای سیر بلقاء عالم لاهوت است، و می‌تواند مراحل کمال انسانیت را طی کند ، بجایی خود را انحطاط بدهد که آرزوی زیر خاک رفتن را کند .

چهارم - و لا یکتُمون : اولاً - تمام اعمال گذشته او در صفحه نفس او بدقت مضبوط شده و قابل انکار نیست . و ثانیاً - در عالم ماورای ماده ، بدنی نیست که مادی یا مانند آن حاجب از باطن باشد . و ثالثاً - شهادایی هستند که اِشْرَاف و اِحاطه بگذشته و اعمال و باطن افراد دارند ، و نتوان چیز را پوشیده داشت .

و کتمان : عبارتست از پوشانیدن چیزیکه پنهان و ظاهر نیست .

و حدیث : بچیزی گویند که حادث و در زمان متأخر پدید آید ، و از مصادیق آن اخبار و روایات و سخنانیست که اظهار بشود .

آری در عالم ماده : زمان و مکان و بدن و ظواهر و اظهارات بسخن و بعمل ، همه از حجابهای حقیقت بوده ، و حقایق و بواطن باین وسائل پوشانیده می‌شوند ، ولی در عالم آخرت بواطن آشکار شده و بدن و زمان و مکان و اظهارات و سائر اموریکه حاجب هستند همه از میان برداشته می‌شوند .

و ذکر حدیث : بخاطر اینکه بهترین وسیله بیان ضمیر ، حدیث است ، و بهترین چیزی هم که قابل پوشانیدن باشد : باز حدیث و سخن است که در قلب انسان می‌توان آنرا محفوظ و پنهان نگهداشت ، و با این حال آنرا نیز در آنروز نمی‌شود پنهان کرد .

روایت :

در تفسیر عیاشی از امیر المؤمنین (ع) نقل می‌کند که : آنحضرت در خطبه‌ایکه از احوال روز قیامت سخن می‌گفت ، فرمود : مهر زده می‌شود به دهنها و سخن نمی‌گویند ، پس دستها سخن می‌گویند ، و پاها شهادت می‌دهند ، و پوستهای بدن حرف می‌زنند بآنچه عمل شده است ، پس کتمان نمی‌کنند در مقابل خداوند حدیثی را .

توضیح :

در آیه ۲۱ و ۲۲ سوره فُصِّلَتْ از اینموضوع بحث شده است .
و اما حقیقت نطق و شهادت اعضاء بدن و پوست : باید توجه شود که در عالم پس از اینجهان ماده که بدن مادی و شرائط و وسائل مادی از میان رفته و جهان لطیفی را مواجه می‌شویم ، این دهان و زبان و نطق و دست و پای و پوست و بدن امروزی ، ببدن لطیفتر برزخی و اعضاء دیگری تبدیل می‌شوند که از لحاظ شکل هیچگونه فرقی با بدن و اعضاء مادی گذشته ندارند .
زیرا هر دو بدن از مظاهر و تجلیات روح است ، باختلاف مرتبه مادی و برزخی و لطیفتر که طبق عوالم صورت می‌گیرد .
و چون در عوالم ماورای ماده : حُجُب مادی نبوده ، و ظواهر و بواطن اشیاء نمایان و پیدا است ، مانند شیشه و سائر اجسام لطیف که پشت خود را حاجب نمی‌شوند : قهراً بدن و اعضاء بدن نیز چنین حالتی پیدا کرده ، و هر عضوی و مخصوصاً پوست بدن خصوصیات و صفات اعمالیرا که از آنها سر زده است ، بهتر از نطق و سخن گفتن ، بزبان طبیعی و حال خود نشان داده و بیان می‌کنند .
و ممکن است خصوصیات دیگری نیز در آنعالم وجود داشته باشد ، و ما امروز از آنها آگاهی نداشته باشیم .

آری نوار لطیف روحانی که تمام حرکات و اعمال انسانرا ضبط و حفظ کرده است ، از جوانب بدن و اعضاء دیده خواهد شد .

لطائف و ترکیب :

- ۱- و إن تكُ : ضمیر عاید بمثقال است باعتبار اضافه آن بر مؤنث . و نون در مضارع مجزوم که ساکن باشد حذف می شود .
- ۲- فكيفَ : برای استفهام است ، یعنی - كيف يصنعون إذا .
- ۳- بشهید ، شهیداً : أولى مفعول ، و دوّمی حال است .
- ۴- لو تُسووی : در محلّ مفعول به کلمه - یوّد ، است .
- ۵- و لا یکتُمون : جمله حالیّه است .

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا . - ۴۳ .

لغات :

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا : ای - آنانکه - ایمان آورده اند .
 لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ : نزدیک نشوید - نماز را - و شما .
 سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا : مستان - تا - بدانید .
 مَا تَقُولُونَ و لَا جُنُبًا : آنچه - می گوئید - و نه - در جنابت .
 إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ : مگر - عبور کنندگان - راه .

حَتَّى تَغْتَسِلُوا وِإِنْ : تا - غسل کنید - و اگر .
 كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ : بودید - بیماران - یا - بر - سفری .
 أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ : یا آمد - یکی - از شما - از .
 الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمْ : از حدث - یا - لمس کردید .
 النِّسَاءِ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً : زنانرا - پس نیافتید - آبی را .
 فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا : پس قصد کنید - ظاهر زمین را - که پاک است .
 فامسحوا بوجوهكم : پس مسح کنید - بصورتها .
 و أَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ : و دستهای خود را - بتحقیق - خدا .
 كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا : هست - بخشنده - و آمرزنده .

ترجمه :

ای آنانکه ایمان آورده‌اند نزدیک نشوید بنماز در حالیکه شماها مستان هستید تا بدانید آنچه را که می‌گویید ، و نه در حال جنابت مگر عبور کنندگان راه تا آنکه غسل کنید ، و اگر بودید بیماران یا بر مسافرت و یا آمد یکی از شما از جای حدث و یا لمس کردید زنانرا بمقاربت ، پس نیافتید آبی : تیمم کنید بزمین پاک ، و سپس بمالید بصورتها و دستهای خودتان ، بتحقیق خداوند هست بخشنده و آمرزنده . - ۴۳ .

تفسیر :

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ :

در این آیه کریمه احکامی از نماز و غسل و تیمم ذکر شده است :
 أوّل - نهی از نماز خواندن در حال مستی ، تا زمانیکه بفهمید و بدانید

گفته‌های خودتانرا .

و دانستن گفتار در مرتبه اول : متوجه شدن بمفاهیم و مقاصد جملات است ، و در مرتبه دوم - توجه پیدا کردن بمعانی لغات و کلمات است ، و در مرتبه سوم - توجه بخود ألفاظ و کلمات است ، و در صورتیکه آنهم نشد : این نماز باطل خواهد بود .

آری در نمازیکه توجه بقراءت و ألفاظ هم نباشد : این عمل شبیه می‌شود بنماز خواندن در حال خواب .

مگر آنکه انسانی در اثر ضعف بدنی یا روحی و یا قصور فکری نتواند بیش از توجه بأعمال قیام و رکوع و سجود و قعود ، قصد نماز را داشته باشد ، و البته باید اینحالت را بتدریج برطرف کند .

زیرا هدف در تکلیف نماز : بطور کلی ارتباط پیدا کردن مخلوق با خالق است که به نیت قیام بر عبودیت ، و خضوع و رکوع برای خداوند ، و سجده و تذلل کامل در مقابل عظمت پروردگار متعال ، و با اذکار مخصوص ، انجام خواهد گرفت .

پس اصل منظور در نماز توجه داشتن باین معانی است ، ولی بعنون - المیسور لا یسقط بالمعسور ، هر کسی باندازه توانایی و استعداد و معرفت خود ، مکلف است که در بدست آوردن این برنامه ، کوشش جدی داشته باشد ، و حتی اگر فقط توانایی توجه بأعمال مطلق داشته باشد : لازمست آنرا عملی کند .

و أمّا سُکر : عبارتست از پیدایش مانع و حائلی که در مقابل جریان طبیعی امری صورت بگیرد ، و در نتیجه برخلاف جریان سابق حالتی پدید آید . و از مصادیق آن : توقف در جریان هواء یا حرارت یا نظر یا آب نهر یا تنفس است ، و پیدایش حالت مستی در جریان تفکر و تعقل است . پس سُکر مخصوص مستی نیست ، بلکه شامل هرگونه از حالاتیکه توجه و تعقل را حائل گشته ، و جریان را عوض کند ، خواهد بود .

خواه این مستی بوسیله وسائل مادی صورت بگیرد ، مانند شرب مسکرات یا داورهای دیگر ، و یا در اثر تعلّقات شدید و یا ابتلاءات زیاد و ناملائمات و امراض پیش آید .

و سُكَارَى : جمع سَکران است .

و أَمَّا تعبیر به - و لا تقرّبوا : برای اینکه نظر بنهی از حالت سکر است در حال نماز ، نه از نماز خواندن است ، و این تعبیر در عرف بسیار است ، مثلاً گفته می شود : مطالعه کتاب نکنید و آب نیاشامید در حالیکه خوابیده‌اید ، و منظور عارض کردن حالت است ، نه ترک مطالعه و شرب آب .

۲- و لا جُنْباً إِلَّا عَابِرِی سَبِیْلِ حَتَّى تَغْتَسِلُوا :

دوّم - از احکام مربوط بنماز اینکه : نهی می شود از نزدیک شدن بنماز در حالت جنابت ، مگر در موردیکه مسافرت باشد .

و جُنْبٌ : صفت مشبّهه از مادّه جَنب که بمعنی میل و برکنار کردن و در جنب و پهلو قرار دادن است . و جُنْب کسی است که بخاطر حالت مخصوص خود را از برنامه عادی کنار می زند ، و از این مادّه است اجتناب و تجنّب که خود را بکنار زدن است . و منظور در اینجا بقرینه - تَغْتَسِلُوا ، حالت احتلام است .

و عَابِرِی : أصل آن عابِرین است که بخاطر اضافه ، نون حذف شده است . عُبُور بمعنی گذشتن از جریان امر یا حالتی است ، و در عبور توجّه خاصی بموضوع بوده ، و خصوصیتی در آن هست که در دو جانب آن نیست ، و از اینمعنی است عبرت . و منظور صدق عنوان عبور است ، و از این لحاظ عنوان سفر ، ذکر نشده است ، زیرا سفر بمحلّ اقامت در حال سفر نیز صدق می کند ، در صورتیکه در چنین محلی لازم می شود رفع جنابت و نماز .

و قید سَبِیْلِ : محلّ اقامت را خارج می کند ، زیرا سَبِیْلِ عبارت است از راه ممتدّ و مستقیمی که بمقصد منتهی گردد .

پس آغاز و مقصد از عنوان سبیل خارج می‌شود .

و تا در جریان و عبور در سبیل است : اگر نتوانست رفع جنابت کرده و غسل کند ، مانعی نیست از صلوة با تیمم ، در صورتیکه از رسیدن بآب و امکان غسل مایوس گردد .

۳- و إِنْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً :

در قسمت اوّل (سُكَّارَى) در ارتباط جریان روحی و فکری است ، و قسمت دوّم (جنابت) مربوط به حالات بدنی است .

و این قسمت در ارتباط جریانهای خارجی است که برای او پیش آمد می‌کند ، از جهت حادثه کسالت و مرض ، یا واقع شدن در محیط مخصوص خارج از وطن ، یا عارض شدن حدث ، یا نزدیک شدن و تماس با زن .
و در این چهار مورد : نظر به دسترس نبودن آب است که برای وضوء باشد و یا برای غسل .

و مَرَضَىٰ : جمع مَرِيضٌ است ، مانند جَرْحَىٰ و أَسْرَىٰ و قَتْلَىٰ ، و این صیغه (فعیل) که بمفهوم مفعول دلالت کرده و از موادّی درست می‌شود که معانی آفت و درد در آنها باشد : جمع آن بوزن فَعْلَىٰ آید .

و مرض : عبارتست از بیماری و اختلالی که در مزاج یا در روح پیدا شده ، و نظم و صحّت را بهم زند .

و سَفَرٌ : در ۱۸۴ بقره گفتیم که : سَفَرٌ اسم است برای خروج از محلّ خود به محیطی که خارج از محدوده همیشگی خود است . و سَفَرٌ در مقابل حَضَرٌ استعمال می‌شود .

و غَائِطٌ : از ماده غوط و بمعنی پایین شدن با حالت سکون است ، و غائط بزمینی اِطْلَاق می‌شود که پایین و مطمئنّ و ساکن باشد .

و رفتن و آمدن از چنین زمینی کنایه می‌شود از دفع حدث . چنانکه لمس نساء کنایه است از مجامعت .

و در قرآن مجید موضوعاتی که از جهت عرف پسندیده نیست : بتعبیر با کنایه ذکر شده است .

و در این چهار مورد : در دو مورد اول ، محتاج بوضوء و گاهی هم بغسل می‌شود . و در مورد سوم ، احتیاج بوضوء خواهد بود . و در مورد چهارم احتیاج پیدا می‌شود به غسل کردن .

۴- فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَاَمْسَحُوا بُوْجُوْهِكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَافُوًا غَفُوْرًا :

تیمم : از باب تفعّل و از ماده آم است که بمعنی قصد کردن چیزی است ، و اصل آن تأمم باشد - آیه ۱۶۷/۲ .

و صَعِيد : از ماده صُعود که بمعنی بالا رفتن بنقطه بلند باشد . و منظور اینست که تیمم کردن باید بزمین نسبتاً بلندی که پاکیزه است ، صورت بگیرد ، و آن در مقابل زمین پست مطمئن است که در بیابان برای دفع حدث انتخاب شده ، و آنرا غائط گویند .

و طَيِّب : در مقابل خبیث و بمعنی چیز است که پاکیزه باشد . این آیه کریمه برای بیان حکم کلی نماز و غسل و تیمم است ، و خصوصیات آنها از بیانات دیگر معلوم می‌شود .

و آنچه در اینجا بصراحت معلوم شد : اینست که تیمم در صورتی واقع می‌شود که آب نباشد ، و یا استعمال آن جایز نباشد .

دوم - لازم است از زمین پاکیزه که کثیف نیست استفاده شود .

سوم - بصورت مسح بصورت و دستها واقع می‌شود .

چهارم - بجای غسل و بعوض وضوء هر دو استعمال می‌شود .

و أمّا عفو و غفور بود خداوند متعال : بمناسبت محذورات و موانع و سختیهایست که در این موارد موجود است ، و ممکن است گاهی بآنطوریکه لازم است نتوان عمل کرد .

و در آیه ۱۳۴/۳ معلوم شد که : عفو عبارتست از صرف نظر کردن از جهات ضعف و خطاهای دیگران و درگذشتن از آنها .
و مغفرت : عبارتست از پوشانیدن و محو آثار خطاء .
البتّه باید از طرف بنده هم زمینه برای عفو و مغفرت پیدا شود ، مانند عذر آوردن و ندامت و توبه و طلب عفو .

روایت :

در فروع کافی (کتاب الصلوة باب ۱۶ ح ۱) از امام پنجم (ع) است که فرمود : چون بنماز ایستادی بر تو باد که قلب تو اقبال کند بر نماز ، زیرا آنچه از قلب اقبال داشتنی برای تو حساب می شود ، و در حال نماز با دست خود یا با سر یا با ریش بازی نکن ، و پیش خود با نفست حدیث مگویی ، و دهن دره مکن ، و خمیازه نکش ، و دست بسینه مگذار که این از عادات مجوس است ، و دهن بند نزن ، و بول و حدث را حبس مکن ، و پاهایت را گشاده مگذار مانند شتر ، و روی تکیه بپاها از حال قیام منشین ، و در سجده بازوهایت را گسترش مده ، و انگشتهایت را مشکن ، و همه اینها در نماز نقص آورد .

و قیام مکن بر نماز بحالت کسالت و بیحالی ، و بحالت خواب آلودگی ، و نه بحالت سنگینی و افتادن ، زیرا اینها از آثار نفاق است ، و خداوند متعال نهی فرموده است مؤمنین را که بایستند بنماز و آنها چون مستان باشند ، و یا بکسالت شوند .

توضیح :

۱- در همه آداب و شرائط دینی : در مرتبه اول جهات معنوی و روحانی منظور شده ، و ضمناً جهات ظاهری نیز رعایت می‌شود ، اگرچه در اکثر موارد توجه پیدا کردن و فهمیدن اسرار روحانی بسیار مشکل است ، مگر آنکه انسان بتواند جهات روحانیرا درک کند ، و درک آنجهات متوقف است به یافتن و شهود آنمعانی در نفس خود .

۲- گفته شد که : نماز برای ارتباط و لقاء الله است ، و لازم است تمام آداب و شرائط ارتباط را رعایت کرده ، و کمترین عملی و تظاهری برخلاف تعظیم و تکبیر و اظهار عبودیت بجا نیآورد .

و با توجه و دقت در اینموضوع : اسراری از آداب گذشته و شرائط ذکر شده ، روشن می‌شود .

لطائف و ترکیب :

۱- و اَنْتُمْ سُكَارَى : حال است از ضمیر جمع در - تقربوا .

۲- حَتَّى تَعْلَمُوا : منصوب است به اَنْ مَقْدَر . و حَتَّى : دلالت می‌کند برسانیدن و منتهی کردن حکم بما بعد آن ، و بمقتضای مفاهیم و مقاصد متکلم خصوصیات این کلمه فرق می‌کند . آیه ۵۵ بقره .

۳- فَتَيَّمَّمُوا : جواب است به - اِنْ كُنْتُمْ ، و فامسحوا : عطف است به فتيمموا ، و فاء برای تفریع است ، و بوجهکم ، مفعول است .

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ . - ۴۴ و اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ

نَصِيرًا . - ۴۵ مِنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لِيَاً بِالْأَسْنَتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اسْمَعْ وَ أَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا . - ۴۶ .

لغات :

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ : آيا - ندیدی - بسوی - آنانکه .
 أَوْ تَوَّأ نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ : آورده شده‌اند - بهره‌ای - از - کتاب .
 يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ : بدست می‌آورند - گمراهی را .
 وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا : و می‌خواهند - اینکه گمراه باشید .
 السَّبِيلِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ : راهرا - و خداوند - داناتر است .
 بِأَعْدَائِكُمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ : بدشمنان شما - و کفایت می‌کند - خدا .
 وَ لِيَاً وَ كَفَى بِاللَّهِ : از متولّی بودن - و کافی است - خداوند .
 نَصِيرًا مِنَ الَّذِينَ : در حال ناصر بودن - از - آنانکه .
 هَادُوا يُحَرِّفُونَ : یهودی شدند - تحریف می‌کنند .
 الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ : کلمه‌ها را - از - مواضع خود .
 وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا : و می‌گویند - شنیدیم ما .
 وَ عَصَيْنَا وَ اسْمَعْ غَيْرَ : و نافرمانی کردیم - و بشنو - غیر .
 مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا : شنواینده نباشی - و رعایت کن ما را .
 لِيَاً بِالْأَسْنَتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي : پیچانیدنی - بزبانهای خود - و طعنی - در .
 الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا : دین - و هرگاه - بتحقیق آنها - گفتندی .
 سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اسْمَعْ : شنیدیم ما - و فرمان بردیم ما - و بشنو .
 وَ أَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا : و نظر کن ما را - هر آینه باشد - بهتر .

لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ : برای آنها - و برپا تر - ولكن .
 لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ : دور کرده است - خداوند - بخاطر کفر آنها .
 فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا : پس ایمان نیاورند - مگر - کمی .

ترجمه :

آیا ندیدی بر کسانیکه آورده شده‌اند قسمتی از کتاب را که تحصیل می‌کنند
 گمراهی را ، و می‌خواهند که گمراه گردید راه حق را . - ۴۴ و خدا داناتر است
 بدشمنان شما ، و کفایت می‌کند خداوند در حالت متولّی بودن و کفایت می‌کند
 خداوند در حال یاری و ناصر بودن . - ۴۵ از افرادی که یهودی هستند تحریف
 می‌کنند کلمات را از محلّهای خود ، و می‌گویند شنیدیم و نافرمانی کردیم ، و بشنو
 در حالتیکه شنواینده نشده باشی و رعایت کن ما را ، پیچانیدنی بزبانهای خودشان ،
 و طعن کردنی در دین ، و هرگاه که آنها می‌گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم و بشنو و
 نظر کن ما را : هر آینه بود بهتر برای آنها و راستتر ، ولكن طرد کرده است خداوند
 آنها را بسبب کافر بودن آنها ، پس ایمان نمی‌آورند مگر کمی . - ۴۶ .

تفسیر :

۱- أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالََةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ
 تَضِلُّوا السَّبِيلَ :

از آیه ۳۷ در رابطه ایمان بخدا و سیر بسوی او ، و کفر باو و موانع از پیشرفت ،
 تذکر داده شده بود .

و در این آیات شروع می‌شود باشاره کردن به مصادیق چندی از کفر و انحرافات
 مخالفین از حقایق و راه مستقیم ، و مخصوصاً از بنی اسرائیل که مغرور بخود
 هستند .

می‌فرماید: در اینموضوع لازمست توجه بشود بأفرادی از اهل کتاب که بهره مختصری از کتاب آسمانی تورات بدست آورده، و بهمان مقدار قانع شده، و بسبب عادات و رسوم و افکار ناصحیح خود که موجب انحراف و گمراهی آنها شده است، گذشته از خودشان می‌خواهند شما را نیز منحرف و گمراه کنند.

پس از اینجهت بدو موضوع باید کاملاً توجه پیدا کرد:

أول اینکه - ارتباط اجمالی و مختصر با کتاب آسمانی یا با انبیاء الهی، کافی نیست، و لازمست بدقت و بنحو تفصیل و عملی مربوط گشته، و از هر جهت و از هر رشته از معارف و احکام استفاده کرد.

دوم - وابسته بودن مطلق بکتاب و دین آسمانی: ایجاب نمی‌کند که دیگران از هر جهت بأعمال و افکار او اعتقاد پیدا کرده و از او پیروی کنند، ای بسا از این افراد که از مصادیق - ضالّ و مُضِلّ - بوده، و سراپا منحرف و خودپسند و خودخواهند.

این دو موضوع مخصوص اهل کتاب نیست، بلکه در میان مسلمین نیز پیدا می‌شوند، و پیدایش فرق مختلف در ملت اسلامی از همین جریانها صورت می‌گیرد، و همیشه پیشرو و مؤسس این فرق ضالّ و مُضِلّ، از اهل علم ظاهری که طالب دنیا هستند، پدید آید.

۲- و اللّٰهُ اَعْلَمُ بِاَعْدَائِكُمْ وَ كَفَىٰ بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَ كَفَىٰ بِاللّٰهِ نَصِيرًا :

عَدُوّ: صفت از ماده عَدُوّان که بمعنی تجاوز کردن بحقوق دیگران باشد، و آن در مقابل ولایت و ولیّ است که بمعنی قیام کردن به اداره امور است.

و خداوند متعال ولیّ مؤمنین است، یعنی قیام کننده بامور زندگی آنها بوده، و یاری کننده (نصیر) نیز در احتیاجات آنها است.

و در مقابل: شیطان انس و جنّ که دشمن سرسخت (عدوّ) مؤمنین بوده، و برنامه او بدخواهی و تجاوز و اخلال می‌باشد.

پس در این آیه کریمه نیز دو موضوع تذکر داده شد :

أول اینکه : خداوند متعال که عالم و قادر و محیط نامتناهی و مهربان به بندگان مؤمن خود است ، و برای همیشه ولایت بآنان داشته و هرگونه از امور زندگی مادی و روحانی آنان را تأمین می‌کند : لازمست بندگان او نیز توجه باین امر پیدا کرده ، و در همه حال مطیع اوامر او شده ، و کوچکترین نافرمانی در مقابل او نداشته باشند . دوم اینکه : توجه پیدا کنند که دشمنان حقیقی آنان ، افرادی هستند که از لحاظ برنامه الهی و سیر روحانی مخالف آنها بوده ، و پیوسته در فکر آزار و تجاوز بحقوق آنان باشند ، و هرگز موافق نشوند که با چنین افرادی از هر ملتی باشند بصلح و صفا سازش کنند .

و خداوند متعال از هر جهت کفایت کننده بوده ، و هیچگونه حاجتی بیاری و ولایت دیگران که مخالفند ، نخواهد بود .

۳- مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا
وَ اسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا :

در آیه ۱۰۳ بقره : بطور اجمال جریانی از این مکالمه گفته شده و بحث گردید ، و گفتیم که سَمَاع : اعم است از شنیدن مادی و یا روحانی . و رعایت : حفظ کردن چیز است با تولیت بر آن و تحریف : بمعنی برکنار زدن و بیرون کردن از موضع است .

و در این آیه کریمه مطالبی ذکر شده است :

أول - این جریان مربوط بیهود است ، و در ۶۲ بقره از این کلمه بحث کردیم ، و این لغت از هُود و یهود عبری گرفته شده است .

دوم - تحریف اعم است از آنکه در أَلْفَاظ و عِبَارَت باشد ، و یا در مفاهیم و معانی ، و تحریف غیر از تبدیل و تغییر است .

و در اینجا هم قید شده است به تحریف از مَوَاضِع ، و اینمعنی غیر از عوض

کردن و تبدیل کتب عهدین است ، زیرا کتب موجود هیچگونه ارتباط با کتب انبیاء آسمانی نداشته و در مقابل آنها تألیف شده است .

پس منظور تحریف موضوعات از جهت معنوی است ، مانند تحریف در بشارات به پیغمبر اسلام ، و قرآن ، و دین اسلام ، و جانشینان پیغمبر اکرم ، و غیر اینها . پس مراد از مواضع : مصادیق آن کلمات باشد که از مصادیق حقیقی آنها بموارد دیگر تطبیق می‌کنند .

و بلحاظ اینمعنی اطلاق تحریف درباره کتب عهد عتیق تورات و غیر آن ، باین اعتبار است که آن کتابها از مصادیق حقیقی و از واقعیت خود خارج شده ، و بمجموعه‌های دیگری تطبیق گشته است ، و در اینصورت آن کتابها بطور کلی تحریف شده خواهد بود .

سوم - سَمِعْنَا و عَصَيْنَا : بصراحت اعتراف و اظهار می‌کنند که ما کلمات و سخنان و دستورهای تو را که نسبت بخداوند داده می‌شود ، شنیدیم ولی هنوز نمی‌توانیم در مقابل آیین خودمان که یهودیت است ، آنها را از صمیم قلب پذیرفته و از آنها اطاعت کنیم ، بلکه آنها را شنیده و از آنها آگاهی پیدا می‌کنیم ، ولی از آنها پیروی نکرده و در مقابل آنها نافرمانی و مخالفت داریم .

و این مخالفت و عصیان برای افرادی که ایمان حقیقی پیدا نکرده‌اند ، امر طبیعی است ، خواه اظهار بکنند یا نه ، و خواه خودشان یا بدیگران متوجه باشند یا نه ، و خواه بخواهند یا نه .

چهارم - وَاَسْمَعُ غَيْرِ مُسْمِعٍ : بقیه قول آنها است که خطاب برسول اکرم (ص) می‌باشد ، و گویند که شما سخن ما را بشنو ، ولی ترتیب اثر بآنها نداده و نشنیده بگیر ، و ما انتظار داریم که طبق گفته‌ها و اعمال ما ، ما را مؤاخذه مکن .

و این سخن زبان حال اکثر مردم است که : همیشه از باطن و بزبان حال خواهان اعتذار و پوزش و طلب آمرزش و گذشت هستند .

و إِسْمَاعِ : متعدّی از سَمَاع ، و بمعنی شنوانیدن و قرار دادن طرف که سخن و صوت را بشنود ، و مُسْمَع اطلاق می‌شود به طرفیکه شنوانیده شده است ، و غیر مُسْمَع در مقابل آن بکسی اطلاق می‌شود که شنوانیده نشود یا حقیقتاً و یا اعتباراً . پنجم - و رَاعِنَا : از مراعات کردن و محافظت داشتن با حفظ تولیت و قیام بامور زندگی است .

و اینمعنی نتیجه جمله گذشته است ، و درخواست می‌کنند که حرفهای ما را نشنیده گرفته ، و با لطف و مهربانی و عطوفت با ما معامله کرده ، و در عین حال ما را مورد کرم قرار بده .

۴- لَيَّا بِالْأَسْنَتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اسْمَعْ وَ انظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ :

لَيَّا : أصل آن لَوَى است ، و بمعنی مطلق پیچانیدن چیز است . و طَعَن : زدن بر نقطه‌ای از شیء است بقصد نفوذ دادن و ضرر زدن ، در جهت مادّی باشد یا معنوی .

مطلب ششم در این آیه کریمه : پیچانیدن زبان و روشن و صریح نگفتن اظهارات گذشته است - و عَصَيْنَا ، غیر مَسْمَع ، رَاعِنَا .

و پیچانیدن زبان در موردیست که بخواهند دو پهلو سخن گویند ، و اجمال در تلفظ باین کلمات چنین بوده ، و حتّی مفسّرین نیز معانی مختلفی برای این جملات ذکر کرده‌اند .

مطلب هفتم : طعن زدن و اضرار بر دین است : زیرا این تعبیرات همه اِشعار دارد بر ضعف اعتقاد و سستی در گرایش بدین و صریح نبودن در اظهار عقیده و پیچانیدن حقایق و اهمیّت ندادن بآنها ، و در حقیقت دلالت می‌کند بر اهانت و تحقیر دین اِلّهی .

مطلب هفتم : سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا : یعنی بجای عَصَيْنَا ، أَطَعْنَا گفته و اظهار اطاعت از

خداوند متعال کرده ، و اعتراف بعبودیت خود در مقابل عظمت و ربوبیت پروردگار می‌نماید ، نه آنکه بزبان صریح خود اعتراف بعصیان و مخالفت کند ، که از هر جهت که رسیدگی شود ، برخلاف فطرت و وجدان و عقل و دین است .

مطلب هشتم : و اَسْمَعُ و اَنْظُرُنَا : که بجای غَيْرِ مُسْمَعٍ و رَاعِنَا ، کلمه - و اَنْظُرُنَا ، ذکر شود . زیرا تقاضای اینکه پیغمبر اکرم اِسْمَاعَ را ندیده گرفته ، و خود را به تجاهل بزند : برخلاف حق و آدب است .

و ثانیاً - حقیقت خواه و ناخواه اثر خود را می‌بخشد ، و اثر تجاهل و اِخْفَاءِ حَقِّ در مقابل مردم مؤثر می‌شود ، نه در مقابل واقعیت .

و ثالثاً - این درخواست خود خلاف عقل و وجدان و تأدب است .

و اَمَّا و اَنْظُرُنَا : نظر بمعنی دیدن با دَقَّت و تحقیق و تعمق است ، و تقاضای اینمعنی در واقع درخواست حقیقت و صدق بوده ، و از هر جهت مطلوب و پسندیده است .

بخلاف تقاضای رعایت که بمعنی حفظ و تولیت داشتن است ، و اینمعنی با وظیفه رسالت که اِبْلَاغِ و اِرشاد است منافات دارد ، و رعایت بمعنی حقیقی آن مخصوص خداوند متعال باشد .

و اَمَّا خَيْرٍ و اَقْوَمُ بودن این درخواست : برای اینکه اَوَّلًا - چیزی درخواست شده است که حقیقت داشته ، و مربوط بوظائف رسالت می‌شود که توجه بنواقص و رفع آن و اِرشاد است .

و ثانیاً - اگر این درخواست با خلوص نیت باشد بطور مسلم در مورد پذیرش قرار گرفته و نتیجه بخش خواهد شد .

و اَقْوَمُ : از ماده قِیَام و قوام بوده که بمعنی برپا شدن و فعلیت پیدا کردن و راست و درست گشتن است .

و این گفتار مطابق حق و راست بوده و فعلیت پیدا می‌کند .

۵- وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا :

لَعْن : دور کردن از احسان و خیر و رحمت مخصوص است .

می‌فرماید : آنان در اثر اعمال خلاف و عصیان آنها - اشتراء ضلالت ، إضلال مسلمین ، عداوت با اسلام ، عصیان پس از علم ، إهانت و تحقیر ، چند پهلو سخن گفتن ، طعن بدین : از رحمت و توفیق خداوند متعال محروم گشته ، و موفق نخواهند شد که ایمان برسول اکرم و اسلام پیدا کرده ، و با خداوند متعال ارتباط داشته ، و سعادت و حقیقت را دریابند .

روایت :

در تفسیر قمی در رابطه - أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ ، گوید : یعنی بیرون کنند مردم را از ولایت امیر المؤمنین (ع) که آن صراط مستقیم است .

توضیح :

۱- صراط : عبارتست از راه روشن وسیع ، مادی باشد یا روحانی . و مستقیم : راهیست که راست و برپا و فعلیت داشته باشد .

و ولایت : عبارتست از قیام کردن بامور زندگی مادی و معنوی .
و ولی بودن آنحضرت اینستکه : متولی امور ظاهری و معنوی بوده ، و در نتیجه افرادی که تحت پرچم ولایت آنحضرت هستند ، لازمست از او تجلیل و تکریم نموده ، و پیوسته در تمام امور و اعمال از او پیروی کنند .

۲- ولایت صراط مستقیم است : صراط بودن ولایت هم از جهت تکوینی است و هم از جهت تشریحی ، یعنی وجود مقدس آنحضرت مظهر صفات جلال و جمال الهی است ، و انسانرا که توجّه و پیروی آنحضرت می‌کند ، قهراً بمقامات عظمت خداوند متعال آشنا می‌کند . و چون آئینه پاک صفات او را نشان می‌دهد .
و أمّا از جهت تشریح : برنامه و دستورها و روش زندگی و اعمال و اخلاق و

أفكار آنحضرت ، صراط روشن برای پیمودن و سلوک بسوی خداوند متعال باشد .
و در مقابل آن : ولایت شیطان است که از هر جهت نمایانگر و هدایت کننده
بسوی إعوجاج و دوری و إنحراف می باشد .

لِطَائِفٍ وَ تَرْكِيبٍ :

- ۱- يَشْتَرُونَ ، و يُرِيدُونَ : هر دو حالند از موصول - الَّذِينَ .
- ۲- وَلِيًّا ، و نَصِيرًا : هر دو تمییزند از نسبت فعل بفاعل .
- ۳- كَفَى بِاللَّهِ : إلحاق بَاء ، بفاعل برای تأکید ، و هم برای دلالت بر ربط و سببیت
در عالم ماده که جهان أسباب است .
- ۴- مِنَ الَّذِينَ هَادُوا : متعلق است بأعداء .
- ۵- يُحَرِّفُونَ : جمله نعتیه است برای الَّذِينَ هَادُوا .
- ۶- لِيًّا ، طَعْنًا : هر دو حالند .

خاتمه جزء پنجم

اللَّهُمَّ أَخْلِصْ قُلُوبَنَا بِنُورِ هِدَايَتِكَ ، وَوَقِّعْنَا لِلسَّيْرِ إِلَى مَرْضَاتِكَ ، وَعَامِلِنَا
بِفَضْلِكَ ، يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ .

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، که این بنده ضعیف را بحول و قوَّت و لطف خود ،
توفیق عنایت فرمود که این جزء پنجم از أجزاء تفسیر روشن را به خاتمه رسانیدم .
و امیدوارم که فضل و رحمت او شامل گشته ، و توفیق نوشتن سائر أجزاء آنرا
دریابم .

و جزء ششم از آیه ۴۷ از سوره مبارکه نساء شروع می شود .

و پایان این جزء در تاریخ ۲۹ جُمَادَى الْأَوَّل ۴۱۱ = ۱۳۶۹/۹/۲۷ صورت گرفت .
شهر مقدّس قم - حسن مصطفوی

شماره آیات	بعضی از موضوعات علمی
۱۲۳/۳ - آل عمران	جنگ بدر و امداد ملائکه
۱۲۹/۳ - آل عمران	مغفرت و رحمت و عذاب خداوند
۱۳۳ - آل عمران	جنت مادی و روحانی
۱۳۴ - آل عمران	سه مرتبه از تقوی چیست
۱۳۴ - آل عمران	پهنایی بهشت مثل آسمان و زمین است
۱۳۱ - آل عمران	مهیا کننده آتش و جهنم انسانست
۱۳۵ - آل عمران	آنهار روحانی در بهشت چیست
۱۳۷ - آل عمران	سُننِ اِلهی ، و از مصادیق آن
۱۴۵ - آل عمران	حقیقت ثواب و عقاب و حساب
۱۴۷ - آل عمران	شخص ربّانی چهار صفت دارد
۱۶۶ - آل عمران	إذن خداوند در ابتلاءات
۱۶۶ - آل عمران	علم خداوند به ایمان مؤمنین
۱۶۸ - آل عمران	موت چون حیات عدمی نیست
۱۷۲ - آل عمران	تعقیب دشمن در اُحد
۱۷۶ - آل عمران	عبدالله بن زبیر ، و حجّاج
۱۷۹ - آل عمران	معنای کَلّی غیب
۱۸۰ - آل عمران	بخل ، و شرائط آن چیست
۱۸۳ - آل عمران	قربانی سوختنی چیست
۱۸۳ - آل عمران	شرائط نبوت ، و معجزه
۱۸۳ - آل عمران	قَدَرِیّه ، خوارج ، مُرَجّئه
۱۹۵ - آل عمران	مراحل پنجگانه سلوک
۱۹۷ - ۱۹۸	اشاراتِی از زندگی جنت و جحیم

شماره آیات	بعضی از موضوعات علمی
۴ - نساء	خلق انسانها از نفس واحد
۱۷ - نساء	توبه و خصوصیات آن
۳۱ - نساء	استثناء منقطع
۳۲ - نساء	اختلاف و تفضیل در موجودات
۴۰ - نساء	شهود ، شاهد ، گواه
۴۲ - نساء	شهادت أعضاء در قیامت
۴۶ - نساء	حقیقت تحریف در عهدین

آیات	لغات	آیات	لغات
۱۶۲ و ۱۵۱/۳	أوی		ا
۱۹۰/۳	أولو	۵/۴ و ۱۵۲/۳	إبتلاء
۲/۴	إیتاء	۲۰/۴	إثم
	ب	۱۵۴ و ۱۴۵/۳	أجل
۱۶۲/۳	بئس	۱۹۹ و ۱۷۱/۳	أجر
۱/۴	بثّ	۱۴۰/۱	أحد
۱۸۰/۳	بخل	۱۶۸/۱	أخ
۶/۴ و ۱۲۳/۳	بدر	۱۵۲ و ۱۴۵/۱	إذن
۲/۴	تبدیل و بدل	۲۷/۴ و ۱۷۶/۱	إرادة
۱۹۳/۳	بّر	۱۴۶/۱	إستكانت
۱۵۴/۳	بروز	۱۴۷/۱	إسراف
۱۷۰/۳	بشارت	۴۶/۴	إسماع
۲۹/۴ و ۱۹۱/۳	بطلان	۲۹/۴	أكل
۱۰/۴	بطن	۱۵/۴	اللاتی
۳۶/۴	بغی	۱۵۲ و ۱۲۸/۳	أمر
۱۸۶/۳	بلو و ابتلاء	۱۵۴/۳	أمنة
۱۲۵/۳	بلی	۱۱/۴	أنثی
۲۰/۴	بهت	۶/۴	انس
۱۶۲ و ۱۲۱/۳	بوء تبوء	۱۳۴/۳	إنفاق
۱۸۴ و ۱۳۸/۳	بیان	۱۴۹ و ۱۴۴/۳	انقلاب
۱۵/۴	بیت	۱۶۵/۳	أنی
		۱۲۱/۳	أهل

آیات	لغات	آیات	لغات
۲۳/۴	جناح		ت
۳۶ و ۳۱/۴	جنب و اجتناب	۱۹/۴	تبیین
۱۳۳/۳	جَنَّت	۲۹/۴	تجارت
۱۶۲/۳	جهنّم	۴۶/۴	تحریف
۱۹۵ و ۱۷۲/۳	استجابت	۷/۴	ترک
	ح	۱۶۴/۳	تزکیه
۲۳/۴	حَجَر	۴۲/۴	تسویه
۱۳/۴	حدّ	۱۶۴/۳	تلو
۴۲/۴	حدیث	۱۴۱/۳	تمحیص
۱۷۶/۳	حزن	۳۲/۴ و ۱۴۳/۳	تمنّی
۱۵۲/۳	حسّ	۱۷/۴	توبه
۱۷۳/۳	حسب	۱۹۳/۳	توفّی
۱۶۹ و ۲۴۲/۳	حساب	۳۵/۴	توفیق
۱۵۶/۳	حسرت	۴۳/۴	تیّمّم
۱۲۰/۳	حسنه		ث
۱۵۸/۳	حشر	۴۰/۴	ثقل و مثقال
۲۵ و ۲۴/۴	حَصَن	۱۵۳ و ۱۴۸/۳	ثواب
۱۷۶/۳	حظّ	۱۵۱/۳	ثوی
۳۵/۴	حکم		ج
۱۱/۴ و ۱۶۴/۳	حِکْمَت	۱۷۹/۳	جبی و اجتباء
۱۹/۴	حلال	۱۴۴/۳	جزاء
۲۳/۴	حلیله	۱۳۵/۳	جریان

آیات	لغات	آیات	لغات
۳/۴	ذَنوّ	۲/۴	حَوْب
۱۴۰/۳	دول	۱۲۰/۳	حَوَط
	ذ	۱۵۹/۳	حَوَل
۱۵۴/۳	ذات		خ
۹/۴	ذَرَبَه	۲/۴ و ۱۷۹/۳	خَبث
۱۲۳/۳	ذَلَّت	۳۵/۴ و ۱۵۳/۳	خَبْر
۱۴۷ و ۱۳۵/۳	ذَنب	۲۵/۴	خَدَن
۱۸۵/۳	ذوق	۱۶۰/۳	خَدَلان
	ر	۱۹۴ و ۱۹۲/۳	خَزى
۳۸/۴	رِئاء	۱۴۹/۳	خَسْران
۱۳۰/۳	رِباء	۹/۴	خَشِيَة
۱۴۶/۳	رَبِّيون	۱۹۸ و ۱۳۵/۳	خُلُود
۱/۴	رَحْم أَرْحام	۱۴۴ و ۱۳۷/۳	خَلَو
۱۵۷/۳	رَحْمَت	۱۹۰/۳	خَلْف و اِخْتِلاف
۸/۴	رِزق	۱۹۰/۳	خَلق
۶/۴	رِشْد	۱۲۷/۳	خَبِيه
۱۶۲/۳	رِضوان	۳۶/۴	خِيال و اِخْتِيال
۱۵۱/۴	رِعب		د
۴۶/۴	رِعايت	۱۶۸/۳	دِرء
۱۷۶/۳	ارادہ ريد	۱۶۲/۳	دِرجه
۱/۴	رِقيب	۳۱/۴	دِخول و مُدخِل
		۶/۴	دِفْع

آیات	لغات	آیات	لغات
	ش		ز
۱۷۷/۳ و ۱۹۹	اشترء	۱۸۴/۳	زبر
۳۵/۳	شقاق	۱۸۵/۳	زحزحه
۱۴۴/۳	شكر	۲۰/۴	زوج
۱۵ و ۶/۴	شهود		س
۱۵۹/۳	شور	۱/۴ و ۳۲	سؤال تساؤل
۳۸/۴ و ۱۷۵/۳	شیطان	۱۹۱/۳	سبحان
	ص	۱۵۷/۳	سبیل
۱۴۶ و ۱۲۰/۳	صبر	۱۶۲/۳	سخط
۱۹۳/۳	صحبت ومصاحبت	۱۳۴/۳	سراء
۱۵۲/۳	صدق	۱۳۳/۳	سرعت
۱۳۵/۳	صِرّ و اِصرار	۱۰/۴	سعیر
۴/۴	صَدَقَه	۴۳/۴	سفر
۴۳/۴ و ۱۵۳/۳	صعد	۵/۴	سفیه
۳۴/۴	صَلاح	۲۴/۴ و ۲۵	مسافحه سفح
۱۰/۴	صلى	۴۳/۴	سُكر
۱۶۵ و ۱۲۰/۳	صوب	۱۵۱/۳	سلطان
	ض	۲۲/۴	سلوف
۳۴/۴ و ۱۵۴/۳	ضجع	۱۸۱/۳	سماع
۳۴/۴ و ۱۵۶/۳	ضرب	۱۳۷/۳ و ۲۶/۴	سنّة
۴۰/۴ و ۱۳۰/۳	ضعف	۱۲۵/۳	سوم
۱۹۵ و ۱۷۱/۳	إضاعه	۱۲۰/۳ و ۱۹۳	سیئه

آیات	لغات	آیات	لغات
۱۹/۴	معاشرت		ط
۱۴/۴ و ۱۵۲/۳	عصیان	۱۲۷/۳	طرف
۱۹/۴	عَضَل	۱۷۹/۳	إِطْلَاع
۶/۴	عِفَّت	۴۶/۴	طعن
۱۵۵ و ۱۳۴/۳	عفو	۱۴۹ و ۱۳۲/۳	طوع و اطاعت
۱۴۹/۳	عقب	۲۵/۴	استطاعت
۱۴۴/۳	عَقَبَهِ	۱۲۲/۳	طوف
۳۳/۴	عقد	۱۸۰/۳	طوق
۱۱/۴	عاقله	۲۵/۴	طول
۲۵/۴	عَنْت	۲/۴ و ۱۷۹/۳	طیب
۳/۴	عَوْل		ظ
۱۸۳/۳	عهد	۴۰ و ۳۰/۴	ظلم
	ع		ع
۴۳/۴	غائط	۴۳/۴	عبور
۱۲۱/۳	غُدُو	۱۸/۴	عتاد
۱۸۵/۳	غرور	۱۳۱/۳	عدد اعداد
۱۵۶/۳	غزو	۳/۴	عدل
۱۹۳ و ۱۳۳/۳	غفر	۳۰ و ۱۴/۴	عدو و تعدی
۱۶۱/۳	غَلَّ	۱۴/۴ و ۱۷۷/۳	عذاب
۱۶۰/۳	غلبه	۱۳۳/۳	عرض
۱۵۹/۳	غلظ	۱۸۶ و ۱۵۹/۳	عزم
۱۵۳/۳	غم	۱۴۰/۳	عَزَى

آيات	لغات	آيات	لغات
١٨٣/٣	قربان	١٧٩/٣	غيب
٣٦/٤	قربى	١٣٤/٣	غيظ
١٧٢ و ١٤٠/٣	قرح		ف
٣٨/٤	قرين	٢٥/٤	فتاة
٣/٤	قسط	١٤٠/٣ و ٦/٤	فتنة
٨/٤	قسمت	١٣٥/٣ و ١٥/٤	فحش
١٢٧/٣	قطع	١٨٨/ و ١٧٠/٣	فرح
١٦٨/٣	قعود	٢٤ و ٨/٤	فرض
١٩٦/٣	قلب تقلب	١٥٢ و ١٢٢/٣	فشل
٢٠/٤	قنطار	١٥٩/٣	فضّ
٣٤/٤	قنوت	١٧٠/٣	فضل
٤٦ و ٣٤/٤	قوّم	٢١/٤	إفشاء
١٦١/٣ و ٥/٤	قيامت	١٥٩/٣	فظّ
	ك	١٨١/٣	فقر
١٤٦/٣	كأين	١٣٠/٣	فلاح
١٢٧/٣	كبت	١٢٥/٣	فور
١٨٤/٣	كتاب	١٣/٤ و ١٨٥/٣	فوز
١٦٧/٣	كتمان	١١/٤	فوق
٣١/٤	كرامت	١٦٧/٣	فوه
١٩/٤	كره		ق
١٣٤/٣	كظم	١٢١/٣	قتال
١٩٣ و ١٤٩/٣	كفر	١٨٢/٣	تقديم

آیات	لغات	آیات	لغات
۱۷۹/۳	میز	۱۲۴/۳	کفایت
۲۷/۴	میل	۳۱/۴	تکفیر
	ن	۱۲/۴	کلاله
۱۰/۴ و ۱۹۲ و ۱۳۱/۳	نار	۱۲۰/۳	کید
۱۴/۴	نار روحانی		ل
۱۷۳/۳	ناس	۱۹۰/۳	لب
۱۸۷/۳	نبد	۱۶۶ و ۱۵۱/۳	القاء التقاء
۴/۴	نحلة	۱۶۵/۳	لما
۱۹۲/۳	نداء	۴۶/۴ و ۱۵۳/۳	لوی
۱۵۲/۳	نزع تنازع	۱۵۹/۳	لین
۱۹۸/۳	نزول نُزل		م
۱۱/۴	نساء	۴ ، ۱۸۵/۳	متاع
۳۴/۴	نشوز	۱۲۳/۳	مد
۷/۴	نصیب	۴/۴	مریء
۱۴۳/۳	نظر	۴۳/۴	مرض مرضی
۱۵۴/۳	نعاس	۱۲۰/۳	مس
۱۷۱/۳	نعمت	۸/۴	مسکین
۱/۴ و ۱۸۵ و ۱۴۵/۳	نفس	۱۵/۴	إمساك
۳۸/۴	انفاق	۱۲۳/۳	ملكوت
۲۱ و ۶/۴	نکاح	۱۶۴/۳	مَنّ
۱۳۶/۳	نهر	۱۹۶/۳	مهاده
		۱۵۷ و ۱۴۵/۳	موت

آیات	لغات	آیات	لغات
			هـ
		۱۴۰/۳	هبل
		۳۴/۴	هجر
		۱۵۴ و ۱۲۲/۳	هم
		۴/۴	هنیء
			و
		۱۸۷/۳	وثوق میثاق
		۱۷۹/۳	وذر
		۱۸۷/۳	وراء
		۱۸۰/۳	ورث میراث
		۱۱/۴	وصی
		۱۹۴/۳	وعد

فهرست سوره‌ها

شماره صفحه	نام سوره
۲	ادامه سوره آل عمران از آیه ۱۲۰ تا انتها
۲۴۱	نساء از آیه ۱ تا آیه ۴۶